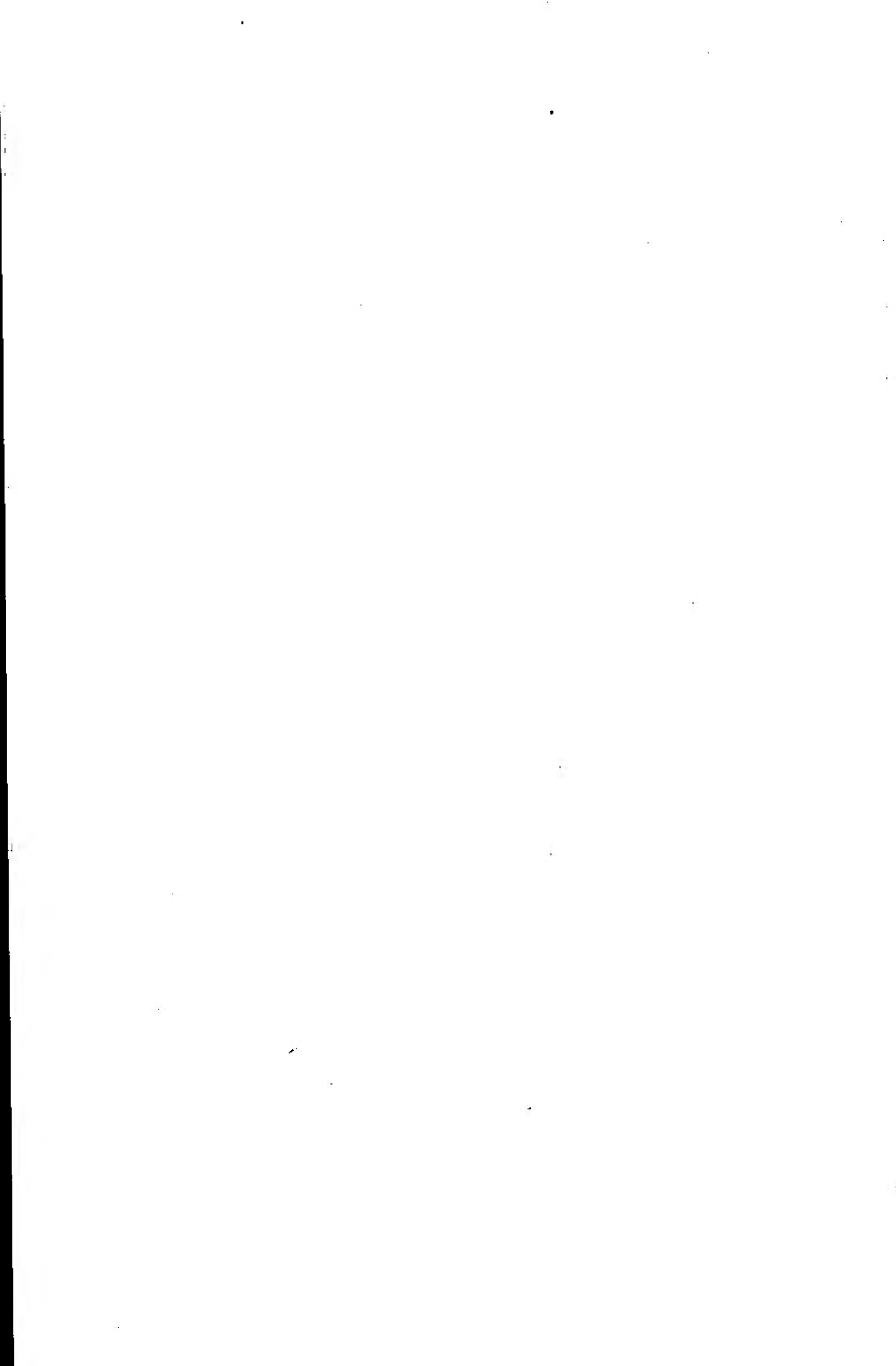
مؤلف:
مراد یوسفی

الحادنوین
باتلاق رنگین







الحاد نوين، باتلاق رنگین

مؤلف: مراد یوسفی

سرشناسه: یوسفی، مراد، ۱۳٦۹ -
الحاد نوین، باتلاق رنگین
مولف: مراد یوسفی.
تهران: نشر احسان، ۱۳۹٦. ۵۸٤ ص.
شابک: ۰-۲٦٦-۳٤۹-٦۰۰-۹۷۸
موضوع: اسلام- عقاید- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها Islam- Doctrines- Apologetic works
اسلام- مطالب گونه‌گون- پرسش‌ها و پاسخ‌ها Islam- Miscellanea- Questions and Answers
الحاد Atheism
رده بندی کنگره:۱۳۹٦ ۷الف۹ی/۸/۲۰٦/BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱
شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۷۹۰۲۲




تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۴۰۶.
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴ www.nashrehsan.com

الحاد نوین، باتلاق رنگین

مؤلف: مراد یوسفی
ناشر: نشر احسان
صفحه‌آرا: مسعود شاه‌حسینی
چاپخانه: چاپ مهارت
شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول- ۱۳۹٦
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
شابک: ۰-۲٦٦-۳٤۹-٦۰۰-۹۷۸

فهرست

مقدمه

سالها پیش بنده‌ی فقیر خداوند‌ﷻ مانند بسیاری از جوانانِ دیگر این مرز و بوم در دانشگاه قبول شدم...

به یاد دارم قبل از هر چیز جانمازی و قرآنم را در چمدان گذاشتم تا همراه کسب علم و آگاهی به معنویات و ارتباط با خالق مهربانم نیز بپردازم. اوایل دانشگاه بسیار احساس راحتی می‌کردم، البته افراد زیادی نیز مانند من بودند اما به مرور پرده‌ها و نقاب‌ها کنار رفت! آرام آرام بحث‌های دانشجویی شروع شد، از هر چیزی سخن می‌گفتیم، از انرژی هسته‌ای و فناوری نانو گرفته تا نادرشاه افشار و ایلیاد و ادیسه‌ی هومر... بحث‌های بسیار شیرین و جذابی که هرگز آنها را نشنیده بودم، جالب آنکه بحث‌های دینی شدیدی هم صورت می‌گرفت! خودم تا قبل از ورود به دانشگاه بسیار زیاد در نمازهای جمعه و جماعت شرکت کرده بودم، با ملاها و طلبه‌های زیادی در ارتباط بودم و همیشه از معلومات آنها کسب فیض می‌کردم، همه‌ی اینها به همراه مطالعاتی که خودم داشتم استطاعت اندکی را فراهم‌آورده بودند که در هر جمعی سخن برای گفتن داشته باشم.

اما حرف‌هایی که در دانشگاه می‌شنیدم مانند مطالبی که تا آنروز آموخته بودم نبود! من این مطالب را نشنیده بودم! به زبان علمی‌تر سواد بنده در

خصوص مسائل اسلامی فقط به مطالب درون‌دینی ختم می‌شد و از مسائل فکری چیزی نمی‌دانستم...

همین که می‌دانستند من مرتب نماز می‌خوانم و در پاره‌ای از مسائل به آیات و احادیث اشاره می‌کنم یا حتی امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایم بیشتر از سایر اطرافیان مورد هجمه قرار می‌گرفتم... بعضی مرا مسخره می‌کردند! بعضی‌ها هم اهل فکر بودند و سوالهایی می‌پرسیدند که «واقعا» جوابی برای آنها نداشتم. البته با فن بیانی که داشتم هر بار چیزی سر هم می‌کردم ولی خودم بهتر از آنها می‌دانستم که واقعا این جواب نیست!

خلاصه در شرایط روحی بسیار دشواری قرار داشتم، آخر چرا نباید بتوانم از مهمترین گزاره‌ی زندگی‌ام که دین و ایمانم است دفاع کنم!؟ مگر اسلام کامل‌ترین دین نیست؟ مگر به داشتنش افتخار نمی‌کنم؟ مگر هر صبح و شب نمی‌گویم: (رَضِیتُ بِاللهِ رَبًا وَ بِالإِسلَامِ دِیناً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیّا)

پس چرا نباید بتوانم از آن دفاع کنم! این سوالات برای من بسیار آزار دهنده بودند. من میخواستم یک دعوتگر باشم و جوانانِ هم‌دانشگاهی خود را به رعایت امورات اسلام دعوت کنم ولی سدّ بزرگی بر سر راهم قرار داشت. نزد بعضی از افراد تا دهان باز می‌کردم به عقیده‌ی بنده حمله می‌کردند! انصافا دوستان معتقد هم بسیار زیاد بودند ولی آنها نیز نمی‌توانستند پاسخ دهند، یا حداقل پاسخی که مدّ نظر خودم بود داده نمی‌شد.

چه افرادی که خود، آنها را می‌شناختم ولی در این مرحله طاقت نیاوردند و تسلیم چالشهای مطرح شده گشتند (و می‌شوند) و دیدگاهشان نسبت به اسلام مبارک تغییر یافت. اما بنده آدمی نبودم که به این سادگی شکست را قبول کنم لذا سه راه بیشتر نداشتم یا باید به راه خود ادامه می‌دادم و ذلّت را

قبول می‌کردم تا هر چه می‌خواهند به من بگویند و مسخره‌ام کننـد و مـن هـم دَم نزنم یا اینکه در خفا به مسلمانی خـودم بپـردازم و بـه کسـی کـاری نداشـته باشم و یا اینکه جواب این سوالات را پیـدا کـنم و دیگـر اجـازه نـدهم در مقابـل آیین پروردگار بی‌ادبی کنند، و به لطف پروردگار راه سوم را برگزیدم.

چه شب‌ها و روزهایی که به مطالعه پرداختم، چه سختی‌هایی که کشـیدم، زیرا رشته‌ی دانشگاهی بنده چیـز دیگـری بـود و بـرای پیـدا کـردن پاسخِ ایـن سوالات در هر مبحث اول باید مهارت‌های لازم را کسب مـی‌کـردم و پـس از آن وارد مسائل اصلی و تخصصی می‌شدم و همین امر به زمان زیادی نیـاز داشـت اما الحمد لله زحمـاتم خیلـی زود نتیجـه داد، ایـن بـار بـه خـوبی مـی‌توانسـتم سوالات را درک کنم، بعد از درک می‌توانستم آنهـا را حلاجـی نمـوده و بـه مـرور برای آنها پاسخی بیابم.

برای رد الحاد فقط مطالعات اسلامی کافی نیسـت! بلکـه بایـد در زمینـه‌ی فلسفه و تاریخ و فیزیک و شیمی و ادبیات و سایر رشته‌هـای دیگـر نیـز مطالعـه داشت زیرا از هر سویی اسلام مبارک را مورد هجمه قرار داده‌اند.

در پایان دوره‌ی کارشناسی احساس می‌کردم به راحتـی مـی‌تـوانم هرگونـه چالشی را پاسخ دهم. افراد زیادی از مـن سـوال مـی‌پرسـیدند و بـه راحتـی بـه تبلیغ عقایدم می‌پرداختم و اگر مانعی ایجاد می‌کردند به لطف پروردگار خیلـی راحت آن را از سر راهم بر می‌داشتم چون روش تحقیق را یادگرفته بودم.

دوره‌ی کارشناسـی تمـام شـد و بـه عنـوان یـک جـوان لیسانسـه دسـتگاه اینترنت پر سرعت را تهیه کردم و بیش از پیش وارد فضای مجازی شدم ولـی در کمال نابـاوری مشـاهده نمـودم کـه هنـوز مـن در ابتـدای راه قـرار دارم و واقعـا

مطالبی که مطرح می‌کنند و برای آن تبلیغات گسترده‌ی جهانی به راه انداخته‌اند بیش از آن چیزی است که من حتی فکرش را بکنم.

لذا دوباره مطالعات خود را شروع نمودم، هر روز نکات جدیدی یاد می‌گرفتم. باور بفرمایید بعضی شبها علی رغم اینکه صبح باید سر کار می‌رفتم تا وقت اذان صبح به بحث و مناظره می‌پرداختم. بحث کردن باعث رشد فکری آدمی می‌شود زیرا فرد را مجبور می‌سازد که مطالعه کند و به دفاع از اندیشه‌اش بپردازد.

بعد از مدتی نوشته‌هایم را در قالب مقالات کوچکی در اینترنت منتشر می‌نمودم، مشاهده نمودم که با استقبال زیادی مواجه می‌گردند، از هر قشر و هر سن و سالی آنها را می‌خوانند و خیلی هم تشکر می‌کنند! همین بنده را بر این قول راسخ‌تر نمود که واقعا ما در این زمینه کوتاهی کرده‌ایم. لذا هر روز با انرژی بیشتری مطالعه می‌کردم و مطلب می‌نوشتم و منتشر می‌نمودم. در لابلای مطالعات اسلامی، رشته‌ی دانشگاهیم را هم دنبال می‌کردم تا اینکه در امتحان ارشد قبول شدم و برای تحصیل به کلان‌شهر تهران رفتم.

باور بفرمایید بحث‌هایی که در آنجا انجام می‌دادم به حدّی برایم سنگین بودند که احساس می‌کردم باید وارد فاز دیگری از مطالعات شوم و معلوماتم کافی نیست و همین کار را هم انجام دادم در تمام این مدت مدام بر نوشته‌های بنده افزوده می‌شد و به مرور مخاطبانِ اینترنتی بنده زیاد می‌شدند. حتی از کشورهای دیگر (جوانان افغانستان یا ایرانیان مقیم اروپا) گاهی اوقات که به دلیل مشکلات زندگی و دانشگاهی به نوعی از مطالعه و نوشتن فاصله می‌گرفتم پیام می‌فرستادند که چرا دیگر چیزی نمی‌نویسید! و همین منجر به بازگشت و مطالعه‌ی هر چه بیشتر بنده می‌شد زیرا خودم را در

حذّی نمیدانستم (و نمیدانم) که مردم را منتظر نوشته‌هایم بگذارم حتی از خدایم بود که فردی آنها را بخواند!

تا به امسال که در یکی از شبکه‌های اجتماعی، مرکزی ایجاد کردم و به نشر اندیشه‌ها و نوشته هایم پرداختم شکرخدا در مدت زمان کوتاهی چندین هزار نفر جذب این مرکز شدند و نوشته‌هایم را می‌خواندند و منتشر می‌کردند.

همین موجب شد که تمام مطالب گذشته را دوباره بازنویسی کنم. پس از مدتی تصمیم گرفتم که این مطالب را جمع‌آوری و ویرایش کنم و آنها را به چاپ برسانم که با لطف و عنایت پرودگار همه‌ی کارها با موفقیت پیش رفت.

حال مخاطبان و سروران گرامی، کتابی که پیش روی شما قرار دارد ثمره‌ی تلاش‌ها و مطالعات چندین ساله‌ی بنده در حوزه‌ی ردّ الحاد می‌باشد. تک تک مباحث گنجانده شده در کتابِ پیش رو یا کنجکاوی‌های خودم بوده یا سوال دیگران که بنده را وادار نموده مطالعه نمایم و در مورد آنها مطلب بنویسم.

مطالب حد الامکان با زبان ساده و به صورت همه فهم نگاشته شده‌اند. بنده بر این باور هستم که جوانان ما با مطالب ساده فریب داده شده‌اند لذا باید جوابهایی با زبان ساده برای آنها آماده نماییم. اکثر افرادی که بوسیله‌ی نوشته‌ها و فیلمها و عکس‌های اسلام ستیزان فریب خورده‌اند هیچ‌گونه تخصصی در زمینه‌ی مسائل اسلامی ندارند لذا دشمنانِ دین خدا مطالب را طوری نوشته‌اند که برای همه (حتی افراد غیر متخصص) قابل فهم باشد و همین موجب شده مطالب را ساده و خلاصه‌وار بنویسم تا مخاطب در کمترین زمان ممکن به نتیجه برسد.

برای اکثریت مطالبی که نوشته‌ام خـود را در جایگـاه یـک شـخص بـی‌بـاور قرار داده‌ام و با سخت‌گیری به ارائه دلیل پرداخته ام. مثلا فـرض نمـوده‌ام اگـر الان یک اسلام‌ستیزِ حرفه‌ای اینجا بـود بـه اینجـای مطالـب بنـده اشـکال وارد می‌کرد و چنین و چنانَ می‌گفـت و بنـده بـرای آن احتمـال و حرفـی کـه شـاید بگوید نیز دلیل ارائه داده‌ام. به عنـوان مثـال بـه مقالـه‌ی مربـوط بـه بـرده‌داری مراجعه بفرمایید چندین بار سوال افراد اسـلام‌سـتیز را مطـرح کـرده و بـه‌آنهـا پاسخ داده‌ام.

کتاب را به سه فصل تقسیم نموده‌ام:

فصل اول را به مقالات رد الحاد اختصـاص داده‌ام زیـرا اکثـر آنهـا نتیجـه‌ی کنجکاوی‌ها و مطالعات شخصی بنده می‌باشند و زمانی که شبهات مربـوط بـه آنها را می‌شنیدم برای خودم سوال پیش مـی‌آمـد کـه واقعـا چـرا اسـلام چنـین حکمی داده! یا چرا چنان چیزی در اسلام وجود دارد و...

فصل دوم پاسخ به شبهات رایج می‌باشد. برخـی از شـبهات همانگونـه کـه در سطور گذشته اشاره نمودم در کمال سادگی نوشته شده‌اند ولـی دریـایی از مفهوم و اشکال را با خود حمل مـی‌کننـد و مطمئـنم کـه بـه صـورت تخصصـی طراحی شده‌اند لذا برای آنها پاسخی ساده و مناسب نوشته‌ام.

فصل سوم پاسخ سوالات جوانان می‌باشد، گفتم که مرکـزی ایجـاد کـرده و به نشر مطالبم می‌پردازم در همانجا افراد زیادی سوال مـی‌پرسـند. بنـده بـرای جلوگیری از قطور شدن کتاب سعی نمـوده‌ام سـوالات اساسـی و تـا انـدازه‌ای معروف و شایع (و پاسخ خود به‌آنها) را در اینجا بگنجانم.

منابعی که بنـده بـه‌آنهـا اسـتناد کـرده‌ام بسـیار متنـوع مـی‌باشـند. چـون فعالیت بنده تحقیقی است مطالبی که می‌نویسـم ثمـره‌ی تحقیـق در کتابهـا و

برای اکثریت مطالبی که نوشته‌ام خـود را در جایگـاه یـک شـخص بـی‌بـاور قرار داده‌ام و با سخت‌گیری به ارائه دلیل پرداخته ام. مثلا فـرض نمـوده‌ام اگـر الان یک اسلام‌ستیزِ حرفه‌ای اینجا بـود بـه اینجـای مطالـب بنـده اشـکال وارد می‌کرد و چنین و چنانَ می‌گفـت و بنـده بـرای آن احتمـال و حرفـی کـه شـاید بگوید نیز دلیل ارائه داده‌ام. به عنـوان مثـال بـه مقالـه‌ی مربـوط بـه بـرده‌داری مراجعه بفرمایید چندین بار سوال افراد اسـلام‌سـتیز را مطـرح کـرده و بـه‌آنهـا پاسخ داده‌ام.

کتاب را به سه فصل تقسیم نموده‌ام:

فصل اول را به مقالات رد الحاد اختصـاص داده‌ام زیـرا اکثـر آنهـا نتیجـه‌ی کنجکاوی‌ها و مطالعات شخصی بنده می‌باشند و زمانی که شبهات مربـوط بـه آنها را می‌شنیدم برای خودم سوال پیش مـی‌آمـد کـه واقعـا چـرا اسـلام چنـین حکمی داده! یا چرا چنان چیزی در اسلام وجود دارد و...

فصل دوم پاسخ به شبهات رایج می‌باشد. برخـی از شـبهات همانگونـه کـه در سطور گذشته اشاره نمودم در کمال سادگی نوشته شده‌اند ولـی دریـایی از مفهوم و اشکال را با خود حمل مـی‌کننـد و مطمئـنم کـه بـه صـورت تخصصـی طراحی شده‌اند لذا برای آنها پاسخی ساده و مناسب نوشته‌ام.

فصل سوم پاسخ سوالات جوانان می‌باشد، گفتم که مرکـزی ایجـاد کـرده و به نشر مطالبم می‌پردازم در همانجا افراد زیادی سوال مـی‌پرسـند. بنـده بـرای جلوگیری از قطور شدن کتاب سعی نمـوده‌ام سـوالات اساسـی و تـا انـدازه‌ای معروف و شایع (و پاسخ خود به آنها) را در اینجا بگنجانم.

منابعی که بنـده بـه آنهـا اسـتناد کـرده‌ام بسـیار متنـوع مـی‌باشـند. چـون فعالیت بنده تحقیقی است مطالبی که می‌نویسـم ثمـره‌ی تحقیـق در کتابهـا و

برای اکثریت مطالبی که نوشته‌ام خود را در جایگاه یک شخص بی‌باور قرار داده‌ام و با سخت‌گیری به ارائه دلیل پرداخته ام. مثلا فرض نموده‌ام اگر الان یک اسلام‌ستیزِ حرفه‌ای اینجا بود به اینجای مطالب بنده اشکال وارد می‌کرد و چنین و چنانَ می‌گفت و بنده برای آن احتمال و حرفی که شاید بگوید نیز دلیل ارائه داده‌ام. به عنوان مثال به مقاله‌ی مربوط به برده‌داری مراجعه بفرمایید چندین بار سوال افراد اسلام‌ستیز را مطرح کرده و به آنها پاسخ داده‌ام.

کتاب را به سه فصل تقسیم نموده‌ام:

فصل اول را به مقالات رد الحاد اختصاص داده‌ام زیرا اکثر آنها نتیجه‌ی کنجکاوی‌ها و مطالعات شخصی بنده می‌باشند و زمانی که شبهات مربوط به آنها را می‌شنیدم برای خودم سوال پیش می‌آمد که واقعا چرا اسلام چنین حکمی داده! یا چرا چنان چیزی در اسلام وجود دارد و...

فصل دوم پاسخ به شبهات رایج می‌باشد. برخی از شبهات همانگونه که در سطور گذشته اشاره نمودم در کمال سادگی نوشته شده‌اند ولی دریایی از مفهوم و اشکال را با خود حمل می‌کنند و مطمئنم که به صورت تخصصی طراحی شده‌اند لذا برای آنها پاسخی ساده و مناسب نوشته‌ام.

فصل سوم پاسخ سوالات جوانان می‌باشد، گفتم که مرکزی ایجاد کرده و به نشر مطالبم می‌پردازم در همانجا افراد زیادی سوال می‌پرسند. بنده برای جلوگیری از قطور شدن کتاب سعی نموده‌ام سوالات اساسی و تا اندازه‌ای معروف و شایع (و پاسخ خود به آنها) را در اینجا بگنجانم.

منابعی که بنده به آنها استناد کرده‌ام بسیار متنوع می‌باشند. چون فعالیت بنده تحقیقی است مطالبی که می‌نویسم ثمره‌ی تحقیق در کتابها و

مقالات و سایت‌های اینترنتی و خطبه‌ی علما و بحث‌های دانشجویی و اندیشیدن بسیار به قضایا می‌باشد. بارها و بارها پیش آمده که چنان درگیر مساله‌ای بوده‌ام که نمیدانم چگونه از سر کار به منزل رسیده‌ام یا چگونه به سر کار رفته‌ام. حتی پیش آمده که در پاسخ به برخی از شبهات، جواب قانع‌کننده‌ی باب میل خود را در هیچ جایی پیدا نکرده‌ام و خاضعانه دست به دعا برداشته‌ام و از خدا خواسته‌ام آنچه را که لازم است به ذهن بنده القا بفرماید.

لذا ممکن است نکته‌ای را چند سال پیش در کتابی خوانده باشم و ممکن است یک استدلال عقلی در حین نوشتن مقاله به ذهنم خطور کرده باشد.

اخیرا تمام مطالب را دوباره بررسی کردم و اگر مطلبی را از جایی اقتباس کرده‌ام به درج نام نویسنده و کتابش اهتمام ورزیدم ولی بعضی از مسائل را واقعا فراموش نمودم! که من این نکات را از کجا یاد گرفته‌ام چه بسا تالیف نویسنده‌ای باشد...

لذا اگر نکته‌ای که تالیف شخص خاصی است و بنده بدون اجازه و بدون ذکر نام قید کرده‌ام از ایشان عذرخواهی می‌کنم و استدعا دارم که از طریق ایمیلی که در انتهای مقدمه قرار می‌دهم به بنده اطلاع دهد تا در صورت اثبات مدعا نام آن استاد عزیز را اضافه نمایم.

ولی در کل، بسیاری از استدلالات موجود در کتابِ بنده عقلی و تالیفی می‌باشد و به جز استدلالات عقلی برای اکثریت مطالبی که نقل کرده‌ام سند دقیق ارائه داده‌ام.

در تمام این چند سال چیزی که بنده را بسیار زجر داده این است که چرا داعیان ما کمتر به ردّ الحاد پرداخته‌اند!

در حالی که جزو مهمترین موضوعات می‌باشد زیرا ما در عصر ارتباطات قرار داریم اگر در جامعه‌ی اسلامی کسی جرات مطرح کردن این قضایا را ندارد از آن طرف مرزهای اسلام، سایت‌ها و کتاب‌های ضد اسلامی می‌نویسند و در عرض چند ثانیه آن را برای دنیا ارسال می‌کنند. بنده خودم دانشگاهی هستم و به خوبی می‌دانم که جوانان ما چقدر به این استدلال‌ها نیاز دارند.

باور کنید اگر داعیان ما بیست درصد از وقت خود را به جای اختلافات بین یکدیگر به مطالعات رد الحادی بپردازند در آینده‌ی بسیار نزدیک می‌توانیم ریشه‌ی این پدیده‌ی شوم را در جامعه بخشکانیم یا نقش آن را تا حدّ زیادی کمرنگ کنیم.

اصلا خیلی از داعیان چنین دغدغه‌ای ندارند تا برای آن وقت بگذارند!

لذا بنده به عنوان یک مدرس دانشگاه (کسی که همیشه با جوانان تحصیل‌کرده و پرسشگر در ارتباط است) به همه‌ی داعیان دلسوز و زحمت‌کش اعلام می‌کنم:

عزیزان، دشمن در حال نابودی ارکان ایمان جوانان امت اسلام است. امروزه افراد زیادی می‌گویند خدایی وجود ندارد و خدا ساخته‌ی ذهن ماست!

می‌گویند ملایکه‌ای وجود ندارند و این تخیلات مسلمانان است، می‌گویند کتابی وجود ندارد و قرآن و انجیل و تورات کپی یکدیگر هستند که از منابع تاریخی و... دنیای قدیم اقتباس شده‌اند، می‌گویند معاذ الله پیامبر یک فرد شهوتران و خونریز بوده است. به معادی ایمان ندارند و می‌گویند زندگی همین چند روز است و بس، به قضا و قدر و آزمایش و ابتلایی معتقد نیستند و به این مسائل

می‌خندند و تا دلتان بخواهد سوالات جبرگرایانه و چالش‌برانگیز در این زمینه مطرح می‌کنند. این وضعیت بسیاری از جوانان فعال در اینترنت و... است. اگر ما تکانی به خود ندهیم عواقب بسیار خطرناکی در پیش‌روی جوانان نسل آتی قرار دارد.

الحمدلله پاسخ تمام شبهات و موضوعاتی که در پاراگراف بالا ذکر شد در کتاب وجود دارد. ولی باید در این زمینه بیشتر کار کنیم و این کتاب کافی نیست. جوانان ما امروز به دلایل عقلی نیاز دارند دلیلش هم این است که دایره‌ی ایمان آنها را متلاشی کرده‌اند و دیگر با دلایل نقلی و استناد به آیات و احادیث (مانند گذشته) قانع نمی‌شوند بلکه باید فلسفه‌ی عقلی خیلی از احکام مبارک اسلام و آیات شریفه‌ی قرآن را برای آنها شرح دهیم.

مسئله‌ی دیگری که یکی از دغدغه‌های بنده می‌باشد این است که چرا مردم ما از جوانانی که بصورت خودجوش در زمینه‌ی رد الحاد فعالیت دارند حمایت نمی‌کنند!؟ ما جوانانی داریم که الحمد لله بسیار فهمیده و باسواد و علاقه‌مند هستند اما به حمایت مالی نیاز دارند.

اگر در هرکدام از شهرهای ما شورایی در رد الحاد تشکیل شود و جوانان فهمیده و قلم به دست جذب آن گردند و ثروتمندان جامعه هر کدام ماهیانه مبلغ بسیار کمی برای شورا کنار بگذارند می‌توانیم در مدت زمان بسیار کوتاهی کتاب‌های متعددی تالیف و ترجمه و گردآوری کنیم و به تک تک شبهات منتشر شده پاسخ دهیم.

بسیار زیادند جوانانی که استطاعت این امر را دارند اما مجبورند برای تامین مخارج زندگی به کارگری و مغازه‌داری و... بپردازند و فقط شب‌ها مشغول مطالعات رد الحادی باشند! و متاسفانه پتانسیل آنها در جای دیگری مصرف می‌شود در حالی که امت اسلام به قلم آنها نیاز دارد. کافیست برای آنها حقوقی تعیین گردد و لپ‌تاپ و اینترنت و کتابخانه در اختیارشان قرار داده شود.

و اگر داعیانِ معروف، اقشار جامعه را با این نیاز آشنا کنند بی‌گمان ثروتمندان زیادی که عاشق دین پروردگار هستند از این ایده حمایت می‌کنند.

از بزرگترین معضلات جهان اسلام این است که افراد متخصص در علوم تجربی گرایشی به مطالب دینی ندارند و افرادی که گرایش دینی دارند در زمینه‌ی علوم مختلف ضعیف کار کرده‌اند، امیدوارم و از خداوند منّان خواستارم که کتاب پیش‌رو گامی هرچند کوچک در جهت حلّ کردن این مشکل بزرگ باشد و روزی شاهد باشیم که متخصصان (علوم تجربی) ما به مطالعات دینی (هرچند عمومی) روی آورند و با علم خود از اسلام مبارک دفاع نمایند و داعیان ما بیشتر به علوم تجربی توجه نمایند و در این زمینه با دستی پر به قضاوت و نتیجه‌گیری و موعظه بپردازند.

در پایان از برادران بزرگوارم آقایان کیوان عثمانی و خداداد مطاعی پور تقدیر و تشکر می نمایم که مطالب کتاب را مورد بازبینی شرعی و ادبی قرار دادند.

همچنین دعای خیری داشته باشیم برای روح استاد محمد قطب ﷺ و آرزوی سلامتی و طول عمر برای استاد مصطفی حسینی طباطبایی ﷺ که با آثار توانمند خود مانند کوه در مقابل الحاد ایستاده‌اند.

بی‌گمان انتقاد و پیشنهادِ سازنده باعث بهتر شدن و غنی‌تر شدن مطالب کتاب خواهد شد. این آدرس ایمیلی است که مستقیما برای مخاطبان کتاب اختصاص داده‌ام.

الحمد لله رب العامین و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد

مراد یوسفی
Radde.elhad@gmail.com
پیرانشهر- بهار ۱۳۹۵ هجری شمسی

مقالاتی در رد الحاد

در این فصل پایه‌های فکری الحاد بصورت خلاصه‌وار مورد بررسی قرار گرفته است.

مطالب این فصل کنجکاوی‌های خودم بوده که در مورد آنها تحقیق نموده‌ام و در نهایت نتیجه‌ی تحقیقاتم را در مقالاتی به ثبت رسانده‌ام.

جوانان و دلایل گرایش به سمت بی‌خدایی

گاهی اوقات تاسف می‌خورم به حال جوانان رعنایی که به جای میل به سمت پرستش الله متعال، راه بی‌خدایی و الحاد را در پیش گرفته‌اند و با آب و تاب و ولع خاصی روز و شب برای کشیدن هر چه بیشتر جوانان تحصیل‌کرده به این منجلاب (که خود در آن گرفتارند) تلاش می‌کنند.

راستی خداوند چه مفهوم و گذاره‌ای است که در طول تاریخ بشری همیشه افرادی بامداد و شامگاه خود را با نام او آغاز کرده‌اند؟ راستی چه دلیلی وجود دارد که عده‌ای با وجود اعتقادات راسخ به سمت بی‌خدایی و لامذهبی گرایش پیدا می‌کنند؟ و صدها و هزاران سوال دیگر...

با یک بررسی اجمالی ببینیم دلیل گرایش این گونه افِراد به سمت اندیشه‌های تاریک چیست؟

پاره‌ای از افراد به دلیل «**عقده‌های درونی**» خداپرستی را کنار می‌گذارند و حتی منکر آن می‌شوند.

الف) عقده‌ی اقتصادی:

زمانی که مشاهده می‌کنند در جامعه فقر شدید و تضاد طبقاتی وجود دارد از روی بی‌اطلاعی قبل از هر چیز و هرکس در وجود الله متعال شک می‌کنند و می‌گویند اگر خدایی وجود داشت این همه بی‌عدالتی و فقر هم وجود نداشت.

ولی آنها اطلاع ندارند که پروردگار متعال انسان‌ها را آزاد آفریده و به آنها امر فرموده که دست فقرا را بگیرند و شرایط مناسبی برای زندگی آنها فراهم کنند.

انسان‌ها کم‌کاری می‌کنند، خدا را مقصر نموده‌اند! انتظار دارند خداوند تمام قوانین خلقت را به هم بزند و برای انسان‌های فقیر از آسمان پول بفرستد از آن‌طرف انسان‌های ثروتمند و غافل تبرئه شوند! و به‌جای کمک به فقرا فقط به افزایش مال بپردازند! ولی دنیا سرای آزمایش است. هم فقیر و هم ثروتمند آزمایش می‌شوند، فقیر باید تلاش کند و در هرصورت شاکر باشد و ثروتمند باید صدقه بدهد و دست نیازمندان را بگیرد آن هم بدون ریا و به نیت انجام وظیفه، همچنین خالصانه از پروردگار بخواهد که عمل او را بپذیرد.

ب) عقده‌ی خانوادگی:

گاهاً مشاهده شده که افرادی در خانواده یا حتی اطرافیان آنها بسیار ادعای دین و دیانت داشته ولی از اخلاق واقعی و رفتار زیبای محمدی کاملا به دور بوده‌اند و همین باعث شده که افراد کوچک خانواده وقتی بزرگ می‌شوند و به استقلال شخصیتی می‌رسند راهی را برگزینند سوا و جدای راه آن فرد یا افراد بداخلاقی که در خانه، سنگ خداپرستی را به سینه می‌زده‌اند.

آنها نمی‌دانند که اخلاقیات از مولفه‌ها و شروط اصلی ایمان به خداوندﷻ می‌باشد و فرد بی‌اخلاق مورد قبول خدا و رسولش نیست.

و این زنگ هشداریست برای همه ی ما که باید گفتار و کردارمان یکی باشد، چون کودکان مانند یک دوربین نامحسوس تمام حرکات ما را ثبت و ضبط می‌نمایند.

سطحی‌نگری و ظاهر بینی:

پاره‌ای از افراد دچار سطحی نگری می‌شوند و تصور می‌کنند که دین باعث پس رفت جوامع بشری می شود و فقط باید سراغ علم بروند، دیگر دین هرچه می گوید مهم نیست...

آنها مدام در این اندیشه هستند که جوامع اروپایی دین را کنار گذاشتند و به خوشبختی و کمال رسیدند و می‌گویند تا زمانی که ما هم در چنگال دین و دین‌خواهان باشیم باید عقب‌افتاده بمانیم!

ولی دقت نمی‌کنند که اروپا چه دینی را کنار گذاشت!

مسیحیت تحریف شده‌ای که جهل و خرافات در تار و پود حاکمیت کلیسا نفوذ کرده بود، حاکمیتی که می‌گفت هر چه هست مال خداست و ما حق تحقیق و تفحص علمی را نداریم! مسیحیتی که می‌گفت هر کس یک سیلی به تو زد باید به او اجازه بدهی به گونه‌ی دیگر تو هم سیلی بزند! مسیحیتی که می‌گفت اگر کسی عبای تو را برداشت و دزدید باید پیراهن خود را هم در بیاوری و به او بدهی!

یک حاکمیت غلط دینی که معتقد بود نباید کوچکترین نقدی به عملکرد ما وارد شود و همین باعث شد که دادگاه‌های تفتیش عقاید انگزیسیونی به راه بیندازند و هرکس مسیحیت را قبول نمی‌کرد کشته می‌شد و بیش از یک میلیون نفر را به خاک و خون کشیدند! این بود دینی که اروپا کنار زد.

آیا اسلام این گونه است؟ آیا مخالف علم است؟ آیا خدا در قرآن به قلم سوگند یاد نکرده است؟ آیا اسلام این گونه فطرت انسانها و حقوق آنها را لگدمال می‌کند؟

همین بی‌اطلاعی موجب شده که افرادی روشن‌فکرنما با قبا و ادعای علم‌خواهی منکر وجود خدا و دین او شوند. لابد آنها باز هم اطلاع ندارند که بیش از ۲۰۰۰ فرقه و مکتب عرفانی (عرفان‌های نوظهور) در اروپا و آمریکا بخاطر خلأ دین در جامعه‌ی آنها شکل گرفته است،[۱] چون معنویات بخش جدایی‌ناپذیر زندگی هر انسانی می‌باشد.

مطالعات یک طرفه:

پاره‌ای از افراد در جریان مطالعات یک طرفه به درک نادرستی از الله متعال می‌رسند و تصور می‌کنند که تعریف دشمنان دین الهی از خداوند یگانه درست است.

به عنوان مثال درک بی‌خدایان از الله متعال در اروپا و به تقلید از آنها در بین ناباوران ایرانی، خدای حفره‌ها یا خدای رخنه پوش است. یعنی هر جا که انسان از درک یک قانون طبیعی یا علمی عاجز بود آنها را به خدا نسبت می‌دهد. ولی این همان عقیده‌ی نادرست حاکمیت کلیسا است که می‌گفت در پسِ تمام پدیده‌ها خدا وجود دارد و ما به هیچ وجه حق نداریم که در جهت شناخت و تحقیقِ آن قدم برداریم، به عنوان مثال می‌گفتند تنها دلیل بارش باران خدا است ولی به مرور دانشمندان دریافتند که در اثر چرخه‌ی آب و باردار شدن ابرها باران می‌بارد.

---

۱. برایان ویلسون، جنبش‌های نوین دینی ص ۳۶.

دانشمندان درست می‌گفتند و دلیل علت و معلولی آن همین است. درست است که خدا سنت‌هایی در جهان قرار داده و همه چیز طبق فرمان او اداره و انجام می‌شود ولی فارغ از انگیزه‌ی بارش و دلایل فلسفی آن، دلیل علمی آن باردار شدن ابرها و چرخه‌ی هیدرولوژی است.

همین درک نادرست از خداوند باری تعالی، موجب از راه به در شدن افراد زیادی در اروپا و آمریکا و حتی کشورهای خاورمیانه شده است.

مغلطه‌ی توسل به مرجعیت:

به عنوان مثال می‌گویند ۹۰ درصد دانشمندان آمریکا بی‌خدا هستند پس بی‌خدایی بهتر است!

در حالی که نمی‌دانند آن ۹۰ درصد (اگر وجود داشته باشد که این آمار صحت ندارد) نسبت به خدایی بی‌باور شده‌اند که رخنه‌پوش است، آنها خدایی را کنار گذاشته‌اند که خدای حفره‌ها نام دارد. یا خدایی که مسیحیت به آنها معرفی کرده (به شکل انسان در می آید و خود را به کشتن می‌دهد تا گناهان بشر را پاک کند! و حاکمان کلیسا زین پس نمایندگان بلامنازع خدا شوند و ...) خلاصه از ذات حقیقی الله متعال کاملا بی‌خبر هستند.آنها طبق برداشت نادرست خود، بیخدا شده‌اند.

برداشت نادرست از قضایا:

مثلا می‌گویند چرا در کشورهای مسلمان جنگ و خونریزی در جریان است ولی کشورهایی که دین را کنار گذاشته‌اند در کمال آرامش زندگی می‌کنند؟!

باید به آنها گفت که بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، آمریکا دیگر رقیب و مخاطبی در منطقه نداشت و نمی‌توانست از این منطقه‌ی آغشته به طلای سیاه (نفت) و دیگر منابع طبیعی دست بکشد لذا جریانهایی را تولید کرد

به نام بنیادگرایی اسلامی. حالا این یک طرف ماجراست از سوی دیگر بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی کشورهای خاورمیانه را به صورت چندملیتی تقسیم کردند به گونه‌ای که در یک کشور چندین ملیت و قوم و نژاد وجود داشته باشد و به راحتی بتوانند در بین آنها تفرقه و خونریزی ایجاد کنند.

آمریکا و انگلیس به وسیله‌ی بنیادگرایی اسلامی که سُکانش در دست خودشان می‌باشد این گونه مردم را به جان یکدیگر انداخته‌اند. همچنین با حمله به افغانستان و عراق منطقه را بیش از پیش به تشنج و خشونت واداشتند. پس باید دید آیا خونریزی در خاورمیانه به دلیل وجود اسلام مبارک است یا به دلیل وجود نفت؟ و طمع و چنگال تیز استعمارگران و خواب سنگین و غفلتِ پی در پی و خوش‌باوری ناشی از فاصله‌گرفتن از کلام گرانقدر الله؟

غرور علمی:

عده‌ای تصور می‌کنند تا علمشان بیشتر می‌شود باید از آموزه‌های دینی بیشتر دور شوند تا فردی مدرن به نظر برسند!

دین و علم هیچ تناقضی با هم ندارند چون حوزه‌ی کار آنها متفاوت است.

این طرز فکر نادرست است (تا علم بیشتر، ایمان ضعیف تر) توجه بفرمایید.

اما این طرز فکر هم نادرست است اگر در بین ما یک دانشجوی پزشکی می‌گوید مطالب موجود در قرآن با علم در تضاد است، در غرب پدر علم جنین‌شناسی با دیدن آیات (جنین و رشد و نموی کودک در شکم مادر در) قرآن مسلمان می‌شود!

فکر نمی‌کنم افرادی که در اطراف ما برای بی‌خدایی تبلیغات می‌کنند هیچ کدام به اندازه‌ی او عالم باشند. همچنین بسیاری از دانشمندان و متفکران دیگر

که در اوج پیشرفت و امکانات و دموکراسی بزرگ شده اند اینگونه هستند. عجیب است! به محض تحقیق در مورد اسلام، مسلمان می‌شوند. اتفاقا همیشه این سوال را از ناباوران می‌پرسم که چند درصد دانشمندانی که بی‌خدا شده اند در مورد اسلام تحقیق کرده اند...؟

ما این همه مردان بزرگ و شاخص در زمینه ی علم و دانش داریم که کاملا معتقد می باشند، آیا همه ی آنها در اشتباه هستند و فقط منتقدان اسلام راست می گویند؟

تبلیغات سوء و تاثیرپذیری از رسانه‌ها:

اکثریت رسانه‌های قدرمند بسته به رسالتی که بر دوش دارند طوری القا می‌کنند که دین و علم، دین و پیشرفت، دین و فناوری، دین و... در تضاد با یکدیگر قرار دارند. یا اسلام را به‌عنوان دین خونریزی و ترور و ...نشان داده اند (در راستای سیاست‌های استعماری خودشان) و به هیچ عنوان چهره‌ی رحمانی اسلام را به مردم نشان نمی‌دهند.

رسانه‌هایی که می‌گویند دین مخالف علم است در درجه‌ی اول باید فهمید منظور آن‌ها کدام دین است؟

اگر دین خاصی را می‌گویند که مستقیما باید بگویند کدام دین. اما اگر می‌گویند تمام ادیان این گونه هستند ما به عنوان مسلمان در مقام دفاع از اندیشه‌ی خود می‌پرسیم: در کجای اسلام آمده که سراغ علم نروید؟ در کجای دین آمده نباید به دنبال تکنولوژی باشید؟ زمانی که خداوندﷻ در قرآن به قلم و آنچه که می‌نویسد قسم یاد کرده است.

***

ما باید بدانیم که با رد کردن اشکالات آنها تمام دلایل اثبات وجود خدا کماکان بر سر جای خود قرار دارند. همچنین در این جا دو دلیل اثبات وجود خدا را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

دلیل فطرت:

اگر کمی واقع‌بینانه به قضیه نگاه کنیم می‌بینیم که در بین تمام اقوام جهان مفهومی به نام خدا وجود دارد. حتی افرادی که در جنگل آمازون زندگی می‌کنند و اقوام نیمه وحشی نام دارند هم مفهومی به نام خدا دارند و برای او مراسم و قربانی و عبادت در نظر گرفته‌اند. واقعا چرا این گونه است؟

یک قرن از شروع ارتباط مردم جهان با یکدیگر به وسیله‌ی تکنولوژی نگذشته است، پیش از ارتباطات وسیع امروز، اکثر اقوام از یکدیگر بی‌خبر بودند، چرا همه در عین مستقل بودن از یکدیگر، مفهومی بنام خدا دارند؟

چرا باور به مقدسات در بین تمام مردم دنیا وجود دارد، مثلا همین الان مردم کره‌ی شمالی به مجسمه‌ی رهبرشان اقتدای خاصی می‌کنند و تا حدّ پرستش به او احترام می‌گذارند؟ چرا در لحظات تنگنا همه‌ی ما میل پناه بردن به ذات بزرگی را داریم تا از او یاری بطلبیم؟

بسیار پیش آمده زمانی که دکترها از افراد گناهکار قطع امید می‌کنند، به سمت فطرت و درون خداخواه خود باز می‌گردند، همچنین بسیاری دیگر از افرادی که ادعای بی‌باوری دارند ولی در هنگام مصیبتها به خدا پناه می‌برند.

اینجا یک سوال پیش می‌آید، چرا با وجود اینکه ایمان به خدا امری فطری است عده‌ای آن را قبول ندارند[1]...؟

---

۱. عبدالله احمدیان، درآمدی بر خداشناسی، نشر احسان.

با ذکر یک مثال پاسخ را شرح می‌دهیم:

فردی را در نظر بگیرید که گرسنه و تشنه بر روی سفره می‌نشیند. به صورت ناگهانی به او خبر می‌دهند که مغازه‌ات آتش گرفته است و او دیگر نمی‌تواند به غذا لب بزند، مگر گرسنگی و تشنگی فطری نیست؟ مگر او بسیار گرسنه و تشنه نیست؟ پس چرا نمی‌تواند بخورد و بیاشامد؟

اگر به او بگویند شوخی کردیم. این بار بدون هیچ مشکلی می‌تواند بخورد! چون حس خویشتن‌خواهی و وابستگیِ به مال، جلوی فطرت او را می‌گیرد. در خداپرستی هم به همین گونه است، افرادی که بر فطرت خود پا می‌گذراند به دلیل خویشتن‌خواهی یا طمع یا تکبر یا... بر علیه فطرت خود می‌شورند.

دلیل عقلی:

مگر ممکن است کسی فطرت سالمی داشته باشد و وابستگی‌هایی که در بالا توضیح دادیم را نداشته باشد و این همه شگفتی را در کهکشانها و سرزمین‌ها و سلول‌ها و ملوکول‌ها و دریاها و... را ببیند و باز هم خلقت آنها را از روی شانس و اتفاق بداند؟

بنده همیشه از بی‌خداها سوال می‌پرسم شما به جز خلقت جهان یک امر اتفاقی دیگر را به بنده معرفی کنید که دارای نظم و برنامه‌ریزی بالایی باشد؟

می‌گویند دنیا خود به خود بوجود آمده! مگر می‌شود نظم بدون ناظم باشد؟

مگر می‌شود فعل بدون فاعل باشد؟ مگر می‌شود حرکت بدون محرک باشد؟

امروزه هستند فیزیکدان‌هایی که نظریاتی در رد وجود خداوند متعال ارائه داده‌اند. مشهورترین آنها دیدگاه استیون هاوکینگ فیزیکدانِ بریطانیایی است که به دلیل بیماری «ای ال اس» فقط گونه‌اش کار می‌کند و بر روی صندلی چرخ‌دار قرار دارد، او در علم فیزیک دانشمند شاخصی است و خدمات قابل

توجهی هم انجام داده ولی حقیقتا حرف‌های فلسفی او در مورد وجود خداوند دارای اشکالات اساسی هستند به عنوان مثال می‌گوید:

بیگ بنگ یا انفجار بزرگ (که تحقیقات نشان داده نقطه‌ی آغاز دنیاست) در اثر قوانین فیزیک بوجود آمده است و جهان در اثر خالقی به نام خدا بوجود نیامده است!

اما پروفسور جان لیکونز استاد ریاضیات دانشگاه آکسفورد[1] در پاسخ او می‌گوید: «قوانینی که ما کشف می‌کنیم، نمی‌تواند پدیدآورنده و خالق چیزی باشد» یا می‌گوید: «قوانین "حرکت" نیوتون می‌تواند حرکت یک توپ بیلیارد را توضیح دهد ولی این ضربه‌ی چوب بیلیارد است که این حرکت را به وجود آورده نه قانون نیوتون.»

شرح بیشتر دیدگاه پروفسور لیکونز:

قانون فقط تشخیص و شناخت عملکرد گزاره‌هاست نه چیز دیگر، مثلا بنده ۱۰۰۰ تومان در داخل جیبم می‌گذارم و بعد از یک ساعت دیگر ۱۰۰۰ تومان دیگر را. قانون ریاضی به بنده می‌گوید که ۲۰۰۰ تومان در جیب گذاشته‌ام، فقط همین و قانون هرگز برای من پول اضافه نمی‌کند بلکه باید خودم این کار را انجام دهم و در اینجاست که می‌گوییم: قانون نمی‌تواند خالق و فاعل باشد.

در پایان:

مشاهده می‌کنیم تمام اشکالاتی که برای رد وجود خداوند متعال مطرح می‌شود ناشی از قضاوت‌های نادرست مدعیان می‌باشد و هم فطرت و هم عقل وجود یک ذات اعظم و برتر را می‌پذیرند که ما مسلمانان به او می‌گوییم الله ﷻ و با اعتماد قلبی می‌گوییم: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

---

1. http://www.johnlennox.org/

کپی پیست‌های غیر متفکّرانه، دلیل اسلام گریزی جوانان

گروه‌ها، کانال‌ها، صفحات و حفره‌های زیادی در تلگرام، واتس‌آپ، اینستاگرام و دیگر شعبه‌های فضای مجازی (بر علیه اسلام) ایجاد شده‌اند، آنها اکثرا مطالب تکراری و نگاشته شده‌ی قدیمی را در بین خود دست به دست می‌کنند!

از آرشیو یکدیگر استفاده می‌کنند، یا از کتاب‌هایی که در این زمینه نگاشته شده‌اند، هر بار قسمتی را کپی و منتشر می‌نمایند.

زمانی که جوان مسلمان ما این همه شبهه و اشکال علیه اسلام را (در آن مکان‌ها) می‌بیند برایش جالب است. ابتدا به شک می‌افتد، کمی بی‌اعتنایی می‌کند اما دوباره برمی‌گردد و به مطالب آنها فکر می‌کند، سعی می‌کند در ذهنش پاسخی برای آنها بیابد اما چون نمی‌تواند پس عنان را رها می‌کند و وقت ارزشمندش را در بین کانال‌ها و گروه‌های اسلام‌ستیزان سپری می‌نماید.

ابتدا در دنیای خودش تا مدّت‌ها راه سکوت را در پیش می‌گیرد ولی آرام آرام با تغییرات درونی عظیمی که در درونش در حال انجام است خود را وفق می‌دهد...

این بار وقتی نزد او بحث اسلام مطرح می‌شود سعی می‌کند با آن مقابله کند، از هر طریقی می‌خواهد نشان دهد افرادی که این مطالب را می‌گویند در اشتباه هستند...

اما با تمام این توصیفات تنها پناه‌گاه او همین کانال‌ها و مطالب دشمنان اسلام است، تا در بحث کم آوُرد بلافاصله می‌رود آنجا چند مَطلب را کپی می‌کند و به آن مدعیان مسلمان نشان می‌دهد، و بعد با غرور سرش را بالا می‌گیرد که این است اسلام شما...!

جالب آنکه اگر برایش توضیح دهند و ثابت کنند که در اشتباه هستی قبول نمی‌کند، بلافاصله با خود فکر می‌کند این همه اشکال در اسلام وجود دارد، ببین فلان کانال و فلانِ محل و فلان کتاب چقدر اشکال مطرح کرده‌اند اینها دارند با خود چه می‌گویند! می‌خواهند اشکالات اسلام را مخفی کنند! مگر چنین چیزی ممکن است؟

به مسلمانان می‌گوید شما هیچ کدام قرآنتان را با معنی نخوانده‌اید! وگرنه آن را قبول نمی‌کردید! اما خودش بدون کمترین تامل و بررسی، شبهات اسلام ستیزان را منتشر و دست به دست می‌کند!

بعد از این بحران، شرایط او بسیار سخت می‌شود تا جایی که (به نظر بنده) برای نجات او دو راه وجود دارد:

یا باید فردی که بر روی او تاثیر فراوان دارد در قلبش نفوذ کند یا خودش کمی انسان حق‌پذیری باشد، وگرنه استدلال و دلیل برای او بی‌فایده است! چون با استدلال دور نشده که با استدلال نزدیک شود! هر چند برای او دلیل بیاورند باز هم احساس می‌کند که متعلق به طبقه‌ی روشنفکران جامعه است! تصور می‌کند دیگر او آدم دیگری شده و به امور گذشته نیازی ندارد.

اما عزیزان راهکار چیست؟ واقعا این جوان مسیر درستی را طی کرده است؟

خیر او کاملا در اشتباه است زیرا وقتی که با مطالب دشمنان روبرو می‌شد باید یک بار (فقط یکبار) اراده می‌کرد و در مورد مطالب اسلام‌ستیزان به کاوش و مطالعه می‌پرداخت، مگر خودش علامه‌ی دهر است که این سوالات را از خود بپرسد و اگر نتوانست جوابی برای آن بیابد به این نتیجه برسد که اسلام نادرست است؟!

او باید تحقیق کند تا ببیند واقعا این مطالب صحت دارند یا نه، فاجعه‌ی بزرگتر این است که او برای قضاوت در مورد درستی یا نادرستی اسلام، عملکرد پدر و مادر و اطرافیانش را مورد بررسی قرار می‌دهد! یا در بهترین حالت عملکرد مجریان اسلام را؟ که فلان اشخاص و فلان افراد به مسجد می‌روند و مسلمان هستند اما کارهای نادرست هم انجام می‌دهند!



فارغ از تحولاتی که برایش پیش آمده او در تمام این مدّت با خود فکر می‌کند که برای بحث با مسلمانان چقدر مهمّات در اختیار دارد (مطالب دشمنان اسلام)، غافل از اینکه تمام گلوله‌های پرتابی آنها به سمت اسلام مبارک، مشقی می‌باشد و او بیخودی خود را به زمین زده است! ای کاش می‌دانست تمام کتابهایشان هم نقد شده چه رسد به شبهات کوتاه و بی‌محتوایی که در فضای مجازی منتشر می‌کنند. (که قسمتی از آن متعلق به همان کتاب‌های نقد شده است.)

خدای بزرگ گواه است در طول چند سالی که در حوزه‌ی رد شبهات کار می‌کنم هنوز هم با شبهه‌ای مواجه نشده‌ام که دروغ یا تلبیس یا ظاهربینی در آن نباشد و یا برگرفته از اسناد جعلی نباشد.(!)

اما افسوس که جوانان ما به آن مهمّاتِ مشقی دل خوش کرده‌اند. روزی فردی از بنده سوالی پرسید، به محض اینکه جوابش را دادم گفت من انقدر اشکال از اسلام دارم که فلان و بهمان بشود!

ببینید به چه دلخوش هستند؟ و عقیده‌ی توحیدی خود را رایگان و بدون تحقیق برای چه کسان و چه اهدافی از دست داده‌اند!

باز هم جالبتر می‌شود، وقتی به صورت اتفاقی گذرشان به کانال‌ها و سایت‌های رد شبهه می‌افتد مطالب آنها برایشان جالب است! اما چه سود! نمی‌توانند قبول کنند زیرا نمی‌خواهند حس روشنفکری (و خود را به عنوان دانای جامعه دانستن) را از دست بدهند، نه راه پس دارند و نه راه پیش ... این بار به هر چیزی شک می‌کنند!

دیگر نمی‌توانند به اسلام برگردند چون غرورشان اجازه نمی‌دهد اما گلوله‌های مشقی(!) هم دیگر برای آنان جذابیت ندارد و در نهایت دچار آشفتگی و عصبیت می‌شوند، در انتهای تمام این سخنان کافی بود یک بار در مورد صحّتِ مطالب اسلام ستیزان مطالعه می‌کردند.

آنها حتی روشِ صحیحِ تحقیق را هم نمی‌دانند! می‌روند سوال و شبهه‌ی برتراند راسل را از یک مسلمان بی‌سواد که فقط بلد است نماز بخواند می‌پرسند! آیا این تحقیق درست و منطقی است!

همیشه روال بر این بوده که کار را باید به کاردان سپرد ما این همه پژوهشگر مسلمان داریم، کافیست یک بار در گوگل گوشه‌ای از حرف راسل را بنویسند و در ادامه، عبارتِ پاسخ به شبهات را به آن اضافه کنند، می‌بینند که انبوهی از سایت‌های اسلامی این سخن را نقد کرده‌اند. (به همین سادگی)

ولی جوان ما در کیف و حال روشنفکری کاذبی به سر می‌برد که نمی‌داند از کجا آمده و او را به کجا می‌برد...!

ما همیشه مسلمانانی که بدون تفکر مسلمان هستند را نکوهش می‌کنیم، برای این جوانان هم همین را خواستاریم که به جای کپی پیست اندیشه کنند! شاید به این خاطر است که وقتی حضوری با آنها بحث می‌کنیم مطالب آنچنانی برای گفتن ندارند.

***

سبحان الله وقتی از آنها می‌پرسیم چرا عقیده‌ی خود را تغییر داده‌اید؟ چه بهانه‌های عجیب و غریبی می‌آورند (بهانه‌ها را هم به آنها القا کرده‌اند.)

دلم میسوزد، بخدا دلم می‌سوزد برای این جوانان رعنا که بازیچه‌ی دست کسانی شده‌اند که اهداف آنها سیاسی و اقتصادیست تا بشر دوستانه و روشنگرانه. دلم می‌سوزد برای پدر و مادرهایی که این بچه‌ها را در ناز و نعمت بزرگ کرده‌اند ولی اکنون می‌بینند بچه‌ی نازنینشان ضد قرآن و پیامبرﷺ فعالیت می‌کند!

دلم می‌سوزد برای آن پدر و مادرها ... زیرا یکی از باقیات الصالحات، فرزند صالح است، هرگاه فرزند کار خوبی انجام دهد ثوابش به پدر و مادر هم می‌رسد، ولی این جوانان چنین جفای بزرگی را در حق پدر و مادر نازنینشان کرده‌اند...

دلم می‌سوزد برای فرزندانی که در فرداها حق آنها وجود پدر و مادری موحد است نه پدر و مادری بی‌باور و ضد اخلاق و ضد انسانیت!

البته بیان این نکته نیز خالی از لطف نمی‌باشد که ما مسلمانها هم تا اندازه‌ای مقصریم...

ما به جای جذب این جوانان آنها را بیشتر متنفر می‌سازیم، به جای یاری رساندن به آنها از آنها برائت می‌جوییم...

به جای مطالعه و تخصص در این زمینه چسپیده‌ایم به اختلافات و دعواهای بی‌پایان و بی‌نتیجه‌ی توام با تعصب عقیدتی...

در پایان دعایی می‌کنم همه بگویید آمین:

خداوندا به حق همه‌ی نامهای زیبایت این جوانان پاک و بی‌آلایش را هدایت بفرما و ما را نیز بر اسلوب و اصول اسلام راستین قرار بده و یاریمان بفرما که در مسیر عبادت برای ذات مبارکت ثابت قدم باشیم.

(اللهم آمین یا ارحم الراحمین)

شک‌گرایی، مقدمه‌ی رسیدن به آگاهی می‌باشد ولی ...

چندی پیش با یکی از اسلام‌ستیزان بحث می‌نمودم، بعد از گفت‌وگوی فراوان در آخرین جملات به من گفت: سعی کن آزاداندیش باشی و به تفکراتت شک کنی، شک لازمه‌ی آگاهی می‌باشد.

پاسخش را دادم چون برایم حرف جدیدی نبود، سال‌هاست که این کلمات را می‌شنوم، شکاکیت، شک‌گرایی و...

واقعاً منظور آن‌ها از شک کردن چیست؟ آیا ما هرگز شک نمی‌کنیم؟

پاسخ این است که همه می‌دانند شک کردن مقدمه‌ی تفکر است، اگر شک نکنیم چگونه به تحقیق و تفحص در مسائل گوناگون بپردازیم! لذا ما با شک کردن هیچ مشکلی نداریم لیکن شک کردن هم دارای شرایط خود می‌باشد

برای شرح بهتر موضوع به مثال زیر توجه بفرمایید:

جوان مسلمانی را در نظر می‌گیریم که به عقایدش شک کرده است، برایش سؤال پیش می‌آید که واقعاً چرا قرآن چنین حکمی داده است؟ چرا اسلام دیدگاهش در مورد فلان قضیه این‌گونه است؟ چطور ممکن است دینی که از جانب پروردگار آمده چنین سفارشی کرده باشد و...

حال این جوان باید چکار کند:

الف) آیا برود همه جا فریاد بزند که اسلام نادرست است؟

ب) آیا برود عقاید مخالفان اسلام را قبول کند؟

ج) یا برود به تحقیق و مطالعه و پرس‌وجو بپردازد؟

جالب است بدانید که معاندان اسلام، دو گزینه‌ی اول را برای او تجویز می‌نمایند یعنی می‌گویند باید شک کند، فریاد بزند که اسلام غلط است و بعد

عقاید ما را قبول کند! و به هیچ عنوان نباید سراغ تحقیق در مورد چرایی و حکمت مسائل و قضایا برود!

شما خود پاسخ دهید:

اسم این کار شک‌گرایی است یا کلاه‌برداری از یک شخص ساده‌لوح؟!

هرگز نمی‌توان نام این عمل را «شکاکیت» گذاشت. چون جوان مسلمان یا هر شخص دیگر، وقتی به مسئله‌ای شک کرد باید برود تحقیق هم بکند تا شکش را برطرف نماید (چه به سمت مخالفان برود چه در جناح مسلمانان باقی بماند در هر صورت به تحقیق نیاز دارد)

ولی پس از شک نمودن «سراغ تحقیق نرفتن» و «مستقیماً قبول کردنِ» دیدگاه فرد مخالف، کجایش «خردورزی» و «روشن‌فکری» است! اینکه «کوته‌فکری» و «ساده‌لوحی» می‌باشد!

بنده سال‌ها پیش که مورد هجوم سؤال دوستان و هم‌اتاقیان قرار گرفتم هیچ پاسخی نداشتم و اتفاقاً در من شک ایجاد شد، ولی رفتم به تحقیق پرداختم و بعد از مدت‌زمان کوتاهی جواب همه‌ی سؤالات را پیدا کردم و شک‌هایم نیز برطرف شد.

«شک نباید تا بعد از تحقیق، هیچ تغییری در عقیده‌ی شخص ایجاد نماید، بلکه فقط نقش اهرمی را بازی کند که فرد را به سمت مطالعه و جستجو سوق می‌دهد، ولی بعد از تحقیق، فردِ محقق عقل و اندیشه دارد، کدام دلیل را محکمه‌پسندتر پنداشت باید آن را قبول کند.»

البته تحقیق هم باید درست و علمی باشد، نزد هر کسی رفتن و از هر شخصی سؤال پرسیدن و به مطالعه هر منبعی پرداختن تحقیق نیست، بلکه باید جوانب قضیه به خوبی مشخص شود، دیدگاه مخالفین و موافقین را با دقت سنجید و مطالعه نمود.

اسلام‌ستیزان می‌گویند نباید «تعصب» داشته باشید، می‌گوییم:

فرد متعصب که «تحقیق» نمی‌کند! همین‌که می‌رویم سراغ تحقیق و مطالعه می‌کنیم، یعنی ما آگاهانه کار می‌کنیم و صرفاً به خاطر تعصب از عقایدمان دفاع نکرده‌ایم. اگر تحقیق انجام دادیم و به نادرستی عقیده‌ی خود پی بردیم و باز هم قبول نکردیم آن موقع می‌توان گفت که قضاوت ما متعصبانه است. ولی وقتی بعد از تحقیق، بی‌اطلاعی مخالفان آشکار می‌شود دیگر چه تعصبی! آیا حق انتخاب داریم؟ یا به ما امر می‌کنید!

همان‌گونه که بیان شد دشمنان اسلام به جوانان می‌گویند شک کنید، (نباید تحقیق منصفانه و واقعی انجام دهید و بلافاصله) عقاید ما را بپذیرید! اگر قبول کردید به شما تبریک می‌گوییم چون یک فرد «خردورز»! می‌باشید در غیر این صورت، یک فرد متعصب هستید! که دروازه‌های آگاهی را بر خود بسته‌اید. (این طرز فکر چقدر منطقی است؟ قضاوت بر عهده‌ی عاقلان).

نکته‌ی دیگر این است که آیا فقط ما باید به عقاید خود شک کنیم؟ آیا آن‌ها از شک کردن و تفکر در عقاید خود معاف هستند؟ آیا گرایش آن‌ها به سمت اسلام‌ستیزی به خاطر شک‌گرایی و «تحقیق بعد از آن» بوده است؟

یا صرفاً شک‌گرایی و قبول عقیده‌ی مخالف، شیوه‌ی تحول آن‌ها بوده است؟ اگر آری (تحقیق نکرده‌اند) که در اشتباه هستند، و اگر خیر (تحقیق کرده‌اند) آیا تحقیق آن‌ها علمی و اصولی بوده است؟ اگر باز هم بگویند بله پس چرا چنین مکانیسمی را برای جوانان ما نمی‌خواهند؟ و می‌خواهند با تلبیس و شبهه‌پراکنی آن‌ها را منحرف سازند؟

ما نباید تعصب داشته باشیم، ولی آن‌ها چه؟ تعصب برای آن‌ها دارای اشکال نمی‌باشد؟

زمانی که نادرست بودن ادعاهایشان را به آن‌ها ثابت کرده‌ایم چرا دوباره حرف نادرست خود را تکرار می‌کنند؟ آیا نام این کار تعصب نیست؟

طوری برای شک‌گرایی تبلیغات می‌کنند که انگار ما چشم و گوش و قلب و روح و روان خود را بر تفکر و اندیشه بسته‌ایم! و هر چه گفتند فقط با دلایل نقلی پاسخ می‌دهیم، ولی خود شاهد هستید که این‌گونه نیست اتفاقاً اکثر دلایل ما (منظور کسانی که رد الحاد کار می‌کنند) عقلی می‌باشد.

نکته: دلایل نقلی صحیح و مقبول ما هم با برهان‌ها و فرمول‌های عقلی ثابت شده‌اند. (آیات قرآن و احادیث صحیح رسول اکرمﷺ).

نکته‌ی مهم دیگر این است که ما نباید پایه‌های لرزان و خاصیت ذاتی علوم تجربی را برای دیگر شاخه‌های علوم هم اعمال کنیم، بر کسی پوشیده نیست که تحقیقات علوم تجربی با شک شروع می‌شوند (مشاهده، فرضیه و...) و در نهایت با دیدگاه و تحقیق‌های ثابت‌شده‌ی دیگری مورد شک قرار می‌گیرند و رد می‌شوند.

ولی بدیهیات عقلی این‌گونه نیستند، زمانی که دلایل متقن و قدرتمند عقلی؛ وجود خدای یگانه و ادیان الهی را تصدیق می‌نماید دلیلی ندارد ما بگوییم این دلایل هم پایه‌های لرزانی دارند و کافی است یک تحقیق دیگر انجام شود تا مردود اعلام شوند!

بله به برهان علیت و برهان نظم که از قوی‌ترین دلایل عقلی اثبات وجود خدا می‌باشند، اشکالاتی وارد کرده‌اند ولی فیلسوفان دیگری این اشکالات را پاسخ داده‌اند و کماکان برهان‌ها سر جای خود قرار دارند.[1]

۱. در همین کتاب اشکالات را ذکر کرده و پاسخ آن‌ها نیز ارائه شده است.

دلایل محکمه‌پسند عقلی قابل رد نیستند، به عنوان مثال اجتماع نقیضین که همه‌ی عاقلان جهان به آن می‌گویند غلط است، هیچ احتمالی ندارد که روزی بگویند درستَ است. (مثلاً یک دیوار در یک‌زمان و یک مکان و یک شرایط به‌طور کامل هم سنگ باشد و هم گِل(!) اگر عقل را مورد شک قرار دهیم دیگر تمام علوم و همه چیز را زیر سؤال برده‌ایم.[1]

لذا ما باورمندان شک می‌کنیم، کنجکاو می‌شویم، برایمان شبهه و گمان هم ایجاد می‌شود ولی وقتی تحقیق کردیم و دیدیم که آنچه قرآن و سنت گفته‌اند (احادیث صحیح) محکمه‌پسند می‌باشد دیگر شک‌هایمان برطرف می‌شود و دلیلی ندارد همین‌گونه عقیده‌ی خود را تغییر دهیم؟

داوند متعال فرموده‌اند:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾[2]

این کتاب (قرآن) هیچ گماني در آن نیست و راهنماي پرهیزگاران است.

طبق این آیه‌ی شریفه، هیچ گمانی در صحت قرآن وجود ندارد، حال بروید به میل خود تحقیق کنید (ولی یک تحقیق صحیح و علمی) برای شما مشخص خواهد شد که واقعاً تمام مطالب، فطرت‌پذیر و عقلانی می‌باشند. (توجه: به تمام ادعا و شبهات مطرح‌شده پاسخ داده شده است.)

ممکن است مخالفان تصور کنند طبق این آیه کسی حق تحقیق، سؤال و کنجکاوی ندارد، ولی این‌گونه نیست. قرآن درآیات متعدد به تفکر و اندیشه سفارش نموده است تا پژوهشگران با یقین و اطمینان کامل این کتاب آسمانی را بپذیرند.

---

۱. جالب است بدانیم که باور به خدا و دین اسلام با دلایل عقلی محکمه‌پسند قابل اثبات می‌باشد.

۲. بقره/۲.

مشاهده می‌کنیم که قرآن از ابتدا با یقین نازل شده ولی علوم تجربی از بدایت با شک و گمان آغاز شده‌اند و شک در آن‌ها (و ردّ کردنشان هم یک امر کاملاً بدیهی است) حال مخالفان می‌خواهند شکاکیت تعریف‌شده و قابل کاربرد در علوم تجربی را به قرآن و آموزه‌های اسلامِ مبارک هم تعمیم دهند! و انتظار دارند قرآن هم با شکاکیت ردّ شود!

چنان عادت گرفته‌اند علوم تجربی را مورد شک قرار دهند که تصور می‌کنند اسلام هم یکی از علوم آزمایشگاهی می‌باشد!

اصلاً بر طبق چه قانونی، تمام «گزاره‌های» موجود در جهان را قابل ردّ کردن می‌پندارند؟! چرا می‌خواهند همه چیز را ردّ کنند؟

لذا بهتر است بدانند گوینده‌ی قرآن (که خالق همه‌ی مخالفان و موافقان است) با صراحت تمام می‌فرماید گمانی در این کتاب نیست و به صورت واضح و روشن راه را برای محققان باز گذاشته است تا بروند تحقیق کنند (مثلاً آیات تحدی یا اندیشه در گزاره‌های طبیعی و...)

آیا همین دعوت به تعقل و اندیشه، بیانگر «بی‌نیاز بودن» و «صلابت قرآن» در مقابل این شک‌گرایان مطلق! نیست؟

همچنین لازم است بدانیم تحقیق همیشه برای «نقد کردن» موضوعات نیست و گاهی اوقات برای «کسب آرامش» بیشتر می‌باشد. مخالفان تصور می‌کنند که هر تحقیقی یعنی توانایی و جواز ردّ کردن! و باید هر گزاره‌ای در جهان قابل رد کردن باشد (حتی سرپوش نهادن بر بدیهیات مسلّم عقلی و ردّ کردن خالق یکتا).

به چه حقی قوانین مربوط به امورات مادی و آزمایشگاهی را به امورات معنوی و متافیزیکی منتقل کرده‌اند، مشخص نیست؟!

لذا می‌گویند قرآن گفته تحقیق کنید ولی در نهایت فقط باید مرا قبول کنید... و این نادرست است.[۱]!

در پاسخ می‌گوییم، تحقیق مدنظر قرآن آشکار ساختن حقیقت و رسیدن به آرامش است نه آن تحقیقی که مربوط به امورات مادی و آزمایشگاهی می‌باشد، شما می‌خواهید این شناخت خود از «تحقیق» را به زور برای قرآن هم اعمال کنید! و با این نیرنگ، قرآن و خداپرستی را ردّ کنید. می‌دانید اگر قرآن و ادیان الهی ردّ شوند، وجود خالقی هادی و مقدر هم زیر سؤال می‌رود و اگر وجود خدا ردّ شد صرفاً یک زندگی پوچ و بی‌هدف و تکراری باقی می‌ماند که خوشی‌ها و ناخوشی‌هایش همه زودگذر می‌باشند و تعفّنِ بی‌عدالتی‌های بدون بازخواستِ ظالمان و زورمندان، سراسر جهان را در می‌نوردد! و انسان این موجود متفکر (که در مورد هر چیزی کنجکاو است) نمی‌داند کجاست؟ کجا می‌رود؟ چرا آمده؟ و یک حیرت و سرگردانی بی‌شمار گریبانش را خواهد گرفت؟! به زبان ساده‌تر اگر یک ماهی بخواهد در مورد اقیانوسی که در آن قرار دارد تحقیق کند، باید به شناخت اقیانوس بپردازد یا ردّ کردن چیزی بنام اقیانوس؟ اصلاً او گریزی از این ندارد که در اقیانوس زندگی می‌کند و به همین آب وابسته است، پس چطور ممکن است آن را ردّ کند؟

•••

در مقوله‌ی شک‌گرایی بارها شنیده‌ام که مخالفان می‌گویند، دین با یقین شروع می‌شود ولی علم با شک و گمان. پس علم بهتر است!

---

۱. در همین راستا یکی از شبهات اسلام‌ستیزان را پاسخ داده ام تحت عنوان «زندگی یک خداباور جبر است یا اختیار» و در کتاب موجود است.

یا می‌گویند افراد دین‌دار وقتی بحث می‌کنند هیچ شکی به عقایدشان راه نمی‌دهند ولی افرادی که اهل علم هستند این‌گونه نیستند، احتمال می‌دهند که حرف‌های آن‌ها نادرست باشد و بهترین را انتخاب می‌کنند.

خدانشناسان با این حرف‌ها همان حقّه‌ی قدیمی را تکرار می‌کنند یعنی دین را در مقابل علم قرار می‌دهند[1]! و شروع می‌کنند به تخریب دین!

بارها گفته‌ایم که دین یک طرز فکر و شیوه‌ی زندگی کردن می‌باشد و علم نوعی مکانیسم و شیوه‌ی کار برای کشف مجهولات در دنیای پیرامون ما.

یک سؤال:

چرا طرز فکر بی‌خدایی خود را در مقابل علم قرار نمی‌دهند؟ می‌دانید آن‌ها هم با یقین می‌گویند که طرز فکر ما درست و غیرقابل تغییر است؟! متوجه حقّه‌ی آن‌ها شدید؟

لذا این فرمول را فقط برای مسلمانان معتقد بکار می‌گیرند و خود از آن فرار می‌کنند (رویارویی علم و طرز فکر). در کل برای اثبات درستی عقیده‌ی الحادی‌شان باید، طرز فکر خود را در مقابل طرز فکر ما (اسلام مبارک) قرار دهند، نه اینکه فکر ما را در مقابل علم قرار دهند و ادعا کنند که علم تغییرپذیر است ولی عقیده‌ی شما غیرقابل تغییر! در حالی‌که آن‌ها هم عقیده‌ی خود را غیرقابل تغییر می‌دانند و این مصداق بارز «تلبیس» از جانب نباوران می‌باشد.

---

۱. در این مورد مطلبی به صورت جدا نوشته‌ام و در کتاب موجود است، با عنوان «بی‌خدایی چه ربطی به علم دارد».

آیا برنامه‌ای وجود دارد که آن را جایگزین اسلام کنیم؟

آیا با کنار زدن اسلام برنامه‌ی بهتری سراغ داریم که آن را جایگزین کنیم؟ در ابتدا لازم می‌بینم پاره‌ای از ابهامات را برای خوانندگان عزیز برطرف نمایم. دین چیست؟ دین از چه مفاهیمی تشکیل شده است؟ آیا فقط اسلام و مسیحیت و یهود و زرتشت دین هستند؟

در یک تعریف کلی و جامع می‌توان گفت که دین از دو گزاره تشکیل شده است:

اعتقاد- قانون (شریعت)

به عنوان مثال دین اسلام از اعتقاد و باور به خدا و شریعت و برنامه‌های اسلامی تشکیل شده است، دین مسیحیت از باور به پدر و پسر و روح القدوس و آموزه‌های دین مسیحیت تشکیل شده است و ...ولی آیا فرمول اعتقاد و قانون فقط مربوط به ادیان الهی است؟ آیا دیگر برنامه‌ها و افکار و عقاید چنین فرمولی ندارند؟

بیایید دو مورد را بررسی کنیم ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی:[1]

در این ایده اعتقاد بر این است که فرد ملیت خود را به هر قیمتی که شده پاس بدارد و به جایگاه مد نظرش برساند چگونه؟ بوسیله همان قوانینی که دارد. مثلا در ملی‌گرایی فرد باید به خواندن به زبان مادری، آموزش زبان مادری، احترام به اسطوره‌ها و شخصیت‌های کاریزماتیک ملی، پوشیدن لباس ملی و... در جهت رسیدن به اعتقادات خود اهتمام ورزد.

---

۱. اسلام تمام حقوق ملت‌ها را ادا می‌کند و نیازی به برنامه‌ی جایگزین نیست (حقوقی همچون لباس و فرهنگ و... مگر با مسائل حرام الهی تداخل داشته باشد).

آتئیسم یا بی‌خدایی:

فرد بی‌خدا اعتقاد دارد که هیچ مفهوم متافیزیکی وجود ندارد و علم بشری توضیح دهنده‌ی تمام سوالات جهان است. اما در پناه آن قوانینی نیز دارد که با یک جستجوی ساده در گوگل می‌توانید آنها را نگاه کنید، بنویسید ۱۰ فرمان بی‌خدایی.

و در یک نتیجه‌گیری کلی به این نکته می‌رسیم که:

باقی عقاید هم شامل این فرمول می‌شوند، پس تمام ایسم‌ها و افکار دیگر هم یک دین می‌باشند با این تفاوت که موارد اخیر ادیان غیر الهی هستند و ادیان دیگری که در بالا نام بردیم الهی می‌باشند. پس از توضیح موارد بالا لازم می‌بینم سوال طراحی‌شده را این‌گونه اصلاح نمایم:

آیا دینی را سراغ دارید (الهی و غیر الهی) که بتواند جای اسلام را بگیرد و بهتر از آن باشد؟

بدون هیچ گونه تفکر و تاملی و با وجود شواهد و مدارک بسیار زیاد در بین ادیان الهی، اسلام از همه جامع تر و محکمه پسند تر می باشد. که فکر نمی کنم مجال بررسی آن را در این نوشتار داشته باشیم.

اما ادیان غیر الهی چی؟ آیا آنها بهتر از اسلام هستند یا خیر؟ آیا آنها این شایستگی را دارند که جای اسلام را بگیرند؟بدون شک پاسخ منفی است. طبق دلایل زیر:

تفکر تمام ادیان غیر الهی بر پایه ی امانیسم یا انسان محوری شکل گرفته است.امانیسمی که قرارداد های انسانی را مصدر تشریع قرار داده و با اتکا به جزئیات و کیفیات آنها در صدد خوشبخت کردن انسانها می باشد.

در وهله‌ی اول اشکالات زیر به امانیسم وارد است:

امانیسم هیچ توضیحی برای این ندارد که ما از کجا آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم؟ انگیزه‌ی ما از زندگی چیست؟ مبداء و مقصد هستی کجاست؟ در کدام مرحله از هستی قرار گرفته‌ایم؟ حتی اومانیسم سردرگم است که کدام قرار داد انسانی را قبول داشته باشد؟

-اصالت با اقتصاد است (مارکس) یا با تنازع و انتخاب طبیعی (داروین)؟

-اصلالت با اسباب و لوازم جنسی است (فروید) یا با جامعه (دورکیم)؟

-باید پرولتار حکم کند (بلوک شرق و اردوگاه کمونیست) یا بورژوا (بلوک غرب و اردوگاه لیبرال‌ها)؟ و...

و به خاطر همین تفکر اومانیستی است که در قرن بیستم بیش از ۱۰۰ میلیون انسان بدست انسان محورها به خاک و خون کشیده شد. ولی در یک تفکر خدامحورانه زندگی‌کردن هدف و معنای خاص خود را دارد، شکاکیت و سردرگمی در آن جایگاهی ندارد، تمام افراد مانند دانه‌های شانه هستند و بر یک برتری ندارند و صرفا برتری در نزد خدا معنا دارد که انسانهای دیگر از آن اطلاعی ندارند (تقوا) مالکیت خصوصی و عمومی وجود دارد .نیاز جنسی بخشی از زندگی است که باید به صورت مهار شده از آن بهره جست، قراردادهای اجتماعی بوسیله‌ی علم نابود نشده‌اند و مال و ثروت کشورهای ناتوان در امنیت قرار دارد .پس بدون شک هیچ برنامه‌ای نمی‌تواند جامع‌تر از اسلام برای زندگی انسانها تعریف شده باشد.

به خوبی میدانم که اکنون در ذهن مخاطبان مخالف این متن چه می‌گذرد، ولی تنها توصیه‌ی بنده به شما مطالعه دو طرفه، بدون جهت‌گیری خاص و قضاوت عادلانه است.

بی خدایی چه ربطی به علم دارد؟

همیشه افرادی که خود را بی‌خدا معرفی می‌کنند دم از علم و تکنولوژی و پیشرفت‌های بشری می‌زنند! و مدام خود را پشت رفرنس‌های علمی پنهان می‌کنند! همیشه چون سپاهی لشکرانی هستند که می‌گویند این تعداد دانشمند در فلان منطقه‌ی جغرافیایی وجود دارند که بی‌خدا هستند!

اما اینکه تعدادی دانشمند بیخدا شده‌اند چرا باید بین آتئیسم (بی‌خدایی) و علم ارتباط به وجود بیاورد؟

پس افرادی که بهره‌ای از علم ندارند و بی‌خدا شده‌اند چه! آیا همین، استدلال آنها را مخدوش نمی‌کند!

به زبان ساده‌تر اگر گرایش یک دانشمند به بی‌خدایی بیانگر حق بودن بی‌خدایست! پس گرایش یک فرد کم سواد (خواندن و نوشتن) به سمت بی‌خدایی نیز بیانگر غلط بودن بی‌خدایست! و این استدلال کاملا منطقیست.

تذکر:

در مقالات دیگری شرح داده‌ایم که دانشمندان نسبت به خدایی بی‌باور شده‌اند، که مسئول حفره‌هاست، خدایی که بی‌خیال و بی‌سواد و ناتوان است، خدایی که رسانه‌های بی‌خدا معرفی کرده‌اند نه الله متعال ﷻ.

اما فراتر از آن می‌گوییم اگر تمام دانشمندان جهان هم بی‌خدا شوند بی‌خدایی چه ربطی به علم دارد؟

علم ابزاری در دست بشر می‌باشد برای پی بردن به مجهولات و رسیدن به آسایش و پیشرفت، اما بی‌خدایی برنامه‌ای است که می‌گوید َاعتقادات و شریعت ادیان را قبول ندارم پس من ملزم نیستم که شریعت را اجرا کنم! لذا نماز نمی‌خوانم، روزه نمی‌گیرم و خود را در قید و بندهای مذهبی محصور نمی‌دارم.

علم و بی‌خدایی دو مفهوم جدا از هم می‌باشند!

علم یک ابزار است اما بی‌خدایی یک طرز تفکر (یا یک دین انسان‌ساز).

بی‌خدایان همیشه طوری القا می‌کنند که خداباور بودن و وابزاری بنام علم در تضاد با یکدیگر هستند! در حالی برای تایید تمام اندیشه‌های صحیح دینی در کنار نظریات علمیِ مخالف، دیدگاه‌های علمیِ موافق هم وجود دارد!

درواقع علم خود در مقابل علم می‌ایستد!

مثلا اگر ما می‌گوییم فرگشت یا فیزیک کوانتوم را با توانایی‌های خارق العاده ای که به‌آنها نسبت داده‌اید قبول نداریم، برای این نپذیرفتن، آیه و حدیث که ذکر نمی‌کنیم! بلکه دیدگاه‌های علمی دیگر را بیان می‌نماییم.

اما بی‌خدایان طوری القا می‌کنند که انگار دین در مقابل علم ایستاده است! دین یک طرز تفکر است و ربطی به علم ندارد، حوزه‌ی آنها کاملا از یکدیگر جداست! دین روش زندگی کردن است (معاملات و اخلاقیات و عبادات و اعتقادات) اما علم یک روند مادی می‌باشدکه در ابتدا فرضی است که بعد از اثبات به قانون تبدیل می‌گردد، درواقع علم توضیح و بیان «چگونگی‌هاست.»

و به هیچ عنوان وارد حوزه‌ی «چراها» نمی‌شود!

اما کماکان بی‌خدایان در حجره‌ها و شعبه‌های مجازیِ خویش دستاوردهای علمی را به عنوان تبلیغات برای بی‌باوری منتشر می‌کنند! در جوابِ چرا؟ باید از آنها پرسید که واقعا علم چه ربطی به بی‌خدایی دارد!؟

بنده یک مسلمان هستم، ادعا می‌کنم که دینم (اسلام) به هیچ عنوان با علم تضادی ندارد و برای ادعای خود دلایل فراوانی دارم اما فکر می‌کنم همین حدیث کافی می‌باشد:

رسول خداﷺ فرموده‌اند:

(من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سهل الله به طریقاً إلی الجنة، وإن الملائکة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضاً بما یصنع، وإن العالم لیستغفر له من فی السماوات ومن فی الأرض حتی الحیتان فی الماء، وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الکواکب)

«آنکه در راهی رود که در آن طلب علم کند، خداوند برایش راهی را بسوی بهشت آسان می‌کند. و همانا فرشتگان بواسطه‌ی رضایتی که از کارش دارند، بالهای خود را برای طالب علم می‌گسترانند و همه کسانی که در زمین و آسمان‌اند، حتی ماهی‌های در آب، برای عالم آمرزش می‌طلبند و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر ستاره‌هاست.»[1]

حال طبق توضیحاتی که داده شد بی‌خدایان (دین خود، طرز فکر و) اسلوب زندگی خود را در مقابل اسلام قرار داده‌اند با این نیرنگ که خود را در پشت علم مخفی کرده‌اند!

مگر علم مال آنهاست؟ شاید بگویند افراد زیادی در دنیا هستند که مسلمان نیستند و خدمات علمی انجام داده‌اند! در این جا دو پاسخ خدمت این افراد عرض می‌کنیم:

الف) به «طرز فکر بی‌خدایی» شما چه مربوط است؟ در بهترین حالت، فکر شما به علم توصیه کرده است همین! که دین اسلام هم توصیه نموده است.

ب) دستاوردهای تکنولوژی امروز را اگر به میوه‌های باغِ بزرگ علم تشبیه کنیم، درختان و باغبانی نهال‌ها و... تنها در دست اروپاییَان نبوده که امروز

---

۱. به روایت ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان و... وآلبانی آن را حسن دانسته است.

چنین می‌گویید و میوه‌های آن باغ را به روی ما می‌آورید بلکه قبل از هر چیز زمین و ریشه و مواد اولیه آن توسط پرودگار فراهم شده پس از آن جوانه‌هایش را تمدن‌های قدیمی رشد داده‌اند مثلا تمدن یونانیان، سپس مسلمانان باعث ترقی و باروری این درختان شده‌اند (در زمان قرون طلایی اسلام) و پس از آن بعد از رنسانس و جهش فکری در اروپا این باغ بزرگ دست آنها افتاده و با کمی خدمت میوه‌هایی به بار آورده‌اند که ما در این برهه آنها را مصرف می‌کنیم.

پس به هیچ عنوان این پروسه متعلق به آنها نیست. چه بسا در آینده این باغ، به تمدن دیگری تحویل داده شود تا محصولاتی را برای بشریت به ارمغان بیاورند.

با توجه به توضیحاتی که داده شد علم و دین (اسلام یا بی‌خدایی) هیچ تضادی با یک دیگر ندارند.

تذکر: قبلا در یک نوشتار دین بودن بی‌خدایی را ثابت کرده‌ایم و گفتیم که این بی‌باوری یک دین انسانی (نه الهی) است.

حال اگر این مغلطه‌ی بزرگ را از دست بی‌خدایان خارج سازیم، برای آنها چه باقی می‌ماند؟

برای اثبات حرف خود یک مثال کوچک ذکر می‌کنیم:

آیا بی‌خدایان طرح و ایده‌ای برای چگونگی روابط انسانها با یک دیگر دارند؟ ممکن است بگویند بله ما برای انسانیت تلاش می‌کنیم.

ما سوال می‌پرسیم، در همین انسانیتی که مدام از آن دم می‌زنید، اگر شخصی خواست کار بدی انجام دهد و به قول ما مسلمانها وسوسه شد چه عامل بازدارنده‌ای برای او وجود دارد؟ مثلا بخواهد فردی را بکشد یا بخواهد به زنی تجاوز کند، چه عاملی جلوی او را می‌گیرد؟

شاید عده‌ای بگویند قانون.

ما می‌گوییم، قانون که در همه جا حضور ندارد! یا به زبان ساده‌تر مجریان قانون که نمی‌توانند چند میلیارد انسان را زیر نظر بگیرند! و هر جایی را هم که نمی‌توان با دوربین زیر نظر قرار داد!

پس بناچار باید بپذیریم که ما به یک پلیس درونی نیازمندیم، فردی که به خدای متعال ایمان و باور داشته باشد، از ترس دادگاهی در محضر او هم که شده خود را سرزنش می‌کند و طبق طرز فکر ما یک عامل بازدارنده‌ی بسیار قوی در درون انسانها شکل می‌گیرد.

پیش‌بینی می‌کنم فرد مخالفی که این جملات را بخواند، شروع کند به بیان هنجارهای اجتماعی در جوامع مسلمان که عامل بازدارنده نتوانسته جلوی آنها را بگیرد.

اما ما می‌گوییم باید ثابت کنید که ایمان افرادی که این بزهکاری‌ها را انجام می‌دهند، آنقدر قوی است که این عامل بازدارنده در او پرورده شده باشد!

امکان ندارد فردی مؤمن باشد و به صورت عمدی و از روی شرارت به دیگران آسیب برساند.

باز هم پیش‌بینی می‌شود که این بار فرد مخالف بگوید احکام اسلام خود آسیب‌رسان هستند و افرادی که معتقد به آنها می‌باشند با اجرای دستورات اسلام به مردم آسیب می‌رسانند.

در پاسخ می‌گوییم، مثلا چه احکامی؟

طبق معمول همان مطالب تکراری را بیان می‌کند (برده‌داری و حقوق زنان و قطع دست و ...) که در جای خود پاسخ تمام شبهات آنها را داده‌ایم.

در جای خود ثابت کرده‌ایم که برده‌داری یک امر مقطعی بود و در قرآن فقط جایز است نه واجب. همچنین برایشان شرح داده‌ایم که سطحی‌نگرانه به قضایا نگاه کرده‌اید و باید بِدانید که حقوق زن و مرد باید برابر باشد نه مشابه، چون در تشابه ظلم وجود دارد.

به آنها گفته‌ایم که احکام خشن، پیشگیرانه و تنبیهانه برای محافظت از مال و جان و ناموس و در نهایت رفاه مردم و... وضع شده‌اند.

پس عزیزان بدانید بدون شک بی‌خدایان خود را به علم آویزان کرده‌اند و تصور کرده‌اند (در عین آویزانی) آنها هستند که کشتی علم را به حرکت در آورده‌اند در حالی که این گونه نیست.

هر چند جار و جنجال رسانه‌ای راه بیندازند نور حقیقت (خداپرستی) گم نخواهد شد.

از اسلام برگشته‌ها حتما بخوانند!

دوستانی که در گذشته مسلمان دو آتشه بودید ولی الآن دشمن اسلام و قرآن شده‌اید، یهود هم شما را فریب داده و هم...

این ماجرای کوتاه از سیره‌ی پیامبر اکرمﷺ را بخوانید و بعد به ادامه‌ی بحث باز می‌گردیم:

روزی حصین یهودی همراه چهل نفر از برجستگان مذهبی یهود، تبانی کردند که نزد پیامبر آمده و او را در موضوع رسالت و نبوّت در بحث آزاد و احتجاج به چالش بکشند، و با مجادلات خود، پیامبر را محکوم نمایند. وقتی که به این قصد نزد پیامبر اسلامﷺ آمدند، پیامبر به بزرگ آنها یعنی «حصین» روی نموده و فرمودند: من برای بحث و انتقاد و مناظره آماده‌ام!

یهود موافقت کردند و بحث و مجادله شروع شد، یهودیان جبهه‌ی تهاجمی گرفته و پیامبر را در برابر باران سؤالات پیچیده‌ی خود قرار دادند، پیامبر به یکایك آن سؤال‌ها پاسخ می‌داد تا اینکه روزی حصین، خصوصی به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: من سه سؤال دارم که جز پیامبران جواب آن را نمی‌دانند، آیا اجازه هست مطرح کنم؟ پیامبرﷺ فرمودند: مطرح کن.

(در منبعی که مطلب را از آن اقتباس کرده‌ام پرسش و پاسخ هم وجود دارد ولی چون موضوع بحث ما نیست آن را قید نکرده‌ام).

حصین بن سلام، پاسخ سئوالاتش را با اخبار تورات و پیامبران قبل تطبیق کرد و درست یافت، همان لحظه به اسلام گروید و شهادت به یکتائی خدا و رسالت پیامبرﷺ را بر زبان جاری کرد. آنگاه حصین به پیامبرﷺ عرض کرد: من اعلم و دانای دانشمندان یهود و فرزند اعلم آنها هستم، اگر آنها از ایمان من به اسلام، آگاه شوند مرا تکذیب خواهند کرد، اکنون ایمان مرا پنهان بدار، تا بدانی نظر یهود درمورد من چیست.

پیامبرﷺ از این فرصت که خود یك نوع دلیل و مجادله در بحث آزاد است، استفاده کرده و آن را برای محکوم کردن یهود به کار بردند، مجلس مناظره‌ای از یهودیان تشکیل داد، و حصین بن سلام را در نزدیك آن مجلس در جائی پنهان کرد، آنگاه پیامبرﷺ در ضمن گفتگو به یهودیان فرمودند: «من پیامبرم! خدا را در نظر بگیرید، و از هوس‌ها دست بردارید و مسلمان شوید!» آنها در پاسخ گفتند: «ما از صحت دینی به نام اسلام بی‌اطلاع هستیم!»

پیامبرﷺ: حصین بن سلام در میان شما چگونه مردی است؟ جمعیت یهود: او پیشوا و پیشوازاده و دانشمند بزرگ ما است. پیامبرﷺ: او اگر مسلمان شود، حاضرید از او متابعت کنید؟ جمعیت یهود: او هرگز مسلمان نخواهد شد.

پیامبرﷺ حصین را صدا زد، حصین از پشت پرده بیرون آمد و در مجلس آشکار شد و گفت: «أشهد ان لا اله الاّ الله و أنَّ محمّداً رسول الله، ای جمعیت یهود از خدا بترسید و به پیامبر ایمان بیاورید، با اینکه می‌دانید او پیامبر خداست، چرا ایمان نمی‌آورید؟» در این هنگام که چند دقیقه‌ای از اقرار آنها به عظمت مقام حصین نگذشته بود، نسبت به حصین اظهار خشم کردند و گفتند «او بدترین فرد ما، و فرزند بدترین افراد ما است و او و پدرش نادان‌ترین افراد ما می‌باشند»!

این طرز استدلال پیامبرﷺ براستی که بسیار جالب است، هر چند یهود در ظاهر به روی خود نیاوردند ولی در حقیقت محکوم شدند: و برای اندیشمندان منصف، بهانه‌جوئی و لجاجت آنها ثابت گردید امّا حصین، براستی بنده و تسلیم خدا بود، وقتی حق را فهمید به آن گروید با اینکه در آن شرایط، برایش بسیار گران تمام می‌شد، از این رو پیامبرﷺ او را عبدالله (بنده خدا) نامید، (و در روایات نام او با عبد الله بن سلام قید شده است). ایمان او نقش مؤثّری در ایمان آوردن افراد دیگر داشت، طولی نکشید که یکی از دانشمندان دیگر یهود بنام «مُخَیرِق» و عدة‌ای دیگر نیز به او پیوستند.[1]

حال به جوانانی که اکنون دشمن اسلام و قرآن شده‌اند می‌گوییم: احساس نمی‌کنید یهودیان همراه با انتقال شایعه‌ها و اسناد دروغین به ذهنیات شما جوانان، (بدون آنکه بدانید) صفت بارز خود را نیز به اخلاقیات شما تزریق کرده‌اند؟

---

۱. اقتباس از سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۴ نشر التراث الاسلامی.

بسیار پیش آمده که وقتی با دوستان از اسلام‌برگشته‌ی خود بحث می‌کنیم، در میان بحث مطلبی در مورد پیامبرﷺ یا قرآن مطرح می‌کنند، مطلبی که کذب محض است!

او را به اصل منبع و عین حقیقت (همچنین ساختگی بودن این ادعا) راهنمایی می‌کنیم، که طبق فلان سند صحیح و فلان دلیل محکم عقلی حرفی که شما می‌گویید نادرست است اما باز هم قبول نمی‌کنند و بلافاصله یک مطلب دیگر را مطرح می‌نمایند و زمانی که بعد از یک ماه دوباره با او وارد بحث می‌شویم، همان مطلبی که به او ثابت کرده بودیم دروغ است را (دوباره) مطرح می‌کند!

بدون اینکه در این یک ماه تحقیقی کرده باشد! آیا این صفت یهود نیست؟! که دانشمند پرآوازه‌ی یهودیان بعد از مسلمان شدن آن را آشکار نمود؟!

ما انتظار نداریم هر چه که گفتیم بلافاصله مخالفان قبول کنند و حتی انتظار نداریم بعد از مطالعه، عقاید خود را صد در صد تغییر دهند اما واقعا انتظار داریم کمی انصاف داشته باشند و هرگاه به «حقیقت» رسیدند به خاطر تعصب، آن را کتمان نکنند! یا وقتی پاسخ شبهه‌ای را شنیدند و جوابی نداشتند یا بروند تحقیق کنند و یا اینکه قبول کنند.

فردی را در نظر بگیرید که می‌گوید نه تحقیق می‌کنم و نه قبول می‌کنم و اندیشه‌ی من برتر است؟!

نامه به جوانانی که تا قبل از اینکه وارد اینترنت شوند مسلمان بودند

سلام خانم‌ها و آقایان (چون میدانم حتی کارتان به جایی رسیده که دوست ندارید به شما بگویم برادر و خواهر)

قبل از اینکه ادامه را بخوانید، ته دل خود به این نامه بگویید: چرندیات؛ ماله‌کشی؛ سفسطه؛ اراجیف و...

اگر از خنده و مسخره کردن سیر شدید، خواهش می‌کنم به سخنانم توجه بفرمایید:

سالها پیش جمله‌ای را به خاطر سپردم که نوشته بود: پیمانی را که در طوفان با خدا بستی در آرامش فراموش نکن. ولی اکنون بنده عکس آن را به شما می‌گویم در قالب سوال. پیمان با خدا را که در آرامش و استراحت شکستید آیا در طوفان بیاد خواهید آورد؟

بیاد دارید روزهایی را که نماز می‌خواندید؟ چه با شوق وضو می‌گرفتید و روی جانمازی با تمرکز به محل سجده چشم می‌دوختید؟ به یاد دارید بعد از نماز دستها را بلند می‌کردید و دعا می‌نمودید...؟

به یاد می‌آورید سحرها بیدار می‌شدید بعد از خوردن غذا نماز صبح می‌خواندید و می‌خوابیدید یا تا وقت طلوع آفتاب قرآن می‌خواندید؟

و عصر خسته و گرسنه به مسجد می‌رفتید تا به همراه نمازگزارن چند عدد خرما بخورید و نماز مغرب را بخوانید و به منزل باز گردید؟

به خاطر دارید زمان مشکلات و سختی‌ها همیشه سراغ قرآن می‌رفتید، چند آیه می‌خواندید و بعد دعا می‌کردید که خدایا به خاطر این قرآن که کلام خودت است مشکلم را حل کن...

گمان ندارم که همه‌ی شما از این موارد خاطره دارید.

اما آرام آرام دیگر سراغ این مسائل نرفتید، چون شما در اینترنت خواندید که اینها اشتباه هستند! چون فلان فیلم را دیدید و گفت که اینها همه خرافات هستند! اینها همه ساخته‌ی ذهن بشر هستند و...

احساس نمی‌کنید مهمترین سرمایه‌ی زندگی خود را خیلی راحت واگذار کردید!

من نمی‌گویم این مسائل درست است یا نادرست. می‌گویم بی‌شک جزو مهمترین سرمایه‌ی زندگی شما بود، و خود اقرار می‌کنید (اکثر اسلام ستیزان این اعتراف را می‌کنند که زمانی بسیار اهل عبادت و... بوده‌اند) اما خیلی زود و خیلی راحت آن را واگذار کردید.

می‌دانید خانم‌ها و آقایان، خیلی وقت‌ها دلم می‌گیرد...

نه نه اشتباه برداشت نکنید، نمی‌خواهم نامه را احساسی کنم بلکه می‌خواهم بگویم دلم می‌گیرد از تنبلی‌ها و سستی‌ها و ادعاهای مردمِ این زمانه...

زمانی بلال حبشی را به بدترین شکل ممکن شکنجه کردند ولی حاضر نبود حتی یک کلمه بر خلاف عقیده‌اش بگوید، ولی شما جوانان با یک گوشی لمسی و یک تلگرام یا یک فیس بوک و... مهمترین سرمایه‌ی خود (که عقیده توحیدی‌تان بود) را واگذار کردید!

بدون کوچکترین سختی و مقاومت! (باز هم اشتباه برداشت نکنید نمی‌خواهم بگویم اسلام درست است)

فارغ از درستی و نادرستی عقیده‌ها، باید به شما مدال داد یا به بلال؟!

راستی اگر هم اکنون شما را به بدترین شکل ممکن شکنجه دهند و بگویند که دیگر اسلام ستیز نباشید، چقدر مقاومت خواهید کرد؟ آیا قبول می‌کنید؟ در پاسخ این سوال هم گمانی ندارم اما چون نمی‌خواهم به جای شما سوالی جواب دهم چیزی نمی‌گویم.

امثال بلال‌ها خون داده‌اند تا اسلام به اینجا رسیده و برای اعتلای کلمه‌ی توحید تبعید و شکنجه و سختی تحمل نموده‌اند زیرا ارزش آن را دانسته‌اند.

ولی ما چون زحمتی برای آن نکشیده‌ایم و آماده به دستمان رسیده، برایمان مهم نیست که آن را حفظ کنیم یا نه... پس بخاطر تفریح و تنفر از مجریان اسلام هم که شده، اسلام را پس می‌زنیم، و هر چند رفع شبهه هم صورت پذیرد غرورمان اجازه نمی‌دهد به اسلام بازگردیم!

اما اگر روزی با طوفان زندگی مواجه شدیم حاضر هستیم پیمان شکسته در زمان آرامش را احیا کنیم!

برهان علّیت، اثبات وجود خدا و بررسی پاره‌ای از شبهات وارد شده به آن

یکی از مهمترین دلایل اثبات وجود پروردگار در طول تاریخِ زندگی بشر برهان علّیت بوده است، طبق این برهان اگر به سرچشمه‌ی هر پدیده‌ای نگاه کنیم، در می‌یابیم که به گزاره‌ی قبل از خود بر می‌گردد. اینکه ما چگونه به وجود آمده‌ایم، به علت وجود پدر و مادرمان، آنها هم به علت وجود پدر و مادر خود و... تا اینکه به آدم و حوا می‌رسند و علت وجود آدم و حوا هم خلقت پروردگار و.... ما اگر نگاهی به دنیای مادی اطراف خود بیندازیم همه چیز را بوجود آمده می‌بینیم و چون ماده، خود در یک سکون بی‌نهایت قرار دارد حتما باید فاعلی (غیرمادی) بوده باشد که این مادیات را این گونه بوجود آورده است.

اما اگر سوال بپرسیم آن فاعل از کجا آمده است؟ باید بگوییم یک فاعل دوم آن را بوجود آورده! اگر بگوییم آن فاعل دوم از کجا آمده؟ باید بگوییم فاعل سومی قبل از اینها آن را به وجود آورده و... و ناچارا وارد تسلسل خواهیم شد،

تسلسل در فلسفه یک امر غلط و بی‌نتیجه معرفی شده زیرا هیچ وقت به نتیجه نخواهد رسید.

برای درک غلط بودن تسلسل به این مثال توجه بفرمایید:

در وسط یک خیابان باریک سنگ بزرگی افتاده و جلوی حرکت یک ماشین را گرفته است، راننده می‌گوید من حوصله ندارم پیاده شوم و سنگ را به بغل جاده منتقل کنم، در این حین یک تاکسی می‌آید پشت سر ماشین اول می‌ایستد، مسافر می‌گوید چرا نمی‌روی؟ راننده می‌گوید تا ماشین جلویی حرکت نکند نمی‌توانم! یک ماشین دیگر می‌آید پشت تاکسی می‌ایستد و می‌گوید تا ماشین جلوی من حرکت نکند من نمی‌روم و ماشین دیگر پشت سر آن همین را می‌گوید، تصور کنید هزاران و میلیون‌ها و در نهایت بی‌نهایت ماشین پشت سر هم قرار بگیرند و تا راننده‌ی ماشین اول به عنوان «فاعل» پیاده نشود و سنگ را برندارد و حرکت نکند فعلی روی نخواهد داد، به همین خاطر اگر کاری را به تسلسل بکشانیم هرگز انجام نخواهد شد.

و اگر بحثِ تسلسل بود، این جهان هرگز بوجود نمی‌آمد و گزاره‌ها در یک چرخه‌ی بی‌نهایت طولانی، بی‌نتیجه دور خود می‌چرخیدند.

تذکر: این مثال فقط برای درک باطل بودن تسلسل است و ربطی به خلقت پروردگار ندارد.

پس ناچارا باید برای خلقت خود گزاره‌ای را در نظر بگیریم که به گزاره‌ی قبل از خود نیاز نداشته باشد. ما موحدان می‌گوییم گزاره‌ی اول پروردگار است و ناباوران دیدگاه‌های دیگری دارند. در کل برای بوجود آمدن،جهان چند دیدگاه وجود دارد:

الف) جهان خود به خود بوجود آمده است:

این دیدگاه نادرست می‌باشد، آیا ممکن است این همه نظم و قاعده و قانون که هزاران سال است تکرار می‌شوند خود به خود بوجود آمده[1] باشند؟

آیا ممکن است درَاثر انفجار شرکت آپل، یک گوشی آیفون در نسخه‌ی کامل و آبدیت بوجود بیاید؟ اگر میلیون‌ها سال هم از انفجار کارخانه آپل بگذرد آیا مهندسی و ظرافت و تکنولوژی آن به صورت امروزی کنار یکدیگر قرار خواهد گرفت؟ هیچ عقل سلیمی این را نمی‌پذیرد.

دانشمندان به یک انفجار مهیب در بیش از ۱۳ میلیارد سال قبل معتقد هستند و می‌گویند کائنات از آن انفجار به بعد بوجود آمده است، البته چگونگی و جزئیات آن در پاسخ به سوالاتی همچون چرا؟ به چه انگیزه‌ای؟ و... را نمی‌دهند.

ب) یک گزاره‌ی دیگر جهان را بوجود آورده است:

اگر سوال بپرسیم آن گزاره‌ی دیگر را چه کسی بوجود آورده است می‌گوید دیگری و... پس در تسلسل قرار خواهیم گرفت و این فرض هرگز به بوجود آمدن جهان ختم نمی‌شود.

ج) جهان خودش، خود را بوجود آورده است:

اصطلاحاً در فلسفه به این امر «دُور» می‌گویند، همچین چیزی امکان ندارد، چیزی که خود هستی ندارد چگونه می‌تواند هستی ببخشد؟ مثلا یک پسر چگونه می‌تواند پدرش را بوجود بیاورد؟

اول باید پدری باشد تا بتواند پسر خود را بوجود بیاورد.

---

۱. شاید یک گزاره‌ی تکرارناپذیر بصورت اتفاقی بوجود بیاید، ولی اگر تکرارهای مشابه و منظم به آن راه پیدا کرد دیگر نمی‌تواند خود به خودی باشد، چون تبدیل می‌شود به یک قانون، و قانون نمی‌تواند خود به خود وضع شود آن هم اگر بی‌نقص باشد.

د) جهان بصورت ازلی وجود داشته و ابدی هم خواهد بود:

منظور از جهان چیست؟

اگر جهان ماده را می‌گویید (که دنیای اطراف ما کلا ماده است و ناباوران به هیچ امور غیر مادی معتقد نیستند) ماده در سکون قرار دارد و حتما باید فاعلی (غیرمادی) وجود داشته باشد که آن را به تحرک در بیاورد. در جریان ازلی و ابدی بودن کائنات سه دیدگاه وجود دارد:

الف) جهان از روز ازل به شکل امروز بوده است.

ب) سنگ بنا یا مواد آن از روز ازل وجود داشته و در نهایت به شکل امروز در آمده‌اند.

ج) جهان در شکل امروزی خود بعدها بوجود آمده است.

که هر سه مورد با تئوری مهبانگ (بیگ بنگ) رد می‌شود.

ملاحظه بفرمایید:

نظریه‌ی مهبانگ بیان می‌کند که انفجار بزرگ، موقعیت پیدایش توامان فضا و زمان بوده است. در این صورت پرسش «چه چیزی قبل از جهان بوده‌است؟» هیچ معنایی نخواهد داشت؛ مفهوم «قبل» با در نظر گرفتن موقعیت بدون زمان بی‌معنا می‌شود.[1]

و دانشمندان خود هر سه مورد را رد کرده‌اند، پس ناچارا وجود یک فاعل مطرح می‌شود. کسانی که وجود خدا را قبول ندارند از روی ناچاری دیدگاه‌های گذشته را قبول ندارند ولی وجود یک گزاره‌ی ازلی را می‌پذیرند.

---

1 .(J. Richard Gott III, James E. Gunn, David N. Schramm, and Beatrice M. Tinsley, "Will the Universe Expand Forever?" Scientific American [March 1976], p. 65)

اما باز هم حاضر نیستند بگویند که این گزاره خداست بلکه می‌گویند طبیعت است، البته ما موحدان از این افراد سوالاتی می‌پرسیم:

آیا این طبیعت شعور دارد؟ آیا حکمت دارد که قوانین تکرارپذیر طبیعت را سازماندهی کند؟ آیا ناظم باکفایتی است که در درون تمام گزاره‌های طبیعی اجزایی منظم قرار داده باشد؟

اگر بگویند خیر، با تناقض بزرگی روبرو خواهند شد ولی اگر بگویند بله، می‌گوییم پس شما هم همان خدا را قبول دارید ولی به جای الله به او می‌گویید طبیعت! مگر خدای ما چه مشخصاتی دارد؟ ما هم می‌گوییم که پروردگار متعال حکیم و ناظم و دانا است. لذا ناگزیر باید وجود گزاره‌ای را بپذیریم که قائم به ذات خود است و به دیگری متّکی نیست. همچنین این گزاره نباید کور و کر و لال و به دور از حکمت و... باشد، در غیر این صورت با مشکلاتی که در بالا ذکر کردیم مواجه خواهد شد.

ناباوران در جریان بوجود آمدن کائنات می‌گویند انرژی‌های کوانتومی باعث انفجار و پدید آمدن کائنات شده‌اند.[1]

حال سوالاتی می‌پرسیم:

این انرژی ماده است یا غیر ماده؟

اگر بگویند ماده که باید چگونگی بوجود آمدن آن را ثابت نمایند (چون ماده از خود تحرک و استقلالی ندارد)، اگر بگویند غیر ماده، پس آنها به وجود یک گزاره‌ی غیرمادّی اعتراف کرده‌اند!

---

۱. چیزی که آنها از آن سخن می‌گویند یک قانون فیزیک است، زمانی که هیچ چیزی وجود نداشته، قانون فیزیک از کجا آمده؟ و پیشتر در نقد دیدگاه پروفسور هاوکینگ گفتیم که قانون نمی تواند خالق باشد بلکه «توضیح دهنده» است.

در حالی که تمام تلاششان این است ثابت نمایند چیزی بنام غیر ماده و متافیزیک وجود ندارد! حال اگر وجود انرژی غیرمادی را بپذیرند پس تاثیر متافیزیک بر فیزیک را پذیرفته‌اند و به همان دلیل که متافیزیک آنها می‌تواند بر جهان مادی تاثیرگذار باشد، باید وجود امور متافیزیکی ما را نیز بپذیرند چون ردّی بر آن ندارند.

چه بسا افرادی بگویند در یک مقطع این متافیزیک تاثیر خود را بر ماده گذاشت و الان دلیلی وجود ندارد که باز هم موثر باشد، می‌گوییم خیر این گونه نیست، همین که تنِ مادّی موجودات، زنده و پویا است پس تاثیر خود را در هر لحظه برجای می‌گذارد و مانند یک منبع نور اگر قطع گردد پرتوهای نور هم ناپدید می‌شوند لذا دیگر حیاتی وجود نخواهد داشت.

•••

بازگردیم به بحث علیت[۱]، شهرت و گسترش این برهان به حدی زیاد است که از جانب دانشمندان و فیلسوفان ناباور مورد نقد قرار گرفته است، اما توسط

---

۱. به صورت خلاصه برهان علیت می گوید:
اگر بگوییم شخص دیگری جهان را ساخته است، این سوال پیش می‌آید که او خودش چگونه ساخته شده است؟ اگر بگوییم او هم توسط دیگری... به «تسلسل» می رسیم که از لحاظ عقلی باطل است
اگر بگوییم جهان خودش(بدون نیاز به پدیدآورنده) خود را ساخته است، به «دُور» می رسیم که آن هم از لحاظ عقلی باطل است.
لذا عقل سلیم ناچار است که بپذیرد در این بین باید گزاره ی قائم به ذاتی وجود داشته باشد که بی نیاز از دیگران وجود داشته و تنها متکی به خودش می باشد. و اوآمده اینَ جهان را ساخته است، در نهایت ما موحدان می گوییم این ذات، خداوند متعال است.
ناباوران هم ناچارا این گزاره ی قائم به ذات را پذیرفته‌اند، اما می گویند او «خدا» نیست، و پاسخ دیگری می دهند که در اینجا برایتان معرفی و نقد می نمایم:

←

دانشمندان و فیلسوفان و متکلمان موحد پاسخ آنها به بهترین شیوه داده شده است که ما توجه شما را به گوشه‌ای از آن جلب می‌نماییم و خود شما قضاوت بفرمایید:

شبهه‌ی اول:

یکی از دانشمندان ناباور می‌گوید، اگر هر چیزی نیاز به علت دارد چرا باید خداوند را از این قاعده مستثنی کنیم؟ چرا نباید خداوند هم نیاز به علت داشته باشد؟

پاسخ:

اشتباه سوال در دیدگاه ناقص فرد سوال کننده است!

زیرا هیچ موحد و خداباوری ادعا ندارد که هر «چیزی» علّتی دارد، بلکه می‌گوییم هر «معلولی» علّتی دارد، برای درک موضوع به این مثال توجه بفرمایید: آقای (الف) ادعا می‌کند که هر چیزی کلیدی دارد، آقای (ب) به او می‌گوید پس چرا درخت و سنگ کلید ندارند؟

در گذشته می گفتند این گزاره طبیعت است ولی الان می گویند قوانین فیزیک (نیروهای کوانتومی و هیچ کوانتومی و ...) می باشد.

پاسخ استدلال ناباوران قدیمی این است که این طبیعت چیست؟ ماده یا نیرو؟ طبعا نمی تواند ماده باشد، چون ماده خودش «ساکن» است و برای پویایی به دیگری نیاز دارد، و اگر بگوییم نیرو است باید مشخص شود که این نیرو توانایی حیات بخشی و نظم بخشی و دیگر امور را دارد یا نه؟ اگر بگویند خیر؛ که ادعایشان مردود است، ولی اگر بگویند بله، می گوییم این که همان تعریف خداوند متعال است ولی نام دیگری روی آن گذاشته اید و حاضر نیستید بندگی کنید!

اما ناباوران جدید بحث فیزیک را مطرح می کنند، که در مطالب گذشته گفتیم، قوانین فیزیک «وضع شده» هستند و صرفا یک سری روابط را «توضیح می دهند» ، به بیان ساده تر قانون نمی تواند «خالق» باشد و «قائم به ذات» هم نیست.

برای توضیحات بیشتر به مطلب مربوط به دیدگاه پروفسور هاوکینگ و پروفسور جان لیکونز در اوایل کتاب مراجعه بفرمایید(جوانان و دلایل گرایش به سمت بی خدایی)

آیا می‌توانیم بگوییم هر چیزی کلیدی دارد؟ خیر، باید بگوییم هر قفلی کلیدی دارد. و در مبحث علیت هم، هر معلولی علت دارد نه هر چیزی... و خداوند معلول نیست تا علت داشته باشد.

اگر فرض را بر معلول بودن پروردگار بگذاریم و علتی برای آن متصور شویم در بند تسلسل گرفتار می‌شویم، تسلسلی که باطل بودن آن به ما اثبات شد. کسی که معلول باشد و قائم و وابسته به ذات خودش نباشد اصلا شایستگی خدایی را ندارد.

شبهه ی دوم:

دانشمندان کشف کرده‌اند که مولکول‌های گاز درون یک محفظه بدون هیچ علّتی جهت خود را تغییر می‌دهند و این برهان علیت را با چالش مواجه کرده است.

پاسخ:

این شبهه هم در اثر یک تعمیم شتاب زده مطرح شده است. یک اصل کلی وجود دارد که می‌گوید:

- ندانستن به معنای نبود نیست- اینکه دانشمندان نمی‌دانند که چرا مولکول‌های گاز جهت خود را تغییر می‌دهند اصلا به معنای نبود علّت نیست زیرا علم به کمال نرسیده و دایره‌ی مجهولات بشر بسیار بسیار بزرگتر از دایره‌ی معلوماتش است. همچنین می‌توان گفت احتمال دارد علّت تغییر جهت آنها خاصیت ذاتی آنها باشد که منجر به حرکت‌های آشفته‌ی آنها می‌شود و در نهایت (با آن حرکت ذاتی) منجر به نظم می‌شوند.

اگر شخصی بگوید پس احتمال دارد که جهان هم در اثر خاصیت ذاتی خود بوجود آمده باشد به او می‌گوییم:

اینکه یک گزاره خود را بوجود آورد غیر ممکن است و در مطالب گذشته مثال پدر و پسر را ذکر کردیم. ما نمی‌گوییم که خاصیت ذاتی مولکول‌های گازی آنها را «بوجود می‌آورد» بلکه ِمی‌گوییم ممکن است ذات آنها علّت «حرکت آشفته‌ی» آنها باشد.

شبهه‌ی سوم:

اصل عدم قطعیّت هایزنبرگ بر برهان علیت خط بطلان کشیده است.

پاسخ:[1]

ابتدا باید بدانیم اصل عدم قطعیّت هایزنبرگ چیست و چه می‌گوید؟ چگونه باعث بی‌فروغ شدن برهان علیّت شده است؟ و اشتباه کار کجاست؟

آقای ورنر هایزنبرگ در قرن بیستم آزمایش هایی را انجام داد که به موجب آن:

هر زمان بخواهیم موقعیّت مکانی یک ذرّه را همراه با سرعت آن اندازه بگیریم، نمی‌توان هر دو کمّیّت (سرعت و مکان) را به دقّت اندازه گرفت. چون هر چه مکان ذرّه را دقیقتر محاسبه کنیم، محاسبه‌ی سرعت آن غیر دقیقتر خواهد بود و هر چه سرعت را دقیقتر محاسبه نماییم، محاسبه‌ی موقعیّت مکانی غیر دقیقتر خواهد شد، آقای هایزنبرگ حاصل تحقیقات خود را در این فرمول جمع بندی کرد:

عدم قطعیّت در تعیین وضعیّت (مکان) ذرّه، ضرب در عدم قطعیّت در سرعت آن، ضرب در جرم ذرّه، هرگز از کمّیّت معیّنی که ثابت پلانک نام دارد فراتر نمی‌رود.

---

۱. برگرفته از سایت سخن‌ها.

آقای هایزنبرگ در جواب اینکه چرا چنین عدم قطعیتی وجود دارد گفته‌اند:

این وضعیت بخاطر خاصیت ذاتی ذرات است و هیچ علّتی برای کار آنها وجود ندارد و کلا این کار بر حسب تصادف انجام می‌گیرد. در آن زمان فیزیک‌دان برجسته‌ی معاصر آقای انشتین با این سخن به مخالفت پرداخت و جمله‌ی مشهور خود یعنی «خدا با جهان تاس بازی نمی‌کند.» را گفت. منظور انشتین این بود جهان جای احتمال و تصادف و... نیست بلکه پرودگار با قطعیت و قانون آن را اداره می‌کند.

چون این آزمایش تعمیمی است بر تمام ذرات پس تمام موجودیت جهان مادّی ما را در بر می‌گیرد. افراد زیادی که برای کنار گذاشتن «باور به خدا» دنبال بهانه بودند منکر وجود خدا شدند زیرا برای تمام ذرات ریز اتمی جهان، معلول بدون علّتی یافته بودند (به زعم خودشان) و می‌گفتند برهان علیّت که از مهمترین دلایل وجود پروردگار است رد شد و تمام...

اما در دهه‌های اخیر آقای استیون هاوکینگ که یکی از فیزیک‌دانان برجسته‌ی معاصر می‌باشد، کتابی منتشر نمود با عنوان «تاریخچه‌ی زمان» و در آن جا توضیحاتی در مورد عدم قطعیّت هایزنبرگ داده است که به روشن شدن زوایای موضوع بسیار کمک می‌کند.

ابتدا به اتفاق هم مطالب آقای هاوکینگ را می‌خوانیم:

برای آنکه وضعیّت و سرعت بعدی ذرّه‌ای را پیش‌بینی کنیم باید بتوانیم وضعیّت و سرعت فعلی آن را به دقّت اندازه بگیریم. بدیهی است برای اندازه‌گیری باید ذرّه را در پرتو نور مورد مطالعه قرار دهیم. برخی از امواج نور به وسیله‌ی ذرّه پراکنده خواهند شد و در نتیجه وضعیّت ذرّه مشخّص می‌شود. امّا دقت اندازه‌گیری وضعیّت یک ذرّه ناگزیر از فاصله‌ی بین تاج‌های متوالی نور

کمتر است. در نتیجه برای تعیین دقیق وضعیّت یک ذرّه باید از نوری با طول موج کوتاه استفاده کرد. حال بنا بر فرضیه‌ی کوانتوم پلانک، نمی‌توانیم هر قدر دلمان خواست مقدار نور را کم اختیار کنیم. دستِ کم باید یک کوانتوم نور مصرف کنیم. این کوانتوم، ذرّه را متأثّر خواهد ساخت و سرعت آن را به گونه‌ای پیش‌بینی ناپذیر تغییر خواهد داد. از این گذشته برای آن که وضعیّت ذرّه را هرچه دقیقتر اندازه بگیریم، باید از نوری با طول موج کوتاهتر استفاده کنیم؛ و بنا بر این، انرژی هر کوانتوم، بیشتر می‌شود. درنتیجه سرعت ذره بیشتر دستخوش تغییر می‌شود. به دیگر سخن، هرچه بکوشیم وضعیّت ذرّه را دقیق‌تر اندازه‌گیری کنیم دقّت اندازه‌گیری سرعت آن کمتر می‌شود و برعکس. هایزنبرگ نشان داد که عدم قطعیّت در تعیین وضعیّت ذرّه ضرب در عدم قطعیّت در سرعت آن، ضرب در جرم ذره هرگز نمی‌تواند از کمیّت معیّنی که بنام ثابت پلانک معروف است کمتر شود. همچنین این حدّ به راه و روش اندازه‌گیری وضعیّت و سرعت ذره بستگی ندارد و مستقلّ از نوع ذرّه است. اصل عدم قطعیّت هایزنبرگ درواقع خاصیّت بنیادین و گریز ناپذیر جهان است.

اصل عدم قطعیّت مُهر پایانی بود بر رؤیای لاپلاس مبنی بر وجود تئوری علمی و مدلی یکسره جبرگرا از جهان: اگر حتّی نتوانیم وضع کنونی جهان را به دقّت اندازه‌گیری کنیم، به طریق اولی قادر به پیش‌گویی دقیق رویداهای آینده نخواهیم بود! هنوز می‌توان تصور کرد که مجموعه‌ای از قانون‌ها هست که برای موجودات ماوراء طبیعیی‌ای که می‌توانند بدون ایجاد اختلال و تغییر در وضع فعلی جهان آن را مشاهده کنند، چند و چون رویدادها را بطور کامل تعیین می‌کند. با این حال مدلهای این‌چنینی از جهان، چندان دردی از ما موجودات فانی و معمولی این دنیا دوا نمی‌کند. بهتر است به اصل صرفه‌جویی که به تیغ

اکام مشهور است پایبند باشیم و همه‌ی جنبه‌های نظریه را که مشاهده‌پذیر نیست کنار بگذاریم.[۱]

عزیزان چند بار به دقت متن را مطالعه بفرمایید تا تناقض غریب! این آزمایش برای شما روشن شود، آقای هاوکینگ صراحتا می‌گوید: ما «مجبور هستیم» از نورِ با طولِ موج کوتاه (و طبعا دارای انرژی زیاد) استفاده کنیم و در ادامه بخاطر تاثیر انرژی نور نمی‌توانیم این دو کمیت را به دقت اندازه‌گیری کنیم...

و بعد در تایید سخنان آقای هایزنبرگ می‌گوید: این عدم قطعیّت ربطی به روش اندازه‌گیری ما ندارد و ذرّات به خاطر خاصیّت ذاتی خود اینگونه رفتار می‌کنند.

نکته: در طیف‌های الکترومغناطیسی تا طول موج کوتاه‌تر باشد انرژی آن بیشتر است و برعکس.

پس در یک جمع‌بندی کلی و جامع به این نتیجه می‌رسیم که:

عدم قطعیّت، بخاطر خاصیت ذاتی ذرات نیست بلکه چون ما برای مشاهده مجبور هستیم از یک نور پرانرژی استفاده کنیم و انرژی زیاد نور هم باعث افزایش سرعت ذرات می‌شود و معادله‌ی ما را بر هم می‌زند.

به زبان ساده‌تر: عدم قطعیّت علّت دارد، و علّت آن «تأثیر نور» به کار گرفته شده در آزمایش است.

و این که برای بشر (به علّت محدودیت‌های ابزاری) درک حرکت واقعی ذرّات میسر نیست آیا می‌توانیم ادعا کنیم که ذاتا این ذرات اینگونه هستند؟

آقای هاوکینگ خود در ادامه تصریح می‌کند:

---

۱. (تاریخچه زمان، استیون هاوکینگ، ص۷۸ و ۷۹).

«هنوز می‌توان تصور کرد که مجموعه‌ای از قانون‌ها هست که برای موجودات ماوراء طبیعیی‌ای که می‌توانند بدون ایجاد اختلال و تغییر در وضع فعلی جهان آن را مشاهده کنند، چند و چون رویدادها را بطور کامل تعیین می‌کند.»

پس نزد خداوند متعال (که مانند ما در بند زمان و مکان محدود نیست) این ذرات به طوری حتمی و با حرکات دقیق و قانونی پایدار خلق شده‌اند نه از روی صدفه و تصادف و احتمالات.

همچنین اگر عدم قطعیت هایزنبرگ را بپذیریم شعاع آن به تمام امورات دنیا می‌رسد و باید قبول کنیم که هیچ امر قطعی و مسلمی وجود نخواهد داشت، حتی دیدگاه عدم قطعیت ایشان مورد شک قرار می‌گیرد و دیگر قطعی نیست!

اما غرب نمی‌خواهد قبول کند چون علم اروپا و آمریکا کاملا سکولار است. در قرون وسطی حاکمیت کلیسا اجازه‌ی هرگونه منطق علمی را بسته بود و یک قدرت صرفا تندروی دینی و نادرست بر اریکه‌ی قدرت قرار داشت.

در عصر ما هم حاکمیت اومانیست‌ها (انسان محورها) بر غرب حاکم است و اجازه‌ی هرگونه منطق دینی را نمی‌دهند و افرادی که در مقابل آنها بایستند را گالیله‌وار اخراج و سرکوب می‌کنند.

استبداد همان استبداد است، فقط ابزار و لوازم آن تغییر پیدا کرده است.

شبهه‌ی چهارم:

می‌گویند طبق تئوری مهبانگ (بیگ بنگ) فضا و زمان بوجود آمده و چیزی قبل از زمان نبوده است، در صورتی که هیچ زمانی وجود نداشته، خدا چگونه وجود داشته است؟

پاسخ:

افرادی که این سوالات را می‌پرسند پروردگار عالمیان را یک ذات مادی می‌پندارند که محصور در بند مکان و زمان است غافل از اینکه زمان با ماده معنا پیدا می‌کند حال آنکه پرودگار خود ماده را ساخته پس در بند زمان و مکان نیست.

در نهایت ناباوران باید بدانند که اگر برهان علیت نقض شود تمام علوم بشری زیر سوال خواهد رفت و قبل از هر چیز اعتقادات آنها رد می‌شود.

برهان نظم و اثبات وجود خدا، آیا برهان نظم رد شده است؟

بسیار مشاهده شده وقتی یکی از برادران یا خواهرانِ موحد ما برای اثبات وجود خدا برهان نظم را مطرح می‌کند مخالفین می‌خندند و با حرکات موزون می‌گویند که این برهان رد شده است!

نظم یعنی چند عضو به صورت هماهنگ فعالیتی انجام دهند که منجر به هدفی خاص گردد.

بدون هیچ مقدمه‌ای گوشی، لپتاپ یا کتاب خود را کنار بگذارید و به یکی از دستهای خود نگاه کنید؛ لایه‌های بیرونی پوست زبر هستند، قطعات مختلف استخوانی در نقاطی مشترک به یکدیگر چسپیده‌اند تا دست به راحتی تحرک داشته باشد، در سر انگشتان ناخن وجود دارد وگرنه همیشه دست دچار زخم میشد، ناخن‌ها رشد می‌کنند تا همیشه تازه و تمیز باشند، رگ‌های خونی طوری تعبیه شده‌اند که هیچ مزاحمتی برای عملکرد دست ایجاد نکنند و ده‌ها و صدها... ویژگی و ظرافتِ قابل تامل دیگر.

طبق تعریف نظم آیا دست ما دارای نظم می‌باشد یا خیر؟ بدون شک دست ما دارای نظم است. آیا هیچ نظمی بدون ناظم امکان به وجود آمدن را دارد؟

خیر، هرگز چنین چیزی امکان ندارد چون هیچ معلولی در جهان بی‌علت نیست (اگر می‌گویند خدا، بدانند که خدا معلول نیست، و اگر بگوییم خدا معلول است به تسلسل می‌رسیم و هیچ خلقتی صورت نمی‌گرفت) پس نتیجه می‌گیریم نظم و نظامی که در جهان وجود دارد بیانگر وجود یک ناظم است، که بدون تردید این ناظم الله متعال است.

اما به این برهان ساده و قدرتمند شبهاتی وارد شده که چند مورد را به اتفاق هم بررسی می‌کنیم.

شبهه‌ی اول:

این برهان فقط وجود یک ناظم را اثبات می‌کند، از کجا معلوم که این ناظم خدا است؟

پاسخ:

کسی که بخواهد در یک مجموعه نظم ایجاد کند باید علم داشته باشد، در یک کلام او باید عالم باشد (که علیم یکی از صفات خداست) باید توانایی هم داشته باشد (که قادر یکی از صفات خداست) باید با حکمت عمل نظم را سازماندهی کند (که حکیم یکی از صفات خداست) و....

پس مشاهده می کنیم که صفات این ناظم همان صفات خداوند است.

شبهه‌ی دوم:

درست است نظم زیادی در جهان وجود دارد ولی بی‌نظمی هم وجود دارد پس وجود یک ناظم رد می‌شود.

پاسخ:

اولا در جهان هیچ‌گونه بی‌نظمی بخاطر قوانین تدوین شده در بین کائنات وجود ندارد و بی‌نظمی‌های موجود در اثر عملکرد و سوءاختیار انسانها بوجود

آمده است (مسائلی همچون بیماریها و تصادفات و تغییرات اقلیمی و...) مسائلی همچون طوفان و سیل و زلزله هم به هیچ عنوان بی‌نظمی نیستند، انسان باید این دیدگاه خودخواهانه را کنار بگذارد که هر چه به نفع من بود نظم است و هر چه به ضرر من باشد پس بی‌نظمی است!

امورات طبیعی اگر برای انسان بلا هستند برای سایر جاندارن و اکوسیستم‌ها حاوی خیر و برکت می‌باشند. سیستم‌های طبیعی تجدید قوا می‌کنند و اکوسیستم‌های جدید پدیدار می‌گردد. همچنین خدا به انسان عقل و درایت داده تا خود را از گزند بلایای طبیعی دور بدارد.

چرا باید خانه را در مصب رودها بسازند؟ چرا وقتی آپارتمان چند طبقه می‌سازند اصول مهندسی را رعایت نمی‌کنند. پس می‌بینیم که بی‌نظمی در جهان (طبق دیدگاه آنها) وجود ندارد.

همچنین برای اثبات وجود ناظم لزومی ندارد تمام پدیده‌های خلقت منظم باشند (حتی اگر فرض آنها را بپذیریم) زمانی که به یک کامپیوترفروشی می‌رویم و یک لپتاپ بسیار پیشرفته و مدرن را می‌بینیم به وجود یک ناظم باسواد و توانا و دارای امکانات و... پی می‌بریم و همان لپتاپ وجود ناظم را ثابت می‌کند بدون اینکه دیگر قطعات و وسایل مغازه را بررسی کنیم.

پس برای اثبات وجود خدا از طریق برهان نظم لزومی ندارد تمام پدیده‌ها را ببینیم و بررسی کنیم بلکه نظم در یک گزاره بیانگر وجود ناظم است (ثابت کردیم که هیچ خلل و بی‌نظمی نیز از اول در گزاره‌ها وجود ندارد و باید دید خود را اصلاح کنیم)

شبهه‌ی سوم:

شما دنیا را مانند یک ماشین مکانیکی فرض کرده‌اید در حالی که این درست نیست و دنیا را باید مانند یک موجود زنده فرض کرد، مثلا یک بچه خرگوش وقتی متولد می‌شود نظم و نظام خود را از پدر و مادر خود گرفته است، پس جهان هم نظم خود را از جهان‌های دیگر گرفته است.

پاسخ:

پیش از هر چیز مشخص است که شما در این نقدتان وجود نظم را پذیرفته‌اید و اقرار کرده‌اید که در جهان نظم وجود دارد، بعد استدلال شما در ادبیات عامیانه «از چاله به چاه افتادن» است.

اگر جهان ما نظم خود را از جهان‌های دیگر گرفته، پس جهان‌های دیگر نظم خود را از کجا آورده‌اند؟

اگر بگوید آن هم از قبل از خود که افتادن به تسلسل است، و در مباحث مربوط به علیت ثابت کردیم که تسلسل هرگز منجر به انجام فعل نخواهد شد. پس ناگزیر باید بپذیریم که نظم وجود دارد و هیچ نظمی هم بدون ناظم امکان بوجود آمدن را ندارد. (چون هیچ معلولی بی‌علت نیست، اگر این استدلال را نپذیرید کل عقل را زیر سوال برده‌اید)

شبهه‌ی چهارم:

شما جهان‌های دیگر را ندیده‌اید و می‌گویید نظم وجود دارد، همین جهان را دیده‌اید و چیزی که وجود دارد را نظم می‌پندارید.

پاسخ:

نظم تعریف ثابتی دارد، چند عضو به نوعی رفتار کنند که در نهایت به هدف خاصی برسند، درواقع گزاره‌ها سر جای خود قرار داشته باشند تا در نهایت به هدف خاصی برسند.

عقل بشری این را می‌گوید؛ حتی کل جهان که سهل است، اگر یک عنکبوت را بررسی کنیم و ببینیم که گزاره‌های آن (طبق تعریف) هماهنگ در کنار یکدیگر قرار دارند به وجود نظم پی می‌بریم و از آن جایی که نظم بدون ناظم معنایی ندارد به وجود ناظم هم پی خواهیم برد...

اما در مورد دیدن جهان‌های دیگر برای رسیدن به نتیجه، باید توجه داشت که «قیاس‌کردن» فقط یکی از راه‌های رسیدن به حقیقت است، در جریان تفکر با گزاره‌های دیگری هم روبرو هستیم که می‌توانند ما را به درک و درایت سوق دهند.

شبهه‌ی پنجم:

این برهان ثابت نمی‌کند که آفریننده دارای کمالات ذاتی است (متکی به خود است).

پاسخ:

مگر ما گفته‌ایم ثابت می‌کند؟

برهان نظم رسالتش معرفی یک ناظم است که دانا و عالِم و حکیم و... است و اصلا وارد این حوزه‌ها نمی‌شود که خدا حکیم‌ترین یا عالم‌ترین است و صفات کمالی او ذاتی هستند(!) ما خداباوران برای اثبات این مسائل برهان‌های دیگری داریم. پس شبهه‌ی شما نادرست می‌باشد.

شبهه‌ی ششم:

اگر برهان نظم درست باشد از کجا معلوم فقط یک ناظم وجود دارد، امکان دارد ناظم‌های زیادی در جهان وجود داشته باشد.

پاسخ:

اولا وقتی می‌گوییم ناظم، یک شخص مدّ نظر ماست که این نظم‌دهی برگرفته از علم و آ گاهی و قدرت خود او است، نه اینکه چندین نفر ناظم باشند. چون اگر «تعدد» به جمع ناظم‌ها راه یابد باید پرسید که این افراد نظم‌دهی را از کجا و از چه کسی یاد گرفته‌اند؟

امکان ندارد که این توانایی در همه‌ی آنها ذاتی باشد، چون این افراد معلول هستند و بوجود آمده‌اند و همین که از عدم به وجود راه یافته‌اند یعنی قبلا هیچ وجود و بالطبع هیچ صفتی نداشته اند (چه رسد به ذاتی بودن نظم‌دهی).

حتی اگر وجود دو ناظم (بالذات) را بپذیریم شبهه مردود می‌شود چون وجود دوئیت یا ثنویت به این معناست که پدیده هستند و پدیدآورنده دارند و کسی بوده که آنها را بوجود بیاورد، چون تنها ذات ازلی می‌تواند یکی باشد که همه آفریده‌ی او باشند. حتی اگر وجود دو ناظم را بپذیریم با اشکال مواجه خواهیم شد زیرا این معنای ضعف آنهاست (چون با همدیگر شریک هستند، چون از روی ضعف و خلل و متکی نبودن به خود شریکی پیدا کرده‌اند و همین که ضعف به آنها راه یافت دیوار هیبت و قائم به خود بودن فرو می‌ریزد).

دوما زمانی شبهه وارد است که نظم تمام اجزای جهان را جدای از یکدیگر بدانیم و بگوییم آنها هیچ ربطی به یکدیگر ندارند در حالی که این گونه نیست، و تمام اکوسیستم‌ها به نوعی به یکدیگر وابسته‌اند.

پس اگر ناظم‌های متعددی به صورت عرضی وجود داشته باشند، ناگزیر در جهت طولی به یک ناظم می‌رسیم که ناظم کل است و همه تحت سیطره‌ی اویند.

شبهه‌ی هفتم:

طبق تعریفی که ما از نظم داریم پس همه چیز منظم است و هیچ بی‌نظمی در جهان ما وجود ندارد.

پاسخ:

صد البته که در کائنات هیچ گونه بی‌نظمی و خللی (خود به خود) وجود ندارد و این نکته در قران کریم به زیبایی اعلام شده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَـٰنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾[1]

«آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هم‌آهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است، و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذرّه ذرّه‌ی کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقّت جهان را وارسی کن) آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ باز هم (دیده‌ی خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و وارانداز کن، دیده سرانجام فروهشته و حیران، و درمانده و ناتوان به سویت باز می‌گردد.»

---

۱. (ملک ۳-۴).

درست است که در جهان ساخته‌ی خدا بی‌نظمی وجود ندارد، ولی انسانها در زندگی خود بی‌نظمی ایجاد کرده‌اند، به عنوان مثال، آیا بیماری سرطان که در اثر زیاده‌خواهی‌های بشر بوجود آمده بی‌نظمی نیست؟

آیا بیماری ایدز که در اثر رفتارهای نادرست آدمی از دنیای حیوانات به دنیای انسانها راه پیدا کرد بی‌نظمی نیست؟

آیا این بی‌نظمی نیست که هر چند روز یکبار مرکز پایش محیط زیست اعلام می‌کند که هوا برای گروه‌های حساس ناسالم است، آن هم در اثر بی‌انضباطی آدم‌ها؟

نکته: ممکن است اگر از زاویه دید علت و معلولی، این بیماری‌ها را بررسی کنیم در اثر قوانین منظم حاکم بر طبیعت (چون رعایت نمی‌شود پس نتیجه‌اش چنین می‌شود) این پدیده را منظم بپندارند، ولی نکته‌ی قابل توجه این است که در اینجا نظم به قانون الهی برمی‌گردد نه به این بیماری...

همچنین طبق تعریف شما در مدارس ابتدایی هم نباید ناظم وجود داشته باشد چون دانش‌آموزان هر کاری انجام دهند بی‌نظمی نیست!

واقعا شک‌گرایی با شما چه کرده است!

شبهه‌ی هشتم:

این جهان محصول تصادف است، و در قانون احتمالات هر احتمالی ممکن و شدنی است و بعید نیست که دنیا هم به صورت اتفاقی این گونه منظم در آمده باشد. خیلی از طرحها را می‌بینیم که تصادفی هستند و منظم به نظر می‌رسند و...

پاسخ:

اولا تصادف یعنی برخورد دو گزاره با هم (برخورد دو ماشین، یا دو کهکشان یا دو انسان یا...) اگر جهان مادّی بصورت تصادفی خلق شده چه چیز با چه چیز برخورد کرده است؟

عدم با عدم برخورد کرده؟ هیچ با هیچ برخورد کرده؟ نیروی کوانتومی با نیروی کوانتومی برخورد کرده است؟ (نیرو چه ربطی به ماده دارد؟)

در قانون احتمالات مثال پرتاب سکّه به هوا بسیار معروف است حتی در این مثال ساده، دست من با سکّه برخورد می‌کند! و به حساب با هم تصادف می‌کنند یا به هم می‌خورند.

در بوجودآمدن جهان چه؟ زمانی که چیزی وجود نداشته دیگر چه چیز باید با چه چیز برخورد می‌کرد تا بر حسب قانون احتمالات (به صورت خود به خودی) این سیستم منظم ایجاد شود؟

دوما زمانی که یک سکّه را به هوا پرتاب می‌کنیم، سکّه نه به صورت خود به خودی پرتاب شده، نه به صورت خود به خودی چرخش داشته، و نه بصورت خود به خودی فرود آمده است (برای مثال‌های دیگری که مطرح می‌کنند هم همین‌طور) بلکه بر طبق قانون فشار هوا و جاذبه و ایجاد نیرو و... این عمل انجام شده است ولی زمانی که قبل از خلقت چیزی وجود نداشته چگونه بصورت خود به خودی ایجاد شده است؟!

غیر از این است که شخصی هوشمند و باشعور که ناظم بودن در ذات خودش است (وگرنه اگر از دیگری می‌گرفت دچار تسلسل َمی‌شدیم و خلقت منظم هرگز انجام نمی‌شد) این امر مهم را انجام داده است؟

شبهه‌ی نهم:

ما برای اجزای جهان نظم را تصور می‌کنیم ولی آنها اصلا خود نمی‌دانند که نظم دارند. ما خود نظم را به آنها نسبت داده‌ایم.

پاسخ:

در یکی از مقالات مثال یک خودکار را آورده بودند مبنی بر این که ما فکر می‌کنیم مخزن و جوهر و شیلنگ و قوطی و... با هم نظم دارند و منجر به نوشتن می‌شوند در حالی که خودکار خودش نمی‌داند!

الان نمی‌دانم به این استدلال بخندم یا برای نویسندگانش گریه کنم! مثلا چرا باید خودکار بداند که نظم دارد؟ مگر خودکار زنده است؟ مگر شعور دارد؟ مگر قوه‌ی تفکر و تخیل دارد؟

یا حتی برای حیوانات؟ مگر حیوانات قدرت حلّ بحران و حل مساله و یادگیری در سطح بالا را دارند؟

ممکن است عده‌ای بگویند بله میمونها می‌توانند صندلی را در وسط اتاق بگذارند و بروند موزها را از روی طناب بچینند؛ آیا این قوه‌ی تفکر منجر به اندیشه‌ی عمیق و جهان‌بینی می‌شود؟ در کجای دنیا میمونها و کلاغ‌ها و دلفین‌ها به مدرسه و کلاس خصوصی می‌روند!

ما هستیم که مشمول نعمت هوشمندی از جانب خداوند متعال شدیم و اتفاقا همین موجب شده که مکلّف باشیم. و در روز جزا پاسخ بدهیم که چکار کردیم و چرا این کار را کردیم.

آیا دانستن و ندانستن آنها، در تفکر و تعقل ما تغییری ایجاد می‌کند؟ یعنی چون خودکار یا اسب‌آبی یا موش صحرایی نمی‌داند که نظم دارد ما هم باید خود

را به خواب بزنیم! و بگوییم که نظم وجود ندارد! همین نیروی غریزه که حیوانات انجام می‌دهند بیانگر نظم در آنهاست، چه بدانند یا ندانند!

بدون شک برهان نظم از ساده‌ترین و قدرتمندترین برهان‌های اثبات وجود ناظم (خدای متعال) بوده و خواهد بود. زمانی که شبهه‌ی آخر را پاسخ می‌دادم داشتم فکر می‌کردم این افراد چقدر عاجزند از اینکه در مقابل نور توحید و خداپرستی بایستند، به چه دلایلی دل خوش می‌کنند تا اندیشه‌ی آشفته‌ی خود را به صورت موقت به آرامش برسانند ولی بی‌شک آرامش واقعی در پرتو خداپرستی و حرکت در جهت فطرت خود می‌باشد نه پشت کردن به الهیات.

بنده مطالب زیادی در رد برهان نظم خواندم تا این مقاله را آماده نمودم و حقیقتا شبهاتی که در مطالب دیدم همین‌ها بودند و اگر شبهه‌ای در مقاله گذاشته نشده بدون شک بدانید بنده آن را ندیده‌ام، وگرنه حتما به آن فکر می‌کردم و در موردش تحقیق می‌نمودم تا پاسخ مناسبی برای آن پیدا کنم.

نکته: مطالب مربوط به بی‌نظمی ذرات ریز اتمی (اصل عدم قطعیت هایزنبرگ) را در مباحث مربوط به علیّت پاسخ داده‌ایم لذا از تکرار مکررات جلوگیری کردیم.

در محضر خالق یا مخلوق

چند وقت پیش فیلمی از یک صحنه‌ی واقعی را در اینترنت مشاهده نمودم، یک دزد، کیف پولِ مردی را یواشکی از جیبش بیرون می‌آورد و می‌خواهد برود، اما به‌طور اتفاقی متوجه می‌شود که بالای سرش یک دوربین مداربسته وجود دارد، آرام‌آرام کیف را می‌اندازد زمین و به مرد می‌گوید: آقا ببخشید این کیف متعلق به شماست که روی زمین افتاده است؟

مرد با تعجب می‌گوید بله! و کیفش را بر می‌دارد.

بعد از دیدن این فیلم به اسلامِ مبارک و خداپرستی خود خیلی افتخار نمودم، زیرا فردی که در قلبش تقوای پروردگار وجود داشته باشد همیشه تصور می‌کند که ذات مبارکی به او نگاه می‌کند و حرکات و سکناتش را ثبت و ضبط می‌نماید، نه به خاطر دیدن دوربین مداربسته و دزدگیر در «مکانی خاص»؛ بلکه در «همه‌جا» خود را مقید و تحت نظر می‌داند.

یکی از علمای معاصر می‌فرماید، مردم ازلحاظ ایمان و باور به روز قیامت سه دسته‌اند:

دسته‌ی اول که ایمانشان خیلی قوی است «قبل» از انجام کار، به آخرت و سرانجام اخروی آن فکر می‌کنند.

دسته‌ی دوم که ایمانشان ضعیف‌تر است «در حین» انجام کار متوجه می‌شوند که سرانجام اخروی این کار چیست لذا یا دست می‌کشند یا ادامه می‌دهند.

دسته‌ی سوم کسانی هستند که ایمانشان از دو دسته‌ی قبل ضعیف‌تر است و «بعد» از انجام کار متوجه می‌شوند که کار بدی انجام داده‌اند و می‌آیند توبه می‌کنند.

افرادی که ایمان داشته باشند این‌گونه خود را در محضر پروردگار حاضر می‌بینند ولی افرادی که خدا در زندگی آن‌ها هیچ نقشی ندارد چه؟ افراد بی‌خدا و ناباور چگونه می‌باشند؟ آن‌ها خود را در مقابل کنترل و دید چه گزاره‌ای می‌بینند؟ چه عاملی موجب می‌شود آن‌ها از عمل زشت خود دست بردارند؟ دوربین مداربسته؟ دوربین که در همه‌جا وجود ندارد! اگر در آنجا دوربین مداربسته و پلیس وجود نداشته باشد چه اتفاقی می‌افتد؟

ممکن است خداناشناسان بگویند، ما هم وجدان داریم، وجدان ما اجازه نمی‌دهد در این مواقع مرتکب کار اشتباه شویم.

در پاسخ می‌گوییم تمام افرادی که در دنیا، بزهکاری انجام می‌دهند هم وجدان دارند ولی وجدان را به راحتی می‌توان دَور زد. مثلاً در مقابل نداهایش توجیه‌تراشی کنیم! یا خود را به بی‌خبری بزنیم و توجه نکنیم.

در تفکر خداباوری اگر شخص مؤمنی دزدی انجام داد، بعداً «پشیمان» شود می‌تواند مال شخص را برگرداند و از او حلالیت بگیرد. ولی اگر مال شخص را برنگرداند خداوندِ جبّار حقّ آن فرد مظلوم را از او خواهد گرفت. لذا فرد مؤمن راه فراری ندارد و به هر قیمتی که شده باید زیان شخص را جبران کند.

اما اگر فرد ناباور «پشیمان» شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر جبران نمود و حلالیت طلب کرد که هیچ، اما اگر جبران نکرد، چه چیزی روی خواهد داد جز اینکه حق فرد دیگر برای همیشه پایمال خواهد شد (به همین راحتی) و اینجاست که باید به ایمان و اعتقاد خود افتخار کنیم.

در اینجا باید چهار نکته را برای شما عزیزان شفاف‌سازی کنیم:

الف) احتمال دارد ناباوران بعد از خواندن این مطلب، لیست طویل و عریضی از دزدی‌ها و ظلم‌های افرادی که خود را مؤمن می‌دانند عرضه کنند و بگویند این است اعتقاد و باور شما!

پاسخ:

ما از طرز فکر صحبت می‌کنیم نه از اشخاص، و گمان نداشته باشید (همان‌گونه که در سطور بالا ذکر شد) اگر این افراد جبران مافات هم نکنند خدای رحمان و جبار حق مردم مظلوم را از آن‌ها خواهد گرفت و کوچک‌ترین

راهی برای گریز ندارند. ولی اگر طبق طرز فکر شما به قضیه نگاه کنیم این دزدها همین‌گونه می‌روند و نوش جانشان می‌شود و هیچ...!

ب) احتمال دارد بگویند، طبق این متنِ شما همه‌ی ناباوران دزد معرفی‌شده‌اند و وجدان را دور می‌زنند درحالی‌که این‌گونه نیست!

پاسخ:

ما هرگز چنین حرفی نزده‌ایم و این یک برداشت نادرست از متن می‌باشد. عرض شد که ما نوع «طرز فکر» و «نتایج» و «دستاوردهای» آن را بررسی می‌کنیم نه عملکرد اشخاص. به زبان ساده‌تر مقایسه‌ی ما در بین دو شخص است:

۱) شخصی که به خداوند معتقد است و دزدی می‌کند
۲) شخصی که خدا را قبول ندارد و دزدی می‌کند

حتی در صورت پشیمان نشدن، شخص معتقد هیچ راه فراری ندارد ولی شخص ناباور نوش جان می‌کند و برای فرد صاحب‌مال کوچک‌ترین ارزشی قائل نمی‌شود.

ج) معمولاً در اینجا ناباوران می‌گویند شما به امید اینکه خدایتان حق شمارا می‌گیرد کاری نمی‌کنید، ولی ما ناباوران تمام سعی و تلاش خود را می‌کنیم که حق خود و این اشخاص را بگیریم

پاسخ:

این ادعا هم نادرست می‌باشد، ما داریم از نوعی از دزدی و بزهکاری حرف می‌زنیم که هیچ‌کس آن را ندیده و ما هم از آن مطلع نیستیم، بنده از تمام ناباوران این سؤال را می‌پرسم: در مسئله‌ای که اصلاً نمی‌دانید رخ داده، چگونه تلاش می‌کنید حق خود را بگیرید؟!

ضمن اینکه هرگز به ما اجازه داده نشده چون خدا حاکم و عادل است هیچ تلاش نکنیم و همه چیز را به دنیای دیگر منتقل نماییم، این همه آیه و حدیث درباره‌ی ظلم‌ستیزی و جهاد و قصاص و... چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آیا همه‌ی این‌ها نمونه‌ی تلاش، در این دنیا نیستند؟ پس این ادعا را به ما نسبت می‌دهند و جزو عقاید ما نیست.

اگر از بزهکاری‌های مخفیانه هم چشم‌پوشی کنیم، مشکل ناباوران حلّ نخواهد شد، تصور کنید یک بمب‌افکن خارجی اعضای خانواده‌ی شما را به کام مرگ می‌کشاند، چگونه حق خود را از این کشور قدرتمند می‌گیرید، بله درست است می‌توانید به خدمت ارتش درآیید و علیه آن کشور بجنگید، ولی اگر تلاشتان به نتیجه نرسید چه؟ مثلاً شما نهایتاً ۵۰ سال دیگر عمر می‌کنید ولی کشور موردنظر بعد از صد سال دیگر نابود می‌شود، به شما و زندگی شخصی شما چه ارتباطی دارد؟ زمانی که تمام این ۵۰ سال را باید با اشک و آه و حسرت یک دیدار دیگر زندگی کنید. (به حیات جاودانه و دیدن آن‌ها در دنیای دیگر هم که معتقد نیستید.)

به زبان ساده روی سخن ما در گرفتن حقوقی می‌باشد که «با تلاش و کوشش هم گرفته نخواهند شد»، تکلیف آن‌ها چه می‌شود؟ پس تلاشی که شما انجام می‌دهید ما هم انجام می‌دهیم ولی این به منزله‌ی گرفتن حق نیست، چون هر تلاشی به نتیجه نمی‌رسد.

د) روزی در آثار یکی از ناباوران معروف خواندم، دنیا به ما عدالت بدهکار نیست...

پاسخ:

اگر دنیا عدالت بدهکار نیست، پس چرا از بی‌عدالتی‌ها ناراحت می‌شویم؟

شاید بگویند تا برای آن‌ها تلاش کنیم این ناراحت شدن‌ها لازم است، می‌گوییم موارد بسیاری وجود دارد که تلاش هم می‌کنیم، نمی‌توانیم عدالت را برقرار سازیم، ولی باز هم ناراحتی ما برطرف نمی‌شود!

طبق استدلال شما دنیا که به ما عدالت بدهکار نیست و ما هم آنچه از دستمان برآمده انجام داده‌ایم لذا چه دلیلی وجود دارد که ناراحتی ما برطرف نمی‌گردد؟

پس لازم است بدانید که عدالت‌طلبی در ذات همه‌ی ما قرار داده شده است، و با توجه به اینکه هیچ یک از میل‌های درونی انسان بی‌دلیل نیستند، میل به عدالتِ بی‌نهایت هم نمی‌تواند بی‌دلیل باشد.

دنیای شما (که آن را طبیعت و خدای خود می‌دانید) شاید به شما بدهکار نباشد. ولی خدای مهربان (که آفریننده‌ی ما و شماست) ظلم و بی‌عدالتی را بر خود حرام کرده و نه با صفت بی‌ادبانه بدهکاری! بلکه عدالت‌خواهی را از مقتضیات خدایی و ذات مبارک خود معرفی نموده است.

برده‌داری در اسلام و چراها؟!

چرا باید در اسلام برده‌داری وجود داشته باشد؟ چرا باید در اسلام زن‌ها به کنیزی گرفته شوند؟

چرا مردان می‌توانستند نزد کنیزها بروند؟

با استمداد از پروردگار منّان پاسخ این سؤالات با دلایلِ منطقی و عقلانی تقدیم شما عزیزان می‌گردد. باید بدانیم که در گذشته مردم از مجراهای زیادی برده و کنیز بدست می‌آوردند مثلاً:

۱) جنگ: بدون توجه به مشروع یا غیر مشروع بودن آن، اسیران جنگی به برده و زنان به کنیز تبدیل می‌شدند.

۲) آدم ربایی: انسانهای ربوده شده بطور خودکار به برده یا کنیز تبدیل می‌شدند.

۳) ارتکاب جرم‌های سنگین: مانند قتل، دزدی و زنا موجب بردگی یا کنیز شدن محکومین می‌شد.

٤) ناتوانی از پرداخت وام: موجب می‌شد تا فقرای بدهکار برده‌ی ثروتمندانِ طلبکار شوند.

٥) سلطه‌ی پدر بر فرزند: به او این حق را می‌داد تا فرزندانش را بفروشد، که در نتیجه به برده یا کنیز تبدیل می‌شدند.

٦) فرزندانی که از این بردگان بدنیا می‌آمدند ناخواسته برده یا کنیز می‌شدند.و...

لازم است بدانیم وقتی دین اسلام «ظهور کرد» تمام این مجراها فعال بودند.

دو نکته مهم در قالب سؤال:

سؤال اول: اسلام آغازگر برده‌داری و کنیزداری نبود. تمدن‌های دیگر هم برده‌داری داشتند اما چرا از آنان سخنی به میان نمی‌آید ؟!

سؤال دوم: به نظر شما اسلام با همچین غولی از برده‌داری و این همه برده و کنیز که در جوامع وجود داشت می‌بایست چکار می‌کرد؟!

در جواب سؤال دوم می‌توانیم سه جواب در نظر بگیریم:

الف) همه را آزاد می‌نمود و برده‌داری را به طور کلی یکباره لغو می‌کرد.

ب) راه و رسم برده‌داری را مانند گذشته ادامه می‌داد.

ج) با سیاست و روشن‌بینی به مرور آن را ریشه‌کن می‌کرد.

گزینه اول که مقدور نبود، اما چرا؟

آقای منتسکیو دلیل آن را اینگونه به ما می‌گوید:

«آزاد کردن عده‌ی بی‌شماری از غلامان به وسیله وضع یک قانون خاص، به مصلحت نبود زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه می‌گردید و حتی معایب سیاسی و اجتماعیِ زیادی در پی داشت؛ مثلاً در «ولسینی» هنگامی که غلامان آزاد شدند، حق رأی دادن در انتخابات پیدا کردند و حائز اکثر آراء گردیدند و قانونی وضع نمودند که به موجب آن، هر کس از افراد آزاد عروسی کند یکی از غلامان آزاد شده باید در شب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسلیم داماد کند. وانگهی، ازدیاد غلامان آزاد شده نیز اسباب زحمت بود زیرا این گونه اشخاص که قبلاً غلام و برده بودند، قادر به تأمین معاش خود نبودند، بنابراین سربار حکومت و جامعه می‌شدند و حکومت باید معاش آنان را تأمین می‌کرد...»[1]

آقای ویل دورانت در «تاریخ تمدن» نیز در توجیه عدم لغو برده‌داری در گذشته می‌گوید:

«شاید کسی آرزو کند که ای کاش آوگوستوس، به جای محدود کردن آزادی بردگان، برده‌داری را محدود کرده بود. اما در آن دوره برده‌داری امری مسلّم بود، و مردم آن دوره از تصور نتایج اقتصادی و اجتماعی آزادی دسته‌جمعی و یکجای غلامان دچار وحشت می‌شدند. چنانکه کارفرمایان زمان ما از تنبلی، که ممکن است از تأمین کارگران ناشی شود، در هراسند.»[2]

دوستان عزیز شما بفرمائید این همه کنیز و برده را باید چکار می‌کردند؟

---

۱. منتسکیو، روح القوانین، ص ۴۲۸، تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵.
۲. تاریخ تمدن ۳ / ۲۶۲، ویل دورانت، ترجمه احمد آرام و دیگران، نشر اقبال، تهران ۱۳۳۷.

نه شغلی داشتند، نه خانه‌ای، نه تخصص خاصی ... واقعاً ورود یکباره این همه انسان به جامعه معضل بزرگی بود.

علاوه بر آن، همیشه به چشم انسان‌های درجه سه و چهار با آنها رفتار می‌شد،- طبق مثال جناب منتسکیو- برای خالی کردن عقده‌هایشان فرصت جبران برایشان پیش می‌آمد.

گزینه‌ی دوم هم مقدور نبود!

برده‌داری و کنیزداری با این شرایط و از مجراهایی که بیان داشتم برای اسلام غیر قابل قبول بود چون اسلام آمد تا هنجارهای اجتماعی را برطرف کند، و هدفش گسترش و ادامه‌ی انحرافات نبود!

اما به صورت حکیمانه گزینه‌ی سوم را انتخاب کرد، ولی چگونه؟

بجز مجرای اول تمام مجراهایی را که قبلاً ذکر نمودم مسدود کرد[۱] و همانطور که می‌بینیم اسلام توانست برده‌داری و کنیز را به مرور ریشه‌کن کند، بصورت تدریجی و بدون آشفتگی‌های اجتماعی و طبعاً زمان‌بر بود.[۲]

فکر می‌کنم تا اینجا شبهات خیلی از دوستان برطرف شده است ولی عده‌ای از عزیزان باز هم قانع نشدند، اشکالی ندارد بحث را اندکی تخصصی‌تر می‌کنیم.

اساساً با اسرای جنگی سه کار می‌توان انجام داد:

الف) آزاد کردن اسیران:

---

۱. فقط به بردگی گرفتن و به کنیزی گرفتن اسرای جنگی را باقی گذاشت و لا غیر.

۲. فراموش نکنیم در قرن نوزدهم برده‌داری در آمریکا لغو شد.

این اصلاً منطقی نیست، دشمنی که قصد جان تو را داشته است آزاد کنید! آیا مورد سوءاستفاده دشمن قرار نمی‌گیرد؟

همچنین اگر آزادشان می‌کردند، دوباره به صفوف دشمن بر می‌گشتند! و این ظلم در حق مجَاهدان و زحمتکشان بود.

ب) کشتن و اعدام اسیران:

اتفاقاً این عمل در بین بسیاری از ملل مرسوم بود. بعضی وقتها برای تبادل اسرا آنها را زنده نگه می‌داشتند وگرنه آنها را بلافاصله می‌کشتند. اسلام با این کار موافق نبود، بخصوص که بسیاری از اسرایی که از لشکر دشمن گرفته می‌شدند هرگز فرصت آشنایی با اسلام را پیدا نکرده بودند و در اثر تبلیغات سوء به جنگ اسلام آمده بودند.

ج) نگه داشتن اسیران:

در این حالت نیز دو کار می‌توان انجام داد: اول: برده‌داری و کنیزداری، دوم: نگهداری در کمپها و اردوگاهها حالت اول در گذشته مرسوم بود و حالت دوم نیز امروز مرسوم است.

اما چرا اسلام از کمپ و اردوگاه استفاده نکرد؟

الف) اولین دلیل این بود که در آن زمان تفکر بشر نگهداری اینگونه اسیران را نمی‌پذیرفت. مردم نمی‌پذیرفتند که دشمنانشان را اسکان‌دهی کنند و غذا، آب و لوازم زندگیشان را تأمین نمایند.

ب) با برده گرفتن و کنیز شدن این افراد به پیشبرد و چرخه‌ی جامعه کمک می‌کردند و اسرا هم با فرهنگ اسلامی آشنا می‌شدند.

به هرحال ما مسلمانان به معاد و حیات اخروی معتقدیم و این فرصتی بود برای اسرا تا حقیقت را درک کنند و ایمان بیاورند.

ج) از همه مهمتر، این افراد فرصت آن را پیدا می‌کردند که به واسطه کفاره و شرایط دیگر، آزاد شوند.

مثلاً می‌توانستند با صاحبشان قرارداد بنویسند که به مرور در ازای کار کردن آزاد شوند، این قرارداد «مکاتبه» نام داشت.[۱] تا به حال چنین حکم زیبا و جامعی در چه دین و مکتبی مشاهده شده است؟! فراموش نکنید داریم از کسی حرف می‌زنیم که به جنگ آمده و علیه مسلمانان شمشیر کشیده و قصد کشتن مسلمین را داشته است.

چرا مردان و زنانی که به بردگی و کنیزی در می‌آمدند، فروخته می‌شدند؟!

آنها هر جایی که می‌رفتند باز هم برده و کنیز بودند و با فروختن، محل خدمت‌گزاری و شغل آنها تغییر می‌کرد نه اینکه انسانیت آنها فروخته شود.

اگر گفته شود چه انسانیتی! در حالی که آنها را برده و کنیز کردند، می‌گوییم آنان سزای عمل خودشان را می‌بینند و کسی آنها را به زور برده نکرده است زیرا به جنگ آمدند. اما اگر احادیث پیامبرﷺ در مورد طرز برخورد آنها را بدانیم متوجه خواهیم شد که واقعاً انسانیت آنها حفظ شده است.

رسول خداﷺ فرمودند:

«بردگان شما برادران شمایند، که خداوند آنها را زیردستان شما قرار داده است، کسی که برادرش زیر دست اوست، می‌بایست از آنچه که خود می‌خورد به

---

۱. الإقناع لابن المنذر ۲ / ۴۲۳ ؛الناشر: (بدون) الطبعة: الأولى، ۱۴۰۸ هـ % اختلاف الأئمة العلماء لابن هُبَيرَة ۲ / ۴۳۵ ؛الناشر: دار الكتب العلمية- لبنان / بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۲۳هـ- ۲۰۰۲م.

او بخوراند و از آنچه که خود می‌پوشد به او بپوشاند و بر آنچه به آن توانایی ندارد وی را وادار نسازد، پس اگر چنین کرد او را یاری کند.»[۱]

مسأله‌ای[۲] که در این میان اسلام ستیزان، حواشی زیادی درباره‌ی ماجرای کنیز درست کرده‌اند و لازم است در اینجا به توضیح آن بپردازیم:

می‌گویند: مردها را اسیر می‌کنند کافیست، پس چرا زن‌ها را به کنیزی می‌برند؟! خدا در قرآن کنیز را برای صاحبش حلال کرده است چرا؟ آیا این تجاوز نیست؟!

شاید آن زن شوهر داشته باشد و در عقد فرد دیگری باشد، پس چطور برای یک مسلمان حلال می‌شود؟!

قبل از توضیح این مسأله باید عرض کنیم که مخالفین ما معمولاً چهار دسته هستند:

گروه اول: بلوک غربی هستند و طرفدار جوامع لیبرالی و سرمایه‌داری،... و در آنجا صنعت پرنوگرافی و تهیه فیلم‌های مبتذل به نهایت خودش رسیده است در حالی که در اسلام کنیز فقط برای صاحبش حلال است و کسی اجازه ندارد با کنیز آن شخص نزدیکی کند، اما نزد شما چی؟ در قبال پولی بسیار اندک از دخترهای خوش‌سیمای کشورهای جهان سوم فیلم می‌گیرید و برای کل دنیا آپلود می‌کنید و بدن لخت او را به دنیا عرضه می‌کنید.

---

۱. «... إخوانكم خولكم، جعلهم الله تحت أيديكم، فمن كان أخوه تحت يده، فليطعمه مما يأكل، وليلبسه مما يلبس، ولا تكلفوهم ما يغلبهم، فإن كلفتموهم فأعينوهم». صحيح البخاری ۱ / ۱۵ ح ۳۰ ؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ صحيح مسلم ۳ / ۱۲۸۳ ح ۱۶۶۱؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت.

۲. بخش اعظم سؤالات این دوستان در مورد ماجرای کنیز می‌باشد.

گروه دوم: بلوک شرقی هستند و باورهای مارکسیستی دارند که یکی از بندهای مانیفست کمونیسم این است که اخلاق، مذهب و قانون اساسی فریب بورژواهاست (کارفرما و صاحب املاک و...) برای گرفتن پول از طبقه پرولتار (کارگر و دهقان و...)، شمایی که به هیچ گونه اخلاقی معتقد نیستید دیگر گیر دادن و ایراد به ماجرای کنیز چه مفهومی می‌تواند داشته باشد.

گروه سوم: عده‌ای نیز خود را آتئیست یا بی‌خدا می‌دانند، آنها هم اخلاق را یک قرارداد می‌شمارند... و می‌گویند بشر برای ارضای غرائز خود مختار است چون چند صباحی که در دنیا مانده باید از زندگی لذت ببرد و بعد از مرگ نیستی و فنا است. دلیل شما را هم از عیب‌جویی نمی‌دانیم.

گروه چهارم: وطن‌پرستان ایرانی هستند، که تصور می‌کنند اسلام به زور بر آنها تحمیل شده است، آنها هم در زمان خودشان در عهد ساسانی کنیز و برده داشتند.[۱]

دیگر نمی‌دانم اعتراض این افراد به احکام اسلام مبارک، چه معنایی می‌تواند داشته باشد! اما برگردیم به بحث و دیدگاه اسلام:

رابطه‌ی زن و شوهر بودن یک رابطه‌ی اعتباری است نه یک امر حقیقی. مثلاً رابطه مادر و پسری به صورت حقیقی محرم یکدیگر هستند، ولی زن و شوهر به صورت قراردادی با خواندن صیغه‌ی عقد، محرم می‌شوند. یکی از راه‌های دیگر که توسط خداوند وضع شده است قرارداد دیگری به نام مالکیت (مالکیت کنیز) می‌باشد. زنی که تحت مالکیت یک مرد قرار می‌گیرد (به عنوان

---

۱. بنگرید به: مادیان هزار دادستان (هزار رأی حقوقی)، صص ۶۹، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۹۶، ۲۱۲- ۲۱۳، ۲۴۴، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۳ - ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸ - ۳۶۹، ۳۸۷، ۳۹۲ ؛ فرخ مرد بهرامان، مقدمه: ترجمه پژوهش سعید عریان، چاپ اول، رامین، ۱۳۹۱.

کنیز) قرارداد قبلی‌اش که زن یک مرد دیگری بود فسخ می‌شود، و تحت قرارداد جدید قرار می‌گیرد.

اگر زن و شوهری با هم به برده‌گی و کنیزی گرفته می‌شدند، کسی حق نزدیکی با همسر او را نداشت و در کنار هم زندگی می‌کردند.

باز ممکن است این ایراد وارد شود که کنیز شاید رضایت نداشته باشد که صاحبش با او نزدیکی کند!

فراموش نکنیم: این خانم خودش به جنگ آمده و کنیز شده و اسلام حق ندارد او را از خانه‌اش بیرون بیاورد و به زور، کنیزی را به وی تحمیل کند.

با توجه به توضیحات بالا بعد از کنیز شدن عقد با شوهرش هم باطل می‌شود چون منصفانه نیست کسی که کنیز شده و در یک جای دیگر زندگی می‌کند نتواند دوباره ازدواج کند و تا ابد اینگونه بماند و غرایزش سرکوب شود.[۱]

وجود یک کنیز در خانه، نامحرم محسوب می‌شود و احتمال دارد اطرافیان وسوسه شوند و بخواهند او را اذیت کنند و در هر حال احتمال آزار برای آن خانم وجود دارد. اما اگر برای صاحبش حلال باشد کسی نمی‌تواند به او آزاری برساند. غرایز آن خانم هم برای همیشه سرکوب نمی‌شود و می‌تواند با آرامش و بدون فشار عصبی زندگی خود را ادامه دهد. در واقع این به نفع خانم کنیز می‌باشد.

لازم است بدانید که کنیز، قبل از ظهور قوانین اسلام اصلاً انسان قلمداد نمی‌شد بلکه صاحبانش از طریق اجاره‌ی جنسی کنیز، امرار معاش می‌کردند،

---

۱. خواه یا ناخواه با اختیار خودش سرنوشتش این شده و خودش به جنگ آمده است. ناگفته نماند که مشارکت در جنگ به دو صورت ممکن است، نخست: با رأی و نظر و مشورت دادن و امثال آن، دوم با مشارکت فیزیکی و سلاح به دست گرفتن.

ازدواج با کنیزان عار بود، بچه‌های متولد شده از کنیز، به صورت ناخواسته کنیز یا برده می‌شدند.

تعریف آزادی؟!

یعنی هر کار که به نفعتان بود و خواسته باشید بتوانید انجام دهید. نه اینکه هر کاری که دلتان خواست انجام دهید... حالا در اختیار صاحب قرار نگرفتن، به نفع آن زن اسیرشده نبود. چون امنیت و آسایش و غرایزش از بین می‌رفت.[۱]

قرآن با این فرهنگ به شدت در افتاد، بردگان را هم مانند دیگران، انسان به حساب آورد. در جامعه‌ای که ازدواج با کنیزان عار بود، این ازدواج را جایز شمرد.

رسول‌خدا ﷺ بر خلاف فرهنگ جاهلی، مردم را تشویق کرد که دختران خود را به ازدواج بردگان درآورند. زینب دختر عمه خودش را که از اشراف زاده‌های قریش بود به عقد برده‌ای بنام زید بن حارثه درآورد.

چند تن از همسران خود پیامبر ﷺ کنیز بودند،[۲] از جمله جویریه و صفیه و ماریه (برای بها بخشیدن به کنیزها).

نکته‌ی خیلی مهم:

اولاً اسلام خواستار برده‌داری نبوده و نیست و اگر شرائط بیرونی[۳] بر آن تحمیل نمی‌شد، بطور کلی و یکجا برده‌داری را لغو می‌کرد. لذا آیات قرآن فقط حکم به «جواز» داده است نه «وجوب و الزام» یعنی در اسلام برده‌داری فقط

---

۱. باتوجه به توضیحاتی که پیشتر بیان شد اسلام در این خصوص چاره‌ای نداشت و تنها راه خیری بود که می‌بایست انجام دهد. و شک نکنید که اسلام هم این عمل را غیر اخلاقی می‌داند ولی یک فرهنگ تحمیلی بود که برای حذف آن به زمان نیاز داشت، آیا اکنون در جامعه کنیز و برده‌ای وجود دارد؟ همین نشان می‌دهد که اسلام اقدام به حذف آن نموده است ولی بصورت غیر مستقیم.
۲. باتوجه به نصوص تاریخی و حدیثی، پیامبر ﷺ با این کنیزان بعد از عتق و آزادی ازدواج کرد.
۳. آنطوری که قبلاً توضیحاتش بیان شد.

جایز است و اصلا و ابدا واجب نیست. جایز بودنش هم بخاطر زمانی بود که احتیاج داشت تا به شیوه‌ای زیبا برده‌داری را لغو کند.

ثانیاً شاید در آینده ِکفار این کار را با مسلمانان کردند لذا مسلمان‌ها باید مجرا و چراغِ سبزی برای مقابله به مثل می‌داشتند وگرنه الآن فرهنگی بنام کمپ اسرا وجود دارد و اصلاً مؤظف به انجام برده‌داری نیستیم.

اسلام هیچ تشویق و توصیه‌ای به موضوع برده‌داری نکرده است و برعکس، با مناسبت‌ها و رویدادهای مختلف به آزادسازی برده‌ها توصیه نموده است. خلاصه اینکه انجام ندادن آن پسندیده‌تر است.

در پایان تعدادی از راه‌های آزادی برده و کنیز در اسلام را در اینجا متذکر می‌شویم:

۱. آزادی بردگان بقصد قربت و عبادت.[۱]

۲. آزادی بردگان از طریق زکات.[۲]

۳. آزادی بردگان از طریق مکاتبه: کتاب یا مکاتبه عقدی است که بین ارباب و برده منعقد می‌شود مبنی بر اینکه برده برای خود کار کند و در سررسیدهای معین، اقساط قیمت خود را به ارباب بپردازد و در نهایت آزاد شود.[۳]

۴. آزادی بردگان از طریق تدبیر و این بدان معناست که ارباب به برده‌اش بگوید: «تو پس از مرگ من آزادی» که در این صورت بعد از مرگ ارباب آزاد می‌شود.[٤]

---

۱. آیات ۱۲- ۱۶ سوره بلد.

۲. آیه ۶۰ سوره توبه ؛ سوره بقره آیه ۱۷۷.

۳. آیه ۳۳ سوره نور.

٤. مراتب الإجماع لابن حزم، ص ۱۶۲ ؛ الناشر : دار الكتب العلمية- بيروت.

۵. آزادی بردگان از طریق استیلاد: این حالت خاص کنیزان است، یعنی اگر ارباب با کنیز خود عمل زناشویی انجام داد و از او صاحب فرزند شد، ارباب دیگر حق فروش و بخشش کنیز خود را ندارد، و کنیز خود بخود بعد از مرگ اربابش آزاد می‌شود.[۱]

۶. آزادی بردگان بطور جزئی: اگر کسی بخشی از برده‌ی خود را آزاد نماید، تمام آن برده آزاد می‌شود، زیرا آزادی تفکیک ناپذیر است و قابل تجزیه نیست[۲].

۷. و انواع کفاره‌ها[۳]...

آیا خداوند در قرآن به کافران و مشرکان فحش و ناسزا گفته است؟

زمانی که برخی از جوانان دیدگاه خداپرستی را کنار گذاشته و به انسان‌پرستی روی آورده‌اند حقیقتا ذکر چنین سخنانی از آنها بسیار طبیعی به نظر می‌رسد!

کسی که به خاطر ظن و گمان و شهوت‌پرستی و غرور علمی و... منکر خالق و رب و پروردگارش شود واقعا دیگر از او بعید نیست که این بی‌ادبی را در مقابل

---

۱. منبع قبل، ص ۱۶۳.

۲. منبع قبل، ص ۱۶۲.

۳. یک منبع آب را در نظر بگیرید، ده لوله به آن آب وارد کنند و فقط یک لوله خروجی دارد، طبیعی است که بعد از مدتی لبریز خواهد شد، اما اگر شرایط را برعکس کنیم، فقط یک لوله به آن آب بریزد ولی ده لوله از آن آب خارج کنند مشاهده می‌کنیم که در مدت‌زمان کوتاهی آبِ آن پایان خواهد پذیرفت. و این سیاست اسلام مبارک بود بسیار زیرکانه جای ورودی و خروجی‌ها را تغییر داد و در عرض چند قرن برده‌داری را ریشه‌کن نمود، اگر اسلام قصد ادامه‌ی برده داری را داشت چرا این سیاست را اتخاذ کرد؟ هر کسی می داند که این به پایان برده‌ها می‌انجامد...

پروردگار منان انجام دهد که او ﷺ مخالفین را فحش و ناسزا گفته و در مقابلِ مخالفان قرآن بی‌حرمتی کرده است.

درحقیقت پاک و منزه هست پروردگاری که تا این اندازه صبور و مهربان است و این افراد متکبّر را بلافاصله عذاب نمی‌دهد، و همین می‌تواند گواه و دلیلی باشد برای ایمان آوردن به ذات مبارکش.

به دستورات او عمل نکنی، منکرش شوی و آخر سر اعتراض کنی که چرا به من بی‌ادبی کرده است؟!

راستی افرادی که می‌گویند خدا وجود ندارد دیگر چرا ناراحت هستند که به آنها به حرمتی شده است؟ (که نشده مطمئن باشید) الان اگر به بنده بگویند «عدم» به تو فحش داد! باید من ناراحت شوم؟ چه گلایه‌ای بر «عدم» هست؟ پس ناباوران با این اعتراض، قبل از هر چیز معترف به «وجود» ذات باری تعالی هستند.

اما آیا واقعا قرآن بی‌حرمتی کرده است؟ با ذکر یک مثال به توضیح مطالب می‌پردازیم:

تصور بفرمایید شخصی ماشین ما را می‌دزدد، ما شکایت می‌کنیم و شماره‌ی ماشین خود را به مراجع قضایی اعلام می‌کنیم، بعد از دو روز ماشین را در یک شهر دیگر پیدا می‌کنند و فرد سارق را دستگیر می‌نمایند، روز دادگاه، فرد سارق را به دادگاه می‌آورند، آیا اگر نزد قاضی بگوییم ایشان دزد هستند (فرد سارق) ما بی‌حرمتی کرده‌ایم؟

یعنی فرد دزد حق اعتراض دارد که بگوید چرا به من گفته‌ای «دزد» ؟

شخصی که دزدی کند دزد است دیگر!

اگر به او بگوییم زناکار حق اعتراض دارد، اگر بگوییم ای معتاد موادفروش حق اعتراض دارد!

ولی زمانی که متناسب با فعلش او را خطاب کرده‌ایم مرتکب ناسزاگویی شده‌ایم؟ در قرآن کریم هم به همین شکل است، کسانی که چشم دارند ولی جلو خود را نگاه نمی‌کنند، گوش دارند ولی خود را به کری زده‌اند، عقل دارند و از آن استفاده نمی‌کنند.

نقطه‌ی تمایز انسان از حیوان همین بصیرت و تعقل است، کسی که به عمدی برای منافع خودش از آن استفاده نمی‌کند آیا «مانند» حیوانات رفتار نکرده است؟

تصور بفرمایید بنده نگفتم او یک حیوان است بلکه می‌گویم عملش مانند حیوانات است.

به صورت ساده‌تر: در این عمل (مسدود کردن مسیرهای آگاهی) مانند حیوان رفتار می‌کند، اصلا حیوان این مسیرهای خردورزی را ندارد ولی انسان خود به اختیار، آنها را کنار می‌گذارد.

حال به این آیه توجه بفرمایید:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَـٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾[1]

«ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی

---

۱. الأعراف. ۱۷۹

دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.»

توجه داشته باشید اگر حقیقت به فردی نرسد او اهل فترت محسوب می‌شود ولی واقعا کسی که حقیقت به او برسد و بر او اتمام حجت شود دیگر چه دلیلی دارد حقیقت را کتمان کند!

اسلام‌ستیزان انتظار دارند پروردگار (به بخاطر اقناع قلبی آنها) به دشمنان اسلام می‌فرمود دوستان اسلام!

نکته‌ی دیگری که بسیار قابل تامل می‌باشد این است که اسلام‌ستیزان شب و روز در رسانه‌های سمعی و بصری خود تلاش می‌کنند به مردم بقبولانند اجداد ما «حیوان» بوده‌اند.

آنها به زور می‌خواهند ثابت کنند که ما روزی از میمون و مارمولک و دوزیست و... بوجودآمده‌ایم! ولی چه شده که به آنها گفته می‌شود این رفتار از یک انسان بعید است و مانند حیوانات رفتار می‌کنید به خود می‌گیرند و می‌گویند به ما بی‌حرمتی شده است!

دوستان می‌دانید اگر حرمت و کرامتی برای انسانیت تعریف می‌شود نزد ما خداباوران است، آنها اصرار دارند که انسان، حیوان راست قامت و دوپاست! اصرار دارند انسان فرگشت یافته‌ی حیوان بین انسان و میمون است!

اگر معنای تحت الفظی واژه‌ی «ناسزا» را بررسی کنیم یعنی نسبت دادن چیزی به شخصی که سزاوار آن نیست ولی کسانی که از روی لجاجت و خصومت در مقابل اسلام جبهه می‌گیرند آیا سزاوار نیستند که به آنها گفته شود از نفس حیوانی خود استفاده می‌کنید! کافر یعنی شخصی که حقیقت را می‌داند ولی آن را مخفی می‌کند و می‌پوشاند آیا اگر به او بگوییم کافر، بی‌حرمتی کرده‌ایم؟!

آیه‌ی دیگری را بررسی می‌کنیم:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ * كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنفِرَةٌ * فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ﴾[1]

«چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند. گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند.»

مشاهده بفرمایید در اینجا منظور شیوه‌ی رویگردانی و فرار آنهاست و اصلا نگفته افرادی که کافر هستند گورخرند!

آیه‌ی دیگری که بسیار مورد توجه اسلام ستیزان می باشد این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. اگر (بر اثر قطع تجارت آنان با شما) از فقر می‌ترسید،

---

۱. (مدثر ۴۹ تا ۵۱)

۲. ۲۸.توبه

(نترسید که) خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود (از خلق و از مشرکان) بی‌نیاز می‌گرداند؛ چراکه خدا آگاه (از کار شما است و برای گرداندن آن) دارای کمال عنایت و حکمت است.»

اسلام ستیزان فقط چند کلمه از آیه را قیچی و منتشر می‌کنند و می‌گویند: «مشرکان نجسند...» (توبه: ۲۸)

اما منظور از نجس چیست؟ آیا منظورشان نجس ظاهری و جسمی است یا باطنی و روحی؟

در هیچ تاریخ و سیره و سندی مشاهده نشده که پیامبرﷺ وقتی با مشرکان تماس پیدا کرده است بعدا طهارت بعد از نجس شدن را به جای آورده باشد، بلکه بحث نجاست روحی مشرکان است که نباید وارد بیت الله الحرام شوند.

زمانی که حرم مکه از لحاظ عقیدتی پاک‌ترین مکان مسلمانان است هرگز نباید افرادی بیماردل و شبهه‌افکن به آنجا داخل شوند، تصور کنید چند نفر از حجاج مشغول طواف هستند یکی از مشرکان برای آنها چند شبهه ایجاد کند که بیخودی چرا می‌چرخید و... روحیه‌ی و انگیزه‌ی آنها را مورد بی‌احترامی قرار دهد! آیا منطقی است؟

آیا یک موسسه‌ی روان‌شناسی که کلاس‌های بسیار پرانرژی و مفیدی ایجاد کرده است بگوید شما خودتان در این فضا انرژی بگیرید و تازگی و شادابی و طراوت را احساس کنید اجازه می‌دهد یک فرد افسرده و مشوش به جمع افراد داخل شود؟!

پس معاذ الله از اینکه پروردگار مهربان کار زشتی همچون فحش دادن و... را انجام دهد.

و شک نکنید تمام آیات دیگری که اسلام‌ستیزان مطرح می‌کنند و می‌گویند به ما بی‌حرمتی شده است همین گونه‌اند.

عدم اشاره قرآن به برف و برخی گزاره‌های خارج از حجاز!

متاسفانه برخی از اسلام‌ستیزان کتاب قرآن را با دیکشنری آکسفورد اشتباهی گرفته‌اند و همین امر موجب توقعات عجیب و غریب از جانب آنان گشته است چنانکه مشاهده می‌کنیم هر از چند گاهی یک سری بهانه و ادعای واهی مبنی بر عدم وجود تعدادی از گزاره‌های طبیعی در قرآن، ذکر می‌کنند. مثلا می‌گویند چرا در قرآن واژه «برف» ذکر نشده است! در ادامه خودشان جواب سوال خود را می‌دهند و می‌گویند:

چون محمد بن عبدالله در گرمای عربستان زندگی می‌کرد و چون از وجود برف اطلاعی نداشت حرفی از آن به میان نیاورده است. بسی جای حسرت و تاسف است که اسلام ستیزان ،کلامِ الله متعال را این گونه ظاهربینانه مورد بررسی قرار می‌دهند زیرا کسی که یک بار قرآن را با تامل خوانده باشد به اعتبار ادعا(ها)ی آنها پی می‌برد.

طبق معمول شبهه‌ی مطرح شده از جانب مخالفان اسلام مبارک با یک سری پیشفرض‌های نادرست مطرح شده است. مثلا کتاب قرآن را ساخته و پرداخته‌ی دست بشر می‌دانند و با همین ذهنیت می‌گویند اعراب آن زمان از وجود برف بی‌اطلاع بوده‌اند! اما آیا واقعا چنین است که آنها می‌گویند؟

مشاهده بفرمایید این حدیث صحیح از پیامبرﷺ که فرموده‌اند: (اللهم اغسل خطایای بالماء والثلج والبرد).[1] «خداوندا خطاهایم را بوسیله‌ی آب، برف و تگرگ شستشو ده» توجه کردید؟

تا اینجا شبهه کاملا پاسخ داده شده است چون اگر تصور کنیم قرآن دست نوشته‌ی پیامبر می‌باشد و ایشان از این گزاره‌ی طبیعی بی‌اطلاع بوده‌اند دچار تناقض می‌شویم پس این حدیث چیست؟ اگر آنجا اطلاع نداشت، چرا اینجا اطلاع داشت؟!

اما در ادامه:

ابتدا جای دارد که شبهه را به خودشان برگردانیم زیرا زمانی که از آنها می‌پرسیم یک شخص بیسواد چگونه توانسته است چنین کتابی بنویسد؟ می‌گویند قرآن برگرفته از کتاب‌های قبل از خودش می‌باشد (البته چگونه و در چه زمانی را هرگز پاسخ نمی‌دهند! به ماجرای دیدار با یک راهب نصرانی در زمان جوانی پیامبر اشاره می‌کنند که آن هم هیچ عقل سلیمی نوشتن ۶۲۳۶ آیه را در یک دیدار کوتاه و ناخواسته! توجیه نمی‌کند).

اگر طبق ادعاهای آنها پاسخ دهیم:

باید در کتاب‌های گذشته هم واژه برف وجود نداشته باشد در حالی که آنها در مناطقی غیر از حجاز فرود آمده‌اند. در اینجا فرد اسلام‌ستیز در بن‌بست قرار می‌گیرد زیرا اگر بگوید خوب در آنها هم ذکر نشده است و چه اشکالی دارد، میگوییم با وجود اینکه در آنجا برف می‌بارد اسمی از آن به میان نیامده موردی نیست اما برای قرآن مشکل ایجاد می‌کند! پس در قرآن هم ذکر نشده و اشکالی ندارد.

---

۱. الراوی: أبو هريرة المحدث: مسلم- المصدر: صحيح مسلم- الصفحة أو الرقم: ۵۹۸.

اگر بگویند در آنها ذکر شده و در قرآن نیامده پس می‌گوییم چگونه ادعا می‌کنید قرآن کپی شده از کتابهای قبل از خود است!

اگر بگویند این واژه از قلم افتاده، باز هم مشکل فرد اسلام‌ستیز حل نخواهد شد زیرا در این صورت ادعای بی‌اطلاعی پیامبرﷺ از واژه‌ی برف رد می‌شود.

اگر بگویند راهب همه چیز را به پیامبر یاد داده غیر از این واژه!!! در مخمصه‌ای دیگر گیر خواهند کرد زیرا اگر بحث یاد دادن و یاد گرفتن مطرح شود، مطالب زیادی در قرآن وجود دارد که در هیچ یک از کتابهای آسمانی گذشته وجود ندارد، مثلا به وضوح در قرآن اشاره شده است که خورشید یک جسم منیر است و از خود نور ساطع می‌کند ولی ماه غیر منیر است و فقط نور را بازتاب می‌دهد.

بدون شک تمام شبهات اسلام‌ستیزان پر از تلبیس و فریب است. قرآن مجید راهنمای زیبای بشریت برای رسیدن به خوشبختی اخروی و دنیوی می‌باشد و به هیچ عنوان یک کتاب دیکشنری نیست که هر آنچه به ذهن بشر می‌رسد را مورد بررسی قرار داده باشد.

در واقع جامعیت قرآن در زمینه هدایت و کامیابی انسانها و جنیان است نه پوشش دادن تمام عناصر موجود در کائنات.

بدون شک اگر قرآن بحث برف را هم می‌کرد یک اسلام‌ستیز دیگر در عصر حاضر می‌گفت: چرا بحث «زحل» و «اختاپوس» را نکرده است. درواقع مشکل از بیماری قلبی و غفلت آنهاست و ربطی به محتویات قرآن ندارد. اما با گذر از تمام این واقعیات، کاملا بدیهی است که پیامبرﷺ در بین اعرابِ ۱۴۰۰ سال پیش مبعوث شد در درجه‌ی اول باید سطح فهم اولین مخاطبان قرآن در نظر

گرفته می‌شد و این نشانه‌ای از حکیم بودن پروردگار توانا می‌باشد نه اینکه امروز اسلام‌ستیزان آن را اشکال قرآن بدانند.

آیا این حکمتِ است که برای اعراب بی‌سواد ۱۴ قرن قبل، مثالی از پنگوئن‌های قطب شمال زده شود؟

یا بهتر بود با شیوه‌ی خلقت شتر، مردم به تفکر سوق داده شوند؟ تا پایه‌های ایمان اولین مدافعان این دین تثبیت گردد...؟!

﴿أَفَلَا ينظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيفَ خُلِقَتْ﴾[1] «آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند»؟!

نکته‌ی بسیار مهم و قابل تامل در ورای این توضیحات این است که اگر قرآن بحث نارگیل و کیوی و کانگرو و برف و... و دیگر گزاره‌های مناطق غیر از حجاز را می‌کرد، آیا در هدایتِ «مردم» خارج از شبهه جزیره‌ی عربستان تاثیری ایجاد می‌شد؟

یعنی این اشیای مادّی در معرفی و توضیح فعل‌هایی همچون ایمان داشتن به خدا و دروغ نگفتن و زنا نکردن و مشروب نخوردن تاثیری دارند؟ یعنی برای دیگر مردم دنیا هم خلقت شتر جالب نیست؟

در پایان بهتر است اسلام‌ستیزان بدانند که اسلام محصور در بند جغرافیا نیست و به عنوان آیینی جهان‌شمول تمام مرزهای دست‌چینِ این کره‌ی خاکی را در نوردیده است و در جای جای دنیا مسلمانان وجود دارند و پرچم توحید را در دست گرفته‌اند، هرچند که اسلام‌ستیزان را خوش نیاید.

---

۱. سوره ی غاشیه. ۱۷.

آیا همه پیامبران الهی در خاورمیانه بوده‌اند!

باید به این نکته توجه داشت که نبوت در راستای توحید قرار دارد، یعنی ابتدا باید به وجود خدای یگانه باور داشته باشیم و پس از آن احوال و شیوه‌ی نبوّت پیامبران علیهم‌السلام را مورد بررسی قرار دهیم.

متاسفانه افرادی که (عمدا شبهه‌پراکنی می‌کنند و) این‌گونه سوالات را مطرح می‌نمایند، هنوز به خدای یگانه ایمان ندارند. درواقع آنها هنوز وجود فاعل را نپذیرفته‌اند، در صدد به چالش کشاندن کیفیات فعل هستند!

لذا استدلال برای آنها تقریبا بی‌فایده است. اما فرض را بر این می‌گذاریم که یک سری از دوستان باورمند هم واقعا کنجکاوند:

الف) خاورمیانه، سه قاره آفریقا و اروپا و آسیا را به هم مرتبط می‌کند:

ما می‌دانیم که رسالت پیامبران جهانیست و شعار اصلی همه‌ی آنها توحید است، لذا با قرار گرفتن در خاورمیانه (که راه‌های ارتباطی زیادی از آن عبور می‌کند)، برنامه‌ای که رسولان در جهت تبلیغ آن کوشش می‌کنند، مردم بیشتری را تحت الشعاع قرار می‌دهد لذا وجود پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت در این منطقه کاملا منطقی به نظر می‌رسد.

مخالفین باید بدانند که مقایسه جوامع امروزی (گسترش ارتباطات) با زمانهای گذشته که مردم با اسب و قاطر مسافرت می‌کردند (یا نهایتا یک کاروان تجاری از یک بلاد به بلاد دیگر می‌رفت) درست نمی‌باشد.

ب) نشانه‌هایی از توحید و نبوّت در دیگر نقاط جهان

وقتی به آداب و رسوم پاره‌ای از قبایل دورافتاده نگاه می‌کنیم (مثلا قبایل جنگل آمازون واقع در آمریکای جنوبی) اشتراکاتی (هر چند محدود) در بین آنها و ادیان ابراهیمی مشاهده می‌شود، مثلاسیستم جزا و پاداش در بین آنها، یا

وجود شخصیت‌های اسطوره و بسیار بزرگ در تواریخ گذشته آنها که به پاکی و صداقت و خاکساری و... مشهور بوده‌اند، یا انجام اعمالی مانند قربانی برای خدایان. با وجود تحریفِ بسیار و حتی تبدیل شدن آن عمل به شرک محض، باز هم ذات عمل حفظ شده است، و پیش‌بینی می‌شود که این افعال مربوط به انذاردهنده‌هایی باشد که قبلا در مناطق آنها حضور داشته‌اند.

یا وقتی زندگی بودا را مطالعه می‌کنیم بسیاری از خصلت پیامبران را در آن مشاهده می‌کنیم، مثلا ارتباط با جهان غیب. هر چند اطلاعات ما کامل نیست اما بعید نیست ایشان هم زمان خود پیغمبر بوده باشد.

ج) نداشتن اطلاعات از موضوعی خاص به معنای نبود آن نیست!

اگر از ما بپرسند که در عمق یک کیلومتری کره‌ی ماه چه چیزی وجود دارد؟ ما می‌گوییم نمی‌دانیم. آیا می‌توانیم ادعا کنیم که چیزی وجود ندارد؟

موضوع پیامبران علیهم السلام هم بدین شکل است، اطلاعات ما از تاریخ کامل نیست و هرگز نمی‌توانیم ادعا کنیم غیر از پیامبرانی که در کتاب‌های آسمانی نام آنها ذکر شده، پیامبر دیگری مبعوث نگشته است.

لذا از افرادی که ادعا می‌کنند پیامبران فقط و فقط در خاورمیانه بوده‌اند دلیل بخواهید، ببینید می‌توانند اثبات کنند...! کسی که مدعی است باید ثابت‌کننده هم باشد در حالی که هیچ سندی ندارند، ولی ما این مدرک بزرگ را داریم:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾[1] «ما تو را همراه (دین) حقّ، به عنوان مژده دهنده(ی مؤمنان به بهشت) و بیم دهنده(ی

---

۱. سوره فاطر آیه ۲۴

کافران به دوزخ، به میان مردمان) فرستاده‌ایم. هیچ ملّتی (از ملّتهای پیشین) هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد.»

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّـهِ اللَّـهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِندَ اللَّـهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾[1]

«هنگامی که دلیل و برهان روشنی برای اینان می‌آید (و وحی آسمانی بدیشان می‌رسد) می‌گویند: (حق را) باور نمی‌داریم مگر این که همانند آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود (و همچون ایشان به ما وحی شود). خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حوالت می‌دارد، از سوی خدا هرچه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می‌گردد که بزهکاری پیش می‌گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می‌ورزند بهره‌ی ایشان می‌شود.»

مشاهده می‌کنیم که پروردگار به ما می‌فرماید خود با علم خود می‌دانم که چه کسی را به عنوان پیامبر به چه مکانی بفرستم. و در ادامه:

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّـهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾[2] «و ما پیغمبران زیادی را روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم، و پیغمبران (دیگر) زیادی را (به میان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. (و شیوه‌ی وحی به موسی این بود که) خداوند حقیقتا (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسی سخن گفت.»

---

۱. سوره انعام آیه ۱۲۴
۲. سوره نساء آیه ۱۶۴

اسلام ستیزان و سوءاستفاده از احساس بانوان

متاسفانه یکی از راه‌های نفوذ اسلام‌ستیزان در جوامع مسلمان‌نشین، سوءاستفاده از احساساتِ بانوان است.

چنانکه در بعضی از مجالس و فضاها مشاهده می‌کنیم از این مجرا (و با استفاده از این ابزار) بر روح و روان پاره‌ای از بانوان مسلط شده‌اند و عشق و محبت و پایبندی به فرامین مبارک اسلام را در بین آنها کمرنگ کرده‌اند (علی الخصوص در بین اقشار تحصیل‌کرده) و در نهایت تاسف می‌بینیم که عواقب شوم آن، چگونه دامنگیر تعدادی از خانواده‌ها شده است، مشاجره و دعوا، طلاق، افزایش بی بند و باری، خیانت، شکایت، عدم قناعت و...

هرچند ممکن است فاصله از اسلام به منزله‌ی عدم خوشبختی و از بین رفتن کلی اخلاق نباشد، اما بنده بر این باور هستم که درجه‌ی خوشبختی و گسیل یافتن به سمت کسبِ فضایل اخلاقی در یک خانواده باورمند به ذات الله متعال و فرامین او، بالاتر است. ولی قطعا خوشی و خوشبختی خانواده‌های غیر مقیّد موقت و فناپذیر است.

اگر مفهوم این مقاله را تنها در یک جمله‌ی کوتاه بیان کنیم، می گوییم:

تمام تلاش اسلام‌ستیزان بر این است که زن را در «مقابل مرد» قرار دهند و قصد آنها همراه و همیارکردن بانوی خانواده با شوهرش نیست.

آنها به فکر حقوق زن نیستند، حقوق زن در عدالت است ولی آنها می‌خواهند با نیرنگ‌های متنوع، این گزاره را از او سلب کنند. بر ما مسلمانان لازم است که بدانیم اسلام نه به خانم‌ها اجازه تعدی داده که جامعه‌ای زن سالار مهیا کنند و نه به مردها اجازه داده روابط اجتماعی را به سمت مردسالاری سوق دهند، بلکه آخرین برنامه‌ی خدای منّان یک جامعه «شریعت‌سالار» را

می‌خواهد. شریعت و آیینی که در پی برآورده‌کردن نیازهای فطری زن و مرد است، نه یک جنس خاص.

با توجه به نکاتی که در بالا بیان شد و اهمیت موضوع مطرح گردید، جهت اصلاح و پیشگیری از مشکلاتِ پیش‌بینی‌شده پاره‌ای از نیرنگ‌های اسلام‌ستیزان را به صورت خلاصه‌وار در این نوشتار بررسی می‌کنیم تا به ما ثابت شود که خانم‌های معترض از فلسفه‌ی احکام نا آگاهند و با شتابزدگی در مورد احکام الهی قضاوت نموده‌اند.

چرا ارث زنان نصف ارث مردان است؟

چون در غیر این صورت به مردان ظلم می‌شد، خواهر نصف ارث برادرش را به خانه‌ی شوهر می‌برد ولی شوهرش از خانواده‌ی پدر خویش یک سهم کامل می‌آورد که می‌شود: یک و نیم سهم.

برادری که یک سهم کامل را بعد از فوت پدرش دریافت کرده است، و همسرش از خانه‌ی پدر خودش نیم سهم به عنوان ارث می‌آورد که باز هم می‌شود: یک و نیم سهم.

در هر دو خانواده............. یک و نیم = یک و نیم.

آیا هیچ بی‌عدالتی صورت گرفته است؟ اما مرد وظایفی چون تامین نفقه‌ی زن و بچه‌ها و تمام مخارج را شرعا بر عهده دارد و در غیر این صورت (نبود قانون خدا) حق مردها پایمال می‌شد، چون زن هیچ‌گونه تکلیف مالی، به صورت شرعی بر عهده ندارد.

چرا دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است؟

چون بعد از فوت زن یا مرد، مبلغ دیه را به خانواده‌اش می‌دهند.آن را داخل قبر که نمی‌گذارند! بعد از فوت مرد، دیه کامل را دریافت می‌کنند وآن را به زن و

فرزندانش می‌دهند، زن و فرزندانی که درآمدی ندارند. اما بعد از فوت زن، نصف دیه را دریافت می‌کنند و آن را به خانواده‌ای می‌دهند که مرد در آن حضور دارد و کماکان نفقه‌ی خانوادهِ را تامین می‌کند. و این امر برای مصالح جامعه تدبیر بسیار زیبایست و اصلا به این معنا نیست که ارزش زن، نصف ارزش مرد است.

آیا این حکم به نفع زنان است یا به ضرر آنها؟

چرا مرد می‌تواند چهار زن بگیرد؟ آیا این ظلم به حقوق زن‌ها نیست؟

خیر، این کار برای مصالح جامعه انجام می‌گیرد و برای دفاع از حقوق زنان. اولا پروردگار فقط جواز این کار را داده و به آن امر نفرموده‌اند. دوما این شرایط برای روز استثناست، مثلا زمانی که بخاطر دلایلی همچون جنگ یا بیماری یا...آمار زن‌ها بسیار بیشتر از مردها می‌شود (چون مردها بیشتر در معرض مرگ و میر قرار دارند)، یا زن‌هایی که مریض هستند و شوهرشان نیاز به همسر دیگری دارد (آیا منصفانه است زن مریض را رها کند؟) یا زن‌هایی که بچه‌دار نمی‌شوند (فرزند از بزرگترین نعمت‌های خداست چرا باید زوجین از این نعمت محروم شوند؟ اگر می‌گوید شاید تقصیر مرد باشد، زن هم می‌تواند طلاق بگیرد و شوهر دیگری بکند).

سوما زن‌هایی که بی‌سرپرست مانده‌اند هم زن هستند، آیا نباید به حقوق آنها توجه شود؟ باید تا آخر عمر بی‌سرپرست بمانند؟

یک امر بدیهی است که یک جوان ۲۵ ساله با وجود این همه دختر در جامعه هرگز با یک زن ۳۵ ساله که ۳ بچه دارد ازدواج نمی‌کند. زن‌هایی که مخالف این قانون خداوند هستند نمی‌ترسند روزی خود بیوه شوند؟ تکلیف آنها چیست؟ تنها راه چاره برای جلوگیری از فحشا و مشکلات اجتماعی تعدد زوجات است.

هرچند خداوند برای این گونه ازدواج‌ها شرط هم تعیین کرده و آن هم رعایت عدالت است. (آیه‌ی ۳ سوره نساء) ولی فراموش نکنیم اسلام از کار کسانی که به دنبال شهوت‌رانی[1] هستند یا از روی تکبر و... زن دیگر اختیار می‌کنند و می‌گویند اسلام اجازه داده مبراست.

چرا قرآن اجازه داده مردها زنان را کتک بزنند؟

نباید آیه‌ی قرآن را قیچی کنند و فقط آن قسمت را که دلخواه خودشان است در نظر بگیرند.

در قرآن آمده است وقتی همسرتان به حرف شما گوش نکرد او را نصیحت کنید، اگر با نصیحت اصلاح نشد، ارتباط زناشویی با او را قطع کنید، باز هم اگر اصلاح نشد او را کتک بزنید تا به حرفتان گوش بدهد.

(آیه ۳۴ سوره نساء)

واقعا زنی که تا این اندازه لجباز باشد دیگر از چه راهی باید به او فهماند که این کار درست نیست؟

بنده همیشه از خانم‌های طرفدار حقوق زن می‌پرسم، آیا اگر زن داداش شما تا این اندازه لجبازی کرد حاضرید برادرتان او را به حال خود رها کند و هر کاری که خواست انجام دهد؟ کتک هم در حدی که زن به خود بیاید و این گونه نیست که مرد هر وقت دلش خواست او را کتک بزند و شوهری که به زنش ظلم می‌کند خدا حق همسرش را از او می‌گیرد.

---

۱. کسانی مد نظر هستند که فقط دنبال هوا و هوس و شهوات می روند وَعدالت و مصالح برای آنها اهمتی ندارد.
خواهران این نکته را مد نظر داشته باشند که در اسلام «تک همسری» اصل عام می باشد و «چند همسری» فقط یک تبصره است برای حل مشکلات اجتماعی.

این حکم قرآنی وسیله‌ای است برای رسیدن به هدف مشخص شده که آن حفظ ارزشها درون خانواده است و اصلا هدف کتک زدن زن نیست. همچنین این در حالی جایز استِ که مرد درخواست مشروعی داشته باشد و زن اجابت نکند. اگر زن هم درخواستی داشت و مرد به حرف او گوش نداد می‌تواند او را نصیحت کند اگر شوهر بی‌توجه بود باید از طریق بزرگترها اقدام کند، تحریم و کتک از جانب زن مشکلات را اضافه می‌کند و راه‌حلّ اصولی نیست.

درواقع با اعتراض به این حکم قرآنی از زنی دفاع کرده‌ایم که نه منطق را درک می‌کند و نه تحریم چون طبق آیه‌ی شریفه، زنی که حرف شوهرش برای او مهم باشد هرگز کار او به مرحله‌ی سوم کشیده نخواهد شد.

چرا زنان مجبورند در این گرما زیر بار حجاب و چادر بروند ولی مردها با یک پیراهن بگردند؟

چرا طلافروش‌ها شبانه طلاها را از پشت ویترین جمع می‌کنند و آن را در گاوصندوق قرار می‌دهند؟

ولی آجرفروش یا خوار و بارفروش این کار را انجام نمی‌دهد؟ چون اولی با ارزش‌تر است. طبعا اندام و زیبایی یک زن از بدن یک مرد بسیار ارزشمندتر است.

چرا وقتی گوشی لمسی می‌خریم به آن ضد خش می‌زنیم؟

علی رغم اینکه ال سی دی آن کمی تار می‌شود؟ زیرا تار شدن صفحه را بخاطر سالم ماندنش می‌پذیریم.

چرا از بین دو شکلات که روی زمین افتاده یکی پلاستیکِ دورش باز شده و دیگری هنوز بسته‌بندی دارد دومی را می‌خوریم؟ چون تمیز و سالم مانده است.

خداوندﷻ برای زن هم آنقدر ارزش و کرامت قائل است که می‌خواهد در پشت حجاب مصون بماند، درواقع حجاب مصونیت است نه محدودیت.

اندوه و حسرت برای خانم‌های زیبارویی که جمال و گوهر وجود ارزشمند خود را رایگان در اختیار هر بی سر و پایی قرار می‌دهند. خانم‌هایی که برای خود ارزش قائل نیستند و لخت می‌شوند در نظر چه مردانی ایده‌آل هستند؟ مردان هوس‌ران و بی‌ارزش یا مردهای فهمیده و با کرامت؟

چرا حق طلاق به دست مردان است؟

زیرا زنان بسیار احساساتی هستند و اگر حکم طلاق در دستشان بود آمار طلاق ۱۰ برابر اعلان می‌شد. خانم‌ها زود ناراحت می‌شوند و زود هم فراموش می‌کنند...

همچنین مردها باید به زنان مهریه بدهند. خیلی وقتها از ترس پرداخت مهریه هم که شده اجازه نمی‌دهد کانون خانواده از هم بپاشد و هزار و یک مشکل که بعد از طلاق برای زوجین و بچه‌های طلاق بوجود میاید به بار بیاید.

حتی اگر این حکم به دست زنان می‌افتاد زمینه‌ای فراهم می‌شد برای سوءاستفاده زنان از مردها. با مردی ثروتمند ازدواج می‌کردند و بعد از چند روز طلاقش می‌دادند و مهریه را می‌گرفتند و می‌رفتند!

البته زنان هم می‌توانند در دادگاه شکایت کنند و درخواست طلاق بدهند و بعد از طی کردن مراحل، خود حاکم شرع عقد را باطل می‌کند حتی در صورت اثبات مقصر بودن مرد، دادگاه مهریه را هم برای زن می‌گیرد.

اثبات عقلی معاد برای افراد معاند

دلایل عقلی بسیاری توسط متکلمین و فلاسفه در طول تاریخ ارائه شده است که در زیر سه مورد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) مبحث خداشناسی

واقعا کسی که هنوز فاعل را قبول ندارد چرا باید از او انتظار داشته باشیم که فعل و کیفیات فعل را بپذیرد!

به زبان ساده‌تر کسی که خدا را قبول ندارد چرا باید یکی از کارهای خداوند یعنی زنده کردن مردگان و حیاتی دوباره را قبول داشته باشد؟!

پس در مرحله‌ی اول باید وجود و قدرت پرودگار مهربان را به شخص مذکور ثابت نماییم زیرا در صورت قبول ذات الله متعال، متعاقبا صفت کمالیت مطلق و قدرت لایتنهاهی پروردگار را نیز خواهد پذیرفت و این افعال و اعمال در راستای پذیرش یگانگی پروردگار بسیار سهل‌الوصول خواهند بود. مباحث مربوط به اثبات خالقیت خداوند منان به علت کثرت دلایل و برهانها در این نوشتار نمی‌گنجد و نیاز مند یادداشت و مقاله‌ای جداگانه می‌باشد لذا به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

ب) تکمیل شدن پروسه‌ی عدل و داد در جهان هستی به صورت تخمینی در قرن بیستم نزدیک به ۲۰۰ میلیون انسان کشته شدند به دستور افرادی که تعداشان به شماره‌ی انگشتان دست نمیرسد: هیتلر، موسولینی، لنین، استالین، مائو، صدام و... کجا باید حق این بی‌گناهان گرفته شود؟ اگر شوروی و آلمان و چین با خاک یکسان شوند آیا برای افراد کشته شده دیگر منفعتی دارد؟ آنها به ناحق کشته شدند، نابود کردن کل سرزمین ظالمان چه تاثیری برای آنان خواهد داشت؟ پس واقعا تنها امیدی که برای احقاق حقوق قلبهای پاره‌پاره شده به دست ظالمان وجود دارد وجود معاد است و بس.

گزافه‌گویی نکرده‌ایم اگر بگوییم بدون وجود معاد این دنیا ارزش آن را ندارد که در آن زندگی کنیم، تصور بفرمایید فردی با تمام شوق و ذوق و نیروی جوانی

بچه‌ای را بزرگ می‌کند تا به سن ۱۰ سالگی می‌رسد، او را از تمام اطرافیان بیشتر دوست دارد، به یکباره یک فرد قدرتمند و ثروتمند او را به قتل می‌رساند و آن پدر تا آخر زندگی هیچ قدرت و توانی برای گرفتن انتقام خون جگرگوشه‌ی خود ندارد و تا آخر عمر باید غصّه و غبطه بخورد و اشک حسرت بر گونه‌هایش طنین‌انداز شود...! این زندگی چقدر دردناک خواهد بود؟

واقعا دنیا بدون معاد، یک جنگل خوف‌ناک و سهمناک می‌باشد که پُر است از حیوانات وحشی و درنده که هر لحظه امکان دارد ما را پاره‌پاره کند. حال اگر شخصی آن را قبول نداشته باشد و در آن شک کند با تامل در جملاتی که در بالا نوشتم به جز خریدن یک عالم سختی و دلتنگی و احساس پوچی برای خود چه عمل دیگری انجام داده است؟! افرادی در پاسخ به استدلال موحدان می‌گویند جهان عدالت به ما بدهکار نیست، پاسخ آن است که پس چرا وقتی بی‌عدالتی می بینید ناراحت می‌شوید؟ زمانی که از بین بردن خیلی از بی‌عدالتی ها از حیطه‌ی توانایی ما خارج است پس ما نباید حق هیچ گونه ناراحتی را هم داشته باشیم چون جهان به ما بدهکار نیست ولی آیا این گونه است؟ بی‌تفاوت هستیم؟ قضاوت با افراد منصف.

ج) مبحث میل به جاودانگی در فطرت تمام ابنای بشر هست.

چنانکه برای ما کاملا واضح و آشکار است: هیچ یک از میل‌های قرار داده شده در نهاد آدمی بی‌دلیل نیستند. زمانی که میل به غذا خوردن داریم، یعنی غذایی وجود دارد که به سمت آن تمایل داریم. زمانی که میل به تشنگی داریم، یعنی آبی وجود دارد که به سمت آن تمایل داریم. زمانی که میل به استراحت داریم، یعنی حالت و شرایطی وجود دارد که با ایجاد آن به استراحت دست پیدا

می‌کنیم. زمانی که میل به گردش داریم، یعنی فضاهای بیرونی وجود دارند که با قدم گذاشتن در آن مکانها میل ما ارضاء می‌شود و...

اما چرا باید میل به جاودانگی ما بی‌دلیل باشد؟ آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌ایم؟ چرا از مُردن هراس داریم؟ چرا از آسیب دیدن گریزانیم و دوست داریم همینگونه باقی بمانیم؟

پس قطعا میل به جاودانگی هم حکایت از وجود زندگی دیگری دارد و ناخواسته و نادانسته فطرت ما با آن آشناست و این میل توسط پروردگار توانمند در نهاد بشری قرار داده شده است. هر چند عده‌ای آن را قبول نداشته باشند. و به آنها خواهیم گفت عجله نکنید چون به زودی خواهید دید و می‌فهمید که وعده‌ی پروردگار حق است.

تعدد زوجات رسول اکرمﷺ

همانگونه که می‌دانیم در قرآن مجید به مردان مسلمان سفارش شده که بیش از چهار زن اختیار نکنند ولی می‌بینیم که ازدواج‌های رسول‌خداﷺ بیش از این عدد می‌باشد، همین مجرای مناسبی را برای اسلام‌ستیزان فراهم‌آورده تا در مقابل پیامبر اسلام بی‌ادبی‌های مختلفی مطرح کنند، قبل از هر چیز باید بدانیم که آیه‌ی حرمت ازدواج با بیش از چهار همسر، در سال هشتم هجری نازل شد ولی پیامبرﷺ آخرین ازدواج خود را در سال هفتم هجری در مدینه انجام داده است. پس این حکم شامل ازدواج‌های رسول‌خداﷺ نمی‌شود.

ممکن است کسی بگوید چرا بعد از این آیه آنها را طلاق نداد تا چهار همسر نزد او باقی بمانند؟

در پاسخ می‌گوییم همانگونه که در سوره‌ی احزاب بیان شده، زنان پیامبر مخیر شدند که نزد پیامبر باقی بمانند یا طلاق بگیرند و همه‌ی آنها زندگی با

پیامبر را برگزیدند لذا طبق همین شرایطی که خود قبول کرده بودند مادر تمام مسلمانان جهان شده بودند و زین پس ازدواج آنها با هر مرد دیگری حرام بود (کسانی که می‌گویند گناه همسران پیامبر چیست که همچنین سرنوشتی دچار شدند بدانند که آنها خود قبول آنها کرده بودند و ظلمی صورت نگرفته است) در مورد حکمت ازدواج نکردن مجدد آنها می‌توان گفت:

اگر آنها دوباره ازدواج می‌کردند احتمال داشت مشکلات سیاسی و اجتماعی فراوانی در بین امت نوپایی اسلام بوجود بیاید.

اما چرا رسول اکرم این همه ازدواج کردند؟

پیامبری که فرد برگزیده‌ی بشریت برای رسالتی جهانی و ماندگار از جانب الله متعال بود واقعا فلسفه تعدد زوجاتش چه چیزی می‌تواند باشد؟

حکمت‌ها و دور اندیشی‌های بسیاری از جانب علمای اسلام برای این کار معرفی شده است. اما یکی از محکمه‌پسندترین برهان‌ها این است که ازدواج‌های پیامبرﷺ سیاسی اجتماعی و الهی بودند و برای گسترش و ترویج هر چه بیشتر اسلام مبارک در طول حیات مبارکشان انجام شدند.

توجه بفرمایید:

سرورمان در ۲۵ سالگی با حضرت خدیجهؓ ازدواج کردند و تا سال دهم بعثت یعنی تا سن ۵۰ سالگی فقط و فقط با ایشان زندگی کردند. حضرت خدیجه زمان ازدواج با رسول اکرم ۴۰ سال داشتند. و پیامبر ۲۵ سال از دوران نشاطِ جوانی خویش را فقط با ایشان گذراندند، یعنی تا زمانی که رسول‌خداﷺ ۵۰ ساله شدند مادرمان خدیجه سنشان به ۶۵ سالگی رسیدَ. در عجبم از اسلام‌ستیزانی که این نکته را نمی‌بینند، آیا یک فرد هوس‌ران چنین کاری می‌کند!

اما بقیه‌ی ازدواج‌های پیامبرﷺ بعد از فوت حضرت خدیجه یعنی از ۵۳ سالگی به بعد انجام شده‌اند.

به توضیح مختصری در مورد ازدواجهای سرورمان توجه بفرمایید:

بعد از رحلتِ حضرت خدیجه‌ی کبری این مرد بزرگ با زنی بنام سوده رضی الله عنها ازدواج کردند، سوده بیوه‌زنی بود که شوهر خود را در حبشه از دست داده بود. می‌دانید چرا سوده را انتخاب کردند؟ چون او مسلمان شده بود و خانواده پدرش مشرک بودند و او را بخاطر عقیده‌ی توحیدیش بسیار اذیت می‌کردند.

ازدواج با جویره رضی الله عنها که از قبیله‌ی بنی‌مصطلق بود، با این وصلت بیش از صد خانواده از این قبیله به اسلام مشرف شدند که پشتیبانان بسیار قدرتمندی برای پیامبرﷺ گشتند.

ازدواج با ام‌حبیبه رضی الله عنها دختر ابوسفیان موجب شد بزرگترین و قدرتمندترین دشمن مسلمانان توطئه‌ی کمتری نسبت به اسلام و مسلمانان نماید چون این بار پیامبرﷺ دامادش شده بود.

ازدواج با ام‌سلمه رضی الله عنها که شوهرش در جنگ اُحُد شهید شده بود و در مدینه غریب و بی‌کس بود و سرپرستی چهار یتیم را بر عهده داشت (انگیزه‌ای الهی).

ازدواج با صفیه رضی الله عنها که بیوه‌زن بود و کنیز، شوهرش در جنگ خیبر کشته شده بود. پیامبرﷺ ایشان را آزاد کردند و با او ازدواج نمودند تا بر ارزش اجتماعی کنیزها بیفزاید، درواقع با ازدواج با مادرمان صفیه که یک کنیز بود تا ابد او را مادر تمام مسلمانان جهان کرد. (مبارزه با برده‌داری).

ازدواج با زینب بنت جحش رضی الله عنها همسر طلاق داده‌شده‌ی زید بن حارثه رضی الله عنه (که پسر خوانده پیامبرﷺ بود) و این ازدواج به امر خداوند ﷻ صورت گرفت تا

فرهنگ غلط فرزندخواندگی در بین اعراب برداشته شود و پروردگار ابتدا از پیامبر شروع کرد (یک امر غلط اجتماعی را ریشه‌کن کرد).

ازدواج با ماریه قبطیه رضی الله عنها که او هم یک کنیز بود و از طرف پادشاه اسکندریه برای پیامبر ﷺ فرستاده شده بود که نسبش از پدر به هارون برادر موسی و از مادر به سموئیل نبی می‌رسید.

ازدواج با حفصه رضی الله عنها دختر حضرت عمر رضی الله عنه که شوهرش در جنگ احد کشته شده بود و بخاطر بی‌نصیب بودن از زیبایی، کسی حاضر نبود با وی ازدواج کند لذا این امکان بوجود می‌آمد که در بین مردم چنان القا شود که نباید به جهاد بروند وگرنه سرانجام زن و فرزندانشان دربدر و بی‌سرپناه خواهند شد.

حضرت عایشه رضی الله عنها که دختر سیدنا ابوبکر رضی الله عنه بود، برای ازدواج با ایشان دلایل بسیاری ذکر شده اما از مهمترین آنها اینست که مادرمان عایشه چون حافظه‌ی بسیار قدرتمندی داشتند احادیث بسیار زیادی را از پیامبر ﷺ فرا گرفتند و بعد از پیامبر ۴۷ سال زنده بودند و همچون دریایی از علم، اصحاب و مردم را با سخنان پیامبر سیراب می‌کردند.

ازدواج با میمونه دخت حارث، بعد از صلح حدیبیه مسلمانان در اولین عمره‌ایی که انجام دادند می‌بایست فقط چند روز در این شهر باقی بمانند ولی در این مقطع حساس پیامبر می‌خواست بیشتر بماند و در قلب مردم مکه نفوذ کند لذا میمونه را که زنی ۵۱ ساله بود و دو شوهر خود را قبلاً از دست داده بود خواستگاری نمود، میمونه از یک سو خواهر زن عباس عموی پیامبر بود و از سوی دیگر عمه‌ی خالدبن ولید سردار بزرگ قریش بود (میمونه خالد را همچون فرزند خود بزرگ کرده بود) و ازدواج با او بسیار سرنوشت ساز بود.

ازدواج با ریحانه، او یک کنیز از قبیله‌ی بنی قریظه بود. پیامبر او را آزاد نمود و بعد از مدتی مسلمان شد همچنین به گفته‌ی همه‌ی مورخان[۱] (واقدی- ابن‌هشام- طبری...) حضرت رسول اکرم به او پیشنهاد ازدواج داد، او خود قبول کرد و ازدواج نمودند مخالفان این ازدواج را بسیار وارونه جلوه می‌دهند در حالی که پیامبر یک کنیز یهودی را به مرتبه‌ی امهات المومنین رساند و این هم نمونه‌ی بارز احیای مرتبه‌ی برده‌ها می‌باشد.

نکته‌ی بسیار بسیار مهم این است که بعد از قدرت گرفتن اسلام، رسول‌خدا ﷺ دیگر هیچ ازدواجی انجام ندادند. در حالی که یک فرد خوشگذران اگر قدرتی در اختیار داشته باشد نهایت استفاده را از فرصت پیش‌آمده می‌کند.

همچنین افراد هوس‌باز، زیباترین زنان را اختیار می‌کنند در حالی که بررسی کردیم و برای ما مشخص شد که ازدواج‌های رسول‌خدا ﷺ با چه کسانی بوده است (کنیز و بیوه و ...).

پاره‌ای از اسلام‌ستیزان گستاخی را تا آنجا پیش می‌برند که می‌گویند رسول‌الله به رابطه‌ی جنسی با کودکان علاقه داشته و به همین خاطر عایشه‌ی ۹ ساله را انتخاب نموده‌اند. در پاسخ باید بگوییم:

الف) منابعی تاریخی وجود دارند که عایشه رضی الله عنها بین ۱۵ الی ۲۰ سال سن داشته است و به حدیث مربوط (که عایشه را ۹ ساله معرفی کرده) اشکالاتی وارد است، ملاحظه بفرمایید:

---

۱. • تاریخ طبری، ترجمه ی ابولقاسم پاینده، ج۳، ص ۱۰۹۱
• سیره ی ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۷
• مغازی واقدی، ج۱، ص ۵۲۰

هشام بن عروه راوی حدیث پس از هفتاد و یک سال زندگی در مدینه محل سکونت خود را به عراق تغییر می‌دهد، مؤلف (تهذیب التهذیب) که کتابی است در «علم رجال» معتقد است آن بخش از روایت‌های هشام بن عروه که از طریق اهل عراق روایت شده اند قابل پذیرش نیستند.

همچنین بر اساس روایت‌های معتبر تاریخی، «اسماء» خواهر بزرگ عایشه ده سال از او بزرگتر بوده است. و کتاب‌های بسیار معتبر تاریخ گزراش می‌دهند که اسماء در سال ۷۳ هجری به عمر صد سالگی به درود حیات گفته است.[۱]

اگر اسماء در سال ۷۳ هجری صد ساله بوده باشد پس عمر او هنگام هجرت باید ۲۷ و یا ۲۸ بوده باشد. بر اساس این روایت تاریخی اگر عمر اسماء د راثنای هجرت ۲۷و یا ۲۸ ساله بوده باشد عایشه در آن زمان باید ۱۷ و یا ۱۸ ساله بوده باشد، اگر عایشه در سال دوم یا سوم هجری ازدواج نموده باشد، باید عمر ایشان در اثنای ازدواج ۱۸ و یا ۲۰ ساله بوده باشد.

دلیل دیگر این است که: ابن هشام از اولین نگارندگان سیرت پیامبر ﷺ معتقد است که عایشه رضی الله عنها از نخستین پیروان محمد ﷺ و از کسانی که در سال‌های نخست اسلام، ایمان آوره بودند می‌باشد.[۲] برای پذیرش یک دین، کودکی باید بتواند راه برود و حرف بزند.

پس اگر عایشه رضی الله عنها در سال اول بعثت پیامبر ﷺ سه و یا پنج ساله بوده باشد پس هنگام ازدواج باید حداقل ۱۶ و یا ۱۸ ساله بوده باشد. ابن هشام می‌گوید

---

۱. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج۸، ص۳۷۲، دالفکر اجیزه، مصر ۱۹۳۳).
۲. (ابن هشام، السیره النبویه، ج۱،صص۲۳۴-۲۲۷، مکتبه الریاض، المملکه العربیه السعودیه.)

عایشه بعد از هجده نفر ایمان آورده است.[1] بر مبنای این سخن ابن هشام، سن عایشه هنگام ازدواج باید در حدود شانزده تا بیست سال بوده باشد.

ب) اما اگر اشکالات تاریخی بالا پذیرفته نشود می‌گوییم:

یک دختر ۹ ساله‌ی عرب با آن شرایط جغرافیایی دیگر کودک نبوده و یک دختر جوان محسوب می‌شد. مقایسه کردن دختر ۹ ساله صحرای حجاز در ۱۴۰۰ سال پیش با آن خوراک و شرایط با یک دختر ۹ ساله کشورمان کار بسیار خطایی می‌باشد.

ج) اگر دلیل بالا (شرایط گرمسیری) را هم نپذیرند باز هم به مقصود خود نمی‌رسند زیرا اشکال دیگری به ادعای آنها وارد است:

یک فرد هوسران و متمایل به کودکان چرا فقط به یک کودک اکتفا می‌کند، همه می‌دانند که نیاز جنسی به حدّ خاصی محدود نمی‌شود و مرز ندارد. جدای از آن اگر قدرت در اختیار باشد که تمام شرایط برای شهوترانی مهیا است چرا با کس دیگری از این سن و سال ازدواج نکردند؟

د) اگر دلیل سوم (چرا فقط یک کودک اگر شهوتران بوده است) را هم نپذیرند به آنها می‌گوییم:

چرا دشمنان سرسخت آن زمان با وجود این همه تنفر و عداوت، این اشکال را به رسول‌اکرمﷺ وارد نکردند؟ مشخص است که فرهنگ و شرایط آن زمان با این امر مشکلی نداشته است.

ر) اگر دلیل چهارم (سکوت دشمنان صدر اسلام) را هم نپذیرند به آنها می‌گوییم: به شما چه مربوط است؟

---

۱. (ابن هشام، ج۱، ص۲۷۱).

مگر دم از دموکراسی و آزادی فردی و اجتماعی نمی‌زنید؟ زمانی که پدر (حضرت ابوبکر) راضی، عروس (عایشه‌ی صدیقه) راضی، داماد رسول‌الله ﷺ راضی. عایشه‌ی صدیقه ۴۷ سال بعد از پیامبر ﷺ زنده بودند حتی یک سند هم وجود ندارد که از این وصلت اعلام نارضایتی کرده باشد دگر به شما چه مربوط است.؟!

در پایان می‌خواهم بگویم:

اسلام‌ستیزان به هر دری بکوبند و هر دستاویزی برای خود جور کنند نمی‌توانند درخشش و عظمت و بزرگی این مرد برگزیده‌ی خداوند ﷺ را کم رنگ نمایند، مردی که لیاقتِ لقب رحمت للعالمین را از جانب الله متعال دارا گشته است؛ هرگز و هرگز به دست مزدوران و طوطی‌صفتان بازار تمدن بشری زیر سوال نخواهد رفت.

آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی احزاب و آزادی جنسی پیامبر ﷺ!

یکی از شبهاتی که اسلام‌ستیزان به محمد مصطفی ﷺ وارد می‌کنند بحث آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی احزاب می‌باشد که می‌گویند طبق این آیه پیامبر آزادی‌های جنسی زیادی برای خود قائل بوده و...

پاسخ: پیش از هر چیز ببینیم آیه‌ی شریفه چه می‌فرماید:

﴿يا أَيهَا النَّبِي إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَيكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِي إِنْ أَرَادَ النَّبِي أَن يسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيمَانُهُمْ لِكَيلَا يكُونَ عَلَيكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّـهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾

«ای پیغمبر! ما برای تو (جهت توفیق در کار تبلیغ دعوت و چیزهای دیگر) حلال کرده‌ایم همسرانت را که مهرشان را پرداخته‌ای، و همچنین کنیزانی را که خدا در جنگ بهره‌ی تو ساخته است، و عموزادگان، و عمّه‌زادگان، و دائی‌زادگان و خاله‌زادگانی که با تو مهاجرت کرده‌اند، و زن باایمانی که خویشتن را به پیغمبر ببخشد و پیغمبر بخواهد او را به ازدواج خود درآورد، که (این یکی) خاصّ تو است و برای سائر مؤمنان جایز نیست (بدون مهریه و از راه هبه، زنی را به ازدواج خود درآورند). ما خودمان می‌دانیم برای مؤمنان درمورد همسرانشان و کنیزانشان چه احکامی (همچون نفقه و مهریه و شاهدان عقد و عدم تجاوز از چهار زن) مقرّر می‌داریم. (اشاره‌ای به علم خود، یعنی سرچشمه‌ی احکام گذشته به خاطر آن است) تا اینکه (از احکامی که خاصّ تو است دلتنگ نبوده و) رنجی گریبانگیر تو نشود. خداوند آمرزنده و مهربان است.»

در اینجا مشاهده می‌کنیم چند گروه برای پیامبرﷺ حلال شده‌اند:

۱. همسرانش
۲. کنیزهایش
۳. عموزاده و عمه‌زاده و دایی‌زاده و خاله‌زادگانش
٤. زنانی که خود را به پیامبر می‌بخشند (مهریه نمی‌خواهند).

درمورد شماره‌ی یک که فکر نمی‌کنم کسی سوالی داشته باشد چون زن و مرد حلال همدیگر هستند.

درمورد شماره‌ی دو هم در مقاله‌ی مربوط به برده‌داری توضیح دادیم که «برده‌داری» فرهنگی بود تحمیل‌شده بر اسلام و برای حذف آن، به مدت زمان نیاز داشت. و در قرآن این امر فقط جایز می‌باشد و به آن امر نشده است و این امر مختص به پیامبرﷺ نبود.

درمورد شماره‌ی سه برخی‌ها تصور می‌کنند این افراد بدون هیچ ضابطه‌ای بر پیامبر حلال بوده‌اند در حالی که اصلا منظور این نیست. بلکه آیه می‌فرماید این افراد برای تو حلالند که با آنها ازدواج کنی (دایره‌ی افرادی که ازدواج با آنها حلال است را برای پیامبر شفاف نموده است) اگر می‌گویید خیر، یک مورد را بیاورید که پیامبرﷺ بدون ازدواج با یکی از موارد ذکرشده همبستر شده باشد؟!

مورد شماره‌ی چهار از امتیازاتی است که برای پیامبرﷺ گذاشته شده با توجه به تکلیف‌های سنگینی که داشته‌اند.

نکته: از موارد چهارگانه‌ی بالا فقط مورد چهار مختص پیامبر بوده (اگر زن راضی باشد مهریه نگیرد و به ازدواج پیامبر دربیاید) هر چند ازدواج با هر کس برای دیگر افراد هم وجود داشت. فقط این یک مورد استثنا وجود دارد که ازدواج رایگان (بدون مهریه) مخصوص پیامبر است وگرنه الان هم یک زن می‌تواند به مردی بگوید می‌خواهم با تو ازدواج کنم و در صورت رضایت مرد این وصلت فراهم شود. فقط شرعا مرد موظف است که مهریه بدهد و می‌توانند توافق کنند که مهریه بسیار کم باشد.

خلاصه همه‌ی شرایط برای مردان مسلمان وجود داشت به جز رایگان بودن مهریه در صورت هبه (زنی که خود را ببخشد).

اما چرا این امتیاز برای پیامبرﷺ وجود داشت و برای دیگر مردان خیر؟

پیامبرﷺ فردی دنیایی نبود که کوچکترین مال‌اندوزی داشته باشند (هنگام وفات بدهکار بودند) لذا این امتیازات در کنار تکالیف سنگینی که داشتند برای ایشان وجود داشت و در همه جا اینگونه است تکلیف امتیازاتی هم دارد.

به آیه توجه بفرمایید، گوید این مورد ﴿خَالِصَةً لَّكَ﴾ یعنی مخصوص تو است.
حال در جای دیگری از قرآن می‌خوانیم:

﴿وَمِنَ اللَّيلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَن يبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾[1] «در پاسی از شب از خواب برخیز و در آن نماز تهجّد بخوان، این یك فریضه‌ی اضافی (و افزون بر نمازهای پنجگانه) برای تو است. باشد که (در پرتو این عمل) خداوند تو را به مقام ستوده‌ای (و مکان برجسته‌ای در دنیا و آخرت که موجب ستایش همگان باشد) برساند (و مقام شفاعت کبری را به تو ارمغان دارد).

در جای دیگری فرموده ﴿نَافِلَةً لَّكَ﴾. یعنی هر شب از خواب ناز بیدار شود و به تهجد بپردازد، آیا چنین امری برای ما ممکن است؟ و خیلی از تکالیف دیگر. در پایان می‌خواهم این را بگویم:

بسته‌ای که به پیامبرﷺ بخاطر نبوت اهدا شده باید کامل مورد بررسی قرار گیرد، اگر این امتیازات را داشتند این سختیها را هم داشتند که برای آن امتیازات هم حکمت‌ها و اهدافی وجود داشت و معاذ الله به قصد شهوترانی نبوده است.

اسلام‌ستیزان می‌گویند این کتاب نوشته‌ی خودش است و این مطالب (در مورد آزادی جنسی) را خود به کتابش اضافه نموده تا به شهوترانی بپردازد و ما می‌گوییم:

پس واجب کردن تهجد و نماز شب بر خود دیگر چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ تا جایی که در احادیث آمده ریش مبارکشان بخاطر کثرت اشک و زاری در مقابل پروردگار خیس می‌شدند یا پاهای مبارکشان از خستگی ورم می‌کردند.

واقعا اگر آنگونه که شما می‌گویید می‌بود نباید نماز شب را حداقل بر خود «واجب» می‌کردند...؟!

قضاوت با انسانهای منصف وآزاد اندیش.

---

۱. إسراء: ۷۹.

اثبات عقلی نبوت رسول الله ﷺ

الف) در ابتدای امر یک سوال می‌پرسم، البته قبلا هم این سوال را بارها از اسلام‌ستیزان پرسیده‌ام ولی هیچ پاسخی نشنیده‌ام:

یک منفعت شخصی محمد بن عبد الله از ادعای رسالت را بیان بفرمایید؟

اگر می‌گویید ثروت چرا وقتی که وفات یافت، بدهکار بود؟ اگر می‌گویید خوراک و پوشاک... که احادیث زیادی داریم مبنی بر اینکه چقدر گرسنگی کشیده و لباس‌های ساده بر تن داشته است. اگر می‌گویید امکانات زندگی و مسکن، مشاهده می‌کنیم که خانه‌اش چگونه بوده و از چه زیراندازهایی استفاده کرده است، اگر می‌گویید قدرت، آن قدرت چه منفعتی برای خودش داشت؟ اگر سیره را بخوانیم قدرت ایشان بیشتر برای فقرا و مظلومان بوده است تا خود ایشان. اگر می‌گویید زن و ازدواج، با مطالعه مشخص می‌شود که با کنیزها و بیوه‌ها ازدواج کرده است و تنها با یک دختر ازدواج کردند، فردی که قدرت در دست داشته باشد مثل خیلی از شاهان حرمسرا می‌زند برای خوشگذرانی نه اینکه با کنیزها و بیوه‌ها ازدواج کند.

هر چند قریش به او گفتند اگر دست برداری از زن و مال و قدرت و همه چیز بی‌نیازت می‌کنیم اما قبول نکرد.

خلاصه یک منفعت برای شخص خودش را بیان بفرمایید؟

سراغ منفعت‌های معنوی نروید، چون شما اصلا به معنویات معتقد نیستید بلکه دنیا را در ماده خلاصه کرده‌اید و باید منافع مادی ذکر کنید. اگر سراسر سیره‌ی مبارک را بگردید، هیچ منفعتی برای شخص او نخواهیَد یافت جز زجر و عذاب و سختی و ناراحتی، پس یقینا او فردی معمولی نبوده و حامل هدف و برنامه‌ای بزرگ بوده است.

اما چه هدفی؟ چه رسالتی؟ ... پیامبری.

ب) بحث قرآن و محتویات آن بسیار گسترده و فراوان است. درواقع بزرگترین اثبات برای نبوّت رسول‌الله، قرآن مجید است. و به ذکر چند دلیل جالب در این زمینه اکتفا می‌کنیم. حتما می‌دانید که هرکس کتاب یا مطلبی بنویسد آن کتاب، موافق با عقاید خودش است و شما هر گز دانشمند، محقق یا نویسنده‌ای را پیدا نمی‌کنید مطالبی بنویسد که در مخالفت با اعمال، کردار و گفتار خودش باشد. اما مشاهده می‌کنیم که در قرآن خداوندﷻ به رسول‌خداﷺ می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّـهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾[1]

«خدا تو را بیامرزاد! چرا به آنان اجازه دادی (که از جهاد بازمانند و با شما خارج نشوند) پیش از آن که برای تو روشن گردد که ایشان (در عذرهائی که می‌آورند) راستگویند و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند.»

در این آیه مشاهده می‌کنیم که پروردگار از کار رسول‌خدا انتقاد کرده است. چگونه ممکن است شخصی که خودش کتابی را بنویسد، از خودش انتقاد کند اگر واقعا پیامبر نبوده چه نیازی به این کار داشته است؟ آن هم زمانی که این همه مقبولیت داشتند.

ج) با تدبّر و تحقیق درمورد آیه‌های قرآن به خوبی متوجه خواهیم شد که بی‌شک و گمان این کلام دست نوشته‌ی یک انسان نیست و قطعا از جانب پروردگاری توانا و حکیم بر آدمیان نازل شده است مشاهده بفرمایید:

۱.آیه ی ۴۳ سوره توبه.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ یا أَیهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَـهٍ غَیرِی فَأَوْقِدْ لِی یا هَامَانُ عَلَى الطِّینِ فَاجْعَل لِّی صَرْحًا لَّعَلِّی أَطَّلِعُ إِلَى إِلَـهِ مُوسَى وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکَاذِبِینَ﴾[1]

«فرعون گفت: ای سران و بزرگان قوم! من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (امّا محض احتیاط و تحقیق بیشتر) ای هامان! آتشی بر گِل بیفروز (و از خشتها آجرهای محکم بساز) و برای من کاخ بزرگی بساز. شاید من خدای موسی را از بالا ببینم، هرچند که من یقین دارم که موسی از زمره‌ی دروغگویان است.»

در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی قصص، خداوندﷻ حرفی از فرعون را بازگو می‌نماید که (فرعون) به فردی به نام هامان می‌گوید آتشی از گل برایم برافروز و برایم برجی بلند بساز تا از خدای موسی آگاهی یابم. اما تورات در قسمت زندگی حضرت موسی‌ؑ حرفی از هامان به میان نیاورده است.

بلکه در فصل آخر عهد عتیق، هامان یاریگر یکی از پادشاهان بابل معرفی شده که هزار و صد سال بعد از حضرت موسی‌ؑ به آزار مردم پرداخته است، پس چرا در قرآن نام هامان ذکر شده است؟

تا قرن‌ها از این موضوع به عنوان دلیلی بر ردّ قرآن استفاده می‌شد، خطِ کتیبه‌های مصر هم که «هیروغلیف» نام دارد به دلیل انتشار عیسویت در قرن‌های دوم و سوم فراموش شده بود. و هیچ سندی در دست نبود تا بصورت دقیق مورد بررسی قرار گیرد...

۱.آیه ی ۳۸ سوره ی قصص.

تا اینکه در سال ۱۷۹۹ تخته‌سنگی به نام Rosetta stone که مربوط به سال ۱۹۶ قبل از میلاد بود کشف شد. این تخته یک متن خاص را به سه زبان یونانی، دموتیک و هیروغلیف نوشته شده بود، به کمک آن توانستند حروف قدیمی مصری را دوباره بشناسند، این کار توسط محققی فرانسوی به نام ژان فرانسوا شمپولیون انجام گرفت.[1] زمانی که کتیبه‌های مصر باستان ترجمه گردید نام هامان در کنار فرعون و رابطه‌ی نزدیک این دو با یکدیگر آشکار گشت. حتی مشخص شد که او رئیس سنگ‌تراشانِ فرعون بوده است.[2]

دو نکته‌ی مهم در اینجا قابل توجه است:

۱. کسانی که می‌گویند قرآن از تورات و انجیل کپی شده، درمورد این واقعه‌ی حیرت‌انگیز چه جوابی دارند که بگویند؟ چرا در قرآن نام هامان با این جزئیات موجود است و در کتاب مقدس نبود؟!

۲. اگر قرآن از جانب پروردگار نیامده و محمد بن عبد الله فرستاده‌ی الله متعال نیست، چگونه از این نکته‌ی حساس تاریخی اطلاع داشته است!؟

کلیه‌ی کتاب‌های ضد قرآن در عصر حاضر را بخوانید همه در این رابطه سکوت کرده‌اند! چرا؟ چرا نمی‌گویند هامان در تورات و انجیل و کل تاریخ وجود ندارد ولی در قرآن اسم آن ذکر شده است!

---

۱. و این هم سند بررسی و بازسازی این تخته سنگ:
C. Peust, Egyptian Phonology: An Introduction To The Phonology Of A Dead Language,۱۹۹۹ , Monographien Zur Ägyptischen Sprache: Band۲ , Peust & Gutschmidt Verlag GbR mit Haftungsbeschränkung: Göttingen, pp.۵۴ -۵۵

۲. بفرمایید این لینک فیلم و توضیحات درمورد تخته سنگ می‌باشد:
https://www.youtube.com/watch?v=۵DeKyBhPhIw

اما از زمانی که این تخته سنگ پیدا شد و خط هیروغلیف بازسازی گشت و بلافاصله سراغ کتیبه‌های مصر رفتند و شخصیت هامان برای جهانیان آشکار شد دیگر در مقابل قرآن مجید حرفی برای گفتن ندارند.[1]

د) اگر قرآن سروده و تصورات حضرت محمدﷺ است باید فصاحت و بلاغت احادیث نبوی و آیات قرآن مشابه یک دیگر می‌بود، در حالی که این گونه نیست. کسی که متخصص هم نباشد با خواندن یک حدیث و یک آیه متوجه تفاوت ادبیاتی آنها خواهد شد، چرا این‌گونه است؟ مگر اسلام‌ستیزان نمی‌گویند هر دو نتیجه‌ی تراوشات ذهنی یک شخص یا اشخاصی هستند؟

خلقت انسانها ... نیاز یا حکمت؟

برای بررسی این موضوع ما باید از دو مفهوم «ذات» و «صفات» شناخت داشته باشیم، به این مثال ها توجه بفرمایید، مثال اول: سه سیب در نظر بگیرید؛ اولی زرد، دیگری قرمز و سومی سبز می‌باشد. ذات هر سه سیب یکی است (یعنی هر سه آنها سیب هستند) اما صفات آنها متفاوت است (یکی زرد یکی سبز، دیگری قرمز) پس ذات و صفات همه‌ی آنها از یکدیگر جداست.

مثال دوم: وقتی یک پارچه خیس باشد، و از ما بپرسند که چرا خیس است؟ می‌گوییم روی آن آب ریخته‌اند. اگر بپرسند که آب چرا خیس است؟ چه بگوییم؟ با توجه به اینکه آب ذاتا خیس می‌باشد! سوال ما متوقف می‌شود و میگوییم آب ذاتا خیس است. یعنی ذاتش (ترکیباتش) با صفتش(خیس بودن)

---

۱. برای مطالعه بیشتر به این لینک مراجعه بفرمایید:
http://mquran.org/content/view/9220/12

یکی است، و از هم جدا نیستند. یعنی هر آبی را در نظر بگیرید خیس است پس ذات و صفاتش آن از یکدیگر جدا نیست.

مثال سوم: وقتی یک غذا شور باشد از ما بپرسند چرا شور است؟ می‌گوییم چون در آن نمک ریخته‌اند! اگر بپرسند چرا نمک شور است؟ می گوییم نمک ذاتا شور است یعنی ذاتش (ترکیباتش) با صفتش (شور بودن) یکی است و از یکدیگر جدا نیستند. یعنی هر نمکی را که در نظر بگیرید شور است و ذات و صفت آن از یکدیگر جدا نیست.

تذکر : اینها مثال‌هایی بودند تا بحث ذات و صفات را متوجه شویم و هیچ ربطی به خداوندﷻ ندارند.

خداوند متعال کسی می‌باشد که ذات و صفاتش از یکدیگر جدا نیستند درواقع یکی از صفات خداوند خالق بودنش است، و این صفت قائم به ذات مبارک اوست. خدای مهربان و حکیم بر طبق اقتضای پروردگاری خود یا ما را خلق می‌کرد یا خلق نمی‌کرد، یا دنیا را درست می‌کرد یا درست نمی‌کرد.

به نظر شما خلق کردن هنر و امتیاز بزرگتری می‌طلبد یا خلق نکردن؟ مشخص است که خلق کردن ارزشمندتر است.

گفتیم که یکی از صفات خدا خالق بودنش است، و صفات پروردگار قائم به ذات مبارکش هستند؟ و اصلا از یکدیگر جدا نیستند، پس خداوند ذاتا خالق است و چون خلق کردن از خلق نکردن امتیاز بیشتری دارد اگر ما را خلق نمی‌کرد به عنوان ضعف خدا تلقی می‌شد. پس چون خدا کمال مطلق است و ضعفی بر او راه ندارد و ذاتا خالق است ما (یا جهان) را خلق نمود.

در ادامه: خداوند چون خیر مطلق است ما را خلق کرد (طبق نکاتی که گفته شد) تا برایش عبادت کنیم و با قرار گرفتن در مسیر بندگی برای همیشه و تا ابد در خوشی و ناز و نعمت زندگی کنیم.

به ما عقل داده برای تفکر، اختیار داده برای انتخاب، پیامبر و کتاب فرستاده بعنوان راهنما، توبه قرار داده برای بازگشت، و دستورات دیگری که در قالب دین فرستاده است و برای هر کسی قابل اجرا می‌باشند. اگر کسی نتوانست آنها را اجرا کند (واقعا توانایی نداشته باشد نه اینکه توجیه بیاورد و هزار بهانه‌ی دیگر، یعنی بخواهد ولی نتواند) تکلیفی بر او نیست.

خدا چرا افراد جهنمی را خلق کرد؟

زمانی (استغفرالله) به کار پروردگار اشکال وارد بود که به صورت جبری افرادی را مستقیم برای جهنم خلق می کرد.

در حالی که اینگونه نیست و افراد (به اجبار. با پشت پا زدن به بدیهیات) خودشان را جهنمی می‌کنند، توجه بفرمایید اگر کسی دعوت به گوشش نرسد اهل فترت محسوب می‌شود. اگر کسی که دعوت به او رسیده قبول کند و توانایی نداشته باشد بر حسب توانایی خودش بازخواست خواهد شد...

اما کسی که دعوت به او برسد و توانایی هم داشته باشد بخاطر شهوات و هوسرانی و ژست روشن‌فکری و دنیاپرستی و تنبلی و توجیه و... از خداپرستی رویگردان باشد، دیگر چرا ما باید خدا را مقصر بدانیم که چرا این افراد جهنمی را خلق کرده است!

یعنی یکی از صفات پرودگار بزرگ (خالقیت) نقض شود! چون یک نفر دوست دارد زنا انجام دهد؟ صفت خالقیت پروردگار نقض شود! چون یک نفر از یک حکومت مذهبی بدش آمده و می گوید اصلا مذهب را کنار می گذارم! صفت

خالقیت پروردگار نقض شود چون یک نفر بخاطر تکبّر ناشی از جهلش حاضر نیست یک بار بگوید خدایا توبه! هرچه در زندگی انجام داده‌ام را ببخش، دیگر تکرار نخواهم کرد!

ای پروردگار بزرگ و توانا و عالم، ما را ببخش که در اوج ناتوانی و ضعف و بی‌علمی خود، می‌خواهیم برای تو تعیین تکلیف کنیم. خدایا ما را ببخش بخاطر اینکه یک عده میل به گناه دارند و حاضر نیستند از گناهان خود دست بردارند بلکه می‌گویند باید خدا صفاتش را تغییر دهد، خدا باید تغییر کند ما تغییر نمی‌کنیم! خدایی که کامل و غنی و صمد و قادر هست.

در اینجا شبهه‌ای دیگر مطرح می‌شود، عده‌ای می‌گویند پروردگار می‌دانست که این افراد جهنمی می‌شوند می‌دانست که این افراد با اختیار خود جهنم را بر می‌گزینند پس چرا باز هم آنها را خلق کرد؟

در پاسخ می‌گوییم، خدا به آنها فرصتی استثنایی داد. آیا وجود بخشیدن و فرصتی برای رسیدن به خوشبختی ابدی را مهیا کردن کار بی‌ارزشیست؟

یعنی باید اشخاص در عدم باشند تا در حق آنها لطفی صورت بگیرد؟ آگاهی پروردگار از افعال اختیاری انسان‌هاست که سرنوشت آنها را نوشته، انسانها فرصتی طلایی برای رسیدن به کمال و گام نهادن در یک لذت ابدی در اختیار دارند، یعنی این لطف نیست؟

آیا هیچ عاقلی به خاطر وجود دانش‌آموزان تنبل، مدرسه و علم‌آموزی و معرفت را تعطیل می‌کند؟ تنبل هایی که خود درس نمی‌خوانند وگرنه آنها هم می توانند بهترین دانش آموز باشند.

ولی ناباوران انتظار دارند خداوند امر عظیم خلقت و معرفت بخشی را تعطیل می کرد تا عده‌ای از افراد که «نمی‌خواهند» متوجه شوند، دچار ناراحتی و عذاب نشوند!!!

قضاوت دست افراد منصف.

آیا ایرانیان به زور شمشیر اسلام را پذیرفتند؟!

اول به این مثال توجه بفرمایید:

یکی از خویشاوندان بنده خواننده است و چندین سی دی صوتی و تصویری منتشر کرده است. استودیوی صدابرداری و تمام آثارش را در یکی از اتاق‌های خانه‌ی خودش جمع نموده است اما من از شغلش اصلا راضی نیستم، یعنی متنفرم...! و یک روز با چند نفر از دوستانم ناگهانی وارد خانه‌ی او می‌شویم و تا حدّ مرگ او را کتک می‌زنیم!

می‌گوییم یا باید خوانندگی را کنار بگذاری یا تو را می‌کشیم! پدرش برای دفاع می‌آید اما بلافاصله او را می‌کشم. به خاطر انزجار از عملی که انجام می‌دهد با توحشِ تمام، او را تحقیر می‌کنیم و خلاصه در اوج خشونت و اهانت با او برخورد می‌نماییم.

یک سوال: به نظر شما بنده چه بلایی بر سر استودیوی ضبط صدا و سی‌دی‌هایش خواهم آورد؟ جواب این سوال بدیهی است و اصلا هیچ‌گونه نیازی به فکر کردن ندارد. منی که تا این اندازه با خشونت و توحش سراغ او بروم و در یک کلام خون به پا کنم وسایل دیگر برای من چه اهمیتیِ دارد!

درواقع این بلاها را بخاطر کار با آن وسایل سر او آورده‌ایم، پس ابزار انجام این عمل را قطعا با انگیزه‌ی بیشتری نابود خواهم کرد. حال یک سوال از همه‌ی افراد منصف و اهل تفکّر:

وقتی سپاه اسلام به ایران آمد با دین مردم (که زرتشتی بود) مشکل داشت، چرا هیچ آتشکده‌ای را نابود نکرد؟

مگر شما نمی‌گویید کشتند و بریدند و به زور شمشیر به تغییر دین وادارشان کردند پس چرا آتشکده‌ها سالم است؟

مگر مرکز تجمع و جای عبادت و مراسم دینی زرتشتیان همین آتشکده‌ها نبودند؟ پس واقعا عقل، این ادعا (که ما به زور مسلمان شده‌ایم) را رد می‌کند.

در دومین استدلال می‌گوییم در سیستم حکومت‌داری اسلامی قاعده‌ای وجود دارد بنام جزیه! می‌دانید جزیه چیست؟ قضیه از این قرار بود که مسلمانها سالانه باید مبلغی را به عنوان زکات پرداخت می‌کردند (برای رسیدگی به فقرا و درماندگان و...) طبعا افراد غیرمسلمان هم به عنوان یک شهروند باید به مصالح عمومی جامعه احترام می‌گذاشتند اما آنها مسلمان نبودند تا زکات بر آنها واجب باشد! لذا از آنها سالانه مبلغی گرفته می‌شد (مشابه زکات) به عنوان جزیه. همچنین جهاد و پاسداری از مرزهای اسلامی بر مسلمانان یک فرض بود ولی چنین قانونی برای غیر مسلمانان وجود نداشت و در ازای امنیتی که برای زندگی آنها فراهم شده بود می‌بایست هزینه‌ای بپردازند. پس جزیه هم معادل زکات مسلمانها بود و هم مبلغی به عنوان معافیت از جنگ و جهاد رفتن و طبق شریعت اسلام تا زمانی که غیر مسلمانان حق شهروندی خود را ادا کنند، کسی با آنها کاری ندارد و می‌توانند آزادانه دین خود را داشته باشند. حال یک سوال از همه‌ی افراد منصف و اهل تفکّر:

آیا وجود قانونی بنام «جزیه» حرف‌های اسلام‌ستیزان را نقض نمی‌کند؟

تمام ایرانیان می‌توانستند جزیه بپردازند و زرتشتی باقی بمانند چرا این کار را نکردند؟ گاها پیش می‌آید که اسلام‌ستیزان می‌گویند چرا باید مردم بی‌خودی پول بدهند...؟

پاسخ: آیا حق شهروندی بی‌خودی است؟ پس چرا مسلمانان مجبور بودند زکات بدهند؟ آیا زکات بیخودی است! آیا می‌دانید در کشورهای مرفه جهان، مبلغی به عنوان مالیات گرفته می‌شود؟ آیا این پول که صرف امور عامه می‌شود بی‌خودی است؟! جالب است بدانید جزیه در مقابل مالیات‌های سنگین موبدان زرتشتی بسیار ناچیز بود، از افراد ناتوان و بیمار و کسانی که وضع مالی خوبی نداشتند جزیه گرفته نمی شد، دقیقا مانند زکات. ولی همین جزیه هم خرج جامعه می‌شد. فراموش نکنید مردان شماره‌ی یک دین اسلام، همه در فقر بودند و پول‌های اخذ شده را برای جامعه صرف می‌کردند.

در بالا دو دلیل عقلی را مورد بررسی قرار دادیم و إن شاء الله به دلایل نقلی هم خواهیم پرداخت:

خطاب به کسانی که می‌گویند ما به زور مسلمان شده‌ایم: شما از کجا می‌دانید که ایرانیان به زور مسلمان شده‌اند؟ خود که آنجا نبوده‌اید! لاجرم باید به کتاب‌های تاریخی مراجعه نمایید. حال بفرمایید این هم مقدمه‌ی کتابِ تاریخ طبری از مهمترین کتابهای تاریخی صدر اسلام:

«کسی که در کتاب ما نظر می‌افکند باید بداند که من هرچه را در اینجا یاد کرده‌ام و شرط نموده‌ام تا نگارنده آن باشم، تنها بر پایهٔ اعتماد به اخبار و آثاری است که رسیده و من بازگوکننده‌ی آنها هستم و همه را به راویانش نسبت می‌دهم، نه براساس چیزهایی که با دلیل عقلی و استنباط فکری فهمیده شده‌اند- مگر اندکی از آنها- ... پس هر خبری که در این کتاب از گذشتگان نقل

کرده‌ایم اگر به نظر خواننده، امری ناشدنی آمد و یا در نظر شنونده ناپسند جلوه کرد- از آن رو که وجه صحیح و معنای درستی برای آن نشناخت- باید بداند که درباره آن، از جانب ما خبری داده نشده بلکه خبر مزبور را برخی از ناقلانش بما رسانده‌اند و ما نیز، همان گونه که خبر را دریافت کرده‌ایم بازگو نموده‌ایم.»[۱]

آیا شما با استناد به این کتاب می‌گویید مسلمانان با خشونت و... به اسلام حمله کرده‌اند؟ آیا می‌توان به نوشته‌های آن اعتماد کرد؟ آیا منطقی است بخاطر مطالب تاریخ طبری مفاهیم قرآن و سنت رسول‌خدا ﷺ را نادیده بگیریم؟ بارها مشاهده شده که اسلام ستیزان به تاریخ طبری استناد کرده‌اند بدون آنکه کوچکترین تحقیقی در مورد صحت مطالب آن داشته باشند یا به مقدمه‌ی آن نگاهی انداخته باشند.[۲]

در خصوص روایات تاریخ طبری و صحت و سقم مطالبی که نقل نموده، «محمد بن طاهر البرزنجی» و «محمد صبحی حسین حلاق» کتابی در ۱۳ جلد به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند تحت عنوان صحیح وضعیف تاریخ الطبری.[۳]

یا بسیار مشاهده شده که اسلام‌ستیزان با استناد به کتابِ دو قرن سکوت اثر دکتر زرینکوب حمله‌ی اعراب به ایران را مورد بررسی قرار می‌دهند غافل از این که دکتر زرینکوب بعد از چاپ اول، مورد انتقادِ افرادِ اهلِ علم و اهلِ قلم قرار

---

۱. تاریخ الطّبری، چاپ مصر، الجزء الأوّل، صفحة ۷ و ۸.

۲. به توضیحاتی که در مورد فرش بهارستان در همین کتاب ارائه شده مراجعه بفرمایید. در خصوص فتح ایران دیگر کتب تاریخی هم به تاریخ طبری استناد کرده‌اند. و وضعیت آن هم که مشخص شد(!) پس تمام‌آنچه اسلام ستیزان در مورد فتح ایران می‌گویند در اما و اگر قرار دارد و قطعی نیست.

۳. برای افرادی که اهل تحقیق هستند این لینک دانلود کتاب است به زبان عربی.
http://waqfeya.com/book.php?bid=3270

گرفت و برای چاپ دوم در کتاب خود تجدید نظر کرد و بسیاری از مسائل را از آن حذف نمود.

بفرمایید این گوشه‌ای از سخنان استاد زرینکوب در مقدمه‌ی چاپ دوم می‌باشد:

«در تجدید نظری که در این کتاب، برای چاپ تازه‌ای کردم ترتیب و شیوه کتاب اول را بر هم زدم و کاری دیگر پیش گرفتم. از آنچه سخن‌شناسان و خرده‌گیران، در باب چاپ سابق گفته بودند هر چه را وارد دیدم به منت پذیرفتم و در آن نظر کردم. در جایی که سخن از حقیقت‌جویی است چه ضرورت دارد که من بیهوده از آنچه سابق به خطا پنداشته‌ام دفاع کنم و عبث لجاج و عناد ناروا ورزم؟ از این رو، در این فرصتی که برای تجدیدنظر پیش آمد، قلم برداشتم و در کتاب خویش بر هر چه مشکوک و تاریک و نادرست بود خط بطلان کشیدم. بسیاری از این موارد مشکوک و تاریک جاهایی بود که من در آن روزگار گذشته، نمی‌دانم از خامی یا تعصب، نتوانسته بودم به عیب و گناه و شکست ایران به درست اعتراف کنم...».

شبهاتی که اسلام‌ستیزان در مورد اسلام‌پذیری ایرانیان از کتاب دو قرن سکوت دکتر زرینکوب نقل می‌کنند مربوط به چاپ اول می‌باشد، تجدید چاپ هم در زمان شاهنشاهی صورت گرفته است، در دوره‌ای که تمجید از شاهان ایران (ساسانیان و ...) بسیار مورد اهمیت بود.

با وجود مطالبی که در بالا خدمت شما عزیزان تقدیم شد مطالب و تحقیقات تاریخی هم ادعای اسلام‌ستیزان را رد می‌کند.

استاد مصطفی حسینی طباطبایی در کتاب‌هایش به دو نمونه زیر اشاره کرده است. مشاهده بفرمایید: پروفسور ادوارد براون در کتابِ تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد:

«مسلّم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند، به طیب خاطر و به اختیار و ارادهٔ خودشان بود. پس از شکست ایران در قادسیه فی‌المثل چهار هزار سرباز دیلمی نزدیک بحر خزر پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام‌آورند و به قوم عرب ملحق شوند. این عده در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت، به اسلام گرویدند.»[1]

یا بلاذُری نویسنده‌ی کتابِ فتوح البلدان نوشته است:

«۴۰۰۰ سرباز ایرانی که آنها را سپاه شاهنشاه (یا به اصطلاح گارد سلطنتی) می‌گفتند از ابوموسی فرمانده مسلمانان امان خواستند که به سپاه اسلام بپیوندند و در محاصره‌ی شوشتر مسلمین را یاری کردند و همگی اسلام‌آوردند و در کوفه مسکن گزیدند.»[2]

همیشه هنگام بحث با مسلمانان‌زاده‌هایی که سواد چندانی ندارند و می‌گویند ما به زور مسلمان شده‌ایم این نکته را در نظر داشته باشید (بارها برای خود بنده پیش‌آمده است) به این آیه‌ی شریفه توجه بفرمایید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّـهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[3] «اجبار و

---

۱. ادوارد براون، ترجمهٔ علی پاشا صالح، ج ۱، ص ۲۹.
۲. بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۳۵ و ۴۱.
۳. سوره بقره: ۲۵۶.

اکراهی در (قبول) دین نیست چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخَّص شده است بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بتها و معبودهای پوشالی و هر موجودی که بر عقل بشورد و آن را از حق منصرف کند) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد. و خداوند شنوا و دانا است.»

معمولا افرادی که در بالا معرفی شدند چهار کلمه‌ی اول آیه‌ی فوق را ملکه‌ی ذهن و زبان کرده‌اند و مدام می‌گویند: در قرآن می‌گوید «لا اکراه فی الدین» ولی ما را به زور مسلمان کردند. اولا این افراد ادامه‌ی آیه را نمی‌خوانند و فقط به عبارت ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ اکتفا می‌کنند و این درست نیست.

ثانیا منظور آیه از اینکه می‌فرماید اجباری در دین نیست، این نیست که اگر می‌خواهی زرتشتی باش و اگر می‌خواهی مسلمان باش (معمولا اینگونه فکر می‌کنند) بلکه منظورش این است که دین و ایمان یک پدیده‌ی قلبی است، و تا فرد با اراده و آرامش و اطمینان قلبی خود آن را قبول نکند امکان ندارد بتوانیم آن را به زور به کسی القا کنیم. شاید فردی ظاهرا بگوید قبول کردم اما باطن کاملا در اختیار خودش است و اجباری وجود ندارد و گمراهی و هدایت از همدیگر جدا شده اند. کسی که می‌خواهد می‌تواند با اختیار خود گمراهی را برگزیند و یا با اختیار خود هدایت را انتخاب کند ولی هر کدام سرانجامِ مشخص و وعده داده شده‌ای نزد پروردگار دارند. با توضیحاتی که خدمت شما عزیزان ارائه شد. برای ما ثابت می‌گردد که مردم ایران به اختیار خود مسلمان شده‌اند و اجباری در کار نبوده است زیرا هم گفته‌های اسلام برای مردم منطقی و زیبا بود و هم حکومت ساسانی عرصه را بر مردم بسیار سخت کرده بود و آنها دنبال یک راه نجات می‌گشتند.

کتاب‌سوزی در کتابخانه‌های ایران و مصر و به غنیمت بردن فرش بهارستان

معمولا سلطنت‌طلبان و باستان‌گرایان ایرانی همیشه می‌گویند اعراب به سرزمین پارس آمدند و هزاران جلد کتاب را که ثمره‌ی صدها سال مطالعه و پژوهش مردم مشرق زمین بود (به حکم اینکه فقط کتاب خدا کافیست و ما به کتاب‌های دیگر نیازی نداریم) به‌آتش کشیدند.

همچنین می‌گویند اعراب مهاجم در جریان فتح مدائن فرش گرانبهایی را که بهارستان نام داشت با خود بردند. می‌گویند اندازه‌ی آن ۶۰ گز در ۶۰ گز بود و حاشیه‌هایش کلا با طلا و ابریشم و یاقوت مزیّن شده بود، خلاصه گوهر گرانبهایی که یادگار عصر ساسانیان و تاریخ شکوه ایران زمین بود، اعراب به عنوان غنیمت بردند و در بین خود تقسیم نمودند! اما آیا اصحاب رسول اکرمﷺ در جریان فتح ایران چنین کارهایی انجام داده‌اند؟

پاسخ این است که برای بررسی شبهات تاریخی باید اسناد آنها را بررسی کنیم، در غیر این صورت هر کس هر مفهومی را که بخواهد به مردم القا می‌کند و می‌گوید در چند قرن گذشته فلان حادثه اتفاق افتاده است.

کتابسوزی:

در ۶ قرن اول بعد از پیدایش اسلام هیچ کتاب و هیچ سندی بحث حادثه‌ی کتاب‌سوزی را نکرده است (مگر می‌شود؟ ۶۰۰ سال این واقعه برای کسی اهمیت نداشته باشد؟ حتی مخالفان و دشمنان اسلام؟) لذا برای اولین بار در قرن هفتم هجری این ادعا توسط یک مسیحی به نام عبدالطیف بغدادی در کتابی به نام (الافادة و الاعتبار فی الامور المشاهدة و الحوادث المعاینة بأرض مصر) مطرح شد. اما چرا یک مسیحی؟ و چرا در قرن هفتم هجری؟

همانگونه که می‌دانید در آن سالها جنگ‌های خونینی بین مسلمانها و مسیحیان به نام جنگ‌های صلیبی در جریان بود، مسیحیان هنگام قتل عام مردم اندلس ۸۰ هزار و هنگام حمله به شام و فلسطین ۳ میلیون کتاب را آتش زدند.[۱] و مسیحیان برای سرپوش گذاشتن بر فجایعی که بار آورده بودند این برچسپ را به مسلمانان زدند.

پس سرچشمه‌ی این سخن کتاب عبداللطیف بغدادی است و تمام کتابهای دیگری که می‌گویند مسلمانان کتابسوزی کرده‌اند عین کلمات عبداللطیف را با تعبیر «گفته می‌شود» تکرار کرده‌اند. جالب آنکه عبداللطیف هم در کتاب خود از عبارت «و یذکر» (چنین گفته می‌شود، چنین بر سر زبانها است) استفاده کرده و خود به مواردی که نوشته مطمئن نیست لذا در جهان اسلام هرگز چنین عملی رخ نداده است.[۲]

اما ماجرای فرش بهارستان:

چهار مورخ مشهور جهان اسلام آن را روایت کرده‌اند مشاهده بفرمایید:

۱. تاریخ الطبری، الطبری، ج ۳ ص ۱۲۹ و ۱۳۰.
۲. الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر، ج ۲ ص ۵۱۸ و ۵۱۹.
۳. البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج ۷ ص ۷۶- ۷۸.
٤. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، ج ۲ ص ۱۰۱ و۱۰۲.

مورخ شماره ۲ (ابن اثیر) در جلد اول کتابش صفحه‌ی ۳ می‌گوید منبع تاریخهایی که بنده ارائه داده‌ام تاریخ طبری است.

---

۱. منبع دقیق این جنایات: (جرجی زیدان، تمدن اسلام، جلد دوم، صفحه ی ۶۵).
۲. عبدالله احمدیان فصلنامه ندای اسلام - سال چهارم شماره دوم تابستان ۱۳۸۲. مرتضی مطهری- خدمات متقابل اسلام و ایران- صفحه ۲۹۲-۲۹۱.

مورخ شماره‌ی ۳ (ابن کثیر) در جلد هفتم کتابش صفحه‌ی ۷۶ می‌گوید: سند بنده برای روایت وقایع مربوط به فتوحات کلا از تاریخ طبری است.

مورخ شماره‌ی ۴ (ابن خلدون) در جلد دوم صفحه‌ی ۱۸۷ می‌گوید: بحث خلافت خلفا و فتوحات و جنگ‌ها را از تاریخ طبری نقل نموده‌ام.

پس، از تعداد چهار مورخ سه تن از آنها در زمینه‌ی مسائل فوق (فتح ایران) به مورخ چهارم (طبری) استناد کرده‌اند. حال اگر روایت طبری درست باشد مطالب سه مورخ دیگر هم صحت دارد ولی اگر برعکس این قضیه روی بدهد تمام روایتها باطل می‌شوند. ولی آیا روایت طبری صحت دارد؟

قبل از هر چیز باید بدانیم که ایشان خود در مقدمه‌ی کتاب نوشته‌اند من هر چه شنیده‌ام نوشته‌ام و تحقیق در مورد صحت مطالب به عهده‌ی آیندگان است. پس تحقیق درمورد این روایت و تمام مطالبش را به عهده‌ی ما آیندگان گذاشته است.

ایشان ماجرای فرش بهارستان را از فردی به نام «سیف بن عمر» نقل کرده‌اند. جالب است بدانیم این شخص از جانب علمای علم رجال مجهول شناخته شده و احادیث و روایات مربوط به او تضعیف شده‌اند. همچنین ابن‌حجر او را (ضعیف الحدیث عمدة فی التاریخ) معرفی می‌کند.[1] رازی هم در کتاب جرح و تعدیل خود او را رد کرده است.[2]

---

۱. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۴ ص ۲۵۴ و ۲۵۵، رقم ۵۱۷.
۲. الجرح والتعدیل، الرازی، ج ۷ ص ۱۳۶، رقم ۲۱۹۴.

پس این ادعا که اصحاب پیامبرﷺ فرش بهارستان را بردند و تکه تکه کردند و... هیچ اساسی ندارد و کاملا نادرست می‌باشد. و حاشا که شاگردان برجسته‌ی رسول اکرم، رحمت للعالمینﷺ مرتکب چنین افعال زشتی شوند.

باستان گرایان و تبلیغات فراوان برای کوروش هخامنشی

امروزه در فضای مجازی تبلیغات بسیار گسترده‌ای برای کوروش هخامنشی به راه انداخته‌اند. بنده به تمام تاریخ گذشته‌ی تمدن ایران‌زمین احترام می‌گذارم و هرگز دوست ندارم به‌نقد مردان بزرگ سرزمینم بپردازم. ولی زمانی که اشخاصی با نام این افراد به دین و ایمان و عقیده و باور بنده حمله می‌کنند، آیا راهی جز دفاع از خود و نقد اندیشه‌ی آن‌ها باقی می‌ماند؟

به‌صورت واضح می‌گویند ما چون کوروش کبیر را داریم پس به دین اسلام و آموزه‌های محمد بن عبداللهﷺ نیازی نداریم! این‌که به چه کسی اقتدا می‌کنند میل خودشان است (ما فقط وظیفه‌داریم راه درست و خطا را نشان بدهیم، خودشان و آخرت خودشان) ولی آن‌ها نه‌تنها به این اعلام بی‌نیازی اکتفا نمی‌کنند، بلکه از هرگونه بی‌احترامی و هتاکی هم روی‌گردان نیستند! و انواع شبهات و تلبیس‌ها را منتشر می‌کنند! چیزی که بنده را بسیار آزار می‌دهد این است که اکثر این جوانان، مسلمان‌زاده هستند و هم‌اکنون پدر و مادرهای بسیار مؤمنی دارند. ولی متأسفانه مشاهده می‌کنیم فریب باستان گرایان را خورده‌اند و شروع کرده‌اند به تبلیغات مخرب علیه اسلام مبارک.

باستان گرایانی که خودفریب توطئه‌ی شوم استعماری روباه پیر (انگلستان) را خورده‌اند، این‌گونه جوانان مسلمان را به سمت بی باوری سوق می‌دهند. (جوانان ما فریب کسانی را خورده‌اند که خود فریب‌خورده‌اند) لذا بر خود لازم

دانستم در پاسخ به حملات باستان گرایان این مطالب را تقدیم حضور شما عزیزان بنمایم.

می‌دانیم که کوروش یکی از شاهان مقدر دوران هخامنشی می‌باشد[1] ولی اقتدار و موفقیت‌های او در هزاران سال پیش اصلاً دلیل مناسبی نمی‌باشد برای اینکه ما آخرین برنامه‌ی پروردگار را کنار بگذاریم، باستان گرایان تصور می‌کنند ما استیلای عرب را بر خود پذیرفته‌ایم و این جملات برای دفاع از قوم عرب نگاشته می‌شود! درحالی‌که این‌گونه نیست، ما از اسلام دفاع می‌کنیم نه از عرب! ما برنامه‌ی پروردگار را پذیرفته‌ایم نه فرهنگ و تعاملات قوم عرب را! بی‌شک فرهنگ اسلام با فرهنگ عرب تفاوت دارد، چون هر مسلمانی عرب نیست و هر عربی مسلمان نیست و در هیچ آیه‌ای از قرآن کریم گفته نشده یا ایهالعرب! بلکه درآیات فراوان فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید یا ای مؤمنان ... و خطابش همه‌ی انسان‌ها را پوشش داده است.

اما بحث کوروش

تنها سند باقی‌مانده از کوروش، منشور او می‌باشد که آن‌هم فتح‌نامه‌ی بابل است و هم‌اکنون در موزه‌ی ملی بریتانیا نگهداری می‌شود. بدون شک کسانی که امروز شب و روزشان را با ذکر نام کوروش آغاز می‌کنند مطالب مندرج بر روی منشور را نخوانده‌اند، چون در آنجا هیچ‌کدام از حرف‌هایی که در مورد او می‌زنند وجود ندارد. نه احترام آن‌چنانی به حقوق انسان‌ها، نه رعایت مساوات و برابری در بین زن و مرد، نه نفی برده‌داری و...

---

۱. ما شاهان بزرگ دیگری هم در تاریخ ایران داشته‌ایم ولی استعمارگران یکی را انتخاب کرده‌اند و به‌آن پر و بال داده‌اند تا احساسات ملی‌گرایانه مردم را تحریک کنند

بلکه مواردی در منشور وجود دارد که به باستان گرایان می‌گوید این شخص تا آن اندازه بزرگ و مقدس نیست که شما تصور می‌فرمایید به عنوان مثال چادرنشینان سرزمین امورو زانو می‌زنند تا بر پایش بوسه بزنند و خراج سنگینی بپردازند[۱] بنده دوست ندارم این را بگویم ولی نتیجه‌ای که برای ذهن مخاطب ایجاد می‌شود این است که ایشان فرد متکبری بوده است. همچنین او به چندین خدا اقتدا می‌کند، در بند ۲۲ منشور از احترام و ارادت خود به ۳ خدا با نام‌های: بعل و نبو و مردوک، سخن می‌گوید.[۲]

بنده بارها دیده‌ام که باستان گرایان می‌گویند که قرآن هم در مورد کوروش کبیر سخن گفته است، ولی آیا واقعاً کوروش همان ذوالقرنین اشاره‌شده در قرآن می‌باشد؟

در باب کوروش و ذوالقرنین همیشه یادِ یک تناقض بزرگ ملی‌گرایان می‌افتم، آن‌ها از طرفی می‌گویند قرآن نوشته‌ی محمد است و اعراب سوسمارخور و ... آن را نوشته‌اند، ولی وقتی به بحث کوروش رسیدیم می‌گویند خدای بزرگ در قرآن مجید از کوروش کبیر یاد کرده است!

آخرش قرآن کلامِ خدا است یا نیست؟ اگر است پس ایمان بیاورید اگر نیست پس چه اهمیتی دارد یک عرب ۱۴ قرن قبل در جامعه‌ی بی‌سواد حجاز بحث کوروش را مطرح کرده باشد!

---

۱. منشور کوروش بند ۲۹ و ۳۰.

۲. ترجمه موزه بریتانیا از منشور کوروش به زبان فارسی، عبارت زیر را در گوگل تایپ بفرمایید تا فایل را پیدا کنید:
http://www.britishmuseum.org/PDF/cyrus_cylinder_translation_persian_v2.pdf

ولی مطمئن باشید که کوروش ذوالقرنین نیست. زیرا در بند ۳۲ منشورش اشاره شده که او بت‌خانه‌ها را آباد کرده است، درحالی‌که موسی و ابراهیم و عیسی و محمد (علیهم‌السلام) به مخالفتِ با بت‌خانه‌ها بر خواسته‌اند! و امکان ندارد هم‌چین تناقضی به حیطه‌ی نبوت راه داشته باشد.

همچنین اشاره شد که او با افتخار می‌گوید برایم خراج سنگین آوردند، در مقابلم به زمین افتادند و بر پاهایم بوسه زدند، حاشا که یک فرد برگزیده‌ی پروردگار این‌گونه با مردم رفتار کند.

ممکن است برای افرادی این سؤال ایجاد شود که کوروش واقعاً به دیدگاه بت‌پرستان احترام گذاشته و بت‌خانه‌ها راآباد کرده است[1] در پاسخ می‌گوییم:

در مورداحترام به ادیان و عقاید، مگر همین مسلمانان زمانی که به ایران آمدند آیا یک آتش کده را خراب کردند؟ یک کلیسا را خراب کردند؟ یک کنیسه را خراب کردند؟ هرگز و هرگز.

ولی خراب نکردن و بی‌احترامی نکردن نمی‌تواند دلیلِ بر این باشد که عقاید آن‌ها را «تأیید» هم بکنیم، لذا به‌صورت خیلی محترمانه آن‌ها را نقد می‌کنیم، همان‌گونه که آن‌ها هم اجازه دارند ما را به‌صورت محترمانه نقد کنند.

ولی زمانی که بدانیم فردی بت‌پرست است و دلایل متقنِ عقلی در اختیار داشته باشیم که او در اشتباه است، آیا اگر او را به حال خود رها کنیم دچار خیانت نشده‌ایم؟ یعنی من راه اشتباهی را طی کنم و کسانی بدانند من در مسیر اشتباهی قرارگرفته‌ام، سکوت بکنند! آیا به من خیانت نکرده‌اند؟ آیا این

---

۱. در همین راستا شبهه‌ای در مورد ابراهیم خلیل‌الله ﷺ مطرح کرده‌اند که بت‌ها را شکسته و به عقاید کافران بی‌احترامی کرده است، در همین کتاب پاسخ آن را تقدیم شما عزیزان نموده‌ایم به فهرست مراجعه بفرمایید.

احترام گذاشتن است؟ خیر. پس انسانیت و حس هم‌دلی و نوع‌دوستی چه می‌شود؟

اما کوروش بت‌خانه‌های خراب‌شده توسط حاکم گذشته‌ی بابل (نبونید) را آباد کرده و خیلی هم با احترام از آن‌ها یاد می‌کند در بند ۳۴ می‌گوید: «بشود خدایانی که آنان را به جایگاه‌های مقدس نخستین‌شان بازگرداندم، هر روز برای من دعا کنند.» در بند ۳۵ می‌گوید: در برابر بِعل و نَبو برایم خواستار عمر طولانی باشند. بشود که شفاعت مرا کنند و به خدای من مَردوک بگویند: «کورش، پادشاهی که از تو می‌ترسد و پسرش کمبوجیه.»

مشاهده می‌کنیم که کوروش به آن بت‌ها (مجسمه‌ی منتسب به خدایان) اعتقاد داشته است. آیا تکریم بت‌خانه‌ها از جانب او به خاطر روشن‌فکری و احترام به حقوق بشر بوده است یا احترام به عقاید خودش؟

البته باستان گرایان اسناد قدیمی دیگری را ذکر می‌کنند که به معرفی کوروش پرداخته است، در پاسخ می‌گوییم همان اسناد قدیمی همراه با تعریف، از کشت و کشتارهای نا به‌حق کوروش هم پرده برداشته‌اند و همراه نکات مثبت حاوی نکات منفی هم می‌باشند لذا واقعاً عقل حکم می‌کند که تاریخ را به‌صورت کامل مطالعه کنیم نه گزینشی و جهت‌دار.

در پایان این جمله را می‌گوییم که: «واقعاً استعمارگران با احساسات مردم ایران (و خاورمیانه) تنها به خاطر رسیدن به منافع خود، بازی کرده‌اند».

نقدی بر فرگشت داروین

آقای داروین در قرن ۱۹ زندگی می‌کرد، در آن زمان باور همه‌ی مردم بر این بود که وقتی یک تکه گوشت را در گوشه‌ای قرار دهیم به صورت خود بخودی قسمت‌هایی از آن گوشت، تبدیل به کرم خواهد شد! ارسطو این حرکت را

خلق‌الساعه نامیده بود. ایشان هم طبق باورهای زمان خودش این گونه تصور کرد که میلیاردها سال پیش به صورت اتفاقی(!) از مواد بی‌جان مواد جاندار به وجود آمده است به صورت خلق‌الساعه.

خلاصه اینکه داروین اصل (نازیست‌زایی) را قبول داشت (یعنی از یک شیء غیر زنده یک موجود زنده بصورت اتفاقی درست می‌شود) اما چند سال پس از انتشار کتاب داروین، اصل نازیست‌زایی رد شد. مثلا دانشمندی به نام «ردی» (redi) سه بطری آماده کرد و در هر کدام یک تکه گوشت قرار داد، بطری اول سرش باز بود، دومی سرش مهر و موم شده بود و روی سومی هم یک پارچه توری قرار داد.

مشاهده کرد کرم‌ها تنها در آن بطری درست می‌شوند که روباز است و به این نتیجه رسید که مگس‌های داخل بطری می‌روند روی گوشت تخم‌گزاری می‌کنند و بعد این تخمها تبدیل به کرم می‌شوند، و هیچ خلق خود بخودی انجام نمی‌گیرد.[1]

آقای «پاستور» (Pasteur) هم پس از مطالعات زیاد آثار خود را منتشر کرد و اصل نازیست‌زایی را که شالوده و بنیان نظریه‌ی تکامل بود مردود اعلام نمود. و در سال ۱۸۶۴ در دانشگاه سوربن فرانسه این سخنان را ایراد کرد:

«اصل نازیست‌زایی به دلیل ضربه مهلکی که این آزمایش ساده بر پیکرش وارد ساخت، هیچگاه توازن و اعتدال خود را باز نخواهد یافت.»[2]

---

1. http://www.scientus.org/Redi-Galileo.htm.
2. Alexander I. Oparin, Origin of Life, Dover Publications, NewYork, 1936, 1953 (reprint), p. 196

در قرن نوزدهم نظریه تکامل هیچ اعتباری نداشت! چون از توضیحِ چگونگی بوجود آمدن حیات عاجز بود. ماجرای تکامل وارد قرن بیستم شد، تکامل‌گرایان مدام در حال تلاش بودند تا اصل حیات را توجیه کنند.

در دهه۱۹۳۰م یک زیست‌شناس بسیار قدرتمند اهل شوروی بنام «الکساندر اپارین» (Oparin Alexander) بسیار تلاش کرد تا این موضوع را توجیه کند...

او حتی نهایت تلاش خود را بکار گرفت که تنها یک سلول زنده را در محیط آزمایشگاه از مواد بی‌جان بسازد اما موفق نبود و بعد از سالها تلاش و ناکامی این جمله را گفت:

«با این حال متاسفانه می‌توان گفت که مساله‌ی خواستگاه سلول، مبهم‌ترین نکته در تمام مطالعات مربوط به تکامل سازواره‌هاست.»[1]

باز تلاش تکامل‌گرایان ادامه داشت به امید اینکه این ضعف خود را بپوشانند، سالها گذشت، سال ۱۹۵۳م یک شیمیدان آمریکایی بنام «استانلی میلر» (Mille Stanley) معروف‌ترین آزمایش در این زمینه را انجام داد، تمام تکامل‌گرایان دنیا الآن هم به آن افتخار می‌کنند، در کتاب مدارس هم این آزمایش ذکر شده و دوستانی که رشته‌ی تجربی را خوانده‌اند این را می‌دانند. ببینیم آزمایش آقای میلر چه بود:

او فرض کرد در جو اولیه‌ی زمین آمونیاک (NH_3)، هیدروژن (H_2)، متان (CH_4) و بخار آب (H_2O) وجود داشته است، این مواد را در کنار یکدیگر جمع

---

1. "New Evidence on Evolution of Early Atmosphere and Life", Bulletin of the American Meteorological Society, vol 63, November 1982, 1328-1330

کرد و یک هفته آنان را جوشاند، اما او می‌دانست که صد سال هم کنار هم باشند چیزی بنام موجود زنده بوجود نمی‌آید، در ادامه حدس زد که حتما در آن زمان یک انرژی به جو اولیه زمین تزریق شده است، مثلا رعد و برق، به همین خاطر یک جریان برق (مشابه رعد و برق) به محفظه وارد کرد و در ادامه مشاهده نمود که یک اسید آمینه (زنده) تولید شد.

به نظر شما آزمایش او علمی است؟ آیا اشکالاتی به آن وارد شده است یا خیر!؟ بله، اشکالات اساسی به آن وارد است. مشاهده بفرمایید:

الف) چرا میلر بر روی این گازها آنقدر تکیه کرده بود؟ جوابش خیلی ساده است زیرا بدون وجود آمونیاک سنتز یک اسید آمینه غیر ممکن است.

اما در جو اولیه‌ی زمین، نیتروژن و دی اکسید کربن وجود داشت ولی آنها را در نظر نگرفت.[1]

ب) آقای میلر در آزمایش خود از اکسیژن استفاده نکرده بود در حالی که طبق بررسی سنگهای ۳/۵ میلیارد سال پیش آثار اکسید شده‌ی آهن و اورانیوم یافت شده است، پس اگر اسید آمینه‌ای هم در اول حیات تشکیل می‌شد اکسیژن بلافاصله آن را تجزیه می‌کرد.[2]

ج) بعد از آزمایش، آقای میلر توسّط مکانیزمی بنام «تله سرد» آمینواسیدها را بلافاصله بعد از اینکه بوجود آمدند از محیط جدا کرد. اگر آن اسید آمینه‌ها را طبق شرایط طبیعی به حال خود رها می‌کرد بلافاصله نابود می‌شدند.

---

1. Kevin McKean, No.189, p.7.
2. http://creation.com/origin-of-life-critique

بعد از سالها آقای میلر خود اعتراف کرد که متوسط جوی که او فراهم کرده بود غیر واقع‌بینانه بوده است.[۱]

از آزمایش میلر نمی‌توان اثبات کرد که حیات در شرایط اوّلیه دنیا بر حسب تصادف بوجود آمده است زیرا این آزمایش، جهت سنتز اسید آمینه بطور کاملا آگاهانه و کنترل شده انجام گرفته است! جنس گازهای کاربردی و نسبت مخلوط آنها برای اینکه اسید آمینه بوجود بیاید بصورت ایده‌آل‌ترین اندازه ممکن تعیین شده است. مقدار انرژی که به محیط داده می‌شود نه زیاد است و نه کم! درست به همان شکلی است که این مواد باید با هم واکنش داشته باشند تنظیم گردیده است.

دستگاه آزمایش طوری طرّاحی گردیده که از تمام موادّ تخریب‌کننده و ضرردهنده تخلیه شده است. آنچه که در اتمسفر دنیای اوّلیه وجود داشته و سیر واکنشهای شیمیایی را تغییر داده است در این دستگاه آزمایش وجود ندارد. اکسیژن فقط یکی از این عناصر هست که با اکسیداسیون، مانع ادامه‌ی حیات اسید آمینه‌ها خواهد بود ولی آن را در نظر نگرفت! در پایان علی رغم تمام شرایط ایده‌آلی که عمدا(!) فراهم کرده بود اگر مکانیزم تله سرد نبود اسید آمینه‌ها بدون اینکه تجزیه شوند به همان شکل نمی‌توانستند باقی بمانند. با وجود غلط بودن، باز هم تکامل‌گرایان روی این نکته بسیار تاکید دارند و مدام از آن حرف می‌زنند زیرا دست‌آویز دیگری ندارند.[۲]

---

1. Leslie E. Orgel, "The Origin of Life on Earth", Scientific American, vol. 271, October 1994, p. 78.
2. http://www.harunyahya.com/.../evoluti.../evolution_deceit_13.php

همچنین دیدگاه دیگری مطرح شد بنام الگوی حباب، که آن هم مشکلات فوق را دارد. ضمن اینکه فقط یک فرض است باید پرسید مواد آلی که در حباب تشکیل شدند و به سطحِ آب آمدند با وجود نبود اوزون چگونه دوام آوردند؟!

اگر الگوی حباب مساله‌ی پیدایش حیات را به طور کامل حل کرده پس چرا به محض اینکه در زمینه‌ی حیات در آزمایشگاه پیشرفت‌هایی حاصل می‌شود جنجال رسانه‌ای به راه می‌اندازند! در حالی که اگر این مساله حل‌شده باشد نیازی به جنجال و تبریک گفتن به همدیگر نیست! همچنین تمام آزمایش‌های دیگری هم که در این زمینه وجود دارد هیچ کدام دارای قطعیت نیست (تا زمان نوشتن این مقاله) و تا جایی که بررسی نموده‌ام همه‌ی آنها دارای اما و اگر می‌باشند.[۱]

پس از ناکامی از اثبات اصل حیات در قرن ۱۹ و ۲۰ در سالهای اخیر هم (یعنی قرن ۲۱) اعلام کردند که حیات مصنوعی در آزمایشگاه به پیشرفت‌هایی رسید و...! رسانه‌های اسلام‌ستیز شروع کردند به جنجال رسانه‌ای، که خلقت خداوند رد شد![۲] اما اگر آزمایش و تحقیق این دانشمندان را مطالعه بفرمایید مشاهده می‌کنید که آنها صرفاً توانسته‌اند ژنی را دستکاری و توسّط یك باکتری آن را تکثیر نمایند.

یعنی آنها ابتدا قطعه‌ی کوچکی از یك ژن را از موادّ شیمیایی خاصّی درست نموده آنگاه آن قطعه ژن را در هسته‌ی یك باکتری زنده قرار می‌دهند و هسته‌ی

---

۱. منابعی که تا اینجا مورد استفاده قرار گرفت برگرفته از کتاب نیرنگ تکامل نوشته‌ی دکتر هارون یحیی (عدنان اکتار) ترجمه ی آقای ستار صحرایی می‌باشد.

2. http://www.economist.com/node/16163006

باکتری، آن قطعه ژن را به عنوان جزئی از ژنهای خود قبول کرده، مثل ژنهای خودش آن قطعه را هم تکثیر می‌کند و به این طریق باکتریهایی با کارکردهای ویژه مثل جذب دی اکسید کربن یا دیگر موادّ سمّی پدید می‌آیند. لذا این کار دانشمندان را به هیچ وجه نمی‌توان ساختِ یك سلول نامید![1]

دکتر همیلتون اسمیت که در تحقیقات اخیر شرکت داشته، تاکید دارد که ژنوم ساخته شده در این فرآیند- که نسخه دی‌ان‌ای DNA باکتری genitalium Mycoplasma است- گامی به سوی پدید آوردن حیات ترکیبی است نه حیات مصنوعی. وی گفت: باید بین «حیات ترکیبی» و «حیات مصنوعی» تفاوت قایل شد.

زیرا در ایجاد حیات ترکیبی، دانشمندان به طراحی کروموزوم های سلول به شکل مورد نظر خود مبادرت می‌ورزند که با «خلقت حیات» تفاوت دارد.

می‌بینیم که یکی از دانشمندان این پروژه اعلام کرده که فعالیت ما ربطی به خلقت و حیات ندارد. با این وجود بسیار دیده‌ایم که تکامل‌گرایان در جریان بحث و مناظره به این آزمایش استناد می‌کنند ولی به قول یکی از شاعران بیهوده بر عبث می‌پایند.

اگر موادّ شیمیایی ساده بطور طبیعی توان تبدیل به ژن را داشته باشند پس باید در طبیعت غیر زنده، مولکولهای ژنی وجود داشته باشد در حالی که تا کنون ژن آزاد در طبیعت یافت نشده است.

اینکه در آزمایشگاه، یك قطعه‌ی بسیار کوچك ژنی از موادّ عالی ساخته شود دلیل بر آن نیست که چنین امری در طبیعت نیز شدنی است چرا که در

---

1. http://www.bbc.co.uk/.../print.../080124_si-synthetic-life.shtml

آزمایشگاه، عامل انسانی و دستگاههای ساخت دست بشر دخالت دارند و در شرایطی این کار را انجام می‌دهند که مشابه آن شرایط بعید است در طبیعت تحقّق یابد.

با مطالعه مطالب بالا مشاهده کردید که بشر از توجیه چگونگی پیدایش حیات ناتوان است! اگر این جمله را نزد یک داروین‌گرا مطرح کنیم بلافاصله به آزمایش میلر یا DNA مذکور اشاره می‌کند در حالی که حقیقت موضوع را دریافتیم.

جمله احتمالی دیگری که ممکن است تکامل‌گرایان مطرح کنند این است: خوب علم بشر هنوز به آن نرسیده و روزی به آن خواهیم رسید(!)

در پاسخ به این اشخاص می‌گوییم:

اولا هنوز علم بشر از توجیه اصل حیات ناتوان است، همان اندازه که احتمال دارد روزی بشر آن را کشف کند این احتمال هم وجود دارد که بشر هیچگاه نتواند این موضوع را درک کند و استدلال شما کاملا ضعیف و سست‌بنیاد است. همچنین تا روزی که علم بشر به آن دست می‌یابد حق ندارید ادعایی داشته باشید!

دوما[1] فرض می‌کنیم روزی بشر بتواند سلول کامل را در شرایط آزمایشگاهی بسازد و یا حتّی شرایط خاصی فراهم نماید که موادّ شیمیایی در آن شرایط، تبدیل به سلول زنده شوند، باز هم نمی‌توان ادّعا کرد که بشر موفّق به خلق حیات یا خلق سلول زنده شده است؛ کما اینکه نمی‌توان از این کشف فرضی! نتیجه گرفت که موجودات زنده خود به خود پدید آمده‌اند.

---

۱. سایت پرسمان.

موادّ شیمیایی صرفاً «علّت مادّی» سلول یا حیات هستند. انسان یا هر عامل مادّی دیگر هم که در پدید آمدن سلول زنده مؤثّرند صرفا جزئی از علّت مادّی یا به تعبیر دقیق‌تر، متمم علّت مادّی هستند که آنها را علل مُعِدّ یا علل زمینه‌ساز می‌گویند.

امّا این مقدار برای وجود یافتن یك موجود زنده یا هر موجود دیگر کافی نیست بلکه نیاز به علّت فاعلی نیز وجود دارد و علّت فاعلی آن علّتی است که وجود می‌دهد. به عنوان مثال و جهت تقریب ذهن، برای نوشتن یک نامه صرفا وجود خودکار و کاغذ به عنوان علل مادی کافی نیست بلکه باید نویسنده‌ای هم وجود داشته باشد (علت مُعِد)، صرفا وجود یک نویسنده هم کافی نیست! بلکه باید نویسنده سواد و علم هم داشته باشد و از همه مهمتر اراده کند به انجام این کار (به عنوان علت فاعلی).

به عنوان مثال یک شیمی‌دان اتمهای اکسیژن و هیدروژن را در ظرفی مخلوط می‌کند و با ایجاد جرقّه‌ای موجب ترکیب آنها می‌شود و به این صورت مولکولهای آب پدیدار می‌شوند. در این روند، اتمهای اکسیژن و هیدروژن علّت مادّی هستند؛ انسان هم صرفا علّت زمینه‌ساز (معُدِ) است. جرقّه‌ی الکتریکی نیز علّت زمینه‌ساز دیگر است. و صورت آب که غیر از صورت اکسیژن و هیدروژن است «علّت صوری» است. امّا کیست که این صورت را به اتمهای اکسیژن و هیدروژن می‌دهد؟

خود این دو نوع اتم که فاقد صورت آب بودند! پس این صورت که «وجود سومی» غیر از صورت اکسیژن و هیدروژن است از کجا پَدیدار شد؟ در این جاست که به عظمت خلقت الله متعال پی می‌بریم و از ژرفای وجود ندا سر می‌دهیم:

﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ «و هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزائن (حقایق) آن نزد ماست و ما آن را نازل نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ی معلوم و معین.»[1]

در پایان می‌خواهم بگویم: هرگاه با تکامل‌گرایان بحث کردید این سوال را بپرسید که حیات چگونه بوجود آمده است؟ چگونه به صورت اتفاقی شیمی تبدیل به زیست شد؟

اگر از برهان‌های بالا استفاده کردند شما هم طبق توضیحاتی که نوشتم آنها را ردّ کنید. اگر بحث را به جهش و انتخاب طبیعی و مسایل دیگر کشاندند، اجازه ندهید از بحث خارج شود و بگویید اول پیدایش حیات را برای ما شرح دهید به آنجا هم می‌رسیم. جالب است حتی کار به جایی رسیده که این فرضیه را مطرح کرده‌اند: حیات توسط آدم فضایی‌ها به زمین آورده شده اما زیر بار این حقیقت نمی‌روند که پروردگار توانا نیروی هستی و حیات را در جهان پدیدار ساخته است!

در پاسخ به فرضیه‌ی آدم فضایی‌ها بپرسید: در سیاره‌ی آنها حیات چگونه شکل گرفته است؟ مگر غیر از این است که طبق تحقیقات نوین تمام کائنات با انفجار بزرگ بوجودآمده است!

مطالعاتی که فرگشت را به چالش کشانده است!

تا به حال دلایل زیادی در رد فرگشت ارائه شده ولی متاسفانه جبر حاکم بر مراکز علمی شناخته‌شده و تاثیرگذار اجازه نداده که جایگاه این نظریه دچار

---

۱. (حجر:۲۱).

تزلزل شود، یکی از این برهانها که کاملا علمی و دقیق می‌باشد مبحث مطالعات فیلوژنیک است.

تکامل‌گرایان با تمام قوا در مقابل حقایق ایستاده‌اند و وجود آدم و حوا را رد می‌کنند اما طبق مطالعات انجام شده شجره‌ی تمام انسانهای کره‌ی زمین به یک مرد و یک زن ختم می‌شود. به یاری پروردگار إن شاءالله گزارشی از مطالعات صورت‌گرفته را تقدیم شما خواهیم کرد، در ابتدای امر باید روی این اصطلاح شناخت داشته باشیم:

مطالعات فیلوژنی:

مطالعات فیلوژنی یا شجره‌شناسی ملکولی، مطالعاتی هستند که به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم که آیا یک موجود جاندار مثلا یک ویروس یا باکتری یا حتی یک انسان با همتایان خود در نقاط دیگر، ارتباط شجره‌نامه‌ای دارند یا خیر.

یکی از دانشمندان فعال در این حوزه آقای آلان ویلسون مبدع و برپاکننده‌ی تستهای آنالیز فیلوژنی و محقق در حوزه فرگشت ملکولی می‌باشد، ایشان برای اولین بار اصطلاحی را به نام (حوای میتوکوندریایی) معرفی کردند. حوای میتوکوندریایی از دو واژه تشکیل شده است.

اول میتوکندری که نقش آن در سلول و تکثیر DNA بسیار واضح می‌باشد و در انتها کلمه حوا که بر مبنای کتب عهد عتیق همسر حضرت آدم و نخستین زنی بوده که توسط خدای قادر متعال آفریده شده است، به هر حال دانشمندان اروپایی و آمریکایی با الهیات مسیحیت آشنا هستند و به این خاطر برای نام‌گذاری به کتب عهد عتیق اشاره نموده‌اند.

تذکر:

آقای ویلسون دانشمندی تکامل‌گرا هستند و خلقت را قبول ندارند به این بخاطر عرض نمودم تا مخالفان تصوّر نکنند ایشان بر مبنای تعصبات خود این تحقیقات را انجام داده‌است.

بررسی (mtDNA) در بدن ۱۴۷ نفر در کشورهای مختلف، آقای ویلسون و همکارانش را به این نتیجه رساند که تمام انسانهای روی زمین فرزندان یک زن در منطقه آفریقا هستند که حدود ۲۰۰ هزار سال پیش زندگی می‌کرده است. احتمالا برای کسانی که مطالعات زیست‌شناسی نداشته‌اند مفهوم (mtDNA) آشنا نباشد لذا توضیح مختصر آن این است:

سلول‌های آدمی از انواع عضو و اجزا و اندامک تشکیل شده‌اند، حال یکی از این عضوها میتوکوندری می‌باشد، دی ان ای(DNA) که مرکز اطلاعات سلول است درون هسته‌ی سلول قرار دارد، (هسته‌ی سلول هم یکی دیگر از اجزای سلول است) اما به طور شگفت انگیزی درون میتوکندری هم (DNA) وجود دارد و کاملا مستقل از هسته، عملِ همانندسازی را انجام می‌دهد. همانندسازی هم به این معناست که از هر (DNA) (که ساختار رشته‌ای دارد) دو مولکول (DNA) تولید می‌شود و هر مولکول شامل یک رشته‌ی جدید و یک رشته‌ی قدیمی می‌شود.

حال دانشمندانِ نام‌برده آمده‌اند روی این قسمت یعنی (DNA) میتوکندری افراد، در ۱۴۷ کشور دنیا کار کرده‌اند.[1] این مطالعات برای

---

۱. افرادی که مایل به تحقیق در این زمینه هستند کافیست روی گوگل بنویسند: evolution human and DNA Mitochondrial و مقاله‌ی آن در مجله‌ی معتبر نچیر منتشر شده است.

http://www.nature.com/.../journal/v325/n6099/abs/325031a0.html

خلقت‌گرایان یک موفقیت بسیار بزرگ و برای تکامل‌گرایان یک شکست مهیب تلقی می‌شد و به همین خاطر در کمترین زمان مورد هجوم انبوه تکامل‌گرایان قرار گرفت. اما مطالعات فقط به این دستاورد مهم ختم نشد. بعدها دانشمندان، مفهومی را مطرح نمودند به نام «آدم y کروموزومی» که ایشان هم پدر مشترک تمام ابنای بشر است. آدم Y کروموزومی Adam Y-chromosomal مرکب از دو کلمه‌ی کروموزوم Y و آدم است. کلمه‌ی اول به کروموزوم جنسی مردانه اشاره می‌کند و کلمه دوم به نخستین نیای انسانها از دید همه ادیان توحیدی یعنی آدمعليه‌السلام اشاره دارد.[1]

گزارش این تحقیق در مراکز علمی معتبر هم تایید شد،[2] اما تحقیقات علمی نشان داد که آدم Y کروموزومی یا مردی که نسل بشر ده‌ها هزار سال بعد از حوای میتوکوندریایی زندگی کرده است! و همین مجالی را فراهم آورد که تکامل‌گرایان برای قبول نکردن این حقیقت بهانه بیاورند مثلا ریچارد داوکینز زیست‌شناسِ ملحد می‌گوید: «معلوم نیست چرا خلقت‌گرایان اعتقاد دارند این دو همزمان با یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند.»[3]

نکته:

در متون دینی ما مسلمانان زمانی برای زندگی آدم و حوا مشخص نشده است. اما بر پایه‌ی تحقیقات علمی برای ما روشن شده که: کروموزم جنسی تمام

---

۱. برای تحقیق بیشتر روی گوگل عبارت زیر را جستجو بفرمایید:
A Revised Timescale for Human Evolution Based on Ancient Mitochondrial Genomes

2. http://www.cell.com/current-.../abstract/S0960-9822(13)00215-7

3. Dawkins, Richard (۲۰۰۴), The ancestor's tale: a pilgrimage to the dawn of evolution

انسان‌های امروزی از یک کروموزوم منشعب شده و همین باعث گردیده که تمام انسانهای امروزی بتوانند بدون محدودیتهای ژنتیکی با یکدیگر آمیزش داشته باشند. یعنی اسکیموها می‌توانند با سیاه‌پوستان آفریقایی و سرخ‌پوستان آمریکایی با ژاپنی‌ها و... آمیزش نمایند.

یک جمع‌بندی:

اینکه حوای میتوکندریایی و آدم Y کروموزومی زمانی بر روی زمین زندگی کرده‌اند مورد اجماع همه بیولوژیستهای جهان است، اینکه این دو حدود صد هزار سال پیش بر روی زمین زندگی می‌کرده‌اند نیز مورد اجماع همه‌ی بیولوژیستهای جهان هست.

حتی اگر بین این زن و مرد چند هزار سال هم فاصله وجود داشته باشد باز ادعای تکامل‌گرایان مبنی بر فرگشت میمون‌ها به جاندار بینابینی و بعد به انسان هوشمند رد شده است.

و اگر مجهولاتی وجود دارد در زمینه‌ی پاسخ به چرایی فاصله بین این زن و مرد است و برای احیا کردن فرگشت و بازگشت آن به جایگاه قبل از این تحقیقات نیست.

اما نکته‌ی بسیار جالب:

براستی چرا بین حوای میتوکندریایی و آدم Y کروموزومی هزاران سال تفاوت وجود دارد؟ این سوال در بین تکامل‌گرایان بسیار پیچیده و گنگ می‌باشد اما در بین ما خلقت‌گرایان بسیار ساده است، محققان خلقت‌گرا اینگونه پاسخ این سوال را داده‌اند که پروردگار در قرآن به طوفان نوح اشاره نموده‌اند:

﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴾[1] «و نژاد او را بازماندگان (روی زمین) کردیم.»
تفسیر انوار القرآن زیر این آیه نوشته است:

«و تنها نسل او را باقی گذاشتیم» نه غیر آنان را، زیرا خداوند کافران را با دعای نوح‌ﷺ هلاک گردانید و از آنان هیچ‌کسی باقی نماند و کسانی هم که با وی در کشتی بودند- چنان‌که نقل شده- مُردند پس بجز فرزندان و نسل و تبار وی هیچ‌کس دیگری باقی نماند لذا مردم همه از نسل نوح‌ﷺهستند. یادآور می‌شویم که نوحﷺ سه فرزند داشت به نامهای:

۱ ـ سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

۲ ـ حام: که پدر سیاه‌پوستان است.

۳ ـ یافث: که پدر ترکان، اهالی خزر و یأجوج و مأجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آنهاست.

تذکر:

تفاسیر دیگری هم وجود دارد که ابوالبشر ثانی بودن حضرت نوحﷺ را مورد تردید قرار داده‌اند اما چون این تفسیر با تحقیقات صورت گرفته همسو است آن را ذکر نموده‌ایم، البته همانگونه که در بالا ذکر شد اگر بین حوای میتوکندریایی و آدم ایگرگ کروموزومی هزاران سال هم فاصله باشد و این تفسیر هم نادرست باشد، مطالعات صورت گرفته فرگشت را ردّ کرده و در مردود بودن آن تغییری ایجاد نمی‌شود.

نتیجه ی پایانی مباحث:

---

۱. (صافات.۷۷).

حوای میتوکندریایی همان حوای کتب آسمانی است که همسر حضرت آدم(ع) بوده است، و در طی سالیان متمادی نسل فرزندان حضرت آدم و حوا افزایش یافته است.

یک طوفان عظیم و اتفاقات دیگر باعث نابودی مردان می‌شود و تنها حضرت نوح و فرزندان ایشان باقی می‌مانند (صافات آیه ۷۷) و در حقیقت آدم رنگین‌تن همان حضرت نوح هست. و برای اینکه اشتباه نشود بهتر است که: (Y-Adam chromosomal) به (Noah Y-chromosomal) تغییر پیدا کند تا مشخص شود که چرا حوای میتوکندریایی قبل از آدم رنگین‌تن زندگی کرده است.

به زبان ساده‌تر:

زنانی که از ذرّیه‌ی حضرت آدم و حوا بودند بعد از طوفان نوح تعدادی از آنها باقی ماندند، به همین خاطر وقتی به ژن‌های درون (DNA) هر زنی در روی کره زمین نگاه کنیم به ۲۰۰ هزار سال بر می‌گردد اما وقتی به ژن‌های هر مردی در دنیا نگاه می‌کنیم به مردی بر می‌گردد که چند هزار سال بعد از آن زن بوجود آمده است، هرچند باید منتظر باشیم که متدهای علمی نوین دریچه‌های دیگری از این مساله را نشان دهند.[۱]

پیچیدگی فرونکاستنی و تکامل

فرگشت یا نظریه‌ی تکاملی داروین مدتهاست که از حالت یک متد علمی خارج گشته و به عنوان یک ایدئولوژی و طرز تفکر از جانب قدرتمندان و

---

۱. محمد علی کوشش، توهم تکامل. وبلاگ تخصصی نقد فرگشت، دکتر سید محمود میرافضلی سریزدی.

ثروتمندان بین‌المللی حمایت می‌شود. در جوامع علمی خفقان عجیبی وجود دارد، کسی که فرگشت را قبول نداشته باشد بلافاصله طرد می‌شود! به تحقیقات و پژوهش‌هایی که در جهت خلاف آن باشد بودجه‌ای اختصاص نمی‌یابد.و...[1]

إن شاء الله در این یادداشت از زاویه‌ای متفاوت به آن می‌نگریم تا بلکه گام دیگری در جهت رسیدن به حقایق برداشته باشیم. همانطور که می‌دانید طرفداران فرگشت (یا تکامل) می‌گویند:

در نقطه‌ی آغاز، حیات از تبدیل چند عنصر به اسیدآمینه شکل گرفته و به مرور موجودات تک سلولی تشکیل شده‌اند، پس از آن موجودات پرسلولی و ماهی‌ها و بعد دوزیستان و پس از آن موجودات خشکی، خزندگان و... در کره‌ی زمین پدیدار شده‌اند تا اینکه این فرایند به انسان رسیده است.

بارها این سوال را از تکامل‌گرایان پرسیده‌ایم که چرا پروسه‌ی تکامل در انسان متوقف شد؟ چرا چند هزار سال است که انسانها تغییری نداشته‌اند؟ در پاسخ می‌گویند این مدت زمان کم است و به زمان بیشتری نیاز است.

به زبان ساده تکامل‌گرایان تغییرات بوجود آمده را اینگونه بیان می‌کنند: در بین جانداران افرادی که قدرت تطابق با محیط را داشتند زنده ماندند و افرادی که قدرت سازگاری نداشتند از بین رفتند. (قانون بقای اصلح).

همچنین گونه‌هایی که باقی ماندند اندام‌ها یا اجزایی را که مورد نیازشان بود (در عرض هزاران سال، با جهش‌های متوالی) بدست آوردند.

---

۱. (در این زمینه مستندی تهیه شده بنام اخراج شدگان "expelled" که در اینترنت موجود است).

مثلا جانداری که برای پرواز به بال نیاز داشت، هزاران سال به زندگی خود ادامه داد تا شاید در اثر هزاران جهش ژنی یکی از این جهش‌ها سازنده باشد و در ژن‌های آن تغییر ایجاد کند و این ویژگی اکتسابی ایجاد شده‌ی جدید، وراثتی گردد و به نسل‌های آینده انتقال یابد! حال در این چند هزار سال جاندار (علی رغم نیاز شدید که منجر به تکامل آن شد) چگونه به حیات خود ادامه داد(!) جای سوال دارد و موضوع یادداشت ما نیز همین می‌باشد.

برای درک بیشتر موضوع به مثال زیر توجه بفرمایید:

در سر همه‌ی ما انسانها مایعی وجود دارد به نام مایعِ مغزی نخاعی، این مایع در بین مغز و جمجمه قرار گرفته اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ای که بر عهده‌ی مایع مغزی نخاعی می‌باشد، محافظت و نگهداری از دو عضو مهم سیستم عصبی مرکزی، یعنی مغز و نخاع است، از مهمترین کارهای آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. از ساییده شدن مغز و نخاع توسط جمجمه و ستون فقرات جلوگیری می‌کند (به مرور جمجمه مغز را تراش می‌دهد).

۲. با گردش در اطراف مغز و نخاع، مواد مغذی مورد نیاز این دو عضو بدن را تامین می‌کند و مواد زائد را از آنها دور می‌نماید.

۳. مایع مغزی نخاعی، مواد شیمیایی و سمی موجود در اطراف مغز و نخاع را می‌گیرد و از آنها دور می‌کند.

۴. ضربه‌ها و آسیب‌های فیزیکی که به مغز و نخاع وارد می‌شود را جذب می‌کند و تا حدی مانع رسیدن ضربه‌های شدید به این دو قسمت می‌شود. (مثلا

اگر این مایع نبود تمام فوتبالیست‌ها با زدن یک کله به توپ، ضربه مغزی می‌شدند). و...[1]

در بالا توضیح دادیم که تکامل‌گرایان می‌گویند حیات از صفر شروع کرده و در اثر جهش‌های متوالی هزاران سال طول کشیده تا تغییراتی در بدن جاندار پدیدار گردد. حال در مورد مایع مغزی نخاعی و مغز این سوال پیش می‌آید:

که اول مایع مغزی نخاعی بوجود آمده یا مغز؟

سه حالت وجود دارد:

الف) اول مغز بوجود آمده است: اگر بپذیریم که اول مغز بوجود آمده با مشکل اساسی روبرو می‌شویم زیرا تکامل‌گرایان می‌گویند که هزاران سال زمان نیاز است برای ایجاد یک تغییر! حال مغز یک روز هم بدون این مایع دوام نمی‌آورد چه رسد به هزاران سال. پس این پاسخ نادرست است.

ب) اول مایع مغزی نخاعی بوجود آمده است: این پاسخ هم از اساس نادرست است زیرا مایع مغزی نخاعی مترشحه از سلول‌های ونتریکول مغز است و باید اول مغز وجود داشته باشد تا موادی را از خود ترشح کند.

ج) هر دو با هم به طور همزمان بوجود آمده‌اند: این پاسخ هم نادرست است زیرا اول باید مغز وجود داشته باشد و احساس نیاز کند که برای ادامه‌ی زندگی این مایع لازم است و صبر کند تا در طول قرن‌ها جهشی سازنده منجر به ایجاد تغییر جدید شود، زمانی که هنوز مغز تشکیل نشده و عملکردی ندارد چه نیازی به آن وجود دارد؟!

---

1. Guyton, Arthur C.; Hall, John Edward (۲۰۰۵). Textbook of medical physiology (11th ed.). Philadelphia: W.B. Saunders. p. 764. ISBN 978-0-7216-0240-0.

نکته‌ی دیگر این است که باید اطلاعات مربوطه در (DNA) موجود باشد تا هر دو با هم شروع به کار کنند، ولی زمانی که هنوز مغزی تولید نشده و تجربه‌ی مغز داشتن وجود نداشته نیروی تکامل از کجا می‌دانست این مایع لازم خواهد شد تا کد مربوطه را تعریف کند و همزمان فرمان تشکیل هر دو را بدهد؟!

مهره‌داران برای ادامه‌ی حیات به این مایع نیاز دارند و ثابت شد که با حالتهای سه‌گانه‌ی بالا امکان تشکیل این مایع وجود ندارد. آیا غیر از این است که یک خالق دانا و هوشمند زمانی که مغز را خلق کرده این مایع را هم در کنار آن خلق نموده است؟

خداوند باری تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾[1] «و چیزی وجود ندارد مگر این که گنجینه‌های آن در پیش ما است و جز به اندازه‌ی معین و مشخّصی (که حکمت ما اقتضاء کند) آن را فرو نمی‌فرستیم.»

بسیار مشاهده شده که وقتی این مطلب را مطرح نموده‌ایم تکامل‌گرایان پاسخ‌های دیگری هم داشته‌اند ولی بعد از بررسی مشخص می‌شود که تنها توجیه منطقی برای این امر خلقت هوشمند است. مثلا می‌گویند:

جاندارن از اول این مایع را داشته‌اند:

پاسخ: شما خود می‌گویید تکامل از صفر شروع شده و با جهش‌های متوالی اجزا و اعضا و ویژگی‌های جدید دور یکدیگر در عرض میلیون‌ها سال کنار یکدیگر جمع شده‌اند، آیا (مثل ما) قبول دارید که از روز اول این مایع توسط باری تعالی خلق گشته است؟

---

۱. (حجر:۲۱).

مغز جانداران قبلی این مایع را نداشته است.

پاسخ: بله ما هم قبول می‌کنیم ولی چگونگی «شیوه‌ی پدید آمدن» مد نظر ماست، بی‌شک مهره‌داران به این مایع نیاز دارند، با پدید آمدن مهره‌دارن چگونه این مایع پدید آمد و قبل از بوجود آمدن موجودات در این مدت زمان طولانی چگونه زنده بودند؟

در گذشته مغزها بسیار کوچک بود و به این مایع نیاز نداشته است.

پاسخ: کوچک و بزرگ ندارد حتی اگر مغز بسیار بسیار کوچکی باشد به غذارسانی و دفع مواد زائد احتیاج دارد چگونه این عمل را انجام داده است؟ یا چگونه از صدمات مکانیکی در امان مانده است؟

عروس دریایی با اینکه مغز هم ندارد به این مایع احتیاجی ندارد.

پاسخ: این پاسخ ارتباطش با بحث ما چیست؟ بحث ما در مورد جاندارانی است که به این مایع برای ادامه‌ی حیات نیاز دارند.

این مبحث تحت عنوانی پیچدیگی کاهش‌ناپذیر توسط محققان زیادی مطرح شده است، از دانشمندان مطرحی که آن را معرفی نموده می‌توان به دکتر مایکل بیهی[1] اشاره کرد. او کتابی منتشر نموده به نام «جعبه‌ی سیاه داروین»[2] و در آن به خوبی این مسائل را شرح داده است.

او می‌گوید برای خیلی از اعضای بدن یا پیچیدگی‌های درون سلول باید همزمان چند گزاره کار کنند در غیر این صورت سیستم مختل می‌گردد، و این بدون شک مستلزم وجود یک خلقت هوشمند است تا تصادف و اتفاق!

---

1. Behe, Michael J
2. Darwin's Black Box

سوالی از طرفداران تکامل (فرگشت)

فرض کنید یک دانشجوی رشته‌ی ریاضی می‌خواهد معادله‌ی چند مجهولی بسیار مهمی را حل کند، بسیار تلاش می‌کند اما هر بار با ناکامی مواجه می‌گردد، در نهایت بعد از ۱۰ سال موفق می‌شود مساله را حل کند، او برای هر باری که قصد حل مساله را داشته یک کاغذ ۴A مصرف نموده است. بعد از آن ۱۰ سالی که عرض کردیم او یک میلیون چک نویس (برگه‌ی ۴A) روی دستش مانده است، هر کس که به خانه‌ی او می‌رود با انبوهی از کاغذها مواجه می‌شود، (هر بار که پاسخ مساله غلط از آب درآمده آن را مچاله کرده و در گوشه‌ی اتاق پرت کرده است) و کسی نمی‌تواند منکر وجود این همه کاغذ در منزل او شود.

اگر مثال را خوب درک کرده‌اید به ادامه توجه بفرمایید:

فرگشت‌گرایان می‌گویند از زمان آغاز حیات بر روی زمین و پیدایش مهره‌داران (در اثر فرگشت!) جانورانی که قدرت تطبیقِ با محیط را نداشته‌اند مرده‌اند و شایسته‌ترین‌ها زنده مانده‌اند، حتی از آن شایسته‌ترین‌هایی که باقی مانده‌اند هم شمار زیادی بر اثر جهش‌های نابودگر و غیرسازنده مرده‌اند. حال سوال بنده اینجاست که بقایای آن همه میلیون میلیون حیوان کجاست؟

طبق تحقیقات هم اکنون نزدیک به هشت ملیون (۷٫۷۷۰٫۰۰۰) نوع جاندار (توجه بفرمایید، نوع جاندار) بر روی زمین وجود دارد که تعداد همه‌ی جانداران رقم بسیار بسیار زیادی می‌شود...

در خوشبینانه‌ترین حالت چند صد ملیون جاندار مرده‌اند تا در نهایت اینها باقی مانده‌اند (در اثر قانون بقای اصلح) بفرمایید بقایای آنها کجاست؟ چرا به زور باستان‌شناسی و تکنولوژی روز فقط یک تکه استخوان پیدا می‌شود و

بلافاصله رسانه‌ها فریاد بر می‌آورند که حلقه‌ی گمشده و... پیدا شد! پس کجاست بقایای دندان و استخوان آن همه جانوری که میلیونها سال مدام می‌مردند و جای خود را به شایسته‌ترها می‌دادند؟

اگر فرگشت صحت دارد باید هر که در زمین کشاورزی خود چاه می‌زد صدها تکه استخوان پیدا می‌کرد!

احتمالا بگویید تنها بقایای موجود در غارها و زیر خاکسترهای آتش‌فشانی باقی می‌ماند!

پاسخ این است که امروز حشراتی را پیدا کرده‌اند که در داخل کهربا به فسیل تبدیل شده‌اند ولی اگر حرف شما را هم بپذیریم طبق معادلات فرگشت باید الآن تمام غارها پر از استخوان می‌بود! باید زیر هر خاکستر آتش‌فشانی هزاران فسیل پیدا می‌شد نه اینکه طبق کاوش‌ها و تحقیقات فراوان فقط یک تکه استخوان یا دندان پیدا شود!

نکته۱: البته اشاره به این نکته هم خالی از لطف نمی‌باشد که فسیل‌ها خود به تنهایی بر سخنان فرگشت‌گرایان خط بطلان کشیده‌اند زیرا فسیل‌هایی که متعلق به ملیونها سال پیش هستند با نمونه‌ی زنده‌ی امروزی تفاوتی ندارند! و این سوال بوجود می‌آید که کجاست آن تغییر تدریجی؟!

نکته۲: خود داروین به وجود این اشکال اذعان داشت، ملاحظه بفرمایید:

«و اگر واقعا جانوران از طریق تغییرات بسیار کندی از جانوران دیگری مشتق شده‌اند چرا ما تعداد بسیار زیادی از این گونه‌های انتقالی یا حد واسط را نمی‌یابیم؟ و چرا طبیعت در بی‌نظمی نیست بلکه هر چیزیَ در آن کاملا منظم و مشخص است؟ فرض کنیم که تعداد بسیار زیادی از این اشکال انتقالی در لایه‌های زیرین زمین مدفون است که ما نمی‌توانیم به آنها دست بیابیم اما چرا

ساختارهای زمین‌شناختی و لایه‌های زمین حاوی این روابط انتقالی نیستند؟ زمین‌شناسی یک سیر تدریجی را تقدیم نمی‌کند شاید این امر بزرگترین اعتراض به نظریه من باشد.»[1]

چرا نمی‌روید با رد تکامل نوبل بگیرید!

غالبا اسلام‌ستیزانی که ایمان به خدا را کنار گذاشته‌اند و به فرگشت (تکامل) ایمان آورده‌اند زمانی که در استدلال کم می‌آورند مستقیما می‌گویند: چرا نمی‌روید تکامل را رد کنید و جایزه‌ی نوبل بگیرید؟!

قبل از هر پاسخی به آنها می‌گوییم به احتمال زیاد شما اگر در قرون وسطی زندگی می‌کردید جزو افرادی می‌بودید که در کشتن گالیله نقش داشته‌اند چون شما تابع اکثریت و زور و قدرت هستید نه استدلال!

در پاسخِ تخصصی به این افراد می‌گوییم:

شما از تاریخ علم در اروپا و جزئیات رنسانس یا خبر ندارید یا عامدانه این سخنان را مطرح می‌کنید. بر کسی پوشیده نیست که یک حکومت مستبد دینی (تحت عنوان حاکمیت کلیسا) در اروپا بر سر کار بود و مردم را چنان به خاک مذلّت و خفّت کشانده بود که اقشار تحصیل کرده و زحمتکش جامعه را از اندیشه‌ی دینی متنفر کرده و آنها واداشته بود که منتظر یک دست رهایی‌بخش باشند...

تا اینکه داروین به همراه کشتی بیگل به جزایر گالاپاگوس رفت و نتیجه‌ی تحقیقات خود را منتشر نمود، روشنفکرانِ رنج‌دیده به گمشده‌ی خود رسیدند!

---

1. Charles Darwin, The Origin of Species (1859), P. 292 (reprint, London: Penguin Group, 1985)

این همان چیزی بود که آنها می‌خواستند، یک تحقیقِ علمی که بتواند اندیشه‌ی دینی! (حکومت مستبد دینی حاکمیت کلیسا) را حذف کند.

اگر در گذشته کسی می‌گفت خدا و مذهب را قبول ندارم حتما باید در خفا این ادعا را مطرح می‌کرد! ولی بعد از تحقیقات آقای داروین دیگر آن قشر رنج‌دیده جرات پیدا کرده بودند! به راحتی خداباوری و کلسیا را رد می‌کردند، کلیسایی که علنا به سرکوبِ همیشگی غرایز بشری می‌پرداخت! در ادامه‌ی سیر تاریخی، اروپاییان تمام مکاتب سیاسی و اقتصادی و فکریشان را بر پایه‌ی همین داروین‌گرایی شکل دادند. (که در نهایت همه‌ی آنها به اومانیسم یا انسان‌محوری ختم می‌شود).

با وجود اینکه در دهه‌های اخیر اشکالات فراوانی به تحقیقات آقای داروین وارد شده ولی امکان حذف آن برای اروپا و آمریکا وجود ندارد، درواقع غرب دو گزینه پیش روی دارد:

یا باید با چنگ و دندان داروینیسم را حفظ کند و به حیات کنونی خود (با تمام دیدگاه‌های انسان‌محورانه) ادامه دهد! یا باید قبول نماید که تکامل دارای اشکالات اساسی است و واقعا نمی‌تواند چگونگی حیات و گونه‌زایی و مسئله‌ی بوجود آمدن موجودات را توجیه کند و دوباره مساله‌ی خلقت هوشمند و خداباوری به میدان بیاید (که آن زمان سنگِ زیر بنای تمام افکار و مکاتبشان فرو می‌ریزد) لذا افراد زیادی که دارای روحیه‌ی حق‌پذیری می‌باشند علیه این دیدگاه حرف می‌زنند ولی چه سود که خفقان علمی امروز در اروپا از خفقان دینی قرون وسطی بسیار سهمگین‌تر است.

کسانی که مایلند بدانند با چه پشتوانه‌ای این سخنان را می‌نویسم کافیست عبارت زیر را در گوگل تایپ نمایند:

(a scientific dissent from Darwinism) و به مشاهده‌ی لیستی بپردازند که هزاران دانشمندِ مخالفِ دیدگاهِ تکامل را با نوعِ مدرک و رشته و محلِ تحقیق و پژوهش نشان می‌دهد.[1]

حال امکان عدم حذف تکامل در جوامع آنها (بنا به دلایلی که عرض کردم) یک طرف قضیه است و خمود و سستی در دنیای اسلام نیز یک طرف دیگر ماجرا. متاسفانه در قرون اخیر مسلمانان از لحاظ علمی بسیار عقب افتاده‌اند و مراکز مهم و ارزشمند علمی در کشورهای اروپایی و آمریکا قرار دارد، در نتیجه هر چیزی که آنها می‌خواهند باید همان باشد...!

همین باعث شده افرادی که در جامعه‌ی ما خود را بسیار کم می‌پندارند دنباله‌رو سیاست‌های هدف‌دارِ غرب باشند و بر علیه اسلام مبارک! (اسلامی که نه به سرکوب غرایز می‌پردازد و نه مخالف علم و تکنولوژی و پیشرفت است!) شروع به تبلیغات منفی کنند!

جدای از تمام مسائلی که عرض شد خود باید به تاثیر رسانه‌ها پی برده باشید! در آمریکا چند نفر کشته می‌شوند تمام خبرگذاری‌های مهم دنیا روی آن مانور می‌دهند ولی در حادثه‌ی منا در مکّه‌ی مکرّمه چند هزار نفر زیر پا له می‌شوند و رسانه‌ها به صورت خیلی ساده، بحث آن را مطرح می کنند!

ماجرای تکامل هم همین است. رسانه و ثروت و علم و زور در دست خودشان است آنگونه که می‌خواهند مسائل را معرفی و مطرح می‌کنند. چیزی که در این بین دردآور است این می‌باشد که چرا جوانان مسلمان ما دنبال آنها راه افتاده‌اند؟ آنها از حاکمیت کلیسا گریزان شدند شمای مسلمان چرا؟

---

۱. پی دی افِ آن لیست، در اینترنت موجود است و می‌توانید دانلود بفرمایید.

ممکن است اشخاصی بگویند ما هم از حکومت‌های مستبد دینی اسلامی گریزانیم، در پاسخ به آنها می‌گوییم: اگر مسیحیت به استبداد کشیده شد، بخاطر تحریفات وارد شده به متون اصلی آنها بود! سرکوب غرایز و استبداد دینی بخشی از متون آنهاست،[1] ولی حکومت مستبدِ اسلامی به خاطر فاصله گرفتن از متون اصلی و دوری از مقاصد و شریعت زیبای اسلام است که به این وضع افتاده است و منطقی نیست زمانی که برنامه اشکالی ندارد و مجری به صورت نادرست آن را اعمال می‌کند ما به برنامه پشت کنیم!

در پایان به افرادی که می‌گویند چرا نمی‌روید نوبل بگیرید می‌گوییم: اگر اجازه‌ی رد دیدگاه تکامل وجود داشت، بی‌شک تا کنون هزاران بار رد شده و نوبل‌ها داده شده بود. شما مغلطه‌ی توسل به مرجعیت را بکار می‌برید. شما کسانی هستید که فکر نمی‌کنید بلکه به تکامل ایمان دارید مانند ما مسلمانان که به غیب ایمان داریم. پس به خود بیایید و بدانید که علم ابرازی است در دست بشر نه موجودیتی بنام خالق!

به خدای خود ایمان بیاورید و طبق سفارش اسلام مبارک که به قلم و آنچه که می‌نویسد قسم یاد کرده، دنباله‌رو علم و تکنولوژی باشید و قیامت خود را به بهای اندک نفروشید.

---

۱. از زمان حواریون تا کنون، برخی مسیحیان به تقلید از مسیح تجرد و زهد را شیوه زندگی خود قرار داده‌اند. عیسی هرگز ازدواج نکرد و تعلیم داد که افرادی به خاطر ملِکوت خدا مجرد به سر خواهند برد (متی ۱۲:۱۹) همچنین عهد عتیق یا عهد قدیم که کتاب مقدس یهودیان است و مسیحیان نیز آن را پذیرفته و به عنوان بخش اول از دو بخش کتاب مقدس قرار داده‌اند، در عهد عتیق «سفر پیدایش» در باب دوم، آیهٔ ۱۶ و ۱۷ آماده که آدم و حوا از شجره‌ی آگاهی خوردند و از بهشت طرد شدند و به نوعی این پیام را القا می‌کند که کسب آگاهی کراهیت دارد.

﴿وَآمِنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾[1]

«و ایمان آورید به‌آنچه فرو فرستاده‌ام (که قرآن است) و تصدیق کننده‌ی چیزی است که در پیش شما است (وآن کتابهای آسمانی و توحید و عبادت خدا و دادگری در میان مردم است)، و نخستین کافران به‌آن نباشید (به جای این که نخستین مؤمنان به آن باشید)، و آیه‌های مرا به بهای ناچیز مفروشید (و آنها را پشت گوش نیندازید، تا در برابر آن، بهای ناچیز دنیا را دریافت دارید) و تنها از من بترسید (و راه مرا در پیش گیرید و از عذاب من بپرهیزید.)»

آیا معجزات پیامبران علیهم السلام عقلانی هستند؟

بسیار پیش آمده و می بینیم که اسلام‌ستیزان آموزه‌های دین مبارک اسلام را مورد تمسخرقرار می‌دهند، مثلا معراج پیامبر عزیزمان ﷺ را مورد استهزاء قرار داده و می‌گویند محمد با خر بالدار به آسمان رفته! یا با انگشت شعبده‌بازی کرده و ماه را دو تکه کرده است! یا سلیمان علیه السلام چگونه با حیوانات حرف زده یا چگونه ممکن است نوح علیه السلام این همه جانور را در کشتی جمع کند و به‌آنها غذا بدهد یا چگونه ممکن است باور کنیم یک چوب تبدیل به مار بشود یا فلان شخص گفته امکان ندارد مرده زنده شود! پس عیسی علیه السلام هم نتوانسته مرده را زنده نماید و در کل، تمام معجزات را مورد تمسخر قرار می‌دهند، اما چه پاسخی به آنها بدهیم؟! چه جوابی دهیم که دیگر هیچ وقت به خود اجازه ندهند مقدسات ما را مورد بی‌ادبی قرار دهند؟

---

۱. بقره:۴۱.

دوستان عزیز تصوّر می‌کنید زمانی که این معجزات به صورت زنده برای ایمان آوردن کافران عرضه می‌شد آنها بلافاصله قبول می‌کردند و ایمان می‌آوردند؟ خیر. آنها اول از پیامبران معجزه می‌خواستند و می‌گفتند واقِعا اگر از جانب خدا آمده‌ای برای ما معجزه‌ای انجام بده. اما وقتی رسولانِ الله متعال برایشان معجزه می‌کردند، آنها می‌گفتند شما جادوگر هستید!

و این رویه‌ی کفار بوده، هست و خواهد بود. آنها نمی‌خواهند قبول کنند، به زور که نیست... نمی‌خواهند قبول کنند. در زمان ما هم ابوجهل‌ها و ابولهب‌های زیادی وجود دارد که حتی اگر به صورت زنده معجزه برایشان انجام شود (به درخواست خودشان) باز هم قبول نمی‌کنند.

اما پاسخ به افرادی که معجزات را مسخره می‌کنند. به آنها بگویید: تنها کانال و مجرای ارتباطی ما با دنیای معجزاتِ پیامبران، قرآن است. درواقع تنها معجزه‌ی موجود، قرآن است. شما چکار به معراج و سخن گفتن با حیوانات و زنده کردن مردگان دارید، تمام این معجزه‌ها مقطعی بوده‌اند و کاربردشان برای زمان خود بوده، ما دیگر نمی‌توانیم آنها را به شما نشان دهیم تا باور کنید(!) اما ادعا می‌کنیم که یک معجزه باقی مانده است، شما این معجزه را رد کنید ما هم تمام معجزات دیگر را کنار می‌گذاریم. اما برای رد کردن قرآن از شما چه می‌خواهیم؟

خداوند منان در یکی از آیات شریفه‌ی قرآن مبارک فرموده است:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّـهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ [1] «بلکه آنان می‌گویند که (محمّد قرآن را خودساخته و پرداخته

---

۱. یونس:۳۸.

است و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو: (اگر چنین است و قرآن ساخته‌ی بشر است) شما یك سوره همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هرکسی را که می‌خِواهید بجز خدا فرا خوانید و به کمك بطلبید، اگر راست می‌گوئید.»

شما یک سوره مانند قرآن بیاورید، ما هم تمام معجزات را مانند شما رد خواهیم کرد. اما اینکه چند آیه‌ی قرآن را انتخاب کنید و چند کلمه‌ی آن را تغییر دهید این پاسخ دادن به تحدّی نیست. یا کمی حرف‌های دلبخواه خود را به شکل آیات (آن هم به زبان فارسی) در بیاورید این پاسخ دادن به تحدّی نیست! توجه داشته باشید قرآن نفرموده اگر می‌توانید یک متن عربی بنویسید! شما باید در سبکی جدید نه کپی‌برداری از قرآن یک سوره را بنویسید که این چند شرط را داشته باشد:

۱. دارای زیبایی لفظی فراوانی باشد.

۲. دارای معناهای بلند و دور اندیشانه‌ای باشد.

۳. دارای بلاغت و دلنشینی باشد.

۴. باید تاثیرگذار باشد (نه اینکه برای خودتان هم جالب نباشد).

۵. برای افراد هر زمانی تازگی داشته باشد و کهنه نشود.

۶. دارای ساختار لایه‌ای باشد، طوری که یک کم سواد هم بخواند تصور کند که خیلی به مفاهیم نزدیک شده است و یک محقق بزرگ هم آن را بخواند به لایه‌های عمیق آن دست پیدا کند و تصور کند که خیلی به مفاهیم نزدیک شده است. و.....

قرآن هر آنکه غیر از خداست را به چالش طلبیده است. بروید کارگروه‌های تحقیقاتی و ادبی و نوشتاری بزرگ در سطح بین‌المللی تشکیل دهید، اگر

توانستید یک سوره بیاورید که واقعا علمایان اسلام نتوانند یک نقد منطقی (اگر غیر منطقی هم بود، حرف شما قبول) به آن وارد کنند، ما حرف‌های شما را می‌پذیریم و دیگر به معجزات پیامبران ایمان نخواهیم داشت.

پس عزیزان، برادران و خواهران مسلمانم لازم نیست این همه برای آنها توضیح دهید که نیروهای فیزیک و استعداد حیوانات و برهان‌های فلسفی و... تاییدکننده‌ی معجزات هستند، فقط کافیست تنها معجزه‌ی زنده را به چالش بکشند و دست از غایب‌کشی بردارند. اگر نمی‌توانند پس لطفا سکوت کنند و دست از بی‌حرمتی بردارند.

بسیار مشاهده شده وقتی نزد اسلام‌ستیزان و اسلام‌نشناسان مبحث «تحدی» را مطرح می‌کنیم می‌گویند: «نمی‌توان مثل هیچ کتاب و هیچ چیزی در دنیا آورد، قرآن شاهکار محمد است. مثل فردوسی که شاهنامه را سرود و کسی نمی‌تواند مثل فردوسی دوباره شاهنامه را بسرای، چون آن مختص فردوسی است.»

پاسخ: مشکل افراد شبهه‌افکن اینجاست که به خوبی متوجه ماجرا نشده‌اند. شبهه‌ی آنها زمانی درست بود که پروردگار فقط می‌فرمود: یک کتاب مانند قرآن بیاورید. ولی خداوندﷻ در مراحل بعد فرموده که فقط یک سوره مانند آن را بیاورید.

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّـهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾[1] «بلکه آنان می‌گویند که (محمّد قرآن را خود ساخته و پرداخته است و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است بگو: (اگر چنین است و قرآن

---

۱. یونس:۳۸.

ساخته‌ی بشر است) شما یك سوره همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هرکسی را که می‌خواهید بجز خدا فرا خوانید و به کمك بطلبید، اگر راست می‌گویید.»

کوچکترین سوره‌ی قرآن ۳ آیه دارد (سوره‌ی مبارکه‌ی کوثر) یعنی از مخالفین خواسته است که فقط ۳ آیه بیاورند و ناتوان هستند. و اگر شبهه آنها را به شیوه‌ی درست و آگاهانه مطرح کنیم این می‌شود:

فردوسی متخصص شعر است و شاهنامه را سروده است، آیا کسی نمی‌تواند یک شعر سه‌بیتی مانند شعر فردوسی را بسراید!؟ ولی این صحیح نیست، شاهنامه فردوسی، حدیقه سنایی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی، همگی در همین سبک شعری هستند (مثنوی) و به راحتی می‌توانیم سه بیت از بین شعرهای آنها انتخاب کنیم که از سه بیت فردوسی قویتر سروده شده‌اند. و هر کسی می‌داند که اشعار مولوی و سنایی در چه سطحی قرار دارند و ادعای آنها کاملا بی‌اساس است.

اما سوالاتی دیگر آیا فردوسی و سعدی و حافظ هم بی‌سواد بودند؟ آیا این شاعران هم تحدی کرده‌اند؟ قضاوت با خودتان.

اعجاز علمی قرآن

قرآن یک کتاب علمی نیست و انتظار حل و فصل قضایای علمی در آن، کاملا نابخردانه است بلکه کتابی است برای هدایت بشر و نکاتی را برای خوشبختی دنیا و آخرت جهانیان با خود به همراه آورده است. اما همراه آن نکته‌های هدایتی، گاهی اوقات گریزهایی هم به قضایای علمی داشته که وقتی آنها را با علم روز مقایسه می‌کینم پارادوکسی در آن نمی‌بینیم. و همین برای ما اثبات می‌کند که قرآن از جانب پرودگار مهربان نازل گشته است در غیر این

صورت یک فرد بی‌سواد آن هم در جاهلیت حجاز و با آن سطح تکامل‌نیافتگی علوم موجود در جهان، محال بود چنین مطالبی بیان دارد. این سوال ماست: اگر قرآن از جانب خدا نیست. پیامبر چگونه می‌دانسته است!

حال توجه شما عزیزان را به یکی از اعجاز علمی قرآن جلب می‌کنیم:

حس گرما و سرما هر کدام به وسیله رشته‌های عصبی جداگانه به مراکز مربوطه منتقل می‌شوند. در قشر سطحی و عمیق پوست، سلول‌های مخصوص درک سرما (نقاط سرما) و سلول‌های درک گرما (نقاط گرما) وجود دارند. اعضای درونی، چنین سلول‌هایی ندارند، لذا سرما و گرما را حس نمی‌کنند. انشعابات اعصاب حس درد به قشر سطحی پوست ختم می‌شود. نوک انشعابات را نقاط درد می‌نامند. یک سانتیمتر مربع پوست، ۵۰ تا ۲۰۰ نقطه‌ی درد دارد که حس درد را با مواد شیمیایی منتقل می‌کند. حرارت شدید موجب مرگ سلولها می‌شود و مرگ آنها باعث ترشح ماده‌ای مخصوص می‌گردد و منتهی الیه انشعابات عصبی-حسی درد را تحریک می‌کند.[1]

زخم‌های سوختگی بسیار دردناک است و بازسازی بافت‌های سوخته زمانی طولانی می‌طلبد. سوختگی به چند درجه (قرمزی، تاول، مرگ همه قشرهای پوست و مرگ پوست و نسوج عمیق‌تر و تبدیل به زغال) تقسیم می‌شود. اگر بیش از یک دوم تا یک سوم سطح بدن بسوزد مرگ حتمی است، چون آلبومین پوست می‌سوزد و تجزیه می‌شود، مواد سمی و زیان‌آوری تولید می‌گردد که جذب بدن شده وآن را مسموم می‌سازد.[2]

---

۱. (یزدی، مرتضی، دانستنی های پزشکی / ۱۷۳ ـ ۱۷۲).
۲. همان، ۳۶۷ و ۳۹۹.

پوست عضوی پوشیده از بافت‌های عصبی است که اطلاعات حسی را به وسیله پایانه‌های آزاد عصبی به مغز می‌فرستد، لذا اوج احساس درد، سرما و گرما در پوست می‌باشد، نه گوشت و استخوان، مثلاً هنگام تزریق آمپول در ابتدا احساس درد را درک می‌کنیم و هر چه سوزن به داخل گوشت رانده شود، درد کمتری را حس می‌کنیم.[۱]

گمان می‌رفت که درک، احساس و درد فقط به مغز وابسته است اما کشفیات اخیر ثابت می‌کنند که رسپتورهای درد در پوست وجود دارند بدون آنکه فرد بتواند احساس درد کند، پزشکان متخصص سوختگی درجه‌ی سوختگی بیمارانی را که دچار صدمات سوختگی شده‌اند با دستگاه پین پریک اندازه‌گیری می‌کنند. در حین معاینه اگر بیمار احساس درد کند پزشک خوشحال می‌شود چون نشان می‌دهد که سوختگی‌ها سطحی بوده و رسپتورهای (گیرنده‌های) درد سالم هستند. از سوی دیگر اگر بیمار احساس درد نکند نشان می‌دهد که سوختگی عمیق بوده و رسپتورهای درد نابود شده‌اند و این یک حقیقت علمی است.

در آیه‌ای از قرآن کریم، درباره‌ی کیفیت عذاب کافران با آتش جهنّم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾[۲]

---

۱. به این منابع خارجی هم نگاه کنید:

http://www.britannica.com/science/burn

http://pain.com/archiv.../2011/.../08-skin-layers-burn-severity

۲. نساء: ۵۶.

«بیگمان کسانی که آیات و دلائل ما را انکار کرده و انبیاء ما را تکذیب نموده‌اند، بالاخره ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم. هر زمان که پوستهای آنان بریان و سوخته شود، پوستهای دیگری به جای آنها قرار می‌دهیم تا مزه‌ی عذاب را بچشند. خداوند، توانا حکیم است.»

قرآن کریم بیان می‌کند که هرگاه پوست جهنمیان در آتش از بین برود، مجدداً پوست دیگری جایگزین آن می‌شود تا عذاب را بچشند و این امر نشان می‌دهد که به خاطر از بین رفتن پوست، عذاب را دیگر احساس نمی‌کنند وگرنه چه دلیلی دارد وقتی فردی را بسوزانند دوباره برای او پوست قرار بدهند!

آیا این اعجاز علمی نیست؟ آیا این آیه بیانگر وحیانی بودن قرآن نیست؟

اما باز هم جالبتر می‌شود؛ یک پروفسور تایلندی به نام تیگاتات تیجاسین، یکی از مسؤلین بخش آناتومی دانشگاه چین مای در تایلند، وقت زیادی را صرف تحقیق درباره گیرنده‌های درد در پوست نمود که در آخر وقتی این آیه را دید در یک کنفرانس علمی شهادتین را بر زبان می‌آورد.[1]

حقیقتا تنها چیزی که می‌توانیم بگوییم این است: أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمد رسول الله.

تفاوت لحن در آیات مکی و مدنی

اسلام ستیزان می‌گویند پیامبر تا زمانی که در مکه بود و قدرتی نداشت، لحن آیات بسیار مهربانانه بود اما وقتی که به مدینه رفت و این بار از قدرت

---

۱. کافی است که نام Prof. Tagatat Tejasen را در گوگل تایپ نمایید، خود می‌توانید در این زمینه به مطالعه بپردازید.

برخوردار بود مهربانی را کنار گذاشت و از آیات خشن استفاده می کرد و آن زمان بود که بحث حدّ و مجازات و... به میان آمد.

طبق معمول و روال همیشگی، عدم درک واقعی قضایا موجب طرح این شبهه (و دیگر شبهات) شده است. آیا واقعا این چنین است؟ واقعا پیامبر زمانی که قدرت نداشت آیاتی مهربانانه برای مردم تلاوت می‌کرد و؟! ما در اینجا به خوبی ثابت می‌کنیم که این حرف بهتان و افترائی بیش نیست.

اولا اگر لحن آیات مکی مهربانانه و دعوت به تعقل بود این سوال پیش می‌آید که آن همه مخالفتِ مردم مکه با پیامبر اسلامﷺ بر سر چه بود؟ آیا غیر از این است که به زیبایی با آنها برخورد کرده و آیاتی با لحنِ دلنشین برای آنها تلاوت نموده است! (طبق استدلال شما) سیزده سال پیامبرﷺ را مورد اذیت و آزار قرار دادند بخاطر اینکه برای آنها آیات مهربانانه می‌آورد؟[1] ظاهرا می‌خواهند به اسلام شبهه وارد کنند ولی شبهات خودشان پر از شبهه است!

ثانیا شما تصور می‌کنید که قرآن نوشته‌ی پیامبرﷺ است و با خود می‌اندیشید که لحن ایشان در زمان ضعف و در زمان قدرت متفاوت بوده است! در حالی که این طرز تفکر نادرست می‌باشد، به کرّات وحیانی بودن قرآن را ثابت نموده‌ایم حال چگونه ممکن است خدای حکیم و دانا، آیات را طوری نازل فرماید که برای مردم قابل فهم و قابل اجرا نباشد؟

مردم مکّه هنوز بت‌پرست بودند، هنوز در توحید مشکل داشتند، آیا بحث احکام برای آنها خردمندانه بود؟! کسی که هنوز در وجود یا صفات خدای یکتا شک دارد، آیا حاضر است به زناکار تازیانه بزند؟

---

۱. استاد مصطفی حسینی طباطبایی، خیانت در گزارش تاریخ.

ثالثا اسلام یک دین کامل است. در مدینه جامعه‌ای بر پایه‌ی این دین مبارک شکل گرفته بود، علی رغم بحث قیامت و رستاخیز باید قوانین نکاح و طلاق و قصاص و میراث و جنگ و صلح هم گفته می‌شد. فراموش نکنید مهاجرین و انصاری که در مدینه بودند مراحل اول یعنی ارکان ایمان (ایمان به خدا و قیامت و...) را پشت سر گذاشته بودند و (به تازگی) مستعد پذیرش احکام شده بودند.

جامعه نیاز به قانون دارد، نیاز به قواعدی دارد تا مال و جان و ناموس مردم در امان باشد، نیاز به قوانینی دارد تا همه بتوانند با یکدیگر در صلح زندگی کنند، نیاز به قوانینی دارد برای دفاع در مقابل هجوم دشمن. و قطعا با فرد مجرم باید به سختی برخورد کرد تا تنبیه شود، تا مردم جامعه از ترس تنبیه هم که شده به حق و حقوق یکدیگر احترام بگذارند و به مرزهای حقوقی یکدیگر تخطی نکنند.

رابعا جدای از تمام دلایل بالا، پیامبرﷺ در مکّه قدرتی نداشت، آیا خردمندانه است زمانی که توانایی مقابله را نداری خود را به کشتن دهی؟ چگونه ممکن است پروردگار چنین آیه‌ای بفرستد! اما بی‌خردانه‌تر از آن اینست که قدرت داشته باشی ولی باز هم به متجاوزین اجازه هر گونه تجاوز و بی‌حرمتی را بدهی. مثلا اجازه می‌دادند مشرکین مکّه به مدینه بیایند و دوباره بلال حبشی‌رضی الله عنه را شکنجه دهند. (جلوی چشم این همه صحابه و در جامعه‌ایی با حکومت اسلامی!) آیا این منطقی است؟

خامسا مگر فتح مکه در زمان اوج قدرت پیامبرﷺ انجام نگرفت؟ چرا آن بزرگوار فرمان عفو عمومی صادر نمودند؟[1]

---

۱. (مغازی واقدی ج ۲ ص ۸۳۵؛ ابن کثیر ۳:۲۲).

اگر استدلال شما برای طرح این شبهه درست باشد، باید تمام مردم مکه را قتل‌عام می‌کردند. ایشان در اوج قدرت، قاتل عمویش (حمزه) را بخشید (که برده‌ای بود به نام وحشی).[۱] نمی‌دانم واقعا مخالفان برای این چه توجیهی دارند!

سادسا اگر در مکه بلافاصله شروع به جهاد و قتال و رویارویی با دشمن می‌کردند، پیام وحی در بین گرد و خاک و تعصب و خون گم می‌شد و دعوت از مسیر خود خارج می‌گشت ولی سرورمان رسول‌اللهﷺ با طرح‌های بلندمدت و اخلاق زیبا و نیکو پیام وحی (که توحید بود) را در اذهان و نهاد مردم جای داد. و مشاهده می‌کنیم که این ادعا هم یکی از حرف‌های بی‌اساس اسلام‌ستیزان است.

مهربان بودن خدا و وجود فقر در جهان. پاسخی به برهان شر

معمولا مخالفین وجود خدا، روی این نکته بسیار تاکید دارند که چرا در دنیا تا این اندازه فقر وجود دارد؟ در ادامه می‌گویند اگر خدایی وجود داشت و بخشنده و مهربان بود هرگز اجازه نمی‌داد مردم دنیا از گرسنگی بمیرند و... اما پاسخ این افراد چیست؟ واقعا این گونه است؟

بنده معتقدم افرادی که این سخنان را تکرار می‌کنند از اختیار آدمی چیزی نمی‌دانند. و احتمال می‌دهم هنوز خود متوجه نشده‌اند که ناخواسته و نادانسته «جبرگرا» شده‌اند.

---

۱. (سیره ابن هشام، ج ۲ و تاریخ طبری، ج ۳).

به نظر شما خدای بزرگ با ظلم کردن موافق است!؟ اسلام‌ستیزان فکر می‌کنند پروردگار متعال راضی است که کشورهای سلطه‌گر (آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و...) منابع کشورهای دیگر را غارت می‌کنند و جز فقر و فلاکت چیزی برای آنها باقی نمی‌گذارند!

همیشه دین‌ستیزان، بحث جوامع آفریقایی و گرسنگان آنجا را مطرح می‌کنند لذا دنیای مجازی را پر کرده‌اند از عکس کودکانی که بر اثر سوءتغذیه استخوانهای سینه‌ی آنها بیرون زده است و زیر آن می‌نویسند چرا خدا به آنان روزی نمی‌دهد! یا می‌نویسند، باور کنم که خدا هم وجود دارد و...

اسلام‌ستیزان چرا توجه نمی‌کنند: مگر آن همه معدن طلا و الماس و... روزی پروردگار نیست؟

به نظر شما اگر مردم آفریقا خودشان این منابع را استخراج می‌کردند و پول و درآمد حاصل از آن را به صورت اصولی در بین خود تقسیم می‌کردند، یا با آن همه پول سرمایه‌گذاری و اشتغال‌زایی ایجاد می‌کردند باز هم از گرسنگی می‌مردند؟

آیا خداوند آنها را به اجبار از گرسنگی نابود می‌کند یا فرهنگ شوم استعمارگری بی‌خدایان؟! (چون در آموزه‌ی هیچ دینی چپاول اموال مردم رنج‌دیده و فقیر وجود ندارد).

حال این یک طرف ماجراست، از طرفی دیگر مردم آفریقا هم باید قیام می‌کردند و جلوی این تجاوز را می‌گرفتند. اگر سلطه‌گران با «اختیار» خود چپاول را انجام دادند (و می‌دهند) مردم آفریقا هم با «اختیار» خود می‌توانستند (و می‌توانند) جلوی این دزدی را بگیرند.

قطعا خداوندﷻ برای هر ذی‌روحی یک «حداقلِ روزی» تعیین کرده و اجازه نمی‌دهد کسی از گرسنگی بمیرد ولی عده‌ای با اختیار خود در حق دیگران ظلم می‌کنند و اجازهِ نمی‌دهند این حداقل به آنها تعلق بگیرد. و قطعا آنها مظلوم هستند.

زمانی که می‌گویم خداوند عالم است،کسی انتظار ندارد همه‌ی مردم به صورت خود به خودی علم داشته باشند و باید افراد خود دنبال علم‌ورزی بروند و آن را کسب کنند. زمانی که می‌گویم خداوند عادل است کسی انتظار ندارد تمام حکام و مسئولین به صورت خود به خودی عادل باشند بلکه باید افراد خودشان عدل و داد پیشه کنند.

حال وقتی می‌گویم خداوند، رحمان و رزّاق است، تمام اسلام‌ستیزان انتظار دارند «باید» مردم دنیا بدون هیچ زحمت و تلاشی به روزی دست پیدا کنند! واضح است در این مورد هم انتظارِ دریافت خود به خودی، غیر منصفانه است. البته ما مسلمانها منکر این نیستیم که خداوندﷻ جدای از اختیار انسانها یک عده را ثروتمند می‌کند و یک عده را فقیر، اما برای هدفی خاص است و تصور نکنید که مردم را همین‌گونه رها ساخته است! (فقیر کردن به معنای از گرسنگی کشتن نیست). به تمام ثروتمندان سفارش نموده حق فقرا را ادا کنند:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾[1] «و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.»

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾[2] «و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر [خدا] را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.»

---

۱. (المائده:۲).
۲. (النور:۵۶).

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾[۱] «و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود» و...

همانگونه که در سطور قبل بیان شد برای هر کس یک روزی حداقل قرار داده شده اما مردمانی ظالم با تجاوز و تعدی آن را سلب می‌کنند، و افرادی که حقشان خورده شده (مثلا کودکان آفریقایی) مورد ظلم قرار گرفته‌اند و خداوندﷻ در این مورد فرموده است:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾[۲] «پس وای بر ستمکاران از عذاب دردناک.»

﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾[۳] «همانا ستمکاران رستگار نمی شوند.»

در پایان می‌گوییم گرسنگی و فقر و مشکلات، مربوط به عملکرد خود انسانهاست، عده‌ایی می گویند چرا خداوند جلوی آن را نمی‌گیرد؟

اگر خداوند بلافاصله وارد عمل می‌شد دیگر اراده و اختیار انسانها چه مفهومی داشت؟ دیگر انسان چرا اشرف مخلوقات می‌شد؟ فلسفه‌ی خلقت انسان که گام برداشتن در مسیر کمال است چه معنایی می‌داشت؟ آن زمان بین کار خوب و بد تفاوتی وجود نداشت، خوب که انجام می‌شد و خدا هم بلافاصله جلوی بد را می‌گرفت! و نباید بین مصلحین و مفسدین تفاوتی وجود می‌داشت؟ پس پاسخ به این سوال در این نهفته که فلسفه‌ی خلقت انسان این است که با اختیار خود نیکی‌ها و بدی‌ها را کسب کند.

---

۱. (الذاریات:۱۹).
۲. (زخرف:۶۵).
۳. (انعام:۲۱).

آیات خشن در قرآن

در مورد جنگ‌های پیامبرﷺ و خشونت در اسلام این نکته را به خاطر داشته باشید: اگر کسی به آیات جهاد و جنگ در متون دینی ما (آیات سوره‌ی انفال و توبه و...) بی‌احترامی کرد بلافاصله این سوالات را از او می‌پرسیم:

جنگ بهتر است یا صُلح؟ جواب این سوال را از هر فرد عاقلی بپرسیم می‌گوید «صُلح».

سوال دوم:

جنگ بهتر است یا ذلّت؟ جواب این سوال نزد تمام افراد منطقی و مُنصف «جنگ» است. اما نزد اسلام‌ستیزان جواب سوال دوّم «ذلّت» است. آنها می‌گویند مسلمانان باید ذلّت را قبول می‌کردند در حالی که این را هرگز برای خود نمی‌پسندند! اما برای مسلمانان می‌پسندند! انتظار دارند حضرت محمدﷺ عزت و کرامت و شرافت را کنار می‌گذاشت و به ذلّت و خواری تن می‌داد. (استغفرالله) بروید تمام سیره‌ی مبارک رسول اللهﷺ را بخوانید، ببینید آیا تمام جنگ‌های وی برای دفع ذلت بوده است یا خیر. احیانا اگر کسی سوال پرسید پس حمله به ایران چه؟

آن هم برای دفع ذلّت بود؟ می‌گوییم بله. مشاهده‌ی ظلم و بی‌تفاوت بودن هم نوعی قبول ذلّت است. سپاه اسلام در زمان سیدنا عمرؓ به ایران آمد تا ظلم و ستم را از میان بردارد و مردم برای انتخاب برنامه‌ی زندگی خود، مختار باشند (نه اینکه به زور مسلمان شوند، در مطالب گذشته بی‌اساس بودن این ادعا را ثابت کردیم).

به این جملات دقت بفرمایید:

«کودک را می توان در شرایطی کشت» ... «سر حیوان را باید سوزاند» ... «پوست شخص را باید کند» ... «باید استخوان سینه‌ی فرد را سوراخ کرد» و...

یقینا این جملات بسیار خشن، شرورانه به نظر می‌رسند. این بار به این جملات توجه کنید:

در حالیکه زنده ماندن مادر در حال زایمان با زنده ماندن کودک در تعارض باشد می‌گویند: «در این شرایط باید کودک را کشت»، زیرا جان مادر در خطر است. برای درست کردن کله‌پاچه می‌گویند: «سر حیوان را باید سوزاند» برای جراحی سر بیمار «پوست سر شخص را باید کند» برای نمونه‌برداری «باید استخوان سینه‌ی فرد را سوراخ کرد.»

چرا این بار رقت‌آور و شرورانه نبودند؟ چون برای زمان، مکان و شرایط خاص خود بسیار مناسب هستند.

باور بفرمایید افرادی که به آیات جهاد در قرآن کریم و حوادثی از سنت نبوی اعتراض دارند دچار اشتباه مذکور شده‌اند و تصور می‌کنند رفتارهای تند اصحاب پیامبرﷺ برای هر زمانی بوده و شرایط برای آنها اهمیت نداشته است!

ارتباط بین اسلام و خشونت و رسانه‌های بین‌المللی

افرادی که این سخنان را می‌زنند یا نمی‌دانند و فریب رسانه‌ها را خورده‌اند یا می‌دانند و مشغول تلبیس و نیرنگ می‌باشند، در پاسخ به گروه اول (افرادی که نمی‌دانند) می‌گوییم:

کافیست که عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایید:

Islamists were responsible for only۰ .7% of terror attacks in Europe between 2006 and 2013, according to Europol statistics

مشاهده می‌فرمایید که به گزارش پلیس اتحادیه‌ی اروپا «یورو پل» تنها ۷ درصد از ترورهای صورت گرفته بین سالهای ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۳میلادی در اروپا مربوط به مسلمانان است و خشونت‌های مشابه دیگر را غیر مسلمانان انجام داده‌اند.

اما رسانه‌های مطرح غربی، نان و نوای خود را در معرفی اسلام به عنوان یک دین خشن و خونریز می‌بینند تا به مردم جهان بگویند بنگرید که کشورهای اسلامی خطری برای صلح جهانی! هستند. و شروع به بزرگ‌نمایی مکارانه و شرح نادرست وقایع صورت گرفته در اقصی نقاط جهان می‌کنند.

بر افراد اهل فکر پوشیده نیست که نظامیان آمریکایی و اروپایی با توسل به این بهانه به سرزمین‌های ما می‌آیند و شروع به دزدیدن «نفت» و «مواد اولیه» می‌کنند...

حرکتهای جهادی و اسلامی که بر حق هستند و می‌خواهند جلوی استعمار این سفاکان را بگیرند در سکوت رسانه‌ای مورد حمله و کشتار قرار می‌دهند. و مبارزانی که وجودشان به نفع سیاست‌های آنهاست را باز هم در جریان فریب‌های رسانه‌ای بزرگ می‌کنند و پر و بال می‌بخشند و می‌گویند این اسلام است و ما با اینها می‌جنگیم!

در پاسخ به گروه دوم (افراد تلبیس‌گر و معاند): بچرخ تا بچرخیم!!

-اسلاف شما (ابوجهل و ابولهب و...) در زیر خاک مدفون گشته‌اند و گمنام، و کماکان بعد از گذشت هزاران سال نام زیبای محمدﷺ بر فراز بلندترین مناره‌ها؛ روح و روان بشریان را نوازش می‌دهد.

-اسلاف شما در خاک پوسیده‌اند و جزو منفورترین انسانهای تاریخ تلقی می‌گردند اما به محض تلفظ نام زیبای محمد، طنین زیبای (صلی الله علیه و سلم) بر لبِ صدها میلیون انسان جاری و ساری می‌گردد.

-چرتکه‌ای در آورید و باقی روزهای زندگیتان را جمع و تفریق نمایید زیرا به زودی به ابوجهل‌های تاریخ ملحق می‌شوید و کماکان نام زیبای محمد (پدر و مادرمان فدای او باد) موجب رونق و عطرت و سرزندگی اذهان جهانیان خواهد بود.

کشتار بنی‌قریظه

امکان ندارد با یک اسلام‌ستیز بحث کنیم و ماجرای کشتار مردانِ بنی‌قریظه را مطرح نکند! به طوری که این ماجرا به خوراک بالقوه‌ای برای سایتها و پیج‌ها و کتابهای ترویج دهنده‌ی الحاد و خداناباوری تبدیل شده است. باور بفرمایید آنقدر با آب و تاب آن را نشر میدهند که انگار خود آنجا بوده‌اند و جلوی چشم آنها این واقعه روی داده است! می‌گویند: شما خشن هستید، چرا کشتند؟ چرا همه را کشتند؟ و سوالات دیگر...

اسلام دین رحمت و مهربانی است و اسلام‌ستیزان هر کاری بکنند و هر چه بگویند درخشش و شمیم معطّرِ این برنامه‌ی جاویدان، انکارکردنی نیست.

آنگونه که بنده مشاهده کرده‌ام افراد زیادی از جزئیات و اتفاقات مربوط به قبیله‌ی بنی‌قریظه خبر ندارند و طوطی‌وار آن را تکرار می‌کنند و می‌گویند اسلام دین خشونت است پس ابتدا با زبانی ساده و به صورت مختصر آن را مرور می‌کنیم:

می‌دانیم که پیامبرﷺ به همراه یاران باوفایش به مدینه هجرت کردند. اما مشرکان مکه از وجود آنها حتی در یک شهر دیگر احساس خطر می‌کردند پس

قصد حمله به مدینه و حکومتِ اسلامی نوپای پیامبرﷺ را کردند. مسلمانان هم تصمیم گرفتند برای دفع حمله‌ی مشرکان، دور مدینه خندقی حفر کنند، شرق و غرب مدینه سنگلاخی بود و احتمال بسیار کمی وجود داشت از آنجا حمله کنند، در جنوب مدینه هم خانه‌هایی وجود داشت که براحتی می‌توانستند نقش سدی محکم را ایفا کنند، لذا رسول‌خداﷺ واصحاب کرام رضی الله عنهم خندق را در شمال مدینه ایجاد کردند.

منازلی که در جنوب شهر قرار داشت متعلق به قبیله‌ای یهودی به نام «بنی‌قریظه» بود. این طایفه‌ی یهودی از مدت‌ها پیش با پیامبرﷺ پیمان بسته بودند که هرگز اجازه نمی‌دهند دشمنان اسلام از محل سکونت آنها به مسلمانان حمله کنند. (یعنی از جنوب مدینه) در مقابل، آنها هم در حکومت اسلامی به میل خود آزادی مذهبی داشته باشند.

روز موعود فرا رسید، مشرکان حمله کردند و جنگ آغاز شد (این جنگ، احزاب نام گرفت)، کافران به خاطر خندق حفر شده در شمال مدینه یارای ورود به داخل شهر را نداشتند. گروهی از آنها به جنوب مدینه رفتند و توانستند بزرگ این طایفه (کعب بن اسد) را متقاعد و با خود همراه سازند. او هم ناجوانمردانه دروازه‌های شهر را به روی آنها گشود!

به این اکتفا نکردند حتی با مشرکان متحد شدند! و برای نیروهای آنها که در شمال مدینه پشت خندق بودند ۲۰ شتر آذوقه فرستادند (البته موفق نشدند و این اموال به دست مسلمانها افتاد)!

رسول‌خداﷺ فرمان داده بود تا زنها و بچه‌های مسلمانان را در قلعه‌ایی در داخل شهر اسکان دهند، همچنین امهات‌الموئمنین نیز همراه آنها بودند.(تا

صحابه با خیال راحت بجنگند) حتی مردان بنی‌قریظه قصد حمله به آنجا را کردند... حمله به زنان و کودکان!

به یاری خدا جنگ به نفع مسلمانان تمام شد و مشرکان فرار کردند، اما یهودیان بنی‌قریظه به جای پوزش و معذرت‌خواهی بخاطر نقض پیمان و... باز هم اعلان جنگ کردند! پروردگار فرمان داد که مسلمانان به قلعه‌ی «بنی‌قریظه» حمله کنند و آنها را به سزای اعمالشان برسانند. بعد از فتح قلعه‌ی یهودیان، آنها خود سعد بن معاذ را به عنوان حَکَم قرار دادند زیرا سعد از انصار مدینه بود و پیش از آمدن پیامبرﷺ به این شهر نیز با آنها ارتباط و پیمان داشت. سعد درباره‌ی آنان پیشنهاد داد تا «مردان جنگنده» اعدام شوند و زنان و فرزندان‌شان اسیر و اموال و کالاهایشان را به عنوان غنیمت ببرند (مردانی که نقشی در این ماجرا نداشتند، کشته نشدند...)

پیامبرﷺ فرمودند: این رأی تو مطابق با داوری آسمانی است. طوری که بنده در منابع متوجه شدم نزدیک به ۴۰۰ مرد را اعدام کردند. این بود ماجرای کشتار بنی‌قریظه، به صورت مختصر و با زبانی ساده.[1]

بنده معتقدم برای کسانی که انصاف داشته باشند، نیاز به رفع شبهه نیست چون واضح است که این عمل غیرقابل بخشش است. اما همانطور که در ابتدا

---

۱. ۱.خیانت در گزارش تاریخ، جلد سوم، فصل ایجاد اقتصاد سالم، درگیری پیامبر با بنی‌قُرَیظَه، اثر استاد مصطفی حسینی طباطبایی.
۲. فروغ جاویدان، جلد اول، اثر علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی، ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی صفحه ۴۶۰.
۳. الگوی هدایت، جلد دوم، اثر علی محمد صلابی، ترجمه: هیئت علمی انتشارات حرمین، صفحه ۳۴۰.

توضیح دادم به قدری روی این موضوع تاکید دارند که افکار جوانان مسلمان را آشفته کرده‌اند. لذا در جواب شبهات آنها می گوییم:

پیش از هر چیز باید بدانیم قدیمی‌ترین کتاب تاریخی که برای بررسی این موضوع در اختیار داریم «سیره ابن‌اسحاق» است ولی ایشان ۱۴۵ سال پس از این واقعه از دنیا رفته است و بین او و این کشتار فاصله‌ی زمانی زیادی وجود دارد،

پس از او این کتابها هم به این موضوع پرداخته‌اند:

۱. البدایة و النهایة، ج۴، ص: ۱۱۶
۲. تاریخ الإسلام، ج۲، ص: ۳۰۷
۳. تاریخ الطبری، ج۲، ص: ۵۸۱
۴. تاریخ یعقوبی، ج۲، ص: ۵۲
۵. سبل الهدی، ج۵، ص: ۳
۶. السیرة النبویة، ج۲، ص: ۲۳۳
۷. الطبقات الکبری، ج۲، ص: ۵۷
۸. عیون الأثر، ج۲، ص: ۱۰۰
۹. الکامل، ج۲، ص: ۱۸۵
۱۰. المغازی، ج۲، ص: ۴۹۶
۱۱. تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص: ۴۴۳

که طبق بررسی‌های صورت‌گرفته این نویسندگان برای بیان سرگذشت قبیله‌ی بنی‌قریظه به سیره‌ی ابن اسحاق اتکا کرده‌اند و به زبان ساده‌تر رویداد را از آن نقل کرده‌اند. هرچند که در وقوع این کشتار و واقعه هیچ گمانی وجود ندارد زیرا قرآن به‌آن اشاره کرده است:

﴿وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾[1] «خداوند کسانی از اهل کتاب (بنی‌قریظه) را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند از دژهایشان پائین کشید، و به دلهایشان ترس و هراس انداخت (و کارشان به جائی رسید که) گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید».

اما قرآن فقط می‌فرماید گروهی را کشتید و بحث ۴۰۰ نفر و ۷۰۰ نفر و... در آن وجود ندارد.

بررسی روایتِ سیره‌ی ابن اسحاق:

۱. طبق بررسی‌های صورت‌گرفته در سلسه‌ی سند این روایت افرادی وجود دارد که قبلا یهودی بوده و مسلمان شده‌اند.

۲. داستان‌های مشابهی در تاریخ قوم یهود وجود دارد مثلا ماجرایی وجود دارد به نام «ماسادا» که بر طبق آن افرادی از یهود در قلعه‌ای در محاصره هستند و بعد از آن رومیان آن قلعه را فتح می‌کنند و آنها را می‌کشند.[2]

۳. پس قطعا قلعه را تسخیر کردند و افرادی را کشتند اما احتمال زیادی وجود دارد که این امور اغراق‌گونه به روایت ابن اسحاق افزوده شده باشد.

اما اگر این احتمالات را در نظر نگیریم و روایت را آنگونه که هست قبول کنیم و در این صورت بخواهیم جواب شبهات را بدهیم می‌گوییم:

---

۱. احزاب:۲۶.

2 W. N. Arafat, New Light on the Story of Banu Qurayza and the Jews of Medina, Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland (1976), pp. 100-107

اگر فقط چند نفر یهودی خیانت کرده بوند و به جرم خیانت اعدام می‌شدند، اسلام‌ستیزان امروز هیچ اعتراضی نداشتند امّا وقتی یک جمعیّت با هم خیانت می‌کنند، عواطفِ اسلام‌ستیزان بر عقلشان چیره می‌شود و اسلام را متهم به خشونت و... می‌کنند. مسلما اگر عقل و عدالت وجود داشته باشد کشتن ۱ خائن و ۱۰۰۰ خائن یکی است.

سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که اسلام‌ستیزان این همه بذل و بخشش و عطوفت را از کیسه‌ی چه کسی می‌بخشند؟

در کدام کشور جهان خیانت ملّی آن هم در این بُعد(!) سزایش اعدام نیست؟ چرا انگشت اتهام را به سوی اسلام دراز می‌کنند در حالی که دیگران هم اینگونه‌اند؟! در تمام دنیا عرف حکومتی این است، و هرگز کسی حاضر نیست بخاطر احساسات، افراد خائن به مملکتش را آزاد کند. چند سال پیش در جریان حمله‌ی آمریکا به افغانستان، نیروی‌های آمریکایی متوجه شدند که یک آمریکایی مسلمان شده و در افغانستان علیه آنها می‌جنگد نام او «جان والکر لیند» بود او را دستگیر کردند و به آمریکا بردند و او را محکوم به حبس ابد کردند![1]

آمریکا خود متجاوز است و از آن سر دنیا به خاورمیانه آمده تا برای روز مبادا در نزدیکی روسیه (بازمانده بلوک شرق) پایگاه نظامی داشته باشد و برای رسیدن به اهداف خود مسلمانها را به خاک و خون می‌کشد اما وقتی مشاهده می‌کند که یکی از شهروندانش بر علیه خودش ایستاده (نه در خاک خودش بلکه در سرزمینی که به آن تجاوز کرده) به او حبس ابد می‌دهد اما اسلام‌ستیزان

---

۱. خودتان مطالعه بفرمایید،روی گوگل بنویسید: John_Walker_Lindh.

سعی بر تبرئه‌ی افرادی دارند که سالهای سال با قبیله‌ی اوس پیمان همکاری و امنیت داشتند ولی اکنون پیمان خود را شکسته‌اند و به دشمنان میدان داده‌اند و در عملیات کشتن قبیله‌ی اوس (که مسلمان شده بودند) به مشرکان یاری رسانده‌اند!

نکته: قبل از حکومت اسلامی، یهودیان با قبیله‌ی اوس پیمان داشتند. آیا هیچ فرد منصفی ادعای اسلام‌ستیزان را قبول می‌کند؟ مطمئن باشید که از روی دشمنی و کینه این حکم صادر نشد بلکه این جزا از نوع عمل خودشان بود، اگر مسلمانان هم خیانت و پیمان‌شکنی می‌کردند باید مجازات می‌شدند. حال فرض می‌کنیم که در ماجرای بنی‌قریظه جای مسلمانان با یهودیان عوض می‌شود:

مسلمانان درِ قلعه‌های خود را به روی دشمنان یهودیان باز می‌کردند و به زنان و کودکان یهودیان در داخل شهر حمله می‌کردند و برای دشمنان یهودیان آذوقه می‌فرستاند و در یک کلام پیمان خود را می‌شکستند و به یک دشمن بالقوه‌ی حربی تبدیل می‌شدند؛ به نظر شما یهودیان بعد از دستگیری مسلمانان با آنها چگونه رفتار می‌کردند؟

بفرمایید: تورات، سفر تثنیه، فصل ۲۰ آیه ۱۰ این چنین است:

«...هنگامی که به قصد حمله آهنگ شهری کردی، نخست آنان را به صلح دعوت کن و اگر آنها صلح را پذیرفته، دروازه‌های شهر را برای تو گشودند تمام کسانی که در آنجا هستند، غلام تو خواهند بود و اگر از درِ صلح وارد نشدند آنان را محاصره کن و هنگامی که پروردگارت تو را بر آنها پیروز گردانید، تمام مردان جنگنده آنها را اعدام کن و زنان، کودکان، حیوانات و سایر اموال و دارایی‌های آنان برای تو غنیمت خواهند بود...»

متوجه شدید؟ طبق کتاب خودشان سزای آنها مرگ بود. ما نمی‌گوییم که پیامبرﷺ دیدگاه دیگری داشتند و بخاطر تبعیت از حرف سعد و تورات سکوت کردند! خیر، طبق دیدگاه اسلام هم سزای مردان جنگجوی آنها مرگ بود چون آنها کمر به نابودی اسلام بستند، آنها تمام تلاش خود را برای نابودی مسلمانان کردند ولی محاسباتشان غلط از آب در آمد حتی بعد از فرار مشرکان هم مقاومت می‌کردند و اظهار ندامت نکردند.

بسیار پیش آمده که وقتی با اسلام‌ستیزان بحث می‌کنیم تا اینجا را قبول می‌کنند و می‌گویند قبول، اما چرا زنان آنها را به کنیزی گرفتند؟

برای پاسخ به این سوالِ باید به فلسفه‌ی وجود برده‌داری در اسلام برگردیم که اسلام ناچارا آن را پذیرفت زیرا بصورت آنی قابل کنار گذاشتن نبود و مستلزم ایجاد یک برنامه‌ی بلندمدت بود تا بدون کوچکترین مشکلی آن را در بلاد اسلام ریشه‌کن کند.

در مورد به کنیزی گرفتن زنان قبیله بنی‌قریظه نیز همین شرایط وجود داشت، اسلام تمامی مجراهای برده‌گیری را مسدود کرده بود به جز اسیر جنگی، و افراد باقی مانده‌ی این قبیله‌ی یهودی اسیر بودند و باید توجه کرد که در آن زمان فرهنگی به نام کمپِ اسرا وجود نداشت و در بین تمام ملت‌ها قانون برده‌داری و گرفتن اسیر به عنوان برده یا کنیز وجود داشت. از طرفی رها کردن زنان آنها به صورت بی‌سرپرست کار پسندیده‌ای نبود، لذا آنها را به اسیری گرفتند هر چند اسیر شدن سزای آنها بود.

در زمانهای قدیم وقتی رهبر قبیله حکمی صادر می‌کرد، مرد و زن و بزرگ و کوچک از آن تبعیت می‌کردند و برای اجرای آن همکاری صورت می‌گرفت. پس زنان آنها هم در این خیانت بی‌تقصیر نبودند و حربی قلمداد می‌شدند و سزای

آنها اسارت بود. گفتیم که اسارت در دنیای قدیم به شیوه‌ی بردگی و کنیزی نمود پیدا می‌کرد. همانگونه که مطالعه فرمودید تا حدی به بررسی زوایای موضوع و پاسخ به شبهات آن پرداختیم اما موضوعی که در پایان بحث خدمت شما عزیزان تقدیم خواهد شد بحث سیاست‌های زیرکانه‌ی نخبگان یهود است. قبل از شروع بحث این نکته را در نظر داشته باشیم که منظور بنده تمام یهودیان نیست بلکه سخن ما در مورد افرادی از قوم یهود است که قصد حکومت بر دنیا را دارند. در جریان جنگ جهانی دوم یهودیان زیادی کشته شدند...

اما کشته‌شدگان جنگ جهانی فقط یهودیان نبودند و مردم غیریهودی زیادی به خاک و خون کشیده شد. تا به حال از کشتار شش ملیون یهودی به دست هیتلر و کوره‌های آدم‌سوزی و اتاق گاز (برای خفه کردن) توسط او چیزی شنیده‌اید؟ اگر شنیده‌اید؛ به نظر شما این سخنان واقعیت دارد؟!

بعد از جنگ دوم جهانی این اخبار به تمام مردم جهان مخابره شد که یهودیان در معرض نسل‌کشی قرار گرفته‌اند و جهان در مقابل یهودیان مسئول است و باید برای آنها جبران کنند! و خسارت بپردازند.

مثلا به آنها اجازه داده شود که در سرزمین دلخواه خود (در قلب جهان اسلام) کشوری جدید تشکیل دهند (بنام اسرائیل) زیرا شش میلون نفر در آلمان تلفات داده‌اند و در کوره‌های آدم‌سوزی سوخته‌اند! ولی آیا واقعا این سخنان حقیقت دارد؟ واقعا این رفتار با آنها صورت گرفته است؟

توجه شما را جلب می‌نمایم به سخنان پروفسور «روبر فوریسون» نویسنده و محقق برجسته فرانسوی، متخصص و کارشناس عالی‌رتبه‌یَ اسناد و مدارک تاریخی، که می‌گوید:

«من تا سال ۱۹۶۰ به واقعیت کشتار بزرگ در اتاق‌های گاز اعتقاد داشتم. پس از چهارده سال اندیشه و مطالعه شخصی و آنگاه چهارسال تحقیق بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر، همانند بیست نفر از نویسندگان «رویزیونیست» (تجدیدنظرطلب) تاریخی، اطمینان یافتم که با یک دروغ بزرگ تاریخی مواجه هستم...».[1]

همچنین محققی به نام «وئیس مارشالکو» درمورد کشتار شش میلیون یهودی، تحقیقاتی انجام داده و می‌گوید:

«شواهد متعدد آماری نشان می‌دهد که تمام یهودیان اروپا در سال ۱۹۳۳م بالغ بر پنج میلیون و ششصد هزار نفر بوده‌اند همچنین بنا به نظر کارشناسان، جمعیت یهودیان ساکن در قلمرو هیتلر و هیملر، به نیم میلیون هم نمی‌رسید...»[2]

همچنین درمورد کوره‌های آدم‌سوزی اسناد و مدارک نشان می‌دهد که در اردوگاه نازی‌ها و کلا در اروپای مرکزی بیماری واگیردار تیفوس بوجود آمده بود و افراد زیادی را از پای در آورد و پزشکان تجویز نمودند برای جلوگیری از سرایت این بیماری اجساد مردگان (نه زندگان) را بسوزانند.[3]

ولی نخبگان یهود اصرار دارند که شش ملیون نفر کشته و یا سوزانده شده و از روغن آنها صابون درست شده است و... اما نیت بنده از شرح این ماجرا چه بود؟ و چه ارتباطی بین آن و ماجرای بنی‌قریظه می‌بینم؟

---

۱. پروفسور روبر فوریسون، اتاق‌های گاز در جنگ جهانی دوم واقعیت یا افسانه؟ ترجمه دکتر سید ابوالفرید ضیاء الدینی.
۲. فاتحین جهانی، ص ۱۸۲-۱۸۱.
۳. سیدمحمد تراهی، تجدیدنظر در هولوکاست، روزنامه ابرار، ۸۴/۱۰/۱ شماره ۴۹۳۰، ص ۶.

خوانندگان عزیز نخبگان یهود در قرن گذشته، با وجود دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری در برابر چشمان مردم جهان، حقیقت را وارونه جلوه دادند و شروع به مظلوم نمایی کردند. شما چگونه انتظار دارید به یک ماجرای ۱۴۰۰ سال پیش رحم کنند و آن را بیش از حد بزرگ جلوه ندهند و برای آن تبلیغات به راه نیندازند که مسلمانان چنین و چنان کردند؟

زمانی که این نخبگان در آن زمان هم وجود داشته‌اند و داستان را آنگونه که مورد دلخواه خودشان بوده در بین مردم منتشر نموده‌اند و گفتیم اولین شخصی که این روایت را در کتابش قید نموده ۱۴۵ سال پس از این واقعه فوت کرده است و بین او و واقعه، فاصله‌ی زمانی زیادی وجود دارد و در سلسله‌ی راویان یهودی مسلمان‌شده وجود دارد، امیدوارم اسلام‌ستیزان بیشتر فکر کنند.

اثبات وجود امورات غیبی برای ناباوران

اسلام‌ستیزان به ما می‌گویند غیب وجود ندارد و ادعای شما مسلمانان مبنی بر وجود خدا، ملایکه، جن، روح و... صحت ندارد غافل از اینکه خودشان شب و روز برای ما از غیب می‌گویند!

مثلا می‌گویند در ابتدای پیدایش حیات یک اسید آمینه تولید شد و به مرور توسعه یافت. یا می‌گویند انفجار بزرگی روی داد و جهان پدیدار گشت. توجه بفرمایید اسلام‌ستیزان خود آنجا شاهد این قضایا نبوده‌اند و طبعا چیزی که آنها در موردش صحبت می‌کنند غیب است.

چرا غیبِ خود را قبول دارند ولی غیبِ ما را رد می‌کنند!

ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید ما اگر از غیب حرف می‌زنیم شواهد علمی برای وجود آن داریم!

ما هم می‌گوییم: اگر بحث وجود شاهد و استشهاد است! ما هم شواهد عقلی داریم، چه شاهدی بزرگتر از قرآن. اگر این کلام مبارک از جانب خدا (غیب) نیامده و فرشتگانی (غیبی) آن را نیاورده‌اند چرا تا این اندازه تاثیرگذار است؟! چگونه یک بی‌سواد قادر است چنین کتابی بنویسد! چرا در عصر حاضر جمع کثیری از دانشمندان و پروفسورهای غوطه‌ور در علم و تکنولوژی به وسیله‌ی خواندن آن مسلمان می‌شوند. چرا تا به حال هیچ کس نتوانسته "تحدی" قرآن را پاسخ دهد و سوالات دیگر؟!

اما نکته‌ی خیلی مهم آن است که علم از آنِ اسلام‌ستیزان نیست تا یک تقسیم‌بندی صورت بگیرد و بگویند: علم از آنِ ماست و دین مال شماست! بلکه علم از آنِ همه‌ی انسانهاست و ما حتی بیشتر از دین‌ستیزان آن را قبول داریم

اما جالب اینجاست فطرت و معنویت هم مربوط به تمام انسان‌هاست ولی اسلام‌ستیزان منکر آن هستند و ما معتقد به آن هستیم.

نکته: ما معتقدیم که علم مرزهایی دارد و نمی‌تواند خارج از آن مرزها ادعایی داشته باشد چون علم فقط با حواس پنج‌گانه در ارتباط است، این حواس هم تنها پل ارتباطی انسان با دنیای مادی هستند، لذا علم در خصوص امور غیرمادی باید سکوت کند چون چیزی نمی‌داند. مثال کسانی که با تحقیقاتِ علمی قصد بررسی خدا و روح و جن را دارند، مثال فرد کوری است که دو مداد سبز و آبی به او می‌دهند و از او می‌پرسند کدام یک سبز است و کدام یک آبی.

یک دلیل ساده برای اثبات وجود روح

ناباوران می‌گویند هیچ گونه غیبی وجود ندارد و هر چه گفته می‌شود صرفا ادعاست! مسائلی مانند خدا و روح و جن و ملایکه و...

ما در اینجا با یک دلیل ساده قصد داریم به اثبات روح بپردازیم. بسیار پیش آمده که افرادی خوابِ پدر فوت شده خود را می‌بینند که احساس ناراحتی می‌کند یا صراحتا می‌گوید بدهکارم، وقتی پسر تحقیق می‌کند در می‌یابد بله واقعا پدرش بدهکار است! حال این سوال پیش می‌آید: هیچ گونه غیبی وجود ندارد پس دلیل دیدن چنین خوابی چیست؟

بنده به خوبی می‌دانم که ناباوران در پاسخ به «دیدنِ خواب» می‌گویند این امر بازتاب وقایع روزانه یا عکس‌العمل ضمیر ناخودآگاه می‌باشد که در عالم خواب نمود می‌یابد ولی دلیلی که بنده ذکر کردم فرق می‌کند چون صرفا یک خواب معمولی نیست! اگر پسر می‌دانست که پدرش بدهکار است یا اگر روزی شنیده بود و فراموش می‌کرد یا اگر نزد او می‌گفتند ادعای شما مطرح بود ولی بحث بر سر این است که پسر از چنین امری اصلا اطلاع ندارد!

پس دلیل چنین خوابی چیست؟ غیر از این که خداوند ﷻ اجازه می‌دهد که روح پدر از روح پسر درخواست کند تا این مشکل برای قیامت باقی نماند؟

پیش‌بینی می‌شود بهانه‌گیران بگویند: اتفاقی است و او فکر می‌کند پدرش بدهکار است و این حرف علمی نیست و حرف مردم است و دلیل ندارید و...

در پاسخ فقط این را می‌گوییم، باز هم می‌توانید سر خود کلاه بگذارید! ولی واقعا بنده نمی‌توانم از این موضوع ساده عبور کنم! می‌دانم همیشگی نیست و برای همه‌ی مردم هم اتفاق نمی‌افتند ولی چرا در اکثریت مواقعی که اتفاق افتاده درست بوده است؟! در بی خبری کامل پدر به پسر می فهماند که بدهکار است و حق الناس را باید ادا نمود!

موسسه‌ی جیمز رندی و جایزه‌ی یک میلیون دلاری

مراکز تبلیغ ناباوری از موسسه‌ای در غرب سخن می‌رانند با نام جیمز رندی (James Randi) که ظاهرا ایشان شعبده‌بازی کانادایی آمریکایی هستند و مطالبی در مورد جادو و ردّیاتی در مورد ماوراءالطبیعه نگاشته‌اند.

نکته‌ی جالب در مورد وی این است که او به کمک اسپانسرهایش چالشی را مطرح کرده که هر کس بتواند بصورت علمی ماوراءالطبیعه را ثابت کند به او یک میلیون دلار آمریکایی جایزه می‌دهیم. و اکنون ناباوران ایرانی در بوق و کرنا می‌دمند که اگر شما مسلمانان راست می‌گویید که ماوراءالطبیعه وجود دارد چرا نمی‌روید ثابت کنید و جایزه بگیرید...!

اما پاسخ: واقعا دیگر نمی‌دانم با چه زبانی شرح دهم که علم (در حوزه‌ی علوم تجربی) از حواس پنجگانه بیشتر تجاوز نمی‌کند و حواس پنجگانه هم فقط مادیات را درک می‌کنند در حالی که امور ماوراءالطبیعه همان گونه که از نامشان پیداست ماده نیستند!

اگر «ماوراءالطبیعه» به وسیله‌ی «طبیعه» قابل کشف بود دیگر چه دلیلی وجود داشت که پیشوند «ماوراء» را یدک بکشد! متافیزیک اگر به وسیله‌ی فیزیک قابل کشف و آزمایش و بررسی بود که متافیزیک نمی‌شد آن هم همان فیزیک نام می‌گرفت پس ادعای مادی‌گرایانه‌ی جناب جیمز رندی و دیگر افرادی که در این حوزه کار می‌کنند فقط به درد ناباورانی می‌خورد که به دنبال بهانه برای توجیه و قانع کردن خود هستند تا برای دشمنی با فطرت خود به اندازه‌ی کافی استدلال(!) جمع‌آوری کنند.

حال ما از ناباوران می‌پرسیم: به وسیله‌ی بنیاد آموزشی جیمز رندی و چالش مطرح شده‌ی او، چگونگی پیدایش حیات و هستی در کائنات را چگونه توجیه

می‌کنید؟! چرا نمی‌روید برای فرضیات حباب و آدم فضایی(ufo) و... آن یک میلیون دلار را دریافت کنید؟

شما که می‌گویید ما چگونگی پیدایش حیات (تبدیل شدن شیمی به زیست) را کاملا حل کرده‌ایم (یا آن نیروی حیات بخش دمیده شده در کائنات را هم مادی می پندارید؟!)

پس از دوستان باورمند تقاضا می‌شود فریب این گونه ادعاها را نخورید و بدانید که: آنها می‌دانند که چه می‌گویند ولی بصورت بسیار واضح می‌خواهند ما را وادار کنند که ندانیم چه می‌شنویم.

یک نیرنگ بزرگ!

«قَاتِلُوا» به معنای بجنگید است اما تمام سایت‌ها و کتابهای اسلام‌ستیز، آن را به «بکشید» ترجمه کرده‌اند چرا؟ تا قرآن را خشن جلوه دهند. گاهاً پیش آمده که اسلام‌ستیزان در جواب ما می‌گویند: مگر در جنگ همدیگر را نمی‌کشند؟ چه فرقی دارد؟

و ما هم در پاسخ می‌گوییم: کشتن با جنگیدن خیلی تفاوت دارد. جنگیدن نوعی دفع ذلّت است ولی کشتن نابودی طرف می‌باشد. هر کسی که جنگ کرد کشته نمی‌شود، جنگ می‌تواند دستاوردهای زیاد دیگری داشته باشد، مثلا طرف مقابل متوجه می‌شود که نمی‌تواند دست به ظلم بزند و در مقابلش ساکت نخواهیم ایستاد و... بطور کلی کشتن و جنگیدن دو فعل مترادف نیستند، و دوست داریم بدانید که دشمنان دین مبارک اسلام برای رسیدن به اهداف خود از چه تلبیس‌هایی استفاده می‌کنند.

به زبان ساده‌تر حتی اگر از یک کودک بی‌سواد عرب در اهواز هم بپرسیم «قاتلوا» به چه معناست؟ می‌گوید به معنای بجنگید است اما اسلام‌ستیزان برای

فریب مردم و خشن نشان دادن چهره‌ی اسلام در تمام سایت‌هایشان این کلمه را (در آیات قرآن) به «بکشید» ترجمه کرده‌اند. مثال:

﴿وَإِن نَّكَثُوا أَيمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ ينتَهُونَ﴾[1] «و اگر پیمانهائی را که بسته‌اند و مؤکّد نموده‌اند شکستند، و آئین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند (اینان سردستگان کفر و ضلالند و) با سردستگان کفر و ضلال بجنگید چرا که پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید (در پرتو باز بودن درگاه توبه‌ی خدا و شدّت عمل شما، پشیمان شوند و) دست بردارند.»

این عین نوشته آنان است:

«آنان در دین شما تمسخر و طعن زنند، آنان را بکشید که آنان را سوگند استواری نیست، تا از ترس شمشیر از طعن زدن به اسلام بس کنند.»

(سوره توبه: ۱۲)

توجه نمودید: از شکستن پیمانی که بر آن تاکید شده حرفی نمی‌زنند و معنی «قاتلوا» را هم تغییر داده‌اند و...

بی‌خدایی = پایان اخلاق

بی‌خدایان هیچ منبعی برای دستورات اخلاقی ندارند، در حالی که اخلاق از مهمترین مولفه‌های ارتباط انسانها با یکدیگر می‌باشد. کسی که دستورات اخلاقی را رعایت نکند همه‌ی مردم (مسلمان و بی‌خدا) به چشم حقارت به او نگاه می‌کنند زیرا مایه‌ی اذیت و آزار برای دیگران است.

---

۱. توبه:۱۲.

چند وقت پیش کلیپی مشاهده نمودم که در آنجا فردی مسلمان از ریچارد داوکینز (از بی‌خدایان مشهور که بی‌خدایان ایرانی اکثرا او را شخصیت بسیار بزرگی می‌پندارند) سوال می‌پرسد شمایی که ادیان را قبول ندارید هیچ منبعی برای اصول اخلاقی ندارید آیا این ضعف شما نیست؟

او به جای پاسخ، از بحث فرار می‌کند و می‌گوید ما ترجیح می‌دهیم زنان را به کنیزی نگیریم و حق زن و مرد برابر باشد و... ما بارها جواب شبهاتی که آقای داوکینز مطرح نموده را داده‌ایم و ثابت می‌کنیم که آنها در اشتباه هستند و در بند ساده‌اندیشی گرفتار شده‌اند اما آنها کماکان جواب این سوال ما را نداده‌اند!

ممکن است همین الآن به یک بی‌خدا بگویید شما خطرناک هستید! چون هیچ قانون و منبع و تکیه‌گاهی برای اخلاق ندارید، او پاسخ نمی‌دهد و بلافاصله می‌پردازد به شبهاتی که بر اسلام وارد شده است. ما جواب شبهات آنها را داده‌ایم، ولی چرا آنها جواب سوال ما را نمی‌دهند؟

چند روز پیش یکی از خواهران سراسیمه برای بنده پیام فرستاد، نوشته بود:

«در مکانی با خانم بی‌خدایی حرف زده‌ام که پسر جوانی دارد. بحث اخلاقیات و نیاز جنسی و... مطرح شد. خلاصه آن زن بی‌خدا گفته بود: پسر من آزاد است تا هر طور که می‌خواهد نیازش را با بدن من برآورده کند، من مانع او نیستم. نباید نیاز جنسی او سرکوب شود!» (استغفرالله العظیم)

خواهرمان به جایی رسیده بود که می‌گفت دیگر نمی‌خواهم ازدواج کنم، من فرزند نمی‌خواهم. گفتم خواهر بزرگوارم چرا ناراحت می‌شوی. آیا همین کافی نیست برای کشیدن یک خطِ بطلانِ بزرگ بر اندیشه‌ی الحاد و بی‌خدایی؟! و این است جایگاه اخلاق نزد بیخدایان!

در پایان یادداشت را مزیّن(!) می‌کنیم به یکی از نکاتِ اخلاقیِ(!) مطرح شده از جانب تئوریسین بزرگ بی‌خدایان جناب آقای ریچارد داوکینز در ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۳. او در دفاع از آزار جنسی خفیف کودکان (mild pedophilia) می‌گوید: «آسیب‌های جنسی کودکان پایدار نیستند!»

اخیرا در یک مصاحبه با مجله‌ی تایمز، ریچارد داوکینز به دفاع از آنچه او «آزار جنسی خفیف کودکان» می‌نامد اقدام کرد، وی اعلان نمود که «شخصا به عنوان کودک خردسال این کار را تجربه کرده و باور دارم که آسیب پایداری را ایجاد نمی‌کند! داوکینز در ادامه می‌گوید که یکی از استادان مدرسه سابق خود «مرا در زانوی خود کشید و دستش را در داخل شورتم قرار داد!» و محکوم کردن این لمس کردن‌های خفیف به عنوان آزار جنسی کاری ناعادلانه است.»[1]

پس بزرگوارنم ما اگر اخلاق نداشته باشیم حتی دختر و خواهرزاده و برادرزاده‌ی ما در خانه ما امنیت ندارند! چطور مادری که می‌گوید پسرم آزاد است بی‌شک پدری هم می‌گوید دخترم آزاد است، این مادر خودش هم نیاز داشته باشد سراغ پسرش می‌رود و...

یک برادر هم می‌گوید خواهرم آزاد است. (اتفاقا دو سال پیش در مناظره‌ای که داشتم، یک بی‌خدا می‌گفت خواهرم دوست دارد با دوست پسرش سکس بکند به من چه مربوط است) برخی افرادی که با شنیدن نام بزرگان ایران زمین غیرتی می‌شوند؛ چرا حاضر شده‌اند غیرت ایرانی خود را فدای نهضت‌های بی‌خدایی نمایند؟.[2]

1.http://www.thedailybeast.com/cheats/2013/09/10/richard-dawkins-pedophilia-s-okay.html

۲. بی‌گمان باستان گرایان هم این افکار بی‌خدایان را قبول ندارند.

این همه تناقض آشکار با انسانیت را چگونه حل می‌کنند! (اتفاقا روز و شب می‌گویند باید انسانیت داشته باشیم و...) با این حال چند وقت پیش در یکی از کانالهایشان مشاهده نمودم که اینگونه پاسخ سخن ما باورمندان را داده بودند:

«اخلاق به مرور به اینجا رسیده و ربطی به ادیان ندارد، یعنی بشریت در طول تاریخ مدام اشتباه انجام داده و از آنها درس گرفته و امروز ما میراث و تجربیات اشتباهات چند هزار ساله را به دست آورده‌ایم و مرتکب اشتباه نمی‌شویم و همین مبنای اصول اخلاقی ماست.»

بنده به عنوان یک مسلمان دو سوال پیرامون پاسخ آنها مطرح می‌نمایم:

۱. طبق ادعای شما اخلاقیات بشر از حالت «بد» به سمت حالت «خوب» گرایش پیدا کرده است، به زبان ساده‌تر طبق فرض شما مردم اوایل تاریخ همگی بد و شرور بوده‌اند و مردم الآن همه دستورالعمل خوب بودن را می‌دانند ولی این ادعای سخیفی است. مهر و محبت و ایثار و... همیشه در بین مادر و کودک و اعضای خانواده و فامیل وجود داشته است. شما بی‌خدایان باید ثابت کنید که مردم در ابتدا شرور بوده‌اند! این تناقض را چگونه حل می‌کنید؟

۲. اگر اخلاقِ بشر تدریجا به اینجا رسیده پس چرا در عرض چند هزار سال که آزادی جنسی مذموم و ناپسند شمرده می‌شد (و ثمره‌ی اشتباهات چند هزار ساله به آنجا رسیده بود) در قرون گذشته اندیشمندان اروپایی آن را درست جلوه دادند؟ و گفتند قید و بندهای جنسی باید برداشته شود در حالی که امروز مسئولان اروپا از افزایش آمار تجاوز و... که نتیجه‌ی همان آزادی جنسی است گله‌مند می‌باشند! چرا تدریجِ ساختگی شما برای این موارد صدقَ نمی‌کند!؟

به زبان ساده‌تر اموری که در قرون گذشته در نتیجه‌ی تکامل تدریجیِ اخلاق، مذموم شمرده می‌شدند چرا در عصر حاضر دلپذیر شدند! پس آن تدریج و آزمون و خطا کجا رفت؟

همینکه دیوار استدلال شما فرو ریخته، دیگر با چه تضمینی می‌گویید این امر درست است و دیگری نادرست؟! چه بسا امری که الآن شما بی‌خدایان آن را بدون هیچ دلیلی نادرست می‌دانید (مثلا تجاوز پدر به دختر) روانشناسی در چند سال آینده بگوید اشکالی ندارد! و درست است! پس کجاست تدریج و سیر تاریخی؟!

لذا به این نتیجه می‌رسیم که شما هیچ دستوری برای اخلاق ندارید، از آموزه‌های زیبای ادیان استفاده می‌کنید و آنها را بد و ساختگی می‌دانید. اگر بد هستند و خرافات و... لطفا از دستورات آنها استفاده نکنید.

همجنسگرایی و اسلام

یکی از ابزارها (یا بهانه) یا توجیه مخالفان اسلام برای خصومت با این دین مبارک بحث همجنس‌گرایی است که چرا اسلام این عمل را لواط می‌داند و گناه کبیره است و مرتکب آن قصاص می‌شود در حالی که یک امر طبیعی است؟!

بحث همجنس‌گرایی بسیار جدید است و شاید ۵۰ سال پیش هرگز به اندازه‌ی الآن مورد توجه نبود، حتی در کتابهای قرن بیستم این عمل به عنوان بیماری روانی تلقی می‌شد ولی بعدها آن را از لیست خارج کردند و برای دفاع از حقوق همجنس‌گرایان قانون تصویب کردند!

در تیر ماه سال ۱۳۹۴ دیوان عالی آمریکا در قانونی اعلام کرد که ازدواج همجنس‌گراها آزاد است، بلافاصله رئیس جمهور زیمبابوه «رابرت موگابه» از

«باراک ابوما» رئیس جمهور آمریکا برای خودش خواستگاری کرد و اتفاقات عجیب دیگر! ولی حرف حساب حامیان این عمل شنیع چیست؟

می‌گویند همانگونه که شما به جنس مخالف تمایل دارید آنها هم به جنس موافق تمایل دارند و دست خودشان نیست، پس چرا باید جلوی این حس طبیعی (و از نظر علمی ثابت شده‌ی) آنها را بگیریم؟!

آنها در ادامه مثال‌هایی از حیوانات موجود در طبیعت را ارائه می‌دهند که عمل همجنس‌گرایی انجام می‌دهند و می‌گویند چون در طبیعت وجود دارد پس یک امر طبیعی است. و در ادامه دین اسلام را سرکوب‌کننده‌ی غرایزِ طبیعی بشر، معرفی می‌کنند.

اما پاسخ ما مسلمانها در مقابل این سخنان چه باشد:

بسیاری از دوستان وقتی با حامیان همجنس‌گرایی بحث می‌کنند تحقیقات دانشمندان دیگری را معرفی می‌کنند که نشان داده این خصلت به هیچ عنوان وراثتی و ژنی نیست بلکه اکتسابی می‌باشد و از محیط کسب می‌شود اما بنده در این یادداشت فرض را بر این گذاشته‌ام که حرف آنها درست است و در این افراد ژن علاقه‌ی جنسی به فرد همجنس وجود دارد. و إن شاء الله با همین دیدگاه پاسخ آنها را خواهم داد.

الف) قرار نیست چون این ژن در بدن آنها وجود دارد آنها را آزاد کنیم تا هر کار که دلشان می‌خواهد انجام دهند زیرا درصد بسیار ناچیزی از مردم جهان این خصوصیت را دارند و حرکاتشان مستقیم به بنیان اخلاقی جامعه ضربه وارد می‌کند.

در ۲۸ اکتبر ۲۰۱۴م خبرگذاری بی بی سی اعلام کرد که با بررسی محققانِ موسسه‌ی تحقیقاتی کارولینسکا در سوئد، مشخص شده که دو ژن در بدن

انسان وجود دارد به نام ژن‌های خشونت. این تحقیق بر روی ۹۰۰ مجرم فنلاندی انجام شد و دانشمندان به این نتیجه رسیدند که ژن خشونت در عملیات تبهکارانه‌ی آنها تاثیرگذار بوده است.[۱] حال از خودتان بپرسید: چون افرادی دارای ژن خشونت هستند باید آزادشان کنیم تا هر چه می‌خواهند انجام دهند؟ واقعا اگر یکی از همین افراد بیاید برادر شما را بکشد می‌گویید آزادش کنید و او تقصیری ندارد زیرا دارای ژن خشونت در سلول‌های خود است؟! خیر، مطمئن باشید بلافاصله می‌گویید زمانی که این گونه است چرا او را با زنجیر نبسته‌اید، چرا اجازه داده‌اید آزادانه در جامعه بچرخد! به همین صورت افرادی که دارای ژن همجنس‌گرایی هم هستند ویژگی‌ای را با خود به همراه دارند که مستقیما حرکت در جهت خلاف جریان آب است! با این حال چرا افرادی که دارای ژن همجنس‌گرایی هستند تا این اندازه آزاد شده‌اند و برایشان قانون تصویب می‌کنند؟ به نظرتان این حرکات بیشتر سیاسی نیست تا بشردوستانه؟ یا اهدافی دیگر؟ مبارزه با اصول اخلاقی ادیان؟ و...

شک نکنید ما به مشکل ژنتیکی آنها احترام می‌گذاریم و حمایت می‌کنیم اما قرار نیست به خواسته‌های آنها هم احترام بگذاریم! بلکه این افراد باید شناسایی شوند و مورد درمان قرار بگیرند نه اینکه آزاد شوند و میل و خواسته‌هایشان در جامعه به شکل قانون درآورده شود.

---

۱. برای مطالعه بیشتر کافیست این عبارت را در گوگل تایپ بفرمایید: "Two genes linked with violent crime"

ب) بسیار تعجب می‌کنم! برای ما مثال حیوانات را می‌آورند که مثلا قُوی سیاه و دلفین و گاومیش کوهان‌دار آمریکایی همجنس‌گرا هستند پس این عمل کاملا طبیعی است!

می‌دانید ما چند گونه جاندار در زمین داریم (چند گونه جاندار، نه چند جاندار)؟

بنیاد اسلوان (Sloan Foundation) از طریق اجرای برنامه وسیعی به نام (Census of Marine Life Program) با کمک مجموعه وسیعی از دانشمندان، آزمایشگاهها، حمایتهای ملی و... موفق به دستیابی به نتیجه‌ای شگفت انگیز شده است توجه بفرمایید: حدود ۷/۷۷۰/۰۰۰ گونه جانوری، ۲۹۸ هزار گونه گیاهی و ۶۱۱ هزار گونه قارچ! (با شرکت ۲۷۰۰ دانشمند از ۸۰ کشور جهان و به سرپرستی دکتر کامیلو مورا)[1].

هفت میلیون و هفصد و هفتاد هزار «گونه‌ی» جانوری در جهان وجود دارد آن موقع طرفداران همجنس‌گرایی چند جاندار را در طبیعت پیدا کرده‌اند که همجنس‌گرا هستند و ادعا می‌کنند بخاطر اینکه این عمل در دنیای جانوران هم هست(!) (چون کمتر از یک هزارم درصد حیوانات این کار را انجام می‌دهند پس) باید انسانها هم آزاد باشند؟ این کجایش منطقی است؟

اصلا به فرض محال تصوّر کنیم از آن تعداد، ۷ میلیون نوع جاندار همجنس‌گرا هستند(!) چه ربطی به دنیای انسان دارد؟ حیوانات شعور ندارند آیا ما هم باید شعور نداشته باشیم؟ مگر همجنس‌گرایی عمل مفیدی (برای جامعه و فرد) است که آن را از حیات وحش تقلید کنیم؟

---

1 http://www.coml.org/about-census

پس واقعا این توجیه آنها بسیار غیر معقول است.

ج) اینکه این عمل منجر به بیماری‌های مقاربتی می‌شود مورد تایید همه است و کسی نمی‌تواند منکر آن باشد. طبق گزارش خبرگزاری بی بی سی فارسی در ۱۰ آذر ۱۳۹۱ (۳۰ نوامبر ۲۰۱۲م) بر اساس اعلام آژانس حفاظت از بهداشت بریتانیا (HPA) از هر ۲۰ مرد همجنس‌گرا در انگلستان یک نفر مبتلا به ویروس اچ آی وی مثبت (بیماری ایدز) می‌باشد.

مرکز جهانی مبارزه با بیماری‌ها (cdc) در وبسایت رسمی خود در ۹ مارس ۲۰۱۶م (مرور و آبدیت این مطلب را در این تاریخ انجام داده) اعلام نموده که بیماری‌های مقاربتی در بین مردان همجنس‌گرا و دو جنس‌گرا (دوجنس‌گرایی یکی از گرایش‌های جنسی است که فرد در آن به هر دو جنس مؤنث و مذکر گرایش جنسی دارد) به شدت در حال افزایش است. این وبسایت در ادامه تصریح نموده که در سال ۲۰۱۴م همجنس‌گراها، دو جنس‌گراها و کسانی که با مردان نزدیکی مقاربتی داشته اند ۸۳ درصد بیماری سفلیس اولیه و ثانویه را در ایالات متحده آمریکا به خود اختصاص داده اند.

همچنین به خاطر این عمل گروه‌های نامبرده بیماری عفونت کلامیدیا، سوزاک و تبخال تناسلی در ایالات متحده به شدت شایع شده است. و باز هم در ادامه نوشته است: سرطان مقعد در گروه‌های نامبرده (همجنس‌گراها و دگر جنس‌گراها) ۱۷ برابر بیشتر از کسانی است که با جنس مخالف عمل جنسی انجام می‌دهند.[1]

---

1. http://www.cdc.gov/msmhealth/std.htm

تمام سایت‌های خارجی و از جمله این مرکز برای مقابله با بیماری‌های ذکر شده توصیه نموده حین انجام عمل جنسی از کاندوم استفاده شود، ولی اینجا برای بنده سوال ایجاد می‌شود...! اگر این عمل کاملا طبیعی است چرا این همه مضرات به دنبال دارد؟ چرا تا این اندازه موجب بیماری‌های خطرناک می‌شود. اگر طبیعی است چرا استفاده از کاندوم ضروری معرفی شده است؟ همه می‌دانند که استفاده از کاندوم فقط یک راه چاره است.

مقعد محلی برای خروج مدفوعات و مواد زائد و گوارش نشده و میکروب‌ها و باکتری‌هاست آیا استفاده از آن برای بهره‌گیری جنسی به نفع فرد همجنس گراست؟ آیا چون این افراد تمایل دارند اجازه دادن به آنها (با وجود این همه مضرات) نوعی خیانت به آنها محسوب نمی‌شود؟

د) یک بیماری وجود دارد بنام بی‌اختیاری مقعدی که علایم آن:

دفع تصادفی مایع یا گاز از مقعد می‌باشد. بی‌اختیاری به معنی عدم توانایی از نگاه داشتن مدفوع یا گاز تا توالت می‌باشد و باعث کثیف شدن لباس زیر بدون آگاهی می‌شود. یکی از راه‌های ابتلا به این بیماری سکس مقعدی می‌باشد (دقیقا عملی که مردان همجنس‌گرا انجام می‌دهند) زمانی که نیاز جنسی از طریق مقعد برطرف می‌شود ماهیچه‌های حلقوی دهانه‌ی مقعد دچار آسیب دیدگی می‌شوند و به مرور زمان فرد دچار بیماری بی‌اختیاری می‌گردد که افراد مبتلا به این بیماری اعتماد به نفس بسیار پایینی دارند، به نوعی ماهیچه‌های مقعد یک طرفه می‌باشند و فقط برای عمل خروج آمادگی دارند نه دخول.

مجله‌ی آمریکایی گوارش در ماه فوریه ۲۰۱۶م نتایج تحقیقی را منتشر کرد مبنی بر اینکه در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰م از ۶۱۵۰ نفر که همگی بالای ۲۰

سال سن داشتند سوالهایی پرسیده شد تا تاثیرات بی‌اختیاری مدفوع در اثر مقاربت از پشت را بررسی کنند (در این تحقیق هم از زنان و هم از مردان سوال شد) که نتیجه‌ی آن مثبت بود و نشان داد که این عمل باعث بی‌اختیاری مدفوع می‌شود زیرا در نظرسنجی، بی‌اختیاری مدفوع در افرادی که مقاربت از پشت را داشتند بالاتر بود.[1]

حال این سوالات پیش می‌آید، این بیماری به محض انجام مقاربت از پشت پیش می‌آید (چه در زنان و چه در مردان) این دیگر با کاندوم قابل مهار نیست. چرا باید به افراد همجنس‌گرا اجازه داد آزادانه در جامعه مقاربت از پشت را انجام دهند در حالی که تحقیقات معتبر علمی مضرات آن را نشان داده است؟

یا اگر واقعا این عمل طبیعی است چرا منجر به این بیماری عجیب می‌شود؟ اگر طبیعی می‌بود هرگز نباید با این مشکلات مواجه می‌گشت.

ذ) معمولا پزشکان به دو جنسه‌ها (مردان زن‌نما و زنان مردنما) می‌گویند خود را عمل کنید، یا هورمون جنسِ فطری و شناخته شده‌ی خود را تزریق کنید تا از چنگال بحران و دوگانگی شخصیتی نجات پیدا کنید. (تا اینکه یا زنِ کامل شوید یا مرد کامل). اما همجنس‌گراها در جوامع غربی خود به سمت بحران می‌روند و کسی هم جلوی آنها را نمی‌گیرد! حتی قانونا اجازه می‌دهند که به سمت بحران بروند! چون در جریان همجنس‌گرایی هم دو مرد یا دو زن با یکدیگر زن و شوهر می‌شوند و این گونه نیست که بگویند دو مرد با هم هستند

---

1 The American Journal of Gastroenterology 111, 269-174 (February 2016) doi:10.1038/ajg.2015.419

بلکه قاعده‌ی جنس مخالف را در بین خود رعایت می‌کنند (یکی زن دیگری می‌شود).

راستی اگر این امر کاملا طبیعی است چرا یکی شوهرِ دیگری می‌شود؟

ر) طی مطالعات گسترده‌ای که در سایت‌های خارجی داشتم هنوز هم اختلاف نظرهای فراوانی بر سر این وجود دارد که واقعا همجنس‌گرایی ژنتیکی و ذاتی (وراثتی) می اشد یا صرفا یک انتخاب (اکتسابی) است و هر کدام دلایل خود را دارند.

اگر گزینه‌ی «انتخاب» ثابت شود که هیچ! ولی اگر گزینه‌ی ژنتیکی بودن مطرح شود این شبهه ایجاد می‌شود که تکلیف این افراد چیست؟ چرا باید خدا آنها را اینگونه خلق کرده باشد و بعد برای نیازهای آنها اهمیتی قائل نبوده باشد و... (أستغفرالله)

پاسخ آن است که با تحقیق در زمینه‌ی چگونگی پیدایش ژن همجنس‌گرایی (گِی) در سلولهای افراد همجنس‌خواه یا همجنس‌گرا، به این نتیجه می‌رسیم که تمام عوامل، دلایل ثانویه دارند و خود معلول اتفاقاتی دیگر هستند. به عنوان مثال یکی از دیدگاه‌ها این است که مادر وقتی باردار است اگر فلان دارو را مصرف کند احتمال دارد پسرش همجنس‌گرا باشد و اگر فلان دارو را مصرف کند دخترش همجنس‌گرا خواهد بود، یا در دیدگاهی دیگر می‌گویند در اثر استرس‌های دوران بارداری احتمال دارد بچه‌ی متولد شده این مشخصات را داشته باشد!

یا در دیدگاهی دیگر می‌گویند اختلال و بی‌نظمی در هُورمون‌ها و غدد منجر به این تغییرات می‌شود. اگر علل وجود این اختلالات را بررسی کنیم مشاهده می‌نماییم که باز هم به عوامل محیطی برمی‌گردد.

یا می‌گویند زنانی که به طور متوالی چند نوبت حامله می‌شوند و هر بار فرزندشان پسر است بدنشان در یک حرکت دفاعی هر بار آنتی بادی تولید می‌کند و این هم ممکن است یکی از دلایل ایجاد فرزند همجنس‌گرا در آنها باشد، که در اینجا هم باید گزاره‌ی ثانویه‌ای وجود داشته باشد وگرنه چقدر زیادند زنانی که ۱۰ پسر پشت سر هم زاییده‌اند و همه‌ی فرزندانشان دگر جنس‌گرا بوده‌اند. همچنین اگر قرار بود تنها زاییدن چند پسر پشت سر هم منجر به همجنس‌گرایی شود باید تعداد همجنس‌گرایان و دگر جنس‌گرایان امروز برابر می‌بود در حالی‌که این گونه نیست.

پس تمام موارد ذکر شده در اثر عوامل انسانی پیش می‌آیند و رعایت نکردن اصول بهداشت و ملاطفت‌های روحی و... منجر به این عمل و در نهایت شاید منجر به این صفت شود.

بنابراین ما نمی‌توانیم خدا را مقصر بدانیم که چرا چنین افرادی را خلق کرده و اکنون به نیازهایشان توجه ندارد (معاذ الله) زیرا این عوامل در اثر افعال اختیاری ما پیش آمده و یکی از ابزارهای زندگی ما برای رسیدن به کمال دارا بودن قدرت «اختیار» و «اراده» می‌باشد. و می‌دانیم که خداوند مهربان ﷻ بی‌نظمی‌ها و بی‌اخلاقی‌هایی که منجر به استرس و امور ناپسند می‌شوند را نمی‌پسندد و از آنها نهی فرموده است ولی انسانها خود رعایت نمی‌کنند.

ز) بعد از بررسی‌های علمی ببینیم اسلام در مورد همجنس‌گرایی چه دیدگاهی دارد:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ [1] «لوط را هم فرستادیم و او به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟! (جای شگفت است که) شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید و با آنان می‌آمیزید! اصلاً شما مردمان تجاوزپیشه‌اید (و به انگیزه‌ی شهوت‌رانی و هواپرستی از مرز فطرت در می‌گذرید.)»

در اینکه اسلام همجنس‌گرایی را قبول ندارد هیچ گمانی وجود ندارد، اما پاسخ کسانی که می‌گویند چرا؟ را در سطور گذشته دادیم که واقعا جز آسیب و بحران چیز دیگری به همراه ندارد. شاید به صورت آنی برای افرادی که شیفته‌ی این کار هستند لذت‌هایی به دنبال داشته باشد ولی بی‌شک در بلندمدت اثرات بسیار ناگواری با خود به همراه دارد. اثراتی همچون قطع شدن نسل بشری (به جز بیماری‌ها و عوارضی که در سطور گذشته ذکر نمودیم) زیرا یکی از فلسفه‌های وجود لذت در انجام عمل جنسی گسترش نسل بشر می‌باشد.

در مورد مجازات «همجنس‌گرایی» هم توجه به این نکته قابل ذکر است که لواط (آمیزش بین مرد و مرد، Gay) طبق حدیث پیامبر اکرمﷺ حدّ آن اعدام است.

اسناد: در حدیث صحیح، پیامبرﷺ در بیان حکم عمل قوم لوط می‌فرمایند:

---

۱. أعراف:۸۰ -۸۱.

(من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل، والمفعول به) «هر کس را یافتید که عمل قوم لوط را انجام داده است، فاعل و مفعول را بکشید.»[۱]

اما در مورد مساحِقه (آمیزش بین زن و زن، لزبین، Lesbian) چون دخولی صورت نمی‌گیرد مجازات آن تعذیر می‌باشد.

اسناد: سید سابق می‌گوید: (والسحاق مباشرة دون إيلاج، ففيه التعزير دون الحد) «سحاق (همجنس‌بازی زنان)، تماس بدون دخول است و حکم آن تعزیر بدون حد است.»[۲]

در «موسوعه فقهیه کویتیه»، در بیان عقوبت سحاق چنین آمده است: (اتفق الفقهاء على أنه لا حد في السحاق؛ لأنه ليس زنى. وإنما يجب فيه التعزير؛ لأنه معصية) «فقها اتفاق نظر دارند بر اینکه در عمل سحاق حدی نیست چونکه زنا محسوب نمی‌شود بلکه به علت گناه بودنش، موجب تعزیر است.»[۳]

سبحان الله، از این احکام چه چیزی برای ما ثابت می‌شود؟

غیر از این که حکمها در نهایت دقت و دوراندیشی تدوین شده‌اند، عملی که ضررش بیشتر است مجازات سنگین‌تری هم دارد. اگر حکمها خالی از حکمت بود (و منظور نفس عمل بود) باید مجازات هر دو گروه یکی می‌بود، چون هر دو با همجنس خود یک دیگر را ارضاء می‌کنند.

---

۱. سنن أبی داود ۴ / ۱۵۸ ح ۴۴۶۲؛ الناشر: المكتبة العصرية، صيدا- بيروت. سنن الترمذی ۴ / ۵۷ ح ۱۴۵۶؛ الناشر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابی الحلبی - مصرالطبعة: الثانية، ۱۳۹۵ هـ- ۱۹۷۵م.

۲. فقه السنة ۲ / ۴۳۶ ؛ الناشر: دار الكتاب العربی، بيروت - لبنان الطبعة: الثالثة، ۱۳۹۷ هـ- ۱۹۷۷ م.

۳. الموسوعة الفقهية الكويتية ۲۴ / ۲۵۲؛ الطبعة الأولى، مطابع دار الصفوة - مصر.

در مورد حکم سنگین لواط می‌توان گفت تبعات اجتماعی آن به حدی خطرناک است که خداوند متعال چنین حکمی را برای آن مقرر داشته تا مردمان از ترس عقوبتش هم که شده سراغ این عمل زشت و ناروا نروند.

سخن آخر:

ما در این مقاله فرض آنها را پذیرفتیم و طبق پیش‌فرض خودشان پاسخ حامیان همجنس‌گرایی را دادیم و ثابت نمودیم که در هر حال اشتباه است، اما مطمئن باشید دست‌های پشت پرده‌ی فراوانی در ورای این مساله وجود دارد زیرا بیش از آنچه که هست آن را بزرگ کرده‌اند، یعنی هنجارهای دیگر اجتماعی هیچ کدام ارزش تبلیغات غول‌های رسانه‌ای را ندارند که پر رنگ نمی‌شوند و همجنس‌گرایی تا این اندازه مهم جلوه داده می‌شود!

خداوند خود می‌داند که آمار تجاوز به مردها به خاطر قانونی کردن این عمل شنیع چقدر بالاست.

شبی در یکی از مسنجرها در فضای مجازی مشغول مناظره بودم که در جریان جستجو به صورت کاملا اتفاقی به روم (اتاق) همجنس‌گرایان برخوردم، اتفاقا چند نفر وبکم (دوربین)خود را باز گذاشته بودند وقتی نگاه کردم دو مرد که یکی جوان بود و دیگری کمی پیر بسیار افسرده و ناراحت در اتاق نشسته بودند و به دوربین نگاه می‌کردند، باور کنید وقتی تصور کردم اینها زن و شوهر هستند از این وضعیت بسیار منزجر گشتم. واقعا دلم می‌سوزد که قدرتمندان و زورمدارن برای خواسته‌های خود چه بلایی بر سر مردم ناآگاه می‌آورند. إن شاء الله این مقاله گامی باشد برای بیدار کردن خفتگان در خصوص این مشکل و بحران در عصر حاضر.

قرآن صنعا و قرآن بیرمنگام

در دهه‌ی ۷۰ میلادی (سال ۱۹۷۲) در کتابخانه‌ای در صنعا (پایتخت یمن)، مجموعه‌ای شامل ۱۰٫۰۰۰ جلد از طومارهایی که روی آن قرآن نوشته شده بود پیدا شد (دوازده هزار برگه). ماجرای پیدا شدن این طومارها بسیار جالب است، افرادی در حال مرمّت کتابخانه بودند که یک دفعه دیواری خراب شد و راهرویی به طور اتفاقی کشف گردید! در این راهرو، تعداد زیادی طومار قدیمی وجود داشت که بر روی آن آیات قرآن نوشته شده بود. روستاییان می‌خواستند طومارها را بسوزانند چون متوجه اهمیت آنها نبودند. مردم یمن هم تا چند سال از اهمیت این طومارها اطلاع چندانی نداشتند لذا طومارها در روستایی که پیدا شده بود در شرایط نامناسبی نگهداری می‌شدند، تا این که خبر پیدا شدن آنان در کل یمن پخش گردید و بعد از مدتها قاضی اسماعیل الاکوا (که در آن زمان رئیس امور عتیقه‌جات یمن بود) متوجه اهمیت دست نوشته‌های کشف‌شده گردید.

الاکوا خواستار کمک بین‌المللی برای آزمایش و حفاظت از دست‌نوشته‌ها شد و در سال ۱۹۷۹م موفق شد نظر یک محقق بازدید کننده‌ی آلمانی را جلب نماید و این محقق هم توانست دولت آلمان غربی را متقاعد کند که برای مرمت دست‌نوشته‌ها پروژه‌ای را آغاز کند.

باستان‌شناسان آلمانی اعلام کردند که در این متنها اصلاحاتی صورت گرفته و همین دستآویزی شد که بگویند جاهایی از متن قرآن در طول زمان تغییر پیدا کرده است، خلاصه آنکه جنجال‌ها شروع شد.

اسلام‌ستیزان الآن هم ادعا می‌کنند که بر مبنای پژوهش‌های صورت گرفته بر قرآن صنعا، ثابت می‌شود که کتاب شما مسلمانان دچار تحریف شده است ولی آیا محققان ساکت نشستند و همه‌ی این ادعاها را پذیرفتند؟

خیر. دکتر اسماء هلالی دانشیار پژوهشی دپارتمان مطالعات قرآنی اسماعیلی در لندن طی تحقیقات گسترده‌ای که انجام داد به این نتیجه رسید که قسمت‌هایی از قرآن را پاک کرده‌اند یا پاک شده (چون روی پوست است) بعدها افرادی خود مطالبی در آن جاهای خالی نوشته‌اند زیرا مشخصات (شیوه‌ی خط و...) قسمت پاک شده و قسمت‌های سابق با یکدیگر تفاوت دارد.[1]

پس قرآن صنعا یک نسخه‌ی عادی نبوده بلکه می‌توانیم بگوییم یک تفسیر بوده که افرادی نظرات خود را در کنار آیات اضافه کرده‌اند و این اصلا به معنای تحریف نیست، یکی از شروط تحریف آن است که آن را تغییر دهند که کسی هم نداند! و کاملا طبیعی به نظر برسد!

قرآن بیرمنگام:

صد سال بود که چند صفحه از یک قرآن قدیمی در کتابخانه‌ی دانشگاه بیرمنگام انگلیس نگهداری می‌شد. این صفحات شامل سوره‌ی کهف، مریم و طه می‌باشد، روزی یک دانشجوی دکتری (در سال ۲۰۱۵ میلادی) تصمیم می‌گیرد درمورد آن تحقیق کند لذا آن را برای تعیین قدمت به واحد تاریخ‌گذاری

---

۱. این آدرس وبسایت دانشگاه مارتین لوتر هاله ویتنبرگ (که یکی از دانشگاههای معتبر آلمان است) می‌باشد که به معرفی خانم دکتر هلالی پرداخته و به پروژه‌ی مذکور هم اشاره شده است.
http://www.scm.uni-halle.de/personen/alumni/asma_hilali/?lang=en

رادیوکربن دانشگاه آکسفورد ارسال می‌کند. نتایج بدست آمده برای همگان غیر منتظره بود!

بر اساس آزمایشِ رادیو کربن، این نسخه به احتمال ۴.۹۵ درصد مربوط به سالهای بین ۵۶۸ و ۶۴۵ پس از میلاد مسیح است.[1] و نزول قرآن در میان سال‌های ۶۱۰ تا ۶۳۲ میلادی بوده است، لذا پیش‌بینی می‌شود که فرد نویسنده‌ی آن سوره‌ها یکی از افرادی باشد که پیامبرﷺ را دیده است.

نکته‌ی قابل توجه اینجاست که آن سوره‌ها هیچ تفاوتی با سوره‌های قرآن امروزی ندارد و این نشان می‌دهد که به طور قطع قرآن مجید از تحریف مصون مانده است.

تعدادی از مورخان بریطانیایی ادعایی را مطرح کردند که بیان و نقد آن خالی از لطف نمی‌باشد:

اگر توجه کرده باشید بعثت پیامبرﷺ از ۶۱۰ میلادی شروع شده ولی تحقیقات نیمه عمر کربن نشان داده که احتمالا این نوشته مربوط به ۵۶۸ تا ۶۵۴ میلادی باشد. و چون زمانی که برای آن تعیین کرده‌اند مربوط به قبل از بعثت است می‌گویند شاید قرآن قبل از پیامبر نوشته شده است!

«کیت اسمال» از کتابخانه‌ی بادلین دانشگاه آکسفورد مدعی شد: این کشف مجال بیشتری برای بحث در مورد نحوه‌ی پیدایش قرآن فراهم می‌کند که مثلا محمدﷺ و پیروانش از یک نوشته‌ای که قبلا وجود داشته استفاده نموده و

1.http://www.birmingham.ac.uk/news/latest/2015/07/quran-manuscript-22-07-15.aspx

آن را با اصول سیاسی و اعتقادی خود شکل داده‌اند و قرآن از طریق وحی به محمد نرسیده است.

پاسخ: در کمال احترام، این سخنان ناشی از جهل (شاید هم خصومت) نویسنده، هم نسبت به تعیین قدمت (به وسیله رادیوکربن) و هم نسبت به قرآن می‌باشد.

الف) در مورد رادیوکربن باید نکاتی را در نظر داشت ابتدا توصیه می‌نمایم برای درک بیشتر موضوع، چگونگی تعیین عمر بوسیله رادیوکربن (که به صورت بسیار ساده آن را شرح داده‌ام) را بخوانید بعد به ادامه بحث باز می‌گردیم:

در ساختار تمام جانوران و گیاهان عنصر کربن وجود دارد. این عنصر همیشه در حال گردش است، به محیط می‌رود و به بدن جاندار بر می‌گردد (در اثر تنفس، تغذیه، فتوسنتز، دفع مواد و...) ایزوتوپ به نوعی از اتمهای یک عنصر گویند. حال کربن ۱۴ ایزوتوپ سنگین کربن می‌باشدکه بسیار پایدار است و ۳۷۵۰ سال طول می‌کشد تا نصف آن از بین برود، این ایزوتوپ در دنیا در ساختار بدن زندگان مقدار ثابتی دارد (گیاهان و جانوران). حال وقتی جانداری می‌میرد این تبادل کربن بین طبیعت و بدن آن از بین می‌رود و به مرور کربن‌های بدنش کاهش پیدا می‌کنند. در بالا اشاره کردیم که ۳۷۵۰ سال طول می‌کشد تا کربن ۱۴ نصف شود و خیلی دیر از بین می‌رود. حال وقتی یک فسیل یا یک تکه پوست را پیدا کردند مقدار کربن ۱۴ آن را اندازه‌گیری می‌کنند، چون مشخص می‌گردد که این ایزوتوپ (کربن ۱۴) بعد از مرگ جاندار هر سال چقدر کم می‌شود و مقدار جهانی آن در بین زندگان هم عدد ثابتی است پس آن مقدار باقی مانده را از نرخ ثابت جهانی کم می‌کنند و زمان مرگ آن (پایان تبادل کربن بدن با محیط) مشخص می‌شود.

پس آنها فقط زمان مرگ جانداری که پوستش مورد استفاده‌ی کاتبان وحی بوده را مشخص کرده‌اند. و اصلا نمی‌دانند که آن قرآن چه وقتی نوشته شده است. چه بسا ۲۰ سال قبل این بز را سربریده باشند و پوستش باقی مانده باشد!!!

همچنین این روش تخمینی است و همیشه بین ۵۰ یا ۱۰۰ سال دچار اشتباه می‌شود، که آن مورخان این را در نظر نگرفته‌اند.

ب) برای آیات قرآن شرح نزول وجود دارد که دارای اسناد معتبر تاریخی است. خیلی از آیات مطابق با احوال و واقعیات زندگی پیامبرﷺ نازل شده است. (در عین حال که حاوی هدایت برای تمام بشریت می‌باشد و این از شگفتی‌های قرآن است). مگر می‌شود یک کتاب الآن نوشته شود و بعد از ۵۰ سال حوادث زیادی برای زندگی شخصی پیش بیاید و آن کتاب از ۵۰ سال زودتر به بیان و شرح تمام آن حوادث پرداخته باشد! آن هم به صورت دقیق دقیق. حتی با عقل هم جور در نمی‌آید که قرآن قبل از پیامبر بوده باشد و او هم بیاید برای خود از آن استفاده کند! آن هم یک فرد بی‌سواد! بیاید آیاتی با این دقت و نظم و سنگین وزنی از لحاظ ادبی را به نفع خود تغییر دهد!

راستی اگر دست‌ورزی در قرآن آنقدر راحت است چرا ۱۴ قرن است کسی نتوانسته این کار را انجام دهد؟ چرا از آوردن یک سوره‌ی سه آیه‌ای مثل قرآن عاجزند؟

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[1] «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم.)»

دکتر عبدالرحمن سمیط، مرد آفریقا

بسیار پیش آمده که وقتی با اسلام‌ستیزان بحث می‌کنیم فقر و گرسنگی کشورهای آفریقایی را به روی ما می‌آورند و آن را به خدا نسبت می‌دهند و ما هم هر بار می‌گوییم خداوند به انسانها اختیار داده و راه را نشان داده است. همه‌ی ما انسانها مسئولیم که به گرسنگان جهان کمک کنیم. اسلام‌ستیزان انتظار دارند پولهای مردم دنیا در معاملات سودآوری کند و خداوند از آسمان بجای باران برای مردم آفریقا نان و بیسکویت و میوه و گوشت و ماهی بفرستد!

در حالی که در هیچ جای دین به چنین امری اشاره نشده و معلوم نیست انتظار آنها از کجا سرچشمه می‌گیرد! اگر می‌گویند خدا فرموده من رزاق هستم، این را هم که پاسخ داده‌ایم قرار نیست چون خدا رزاق است کسی بدون تلاش و حرکت سیر شود! بی‌خدایانِ دزد، ثروت‌های مردم بدبخت آفریقا را دزدیدند و اکنون می‌گویند اگر خدایی وجود دارد برایتان غذا بیاورد! در حالی که خدا به انسانها امر فرموده با اختیار خود ظلم‌ستیز باشید و باید جلوی این ظلم را جهانیان می‌گرفتند که نگرفتند، آفریقاییها باید قیام می‌کردند که نکردند، قبلا بطور مفصل در این زمینه بحث کرده‌ایم ولی مطلبی که می‌خواهم خدمت شما عرض کنم این است که اسلام‌ستیزان به یتیم‌پروری امثالِ آنجلینا جولی

---

۱. حجر:۹.

(بازیگر آمریکایی) خیلی می‌نازند! که مسلمان هم نیست اما سه کودک یتیم را بزرگ می‌کند، به نوعی قصد بی‌ارزش کردن نماز و روزه‌ی ما و بزرگ کردن بیش از حد افرادی که مسلمان نیستند را دارند. اما پاسخ این شبهه‌ی آنان چیست؟

آیا واقعا کسی از امت رسول‌الله ﷺ برای آفریقا کاری انجام نداده و فقط بازیگران آمریکایی و بیل گیتس و... به فقرا کمک کرده‌اند؟!

دکتر عبدالرحمن سمیط رحمه الله (sumait) مردی کویتی بود که در سال ۱۹۴۷م در کویت متولد شد، تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان خود را در این کشور به پایان رسانده و پس از آن نیز مدارک کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای خود در تخصص بیماری‌های داخلی را به ترتیب در دانشگاه‌های «بغداد» در عراق، «لیورپول» در بریتانیا و «مک گیل» در کانادا دریافت کرد. او بیشتر عمر خود را مشغول امور خیریه و دعوت بود و ۳۰ سال از عمر گرانبهایش را در آفریقا گذراند و به مردم آنجا خدمت کرد که نتیجه‌ی فعالیت‌هایش به شرح زیر می‌باشد:

تاسیس جمعیت خیریه‌ی «کمک مستقیم»، جمعیتی که بزرگترین سازمان بین‌المللی در قاره آفریقا به شمار می‌آید.

ساخت بیش از پنج هزار و ۷۰۰ مسجد در کشورهای آفریقایی.

حفر بیش از هشت هزار و ۶۰۰ حلقه چاه آب.

ساخت بیش از ۸۶۰ مدرسه.

تاسیس بیش از ۲۰۰ مرکز اسلامی.

سرپرستی بیش از ۱۵ هزار یتیم و آموزش آنها.

در مراکز آموزشی وابسته به آن بیش از نیم میلیون دانش‌آموز و دانشجو مشغول یادگیری علوم دینی هستند.

ایجاد چهار دانشگاه.

ایجاد شمار زیادی رادیو و رسانه‌های نوشتاری.

تحویل بیش از چهار هزار داعیه و معلم به جامعه.

در سال ۱۹۹۶م برای قدردانی از تلاش‌های بی‌وقفه‌اش، «جایزه جهانی ملک فیصل بن عبدالعزیز آل سعود برای خدمت به اسلام» را دریافت کرد که ارزش آن جایزه ۷۵۰ هزار ریال عربستان بود (۲۰۰ هزار دلار) او این پول را صرف آموزش کودکان آفریقایی نمود که در نتیجه‌ی آن، بسیاری از کودکان و نوجوانان آفریقایی موفق به یادگیری علوم مختلف و موفق به ورود به دانشگاه‌ها شده و هم اکنون بیشتر آنها در کشورهای خود مشغول خدمت به هموطنانشان هستند.

ممکن است افرادی بگویند فلان بنیاد خیریه از این بیشتر کمک کرده است، در پاسخ می‌گوییم کدام شخصی حاضر شده از رفاه خود دست بردارد و با جان و مال و علم و همه چیز در اختیار مردم رنج‌دیده باشد!؟

اعمال و شیوه‌ی تبلیغ این مرد به قدری زیبا بود که ۱۱ میلیون آفریقایی به دست او مسلمان شدند.

در۲۰ نوامبر سال ۲۰۱۳م روزنامه‌ی کویتیِ الشاهد گزارشی منتشر کرد مبنی بر اینکه در جریان کنفرانسی که در کویت برگزار شد یکی از وزرای امور خارجه یک کشور آفریقایی اعلام کرد که من یتیمی بودم که به کمک دکتر عبدالرحمن سمیط توانستم درس بخوانم و به اینجا برسم.[1]

1.http://www.alshahedkw.com/index.php?option=com_content&id=101371:2013-11-19-19-02-25&Itemid=457

در زندگی‌نامه‌ی او آمده که گاهی اوقات ۲۰ ساعت رانندگی می‌کرد، یا از مرداب‌ها و راه‌های صعب‌العبور با پای پیاده حرکت می‌کرد تا خود را به یک قبیله می‌رساند و به آنها کمک می‌کرد.

پس بدانید اگر افرادی برای انسانیت (الله أعلم) قسمت کوچکی از دارایی خود را صرف می‌کنند، هستند بزرگ‌مردانی که در راه خدا (الله أعلم) تمام دارایی و سلامتی و هستی خود را صرف می‌نمایند. در نهایت دکتر عبد الرحمن سمیط در سال ۲۰۱۳م فوت کردند. رحمت خدا بر او باد.

آیا مردم فلسطین، زمین و خاکشان را به اسرائیل فروخته‌اند؟

یهودیان از یک سو جوانهای رعنای ما را فریب داده (عقاید دینی آنها را متزلزل کرده) و از سوی دیگر، خود را به عنوان کشوری شرافتمند و عزّت‌مند در قلوب آنها جای داده‌اند. خوب به یاد دارم که در تیرماه ۱۳۹۳ که مصادف با ماه رمضان بود، رژیم سفاک اسرائیل هزارن انسان (اعم از افراد مدنی و زن و کودک) را در غزه به خاک و خون کشید با این حال از بین اطرافیان بنده بودند نفراتی که می‌گفتند:

مردم فلسطین خود سرزمین نیاکان‌شان را به یهودیان فروختند، اکنون می‌گویند که پشمان هستیم و زمین ما را پس بدهید؟! تقصیر خودشان است، اسرائیل چکار کند. مگر به آنها پول نداده است!

حسرت و ندامت بر ما مسلمانان که به چه ذلّت دردناکی گرفتار شده‌ایم، عزّت مسلمانی که هیچ دعاگو و ثناگوی دشمنان قسم‌خورده‌ی خود شده‌ایم. دشمن قبله‌ی اول ما را غصب کرده (در قلب جهان اسلام کشوری با تفکر رادیکالی یهود تاسیس کرده) نه تنها بی‌خیال هستیم بلکه به دشمن افتخار می‌کنیم که عرب (مسلمان) می‌کشد؟!

ولی آیا ماجرای زمین‌فروشی صحت دارد؟

تذکر: بنده در نظر دارم شمه‌ای کوتاه (و خلاصه) از واقعیت را برای شما عزیزان بیان نمایم، لذا از ذکر اسم‌های خاص و پیچیده و بیان جزئیات زیاد جلوگیری کرده‌ام، تا إن شاء الله دور از تشویش ذهن، مسائل را به صورت کلّی متوجه شویم.

فلسطین پیش از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی (آخرین خلافت اسلامی) جزئی از حکومت نامبرده بود. در قرن گذشته تعدادی از بزرگان یهود در جلسات بین خود در اروپا (اصلی‌ترین آنها تئودور هرتزل) اعلام کردند که ما باید به فلسطین باز گردیم.

قابل ذکر است که یهودیان چند هزار سال قبل در فلسطین بوده‌اند به هر حال در زمان صدر اسلام فلسطین جزو حکومت روم محسوب می‌شد و بعدها مردم آنجا مسلمان شدند.

یهودیان بعد از جلسات زیادی که برگزار نمودند به عنوان نتیجه‌ی جلسات، هیأتی را نزد سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی‌ رحمه الله فرستادند (گفتیم که فلسطین قسمتی از خاک خلافت اسلامی عثمانی بود)، به خلیفه گفتند با پولی بسیار هنگفت خاک فلسطین را به ما بفروش زیرا می‌خواهیم به آنجا باز گردیم. اما سلطان عبدالحمید رحمه الله در پاسخ به آنها گفت: «اگر خاک پدرم بود آن را می‌فروختم، ولی سرزمین مسلمانان است و هرگز نمی‌توانم چنین خیانتی به امّت اسلام انجام دهم. خلاصه از راه مسالمت‌آمیز نا امید شدند چونکه خلیفه با این پاسخ محکم با آنها اتمام حجّت نمود.»

یهودیان از راه دسیسه وارد شدند، نزد اعراب فلسطین می‌رفتند و با قیمت‌های باورنکردنی زمین‌ها و مزارع آنها را می‌خریدند، اعرابی که بعدها

متوجه شدند خرید آنها به منظور تشکیل یک دولت یهودی در خاکشان است. پس از تلاشها و تطمیع‌ها و زحمات فراوان توانستند دو درصد و نیم (۲/۵%) از کل خاک فلسطین را خریداری کنند...

دیری نپایید که جنگ جهانی اول را به راه انداختند(!)، خلافت عثمانی را سرنگون کردند (در آنجا هم با دسیسه، نزد حکام عربستان رفتند و گفتند از ترکان عثمانی حمایت نکنید چون شما عرب هستید و شایسته‌ترید و...) سرزمین اسلامی را آنگونه که دلشان خواست تکه تکه نمودند!

خلاصه بعد از فروپاشی دولت عثمانی منطقه فلسطین دست انگلیس افتاد، انگلیسی‌ها که ابزار دست یهود بودند (و هستند) آنقدر بر مردم فلسطین فشار آوردند که مجبورشان ساختند ۵ درصد دیگر از خاکشان را هم بفروشند. اینگونه که مثلا واردات را آزاد کردند و صادرات را ممنوع! و در داخل مالیات‌های بسیار سنگینی بر کشاورزان وضع می‌کردند! کشاورز بدبخت چون فقط سختی و مشقت بی‌فایده برایش باقی می‌ماند می‌گفت زمینم را نمی‌خواهم و در مقابل مشتری یهودی با قیمت نجومی برای زمین او وجود داشت!

یا محصولات مشابه فلسطینی‌ها را با قیمتی ارزان از خارج وارد می‌کردند و در نتیجه محصولات بومی به فروش نمی‌رسید همانطور که اشاره شد، صادرات را هم قطع کرده بودند، و مردم هم از عهده‌ی مالیات‌های طاقت‌فرسا بر نمی‌آمدند و ناچارا مجبور می‌شدند مزارع و زمین‌هایشان را بفروشند و دسیسه‌های زیاد دیگر که از حوصله‌ی نوشته‌ی ما خارج است. با تمام این نیرنگ‌ها (همانگونه که در سطور قبلی ارقام آن ذکر شد) توانستند صاحب هفت و نیم درصد (۷/۵%) از خاک فلسطین شوند.

همین که جای پای یهود تا اندازه‌ای محکم شد انگلیس آنجا را ترک کرد. به صورت رسمی مردم یهود را در جای خود نشاند(!) تا حکومت فلسطین را به دست بگیرند. (اما به صورت غیر رسمی از هیچ گونه حمایت مالی و نظامی و سیاسی آن فروگذار نکردند).

به مرور نقاب‌ها برداشته شد و یهودیانِ صهیونیست چهره‌ی واقعی خود را به نمایش گذاشتند، دیگر مسالمت و خرید و تطمیعی در کار نبود. در سال ۱۳۲۷هجری شمسی ساکنان ۵۳۱ روستا و شهر فلسطینی یعنی جمعاً ۹۰۰ هزار نفر را به زور آتش(اسلحه) از خانه و کاشانه خود بیرون راندند. در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا به فرمان شارونِ ملعون ۳۰۰۰ نفر را قتل‌عام کردند. مردم بیچاره هم از ترس قتل‌عام و ژینوساید (نسل کشی) منازل و زمین‌های خود را ترک می‌کردند و اسرائیلی‌ها مناطق خلوت شده را تصاحب می‌کردند و شهرک‌سازی می‌کردند و دهها فاجعه‌ی دیگر!

اینگونه شد که به خاطر ناآرامی و کشت و کشتار بیش از یک میلیون فلسطینی به دیگر کشورهای عربی پناه بردند. اسرائیل هم یهودیان را از جای جای جهان جمع می‌کرد و در منطقه‌ی غصب کرده مستقر می‌کرد، و این شد که در طول دهه‌های اخیر نود و هفت درصد (۹۷%) از خاک فلسطین به دست اسرائیل افتاد.

این حقیقت واقعه‌ی زمین‌فروشی فلسطینیان است! و مسجدالاقصی اولین قبله‌ی مسلمانان به دست اسرائیل افتاد و طبق باورهای خودشان می‌خواهند دوباره معبد سلیمان را برای اهداف ماسونی خود در زیر مسجَد بازسازی کنند!

در اینجا سوالی مطرح می‌شود، پس مسلمانان جهان کجا بودند؟ چرا اجازه‌ی این گستاخی را به قوم یهود دادند؟

پاسخ این است همانگونه که اشاره شد، به وسیله‌ی جنگ جهانی اول حکومت عثمانی را سرنگون کردند و خاک مسلمانان را تجزیه نمودند. کشور عراق و ترکیه و سوریه و عربستان و... را به دلخواه خود تشکیل دادند، جالب آنکه در اکثر این کشورها حکامی مسلمان‌نما و حلقه به گوشِ یهود تعیین کردند. شورای امنیت و سازمان ملل متحد هم که تماما در اختیار آمریکا و انگلیس قرار دارند (این دو کشور هم در اختیار یهود).

جوانان مسلمان در سرتاسر دنیای اسلام (خصوصا کشورهای عربی) به پا خواستند و به اسرائیل حمله کردند. بارها مجاهدان مسلمان تا مرز پیروزی پیش می‌رفتند و نابودی اسرائیل نزدیک می‌شد که بلافاصله شورای امنیت می‌گفت باید چند روز آتش‌بس وجود داشته باشد (در این چند روز هم آنها دوباره اسرائیل را تقویت می‌کردند). و حکام حلقه به گوش خود در جهان اسلام را هم به نفع اسرائیل می‌شوراندند.

خوب چرا مردم به این حکام اجازه‌ی این کارها را می‌دادند؟

یهود پلیدتر از آن است که ما فکرش را بکنیم. بعد از نابودی امپراطوری عثمانی مملکت مسلمانان را تجزیه کردند و کشورهایی بصورت کثیرالملّیت ایجاد نمودند و با ترویج شعارهای ناسیونالیستی در بین مردم تفرقه و آشوب ایجاد کردند، مثلا در کشور عراق هم کُرد قرار دادند هم عرب شیعه و هم عرب سنی. در ترکیه، هم کرد هم ترک و...

جالب آنکه به هر کدام القا می‌کردند (و می‌کنند) که شما از دیگری بهتر هستید! و همین اسباب درگیری را فراهم می‌نمود و تمرکز از روی حاکمیت برداشته می‌شد!

مثلا جمال عبدالناصر و یاسر عرفات از شخصیت‌های ناسیونالیست بودند و اعراب ملی‌گرا آنها را خیلی قبول دارند. (عرفات تا زمانی‌که علیه اشغالگران صهیونیستی مبارزه می‌کرد، به عنوان یک تروریست معرفی می‌شد ولی زمانی‌که تسلیم شدن در مقابل رژیم صهیونیستی را پذیرفت و به ملت مظلوم فلسطین خیانت کرد، به پاس این خوش‌خدمتی جایزه‌ی صلح نوبل را دریافت کرد)!

بعد از این همه کشمکش در سال ۱۹۴۸م میلادی کشور اسرائیل را تشکیل دادند، بلافاصله آمریکا و شوروی آن را به رسمیت شناختند!

در حالی که تمام کشورهای مسلمان با این عمل مخالف بودند برای گرفتن رای موافق در سازمان ملل به برخی از کشورهای فقیر و دورافتاده رشوه دادند. حتی از افرادی چون آلبرت انیشتین (که یک یهودی بود) استفاده کردند و انیشتین برای جواهر لعل نهرو نخست وزیر فاضل هندوستان نامه نوشت و خواست که اسرائیل را به رسمیت بشناسد!

ولی امت اسلام در خواب بود (همیشه وقتی می‌گویم امت اسلام در خواب است یاد سخن یکی از علمای معاصر می‌افتم که در یکی از کتاب‌هایش نوشته: امت اسلام اگرچه در خواب است ولی هنوز زنده می‌باشد به این خاطر تا این اندازه به او حمله می‌کنند زیرا کسی با مرده کاری ندارد و مرده ضرری ندارد) و به امید روزی که بیدار شویم.

اگر مساله‌ی فروش خاک را از زاویه‌ی دیگری بررسی کنیم ما فرض را بر این می‌گذاریم که مردم فلسطین نصف خاک خود را فروختند! (که بر اثر فشارهای زیاد فقط موفق شدند ۷/۵ درصد را بخرند).

باید به این نکته توجه داشت که فروختن زمین به معنای فروختن تعیین سرنوشت نیست! اسرائیل غاصب در اقلّیت قرار دارد و شایسته آن نیست که برای اکثریت تعیین تِکلیف کند. آیا منطقیست چند ایرانی ثروتمند صد هکتار از خاک سویس را بخرند و در آنجا کشور ایران ۲ را تشکیل دهند؟ آیا دنیا اجازه خواهد داد؟ آیا آمریکا و شوروی و سازمان ملل آن را تایید می‌کنند؟ آیا اگر مسلمانان به اسپانیا برگردند و بگویند زمانی اینجا اندلس نام داشته و بلاد اسلام بوده، ما دوباره اندلس را تشکیل می‌دهیم کشورهای نام برده اجازه می‌دهند؟

واقعا مایه‌ی ننگ ماست که به دشمن درجه یک خود حق و بها می‌دهیم.

چه زیبا فرموده است خداوند رحمان: ﴿وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ...﴾[1] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد مگر این که از آئین (تحریف شده و خواستهای نادرست) ایشان پیروی کنی».

و امروز یهودیان با سرمایه‌گزاری‌های کلان در حال پیاده کردن طرح استعماری دیگر خود مبنی بر تزلزل اندیشه‌ی نسل جوان هستند. روزی با یکی از بی‌خدایان مناظره می‌کردم، گفتم هدف پیامبرﷺ از اعلام رسالت چه بود؟ گفت: کشتن یهودیان! او خود نمی‌دانست ولی من می‌دانستم که از چه آبشخوری او را سیراب کرده‌اند. و یهودیان چگونه کار می‌کنند و چگونه مفاهیم خود را القا می‌کنند.[2]

---

۱. بقره:۱۲۰.

۲. الف) کتابچه صفحاتی از تاریخ اسلام، جلد دوم، تهیه توسط سایت نوار اسلام. ب) شبهات تاریخی۲ (فروش زمین، شایعه تا واقعیت)، از منشورات دفتر جنبش مقاومت اسلامی حماس در تهران. ج) ۱۹۴۸ اولین جنگ اعراب و اسرائیل نوشتهٔ بنی‌موریس است. فصل دوم (صفحات ۵۱ تا ۶۳).

آیا قلب مرکز تفکر است؟ آیا قرآن با علوم روز در تضاد است؟

قبل از هر چیز ببینیم پروردگار منّان در قرآن چه فرموده‌اند:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَـٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾[1] «ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چونکه چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.»

همانگونه که مشاهده می‌کنیم پروردگار منّان فرموده است دلهایی دارند که با آن نمی‌فهمند. اسلام‌ستیزان می‌گویند این یک ایده‌ی قدیمی است چون هزاران سال قبل مردم تصوّر می‌کردند که قلب مرکز تفکر است و قرآن هم که در ۱۴ قرن قبل نگاشته شده تفکّر مردم همان زمان را تبعیت کرده است.

قبل از اینکه هرگونه توضیحی عرض نمایم به این نکته توجه بفرمایید: حال اگر حرف قرآن درست در آمد، به نظر شما عکس العمل اسلام‌ستیزان چه

---

۱. أعراف:۱۷۹.

خواهد بود؟ به قرآن ایمان می‌آورند؟ خیر! مستقیم می‌گویند، قرآن که هنری نکرده چرا که مردم پیش از آن هم در هزاران سال قبل این را می‌دانستند!

می‌خواهم بگویم اِنها به هیچ صراطی مستقیم نیستند و بهانه‌گیری، عیب جویی و خصومتِ با اسلام در پوست و گوشت و خونشان آمیخته شده غیر از اینکه به درگاه خداوند متعال توبه نمایند.

حال به بررسی موضوع می پردازیم.

در سال ۲۰۰۲م محققانی از دانشگاه آریزونای آمریکا با همکاری پژوهشگران دانشگاه هاوایی تحقیقاتی را بر روی ۱۰ نفر- که قلب خود را از دست داده و قلب شخص دیگری را در سینه‌ی خود پیوند داده بودند- انجام دادند، این ۱۰ نفر را از نقاط مختلف آمریکا انتخاب کردند و سوال‌های مربوطه را از «خانواده و دوستان فرد گیرنده‌ی قلب» و «خانواده و دوستان فرد دهنده‌ی قلب» پرسیدند. نتایج بسیار شگفت انگیز بود. آنها به وضوح مشاهده کردند که موارد زیر از فرد قلب دهنده به فرد گیرنده منتقل شده است:

۱. علاقه‌مندی‌های غذایی (food)

۲. سبک و نوع موسیقی (music)

۳. علاقه‌ی هنری (art)

۴. مسائل جنسی (sexual)

۵. تفریحات (recreational)

۶. سلیقه‌ی حرفه‌ای (نوع حرفه) (preferences career)

۷. مواردِ خاصی از ادراکات، از نامها و تجربیاتِ حسیِ مربوط به اهدا کنندگان.

در متن تحقیق و مصاحبه موارد جالبی وجود دارد که یک نمونه را با هم می‌خوانیم:

قلب یک دختر ۱۴ ساله (که ژیمناستیک‌کار است و با یک سانحه‌ی ورزشی مواجه می‌شود) را برای یک مرد ۴۷ ساله پیوند می‌دهند، همسر آن مرد می‌گوید شوهرم مثل دختر بچه‌ها شده است! با صدای بلند می‌خندد، حرکات عجیب و غریب انجام می‌دهد، او تصور می‌کند که ۱۴ ساله است. حتی گاهی اوقات بی‌خودی پرش انجام می‌دهد! (صاحب قلب ژیمناستیک‌کار بود)[1]

در ادامه باید بدانیم که چگونگی این عملکردهای قلب هنوز هم برای بشر ناشناخته است! اما با وجود این دلایل معتبر علمی (که قلب جدای از پمپاژ خون در ادراکیات و شناخت هم نقش دارد) اسلام‌ستیزان به قرآن خرده می‌گیرند که با علم روز در تضاد است! حقیقتا باید گفت: «ای منتقدان قرآن، بهانه‌های شما با علم در تضاد است» وگرنه قرآن تضادی با علم و دانش ندارد.

دلایل دیگری هم وجود دارد ولی حقیقتا یاد این شعر افتادم که می‌گوید:

دل بگفتا علم لدنی هوس است

بگو تو را آنچه در دسترس است

---

۱. این لینک دانلود مقاله و گزارش تحقیق:
http://www.newdualism.org/nde-papers/Pearsall/Pearsall-Journal%20of%20Near-Death%20Studies_2002-20-191-206.pdf
می‌توانید خود آن را دانلود کنید و مطالعه بفرمایید. افرادی که اهل تحقیق می‌باشند می‌توانند این عبارت را در گوگل تایپ بفرمایند و با انبوهی از مطالب در این زمینه مواجه شوند:
Changes in heart transplant recipients that parallel the personalities of their donors

گفـــتم الـــف. گفـــت دگـــر؟ گفـــتم هـــیچ
گـر در خانـه کـس اسـت، یـک حـرف بـس اسـت

از اقامه‌ی دلایل بیشتر منصرف شدم. اما مطمئنم مخالفان بعد از خواندن این دلایل می‌گویند پیشینیان هم که می‌دانستند قلب مرکز تفکر است! پس اسلام حرف خیلی مهمی نزده است...!

مثل همیشه به آنها می‌گوییم، شما یک سند بیاورید که کسی این را به پیامبرﷺ یاد داده تا حرف شما را قبول کنیم.

یک بام و دو هوا!

زمانی که از برکات و نیکی‌های اسلام مبارک حرف می‌زنیم، اولین پاسخی که از اسلام‌ستیزان می‌شنویم این است که این نیکی‌ها متعلق به اسلام نیست و مردمان قبل از اسلام هم این موارد را می‌دانسته اند (البته که ادیان قبل هم مروج اخلاق بوده‌اند ولی آموزه‌های آنها دچار تحریف می‌گشت و اسلام هم تکمیل کننده‌ی آنان است. موضوع بحث ما چیز دیگریست لذا بیش از این ادامه نمی‌دهیم).

اما وقتی بحث برده‌داری یا خشونت یا مسائل دیگری را مطرح می‌کنیم (که البته دشمنان آن را خصمانه جلوه می‌دهند) آن را مستقیم به اسلام ربط می‌دهند! گویی که اسلام آغازگر خشونت در جهان! آغازگر برده‌داری در جهان! آغازگر قصاص و امور حکومتی می‌باشد!

دلیل این یک بام و دو هوای اسلام‌ستیزان چیست؟

در جایی که به نفعشان است می‌گویند بله این مستقیم کار اسلام است، اما در جایی که به ضرر شان است می‌گویند خیر! این مربوط به مردم چند هزار سال قبل است. پس چرا برده‌داری و جنگ و اعدام و... را متعلق به مردم چند

هزار سال قبل نمی‌دانند! در حالی که در بین تمام ملل چنین مسائلی وجود داشته است!

اسلام‌ستیزان باید بدانند که اسلام آمد و تمام این امور را اصلاح کرد و آنها را اهرمی قرار داد برای دفاع از ضعفا و فقرا و مظلومان. جالب اینجاست که اسلام را ساخته و پرداخته‌ی دست بشر می‌دانند اما رفتارهایی که مورد انتقاد خودشان است را به خدا نسبت می‌دهند و این را بهانه‌ای برای گریز از توحید قرار داده‌اند!

در این نوشتار قصد بنده نشان دادن تناقض‌گویی اسلام‌ستیزان بود وگرنه در مقالات و یادداشت‌های متعدد ثابت کرده‌ایم که اسلام دین صلح و رحمت است و اسلام‌ستیزان در اشتباهند.

اعدام و کشتن و... باید وجود داشته باشد ولی نسبت به انسانهای متجاوز و ظالم و گناهکار نه فرد بی‌گناه. بی‌شک اسلامِ مبارک دستور به روا داشتن هیچ گونه آزاری نسبت به فرد بی‌گناه نداده است.

عدم اعتقاد به خداوند متعال و خود کشی

وقتی ما موحدین از بلاد اسلام و قوانین این دین مبارک سخن می‌گوییم اسلام‌ستیزان، فقر و عدم پیشرفت و مشکلات اجتماعی را به ما یادآوری می‌کنند و از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی برای ما مثال متفاوت مطرح می‌کنند که آنها به هیچ دینی (از ادیان الهی) پایبند نیستند ولی بسیار خوشبخت و مرفه هستند و زندگی راحتی را برای خود مهیا نموده‌اند.

در چند سال اخیر اروپا و امریکا به شدت دچار بحران مالي شدند و همین امر، افسردگی شدیدی را برای مردم به بار آورد. ابعاد این مشکلات روحی بسیار بسیار بزرگ بود. روزنامه‌ی دیلی میل در ۱۱ ژوئن ۲۰۱۴م منتشر کرد که در

جریان بحران مذکور از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱م ده هزار (۱۰/۰۰۰) نفر در اروپا و آمریکا خودکشی کرده‌اند![1]

خدا می‌داند که چند هزار نفر هم دچار افسردگی و بیماری‌های روانی شده‌اند (که از برآیند آنها ده هزار نفر به زندگی خود پایان دادند). زمانی که به اسلام‌ستیزان می‌گوییم شما که اروپا و آمریکا را مدینه فاضله می‌پندارید، چه توجیهی برای این حرکات دارید؟! آنها در پاسخ ما می‌گویند: از کجا می‌دانید که این افراد، بی‌خدا بوده و به ادیان الهی پایبند نبوده‌اند؟ و در نهایت چند آمار از خودکشی‌های صورت گرفته در کشورهای اسلامی را مطرح می‌کنند.

اما پاسخ این گفته‌ی آنها چیست؟

اولا خود آنها ادعا داشتند که این کشورها بی‌باور هستند و فلان و فلان شده‌اند ما که با آنها کاری نداشته‌ایم، درواقع آنها چوب استدلال نادرست خود را می‌خورند.

دوما حال که موضوع را اینگونه جلوه می‌دهند، ما هم از آنها می‌پرسیم: از کجا معلوم افرادی که در کشورهای اسلامی خودکشی می‌کنند افراد باورمندی هستند؟

اتفاقا اگر وضع ما تا این اندازه بد شده و از کشورهای غربی عقب افتاده‌ایم، به دلیل دور افتادن از مفاهیم اولیه‌ی اسلام است، نه به خاطر وجود این دین. (امروز جوانان ما نماز نمی‌خوانند، قرآن مطالعه نمی‌کنند و به جای تحقیق و مطالعه مشغول برنامه‌های ارسالی از غرب شده‌اند و عده‌ای هم مثل

---

۱. عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایید:

10, ···lives were taken in Europe and North America during recent financial crisis

اسلام‌ستیزانی که در اینترنت علیه اسلام سخن‌پراکنی می‌کنند بی‌دین و باور گردیده‌اند.) جوانان سرمایه‌های یک ملت برای پیشرفت هستند که وضع جوانان ما با هزاران توطئه آشکار و پنهان اسلام‌ستیزان چنین شده است.»

در کل: کسی که خدا باور باشد، هنگام بحران مالی می‌گوید خدا رزاق است و بعد از تلاش، نتیجه را از ذات مبارکش طلب می‌نماید. اما اکثر افرادی که به وجود خدا باور ندارند در لحظه‌ی مواجه شدن با تنگنای بسیار شدید، یا به مواد مخدر پناه می‌برند یا به الکل یا امور کاذب دیگر و در نهایت هنگام فشار فراوان دست به خودکشی می‌زنند. (نه همه‌ی بیخدایان ولی اکثریت قریب به اتفاق آنها). لذا چه در سرزمین اسلام و چه در سرزمین کُفر محال است کسی را یافت که ایمان قوی به پروردگار دارد و خودکشی نماید.

اروپا از لحاظ علم در اوج شکوفایی قرار دارد به طوری که ما هم از برکات علم آنها بهره‌مند شده‌ایم اما از لحاظ اخلاقِ فردی و اجتماعی با مشکلات فراوانی روبرو می‌باشد زیرا علم ربطی به اخلاقیات ندارد. آنها از لحاظ علمی به شکوفایی رسیده‌اند ولی از لحاظ اخلاقی مسیر انحطاط را در پیش گرفته‌اند.

ای کاش آنها به عقیده‌ی صحیح دست یابند و ما هم تکانی به خود دهیم برای رسیدن پیشرفت های علمی. (هر چند آنها سالیان متمادی است که با فرهنگ استعمارگری و سلطه‌جویی، آشوب، جنگ و خونریزی را برای ما به ارمغان آورده‌اند و محال است پیشرفت در سایه‌ی عدم امنیت معنا پیدا کند، و این هم به بی‌باور بودن و عدم توجه آنها به آخرت و دنیای دیگر باز می‌گردد. غارت ملت‌های دیگر.)

ذبح اسلامی و رسوایی اسلام‌ستیزان

هر ساله در جهان اسلام در روز عید قربان مسلمانان با ذبح حیوان و تقسیم گوشت در بین مردم، یاد و خاطره‌ی (اتفاقات) این روز مبارک را گرامی می‌دارند. اما متاسفانه می‌بینیم که اسلام‌ستیزان با ولعی خاص این عمل خداپسندانه را به سخره می‌گیرند. در گذشته فقط اسلام‌ستیزان بودند ولی مدتیست فعالان حقوق حیوانات (FAWC) نیز به جمع آنها اضافه شده اند و با نسبت دادن صفاتی همچون بی‌رحمی، خشونت، پایمال کردن حقوق حیوانات، عشق به خونریزی و... درصدد بی‌بها کردن این تدبیر زیبا می‌باشند.

هر چند ما مسلمانان در خرد پذیر بودن قوانین اسلام و حکیم بودن پروردگار متعال شکی نداریم اما بهتر آن است که با دیدی موشکافانه و یک بررسی کوتاه علمی، ببینیم آیا ادعای آنها صحت دارد؟ و قبل از پرداختن به روش‌های مختلف کشتن حیوان و اثبات ارجحیت ذبح اسلامی این نکته حائز اهمیت می‌باشد که اسلام‌ستیزان معترض به ذبح اسلامی دو دسته‌اند:

الف) عده‌ای می‌گویند هیچ جانوری نباید کشته شود، شما عاشق خون هستید، شما خشن هستید، جانوران باید زندگی کنند. اما از مسلمانان بیشتر به گوشت علاقه دارند(!) گوشت که از آسمان نمی‌بارد به هر حال باید از گاو و گوسفند و شتر تغذیه کرد. همچنین از ما بیشتر به کیف و کفش و پالتو و کمربند چرم علاقه دارند! مگر این چرم از کجا تولید می‌شود؟ غیر از اینکه پوست حیوانات است که از آنها استفاده می‌شود!

ب) دَسته‌ی دوم افرادی هستند که می‌گویند حیوانات بایَد کشته شوند اما به روشی دیگر، ذبح اسلامی بسیار بی‌رحمانه است.

در پاسخ به آنها می‌گوییم برای آشکار شدن حقایق، باید از روش‌های دیگر هم شناخت داشته باشیم و آن موقع با یک مقایسه‌ی منصفانه مشاهده کنیم که واقعا ذبح اسلامی بدترین روش است یا بهترین آنها!

مهمترین روشها از این قرارند:

الف) استفاده از تفنگ. با شلیک یک گلوله به سر حیوان، آن را می‌کشند. اما این روش مضراتی دارد که آن را به خدمت دوستان می‌رسانم:

۱- عدم مرگ به دنبال شلیک اول لذا اقدام به شلیک مجدد، که منجر به درد و رنج حیوان می‌شود.

۲- فلج شدن دام در حالی که هنوز هوشیار است.

۳- شکستگی در استخوان جمجمه و آسیب به مغز آن.

۴- ورود عوامل آلوده کننده به مغز.

۵- تراوش خون از عروق به عضلات که در برخی نقاط باعث تشکیل لخته‌های خون می‌شود.

۶- ایجاد خونریزی در مغز.

۷- کوفتگی و جراحات شدید در بدن دام بر اثر افتادن ناگهانی ناشی از شلیک.

ب) استفاده از گاز دی اکسید کربن: با انتقال دام به اطاق حاوی دی اکسید کربن انجام می‌شود. نوعی خفگی شیمیائی است. اما دی اکسید کربن برای اندامهای داخلی گازی مضر است.

مضرات این روش عبارتند از:

۱- استرس، هیجان و تشنج شدید در دام ایجاد می‌شود.

۲- خفگی و مرگ دام قبل از اینکه ذبح انجام گیرد اتفاق می‌افتد. اثر سمی گاز بر خون و فیزیولوژی بدن دام قابل توجه است.

۳- روشی بی‌رحمانه است، حیوان درد را حس می‌کند. و با زجر خفه می‌شود.

در تعجبم فعالان حقوق حیوانات این روش را خوب و مترحمانه می‌نامند، حیوان بی‌زبان چقدر زجر می‌کشد تا خفه می‌شود!

ج) استفاده از جریان الکتریسیته: که به سه صورت انجام می‌شود:

استفاده از جریان الکتریسیته با ولتاژ کم (الکترودها به قسمتی از سر وصل می‌شوند، ولتاژ برق اعمال می‌شود.)

مضرات این روش عبارتند از:

۱- روشی بی‌رحمانه است. چون شوک الکتریکی مستقیم وارد می‌شود و بیهوشی وجود ندارد. در نتیجه درد ایجاد می‌شود، چون منجر به فلجی می‌گردد و دام هوشیار است.

۲- ممکن است مجبور به تکرار این عمل شوند، یعنی باز هم درد.

۳- موجب نشت خون در گوشت می‌شود که بر کیفیت و مزه گوشت اثر نامطبوع دارد و آن را برای فساد و گندیدگی مستعد می‌کند.

استفاده از جریان الکتریسیته با ولتاژ زیاد:

مضرات این روش عبارتند از:

۱- روشی بی‌رحمانه است. چون شوک الکتریکی بسیار زیادی به طور مستقیم وارد می‌شود.

۲- خون زیادی در لاشه باقی می‌ماند که آن را برای فساد و گندیدگی مستعد می‌کند.

۳- فشار خون را افزایش می‌دهد که موجب درد و بی‌قراری شدید می‌گردد.

استفاده از حوضچه‌های آب دارای الکتریسیته برای طیور، در این روش پرنده به طور وارونه آویزان می‌شود و سر در تماس با آب قرار می‌گیرد و شوک الکتریکی از مغز عبور می‌کند.

مضرات این روش عبارتند از:

۱-روشی بی‌رحمانه است. چون پرنده در وضعیت بسیار ناگواری قرار دارد.

۲-فرو رفتن سر به زیر آب منجر به خفگی و مرگ پرنده می‌شود.

۳- برخی پرندگان بیهوش نمی‌شوند و برخی دیگر تلف می‌شوند.

ذبح اسلامی

در ذبح اسلامی شکافی در عرض یک ثانیه بر روی گردن انجام می‌شود که با یک چاقوی تیز همه رگهای گردن قطع شده و با این عمل، خونریزی شدیدی به صورت ناگهانی اتفاق می‌افتد. در این حالت به سرعت فشار خون از دست رفته و مغز دچار فقر خون می‌شود و جالب اینجاست که حیوان هیچگونه دردی را احساس نمی‌کند.

هنگامی که برش در قسمت گردن ایجاد می‌شود پیام این برش به سرعت به مغز مخابره می‌شود و مغز هم به دلیل کاهش فشارخون، پیامهای عصبی را از کانال نخاعی (اتصال سر به نخاع) به قلب می‌فرستد. در این حالت قلب با فشار بیشتری به عمل تلمبه‌ای خود ادامه می‌دهد تا فشار از دست رفته را جبران کند. به این سبب خون بیشتری از لاشه خارج می‌شود و به دلیل خروج خون بیشتر، گوشتی با ماندگاری طولانی و بهداشتی حاصل می‌شوَد.

درواقع اعصاب سمپاتیک خبر می‌دهند که بدن با یک بحران شدید مواجه گشته و هرچه سریعتر باید خون بیشتری به مغز فرستاده شود. همین خروج

بیشتر یک مزیت بسیار بزرگ است و باعث به دست آمدن یک گوشت تمیز و سالم می‌شود.

در ذبح اسلامی هنگام ذبح، سر حیوان را کاملا جدا نمی‌کنند و بعد از جان دادن حیوان این عمل را انجام می‌دهند (تا طناب عصبی که فرمان این بحران را می‌دهد قطع نگردد).[۱]

تحقیقات دانشمندان و ذبح اسلامی

دو محقق آلمانی (پروفسور ویلهلم شازل و همکار وی دکتر هزیم در دانشکده دامپزشکی هانوفر آلمان) در این زمینه تحقیقات جالبی انجام دادند (که موجب تایید ذبح اسلامی و ارجحیت دادن آن نسبت به روش بی‌حس کردن حیوان شد) آنها طبق آزمایش‌های خود با قرار دادن الکترودهایی در داخل مغز حیوان و بررسی آستانه‌ی درد، متوجه شدند حیوانی که به روش اسلامی ذبح می‌شود در هنگام بریدن گلویش هیچ دردی احساس نمی‌کند چون بلافاصله وارد بی‌هوشی می‌شود و بعد از ۶ ثانیه منحنی نوار مغزی (eeg) آن به صفر می‌رسد. اما در روش بی‌حس کردن و زدن سر با تپانچه نوار مغزی درد شدیدی را نشان می‌دهد.[۲]

همچنین می‌دانیم که خون، علی رغم آب و اکسیژن مقدار بسیار زیادی ضایعات و سلول‌های مرده و گلوبول‌های سفید (و میکروب‌های صید شده

---

۱. مقایسه ذبح اسلامی و غیراسلامی، دکتر روزبه شباک، سایت حکیم مهر، مرکز مجازی پژوهش‌های راهبردی دامپزشکی، ۰۶آذر ۱۳۸۹.

2. W. Schulze, H .Schultze-Petzold, A.S. Hazem, and R. Gross Deutsche Tieraerztliche Wochenschrift (German veterinary weekly) volume 85 (1978), pages 62-66

توسط آنها) را حمل می‌کند (تا زمانی که در داخل لنفوسیت‌ها هضم نشده باشند) لذا خوردن خون نیز در اسلام حرام شده است.

در نتیجه: ذبح حیوان با روشهایی غیر از روش اسلامی موجب می‌شود خون زیادی در داخل بافت‌های بدن حیوان باقی بماند و این امر بر سلامت و مدت ماندگاری گوشت حاصله تاثیرات منفی فراوانی دارد. بعد از توضیحات فوق، ببینیم که قرآن کریم چه پیامی برای ما دارد:[1]

﴿حُرِّمَتْ عَلَيكُمُ الْمَيتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّـهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ...﴾

«(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوك، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتك کشته شده‌اند، آنهائی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند، آنهائی که بر اثر شاخ‌زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند، مگر این که (قبل از مرگ بدانها رسیده و) آنها را سر بریده باشید...».

ای مخالفان به خود آیید! اگر این کلام خدا نیست، یک فرد بی‌سواد این مطالب و نکته‌های ریز علمی را از کجا می‌دانسته است؟!! در قرآن مجید نه تنها برای عید قربان و دیگر قربانی‌ها حتی حیواناتی که از طرق دیگر کشته شده‌اند

---

۱. مائده:۳.

حرام می‌باشند. و دلیل حرمت آنها غیر از مضر بودن و ناسالم بودن گوشت چه چیز دیگری می‌تواند باشد.

حال افرادی پیدا شده‌اند که بخاطر احساسات خود می‌گویند نباید حیوان سر بریده شود (مشاهده نمودیم که دانشمندان ثابت کردند که کم‌دردترین روش است) و حاضرند گوشت ناسالم و دارای مقاومت کم را بخورند اما گوشت سالم ناشی از ذبح را نخورند.

به آنها سفارش می‌کنیم کمی از احساسات لطیفتان را نگه دارید برای زمانی که تاریخ را می‌خوانید و مشاهده می‌کنید که اسلاف اسلام‌ستیزتان خون میلیونها مسلمان بی‌گناه را در بوسنی و شوروی و چین و... ریختند.

و الآن بر طبق وجدانتان این اعمال را محکوم کنید و اتحادیه‌ها و نشست‌هایی تشکیل دهید که دیگر به بهانه‌ی تروریسم، مسلمانان اروپا در مضیقه قرار نگیرند و خون مسلمانان خاورمیانه ریخته نشود. ولی شعارهای روشنفکرنمایانه شما کجا و واقعیت و اقداماتِ شما کجا!

آیا روزه گرفتن برای مسلمانان ضرر دارد؟

برخی از سایت‌های اسلام‌ستیز مقالاتی را تحت عنوان مضرات روزه گرفتن منتشر کرده‌اند و ادعا می‌کنند که روزه‌داری بسیار مضر است و از لحاظ پزشکی و علمی کاملا مردود معرفی شده است، در ادامه نوشته‌اند روزه گرفتن منجر به بیماری‌های بسیاری می‌گردد، و جالب آنکه برای ادعاهای خود رفرنس‌های فراوان علمیِ هم ذکر کرده‌اند(!) لذا تصمیم گرفتم در این زمینه به تحقیق بپردازم تا ببینم امری که خداوند ﷻ واجب نموده و از ارکان اسلام مبارک قرار داده واقعا مضر می‌باشد یا مفید!

قبل از هر چیز سراغ مقاله‌ای از مجله‌ی نیچر که از معتبرترین مجلات غربی می‌باشد رفتم.[1] می‌توانید روی گوگل عبارت زیر را جستجو بفرمایید:

"Effects on health of fluid restriction during fasting in Ramadan"

در این مقاله بسیار ریز به بررسی روزه‌داری و تاثیر آن از نظر پزشکی پرداخته است، که محتویات مقاله بصورت خلاصه چنین است:

الف) در قسمتی تحت عنوان تعادل انرژی (Energy balance) صراحتا با رفرنس‌های معتبر اعلام نموده که روزه باعث از دست دادن چربی‌ها و مواد زائد می‌شود.

ب) در قسمتی تحت عنوان تغییرات روان‌تنی (Psychosomatic alterations) اعلام نموده که تحقیقاتی نشان می‌دهد روزه‌داری باعث کم حوصلگی و تاثیر در خلق و خوی افراد و سردرد می‌شود، اما خود در پایان پاراگراف اعلام نموده ممکن است این رفتارها به دلیل نکشیدن سیگار در افراد و دور بودن از نوشیدنی‌های کافئین‌دار (مثلا چای) کم‌خوابی و کمبود مایعات بخاطر روزه‌داری باشد.

ج) در قسمتی تحت عنوان سوانح و موارد اوژانسی (Accident and cases emergency) می‌گوید طبق یک تحقیق در ماه مبارک رمضان در اوژانس بیمارستان‌های انگلیس، مراجعه‌کنندگان بیشتری وجود داشته و در تحقیقی مشخص شده در ماه مبارک رمضان در خیابانی در مجاورت یکی از بیمارستان‌های امارات متحده‌ی عربی ترافیک بیشتری دیده شده ولی خود در

1.http://www.nature.com/ejcn/journal/v57/n2s/full/1601899a.html#bib59

ادامه می‌نویسد امکان دارد این رفتارها بخاطر همان تغییر در خلق و خو بخاطر دوری از سیگار و کافئین و... باشد.

د) در قسمتی دیگر تحت عنوان انطباق با مواد مخدر(Drug compliance) بحث بیماری‌ها را کرده مبنی بر اینکه در ترکیه پرسش‌نامه‌هایی منتشر کرده‌اند و همچنین از برخی مسلمانان آسیایی سوالاتی پرسیده شده و قسمتی از آنها اعلام کرده‌اند که دچار بیماری شده‌اند. از دلایلش ترک عادت غذایی و ترک مواد مخدر بوده است، نیز اینکه باید روزانه در سه وعده قرص می‌خوردند ولی بخاطر روزه در دو وعده قرص خورده‌اند و دچار تقویت بیماری و... شده‌اند.

ر) در قسمتی دیگر تحت عنوان استرس گرمایی شغلی (Occupational stress heat) بحث ۳۲ کارگر ترکیه را کرده که در آلمان در یک کارگاه زیر گرمای شدید کار کرده‌اند و ۳/۶ کیلوگرم وزن کم کرده‌اند. که ۵ نفر دچار بیماری هم شده‌اند.

ک) در قسمتی دیگر تحت عنوان «زنان» (Obstetrics) به بررسی وضعیت زنان باردار و روزه‌دار پرداخته که طبق تحقیقاتی که انجام شده کمبود مایعات در بدن مادر ممکن است باعث عقب‌ماندگی ذهنی جنین شود، همچنین در تحقیقاتی که در عربستان انجام شده در ۱۹۹۰م نشان داده کودکانی که در رمضان متولد می‌شوند کم‌وزن‌تر هستند. و نیز گفته که در ترکیه و گامبیا بررسی شده زنانی که روزه‌دار بوده‌اند هنگام شیردهی به نوزاد، شیر کمتری داشته‌اند.

همچنین در مقاله قسمتی تحت عنوان " Potential health concerns of Ramadan diet restrictions in patients" وجود دارد که به معنای نگرانی‌های بهداشتی بالقوه محدودیت رژیم غذایی در ماه رمضان در بیماران می‌باشد، که در قسمت اول به تاثیر روزه‌داری بر بیماران دیابتی پرداخته است.

در قسمت دوم به بیماری‌های قلبی و کرونری حاد اشاره کرده است که در قسمتی گفته روزه‌داری باعث خطر برای بیماران قلبی می‌شود و در قسمتی دیگر گفته روزه‌داری باعث کاهش بیماری‌های قلبی (از جهت کم کردن کلسترل) می‌گردد. و در قسمت سوم به بررسی روزه‌داری و ایجاد زخم معده پرداخته که در تحقیقاتی در گذشته مشاهده شده که در گروه اندک اما قابل توجهی در ماه مبارک رمضان مراجعه به بیمارستان به خاطر عوارض زخم معده افزایش پیدا کرده است...

در قسمت چهارم به بررسی سنگ ادراری پرداخته که در غرب عربستان مواردی از سنگ ادراری مورد بررسی قرار گرفته اما مشخص شده که ربطی به رمضان ندارد! در قسمت پنجم به بیماران پیوند کلیه پرداخته است که تاثیرات روزه‌داری بر آنان چگونه است.

در ادامه بحث تقریبا مفصلی در مورد از دست دادن آب و املاح بدن طی روزه‌داری کرده است که نتایج آن در افراد مختلف متفاوت است، در بعضی نقاط افرادی که تحت گرما بوده‌اند و ساعت‌های متوالی کار کرده‌اند مشاهده شده بدن آنها دچار دهیدراسیون شده اما در برخی نقاط تغییر قابل توجهی دیده نشده است، و نتیجه‌ی قطعی بدست نیامده که روزه باعث کم‌آبی می‌شود و بسته به افراد متفاوت، شرایط و مکان فرق می‌کند.



اگر توجه کرده باشید قسمت الف (سوختن چربی‌ها) که کاملا مفید است. قسمت ب (تغییر در خلق و خو و سردرد) به دلیل فاصلهَ از سیگار و مواد کافئین‌دار است، دیگر چه ربطی به رمضان مبارک دارد! مگر خداوند فرموده که به این مواد وابستگی ایجاد کنید!

رمضان که هیچ اگر در شرایطی قرار بگیرند که واقعا برای مدتها به این مواد دسترسی نداشته باشند چه؟ آن موقع هم رمضان را مقصر می‌دانند! واضح است که مقصر خود افراد هستند.

در مورد ج (سوانح و موارد اوژانسی) باز هم افراد خود مقصرند که قبلا وابستگی‌های نادرستی ایجاد کرده‌اند. در مورد د (دوری از مخدرها و داروهای) مخدر که تکلیفش مشخص است ولی شرع به خوبی اجازه داده افرادی که واقعا بیمار هستند و قرص دارند و هیچ ناچار از مصرف آنها هستند حتما باید قرص‌هایشان را مصرف کنند در غیر این صورت آسیب می‌بینند، پس می‌توانند روزه نگیرند.

در مورد ر (روزه و کار طاقت‌فرسا) در آنجا هم واقعا اگر برای فرد ممکن نیست و دچار بیماری و ناتوانی می‌شود می‌تواند در زمانی که شرایط مساعد شد روزه‌اش را قضا کند. در قسمت ک (زنان) در آنجا هم طبق تجویز پزشک اگر بداند که جنین دچار اختلالات می‌شود می‌تواند روزه‌اش را بعدها قضا کند و این امور کاملا بدیهی هستند.

قسمت بیماری‌ها هم همینطور، شرع برای بیماران کاملا شرایط را فراهم کرده که مسلمانان طبق توانایی خود تکلیفشان را انجام دهند.

در قسمت کم‌آبی و گرما و کار هم که گفتیم واقعا اگر افراد در این شرایط آسیب‌پذیر باشند می‌توانند روزه‌ی خود را در شرایط مناسب قضا کنند. ولی گفتیم که در بسیاری از جاها هم که آزمایش انجام پذیرفته مشاهده کرده‌اند که چنین وضعیّتی بوجود نمی‌آید.

این مقاله‌ی معتبر سایت نیچر بود که از ۷۰ رفرنس معتبر علمی استفاده کرده است و فکر نمی‌کنم لازم باشد آنها را اینجا کپی کنیم، می‌توانید به لینک و

آدرس معرفی شده مراجعه کنید و خود مطالعه بفرمایید. مشاهده کردیم که آن غول وحشتناکی که اسلام‌ستیزان از رمضان مبارک ساخته‌اند توهمی بیش نیست.

در جریان تحقیق با مقالات و سایت‌های بسیار دیگری روبرو شدم اما شاید منطقی‌ترین حرف را در سایت کتابخانه‌ی ملی پزشکی ایالات متحده‌ی آمریکا مشاهده نمودم که یک مقاله‌ی ژاپنی از آقای Nihon Eiseigaku Zasshi را منتشر نموده است.[1]

ایشان صراحتا گفته است که:

However, these changes are unlikely to have much effect on healthy individuals, because generations of Muslims have undertaken fasting year after year

مفهوم جملات ایشان این است: «بعید است روزه بر روی افراد سالم تاثیرات منفی داشته باشد چون مسلمانها نسل اندر نسل روزه بودند و با چنین مشکلاتی مواجه نشده‌اند.»

***

مشخص است که روزه بر روی افراد بیمار تاثیرات منفی دارد لذا اسلام هم اجازه داده که این افراد روزه نباشند. واقعا این نکته انسان را به فکر فرو می‌برد و چقدر جالب بیان کرده‌اند...

۱۴۰۰ سال است که مردم مسلمان روزه می‌گیرند! با تبلیغات منفی و عجیبی که امروزه اسلام‌ستیزان علیه روزه‌ی ماه مبارک رمضان به راه انداخته‌اند

---

1. http://www.ncbi.nlm.nih.gov/pubmed/10714147#

باید نسل امت مسلمان بخاطر بیماری‌های ناشی از روزه گرفتن منقرض می‌شد ولی مشاهده می‌کنیم که چنین چیزی وجود ندارد.[۱]

حال که ثابت شد روزه‌داری در شرایط عادی خود (برای افرادی که مشکلی ندارند) باعث بیماری نمی‌شود ببینیم آیا واقعا بی‌سبب بر امت فرض شده و حائز هیچ اهمیتی از لحاظ پزشکی و اخلاقی و... نمی‌باشد؟

دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در تاریخ ۵ ژانویه ۲۰۱۴م اعلام کرد روزه‌داری[۲] باعث افزایش سیستم ایمنی بدن می‌شود.[۳]

روزنامه دیلی میل در تاریخ ۵آوریل ۲۰۱۱م اعلام کرد که محققان می‌گویند ۲۴ ساعت ناشتا بودن ممکن است خطر ابتلا به بیماری قلبی و دیابت را کاهش دهد.[٤]

---

۱. آن گونه که اسلام ستیزان ادعا می‌کنند باید هر سال از ۳۰ شعبان تا ۳۰ رمضان و قسمتی از ماه شوال در بیمارستانهای ایران و عراق و عربستان و ترکیه و مالزی و دیگر کشورهای اسلامی حالت فوق العاده اعلام می‌شد!

اتفاقا" تحقیقات به خوبی نشان داده که این ماه مبارک چگونه باعث تعادل انرژی در بدن می شود و چربی‌های اضافه ذوب می‌گردند!

Hallack MH & Nomani MZ (1988): Body weight loss and changes in blood lipid levels in normal men on hypocaloric diets during Ramadan fasting. Am. J. Clin. Nutr. 48, 1197–1210.

۲. در گزارش از واژه‌ی "fast " استفاده کرده که به معنای روزه می‌باشد ولی چون بحث رمضان و عمل دینی را نکرده احتمال این هم وجود دارد که منظور آن گرسنگی و رژیم گرفتن باشد ولی چون روزه گرفتن هم همان خود را گرسنه کردن آن هم به صورت منظم می‌باشد در ترجمه از عبارت روزه استفاده نمودم.

3. https://news.usc.edu/63669/fasting-triggers-stem-cell-regeneration-of-damaged-old-immune-system/

4.http://www.dailymail.co.uk/health/article-1373164/Regular-fasting-lower-risk-heart-disease-diabetes.html

حال قطعا به طور منظم در ماه رمضان خود را ناشتا قرار می‌دهیم و احتمال زیاد این تاثیرات برای افراد روزه‌دار هم وجود دارد.

روزنامه‌ی گاردین در ۱۸ فبریه ۲۰۱۲م اعلام کرد که دانشمندان می‌گویند روزه (یا همان گرسنگی یا ناشتایی) از بیماری‌های مغزی جلوگیری می‌کند.[1]

در این زمینه منابع بسیار زیادی در اینترنت وجود دارد ولی به همین مقدار بسنده می‌کنیم. پس واقعا روزه‌دارای فوائد جسمی بسیاری می‌باشد، مشکل مردم در عصر حاضر این است که مواد اضافه‌ای که در اثر پرخوری‌ها جذب می‌کنند را نمی‌سوزانند! حاضرند انواع کمربند و قرص برای لاغری بخرند اما نای روزی نیم ساعت ورزش کردن را ندارند لذا روزه از برکات مهمی است که باعث تجزیه‌ی آن مواد ذخیره شده‌ی زائد می‌گردد.

در کنار تمامی موارد ذکر شده فضای عاطفی زیادی بر ماه رمضان حاکم است. نمازهای تراویح، شبهای قدر، تلاوت قرآن، خود را مکلف کردن به غیبت نکردن و دروغ نگفتن و... همه از برکات معنوی ارزشمند این ماه می‌باشند، آزمایشی که در مقاله‌ی بالا ذکر شد مربوط به گوشه‌ی کوچکی از جهان اسلام است و جمعیتی کوچک، در حالی که در خیلی از مکان‌ها به برکت ماه مبارک رمضان از میزان جرم و جنایت‌ها کاسته می‌شود. در پایان تحقیق را مزین می‌کنیم به آیاتی از قرآن مجید که بحث روزه و رمضان را کرده است:

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ • أَياماً مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيامٍ

1.http://www.theguardian.com/society/۲۰۱۲/feb/۱۸/fasting-protect-brain-diseases-scientists

أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَهُ فِدْيةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيرًا فَهُوَ خَيرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَينَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيامٍ أُخَرَ يرِيدُ اللَّـهُ بِكُمُ الْيسْرَ وَلَا يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّـهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما روزه واجب شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند واجب بوده است، تا باشد که پرهیزگار شوید. (روزه در) چند روز معین و اندکی است، و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند (اگر افطار کردند و روزه نگرفتند، به اندازه‌ی آن روزها) چند روز دیگری را روزه می‌دارند، و بر کسانی که توانائی انجام آن را ندارند (همچون پیران ضعیف و بیماران همیشگی و کارگرانی که سالیانه پیوسته به کارهای سختی مانند استخراج زغال‌سنگ اشتغال دارند، و زندانیان محکوم به اعمال شاقه‌ای که پیوسته به کار سنگین وادار می‌گردند) لازم است کفّاره بدهند، و آن خوراك مسکینی است (از خوراك متوسّطی که به خانواده‌ی خود می‌خورانید و باید در برابر هر روزی یك خوراك متوسّط که بتواند به طور معتدل مسکینی را سیر کند بپردازید) و هر که کار خیر را پذیرا شود (و بر مقدار فدیه بیفزاید، و یا علاوه از روزه‌ی فرض، روزه‌ی سنّت نیز بگیرد) برای او بهتر است. و روزه‌داشتن برای شما خوب است اگر (حقائق و نکات عبادات را) بدانید. (آن چند روز معین و اندك) ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است (و آغاز به نزول نموده است ودر مدّت ۲۳ سال تدریجاً به دست مردم رسیده است) تا مردم را راهنمائی

---

۱. بقره: ۱۸۳- ۱۸۵.

کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد (به حق و حقیقت) باشد و (میان حق و باطل در همه‌ی ادوار) جدائی افکند. پس هر که از شما (فرا رسیدن) این ماه را دریابد، (چه خودش هلال را رؤیت کند و چه با دیدن دیگران فرا رسیدن رمضان ثابت شود) باید که آن را روزه بدارد. و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد (می‌تواند از رخصت استفاده کند و روزه ندارد و) چندی از روزهای دیگر را (به اندازه‌ی آن روزها روزه بدارد). خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست، و (خداوند ماه رمضان و رخصت آن را برای شما روشن داشته است) تا تعداد (روزهای رمضان) را کامل گردانید و خدا را بر این که شما را (به احکام دین که سعادتتان در آن است) هدایت کرده است، بزرگ دارید و تا این که (از همه‌ی نعمتهای او) سپاسگزاری کنید.»

هواداران زرتشت پاسخ دهند؟

آیین مبارک اسلام در مقابله با دگراندیشان رسم ادب و احترام را رعایت می‌کند ولی اگر دگراندیشی به او حمله نماید و مرزهای احترام را بشکند منصفانه نیست که اسلام سکوت کند و ذلت را قبول نماید! یا اگر به صورت بی‌احترامی هم نباشد زمانی که آنها ما را نقد کنند ما هم نقد می‌کنیم.

در اطراف ما زرتشیانی هم زندگی می‌کنند، چه زیباست که در کنار یکدیگر همزیستی داشته باشیم. آنها به محمد ابن عبدالله ﷺ و قرآن کریم احترام بگذارند ما هم حضرت زرتشت و اوستا را تکریم نماییم.[1]

---

۱. در این زمینه اختلافاتی وجود دارد که آیا زرتشت پیامبر بوده یا خیر، بنده در این نوشتار فرض را بر این گرفته‌ام که ایشان یک پیامبر الهی بوده است. این فرض به معنای تایید بنده نیست و بنده‌ی ←

اما امروزه هستند افرادی که مسلمان‌زاده می‌باشند و اسلام را نادرست می‌دانند و به سمت آیین زرتشت گرایش دارند، بسیار مشاهده شده که پیروان آیین زرتشت (زرتشتی‌زاده و مسلمان‌زاده) اصحاب رسول اکرمﷺ را تازی و سوسمارخور نامیده‌اند، به قرآن مجید می‌گویند تازی‌نامه، به پیامبر عزیزمان اهانت می‌ورزند و از انواع الفاظ رکیک استفاده می‌کنند، پس همین رفتارها برای ما چاره‌ای جز نقد آیین آنها باقی نمی‌گزارد.

تذکر: بنده به خوبی می‌دانم که تمام هواداران زرتشت این گونه نیستند ولی چه باید کرد! زمانی که تقدمان می‌کنند ولو اینکه یک نفر هم باشد ما باید مقابله به مثل داشته باشیم.

در پاسخ به همین افعال و گفتار آنان تا به حال مطالب فراوانی در نقد آیین تحریف شده‌ی زرتشت نگاشته شده است. از مهمترین آنها می‌توان به کتاب قدرتمند استاد مصطفی حسینی طباطبایی اشاره کرد.

لذا بعد از آثار آنان ممکن است نوشته‌ی بنده زیره به کرمان بردن باشد. اما بنده چالشی در نظر دارم که فکر می‌کنم همین چالش برای آن مدعیان بی‌عمل(!) کافیست!

معمولا وقتی با هواداران زرتشت بحث می‌کنیم قبل از هر چیز آیه‌ی ۴ سوره‌ی ابراهیم را خاطرنشان می‌سازند. به آیه‌ی شریفه توجه بفرمایید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّـهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

حقیر تابع دیدگاه علما می‌باشم، ولی فرض زرتشتیان را قبول نموده‌ام و با این حال چالش مدنظر را مطرح نموده‌ام.

«(ای محمّد!) ما هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به زبان قوم خودش (متکلّم بوده است) تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد (و حقائق را تبیین و تفهیم کند). سپس خداوند هرکس را که (به فرمان آسمانی گوش نکرده است) گمراه ساخته است و هرکس را که (برابر دستور آسمانی حرکت نموده) رهنمود ساخته است. و او چیره (بر هر کاری است که بخواهد، و کارهایش) دارای حکمت است.»

خداوند در این آیه شریفه فرموده ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش. آنها از این آیه اینگونه استفاده می‌کنند که چون زبان ما فارسی و کردی و... است پس باید پیرو آیین زرتشت باشیم تا اسلام!

این استدلال دارای اشکالات فراوانی است از جمله:

اولا زمانی که قرآن را قبول ندارید چگونه به آن استناد می‌کنید! پس آن را درست و الهی می‌دانید که از آموزه‌های آن استفاده می‌کنید؟ ممکن است فردی بگوید پس چرا شما گاهی اوقات به تورات و انجیل استناد می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوییم ما آنها را به رسمیت می‌شناسیم و به وجود آنها ایمان داریم (یکی از ارکان ایمان) ولی معتقدیم که تحریف شده‌اند اما هوادارن زرتشت اصلا قرآن را به رسمیت نمی‌شناسند پس این رفتار آنها عجیب است!

دوما معلوم نیست شما از کجای آیه این نتیجه را گرفته‌اید! این که هر رسولی به زبان قوم خودش مبعوث شده اصلا به این معنا نیست که مردم به رسول غیر از زبان خود نیازی ندارند! بلکه منظورش این است که هر رسولی به زبان قوم خودش آمده و مردم به خوبی زبان او را درک کرده‌اند و در حالت کلی‌تر روی او

شناخت داشته‌اند (خانواده و اصل و نسبش را شناخته‌اند و با روحیات نیکوکارانه او آشنا بوده‌اند) و...

تصور کنید برای اعراب در مرحله‌ی اول، پیامبری از روم مبعوث می‌شد. نه زبان یکدیگر را متوجه می‌شدند (در وهله‌ی اول) نه او را می‌شناختند! می‌گفتند چرا نمی‌روی برای مردم خودت تبلیغ کنی چه از جان ما می‌خواهی! و خیلی از اشکالات دیگر. پس رسول برای شروع تبلیغ باید یک فرد هم‌قومی باشد تا حداقل پایه‌های ایمان شکل بگیرد و بعد بتوان آن را به نقاط دیگر صادر کرد. بنابراین استدلال زرتشتیان نادرست است زمانی که می‌گویند تبلیغش فقط و فقط برای قوم خودش کاربرد دارد!

سوما شما می‌گویید این آیه جواز این را داده که ایرانیها فقط باید زرتشتی باشند از شما می‌پرسیم: کدام ایرانیها؟ ایران قدیم یا امروز! چون چند هزار سال از ظهور زرتشت می‌گذرد، اگر ایران قدیم را در نظر بگیریم بلخ و هرات و کابل و باکو و بغداد و استانبول و... را هم شامل می‌شود. آنها هم روزی ایرانی بوده‌اند اکنون تکلیفشان چیست! به دین اجدادشان بگروند یا یک آیین ترکی و افغانی و... را انتخاب کنند؟!

بعد از اشکالات سه گانه‌ی فوق، چالش مدنظر را مطرح می‌نمایم:

آیا آیین زرتشت جهان شمول است؟

از مسلمان زاده‌های شیفته‌ی آیین زرتشتیت می‌خواهم پاسخ دهند.آیا آیین زرتشت،این قابلیت را دارد که مردم جهان را خوشبخت کند؟ یا فقط می‌تواند عده‌ای کم از مردم جهان (ایرانیان) را قانع و به سر منزل خوشی‌ها برساند؟

اگر بگویند آری جهان شمول است: به آنها می گوییم پس استدلال شما غلط است که می‌گویید چون ما ایرانی هستیم باید زرتشتی باشیم زیرا جهان‌شمولی شامل دیگر مردم جهان هم می‌شود، افرادی که هیچ ربطی به کشور ایران ندارند و آن حصارِ جغرافیایی که دور اندیشه‌ی خود چیده‌اید فرو می‌ریزد.

اگر بگویند خیر جهان شمول نیست و فقط برای مردم ایران قابلیت دارد می‌گوییم ناقص است و قدرت تامین رفاه و خوشبختی برای همگان را ندارد لذا دلیلی ندارد برای یک برنامه‌ی ناقص تبلیغات کنید و به خاطر آن آیین دیگران را فحش و ناسزا بگویید (تصور کنید چند ایرانی به اروپا بروند و همسایه‌ی مسیحی داشته باشند، اگر مسیحی بخواهد زرتشتی شود باید به او بگویند نمی‌شود! چون این آیین فقط برای ما ایرانیان است).

بی‌شک آیین زرتشت هم روزی بر حق بوده و نیازهای مردم عصر خویش را برطرف ساخته است ولی دلیلی ندارد تا ابد بر تخت قدرتِ هدایت مردم باقی بماند. اگر زرتشتیت از جانب خدا (اهورا مزدا) آمده، آیین‌های دیگر هم از جانب او آمده‌اند. ولی همان خالق مهربان به مرور و طبق خواسته‌های بشر این برنامه‌ی هدایتی را به سمت کامل شدن سوق داده است تا اینکه ذهنیت و توانایی‌های بشر به جایی رسید که یک آیین جاودانه را معرفی نمود.

در پایان یک جمله را به هوادارنِ فحاشِ زرتشت پیامبر می‌گویم: کسی که در خانه‌ی شیشه‌ای نشسته باشد به سمت دیگران سنگ‌اندازی نمی‌کند.

افراد حق‌پذیر را اشارتی کافیست

دکتر گری میلر[1] فردی کانادایی‌تبار است که پس از مطالعه‌ی قرآن در سالهای اخیر مسلمان شد، او بعدها دلایل مسلمان شدن خود را منتشر نمود که به نکات بسیار جالبی اشاره کرده است، نکاتی که شاید هر روز در کتابها و سایتها در دسترس ما هستند ولی در آنها تامل نمی‌کنیم، إن شاء الله از چند دلیلی که ارائه نموده یکی را تقدیم حضور شما عزیزان خواهم نمود. وی می‌گوید:

در قرآن سوره‌ای وجود دارد به نام «مسد» که بحث ابولهب عموی پیامبرﷺ را مطرح نموده است. در این سوره صراحتا اعلام شده که او فردی جهنمی می‌باشد زیرا یکی از بزرگترین دشمنان پیامبر بود، اگر پیامبر می‌فرمود چیزی سیاه است او می‌گفت خیر سفید است، اگر پیامبر می‌فرمود این کار خوب است می‌گفت خیر این کار بد است، در کوچه‌ها پیامبرﷺ را دنبال می‌کرد و ایشان را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد و خداوندﷻ این سوره‌ی گرانقدر را در وصف حال او بیان فرموده است:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾

«بریده باد هر دو دست ابولهب * هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید * و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پر لهیب می‌شود * و نیز

---

1. Gary miller

همسرش، در حالی که هیزم‌کش دوزخ است * و در گردنش طنابی است از لیف خرما.»

اما نکته‌ای که توجه دکتر میلر را به خود جلب کرده این است که:

«این سوره ۱۰ سال قبل از مرگ ابولهب نازل شده است، اگر در این ۱۰ سال حتی او به صورت منافقانه اسلام را می‌پذیرفت تمام قرآن زیر سوال می‌رفت ولی چرا این کار را نکرد»؟!

جالب آنکه پیامبرﷺ به آیه‌ای که نازل شده بود کاملا ایمان داشت و همیشه قاطعانه از آن سخن می‌گفت ولی ابولهب همان راه کفر را در پیش گرفت و عظمت و بیان قرآن به حال خود باقی ماند و حقّا که این کلام خداست، به این خاطر تا این اندازه دقیق و حساب شده نازل شده است.

مناظره با یک جوان مسیحی

شبی مرا به مناظره‌ی حضوری با یک مسیحی دعوت کردند، در کمال احترام بحث را شروع کردیم، اولین چیزی که به من گفت این بود: شما نمی‌توانید من را تهدید کنید!

از این حرف او بسیار تعجب کردم! زیرا در اسلام اجباری برای پذیرش نیست! و فهمیدم که عملکرد غلط پاره‌ای از مسلمانان را مصداق قرار داده است، ادامه دادیم، چندین شبهه مطرح کرد، با متانت و دقت همه‌ی آنها را پاسخ دادم. تمام مطالب را اشتباه به وی رسانده بودند! بعدِ از مدت زمان زیادی این بار نوبت من بود که توپ را در زمین او قرار دهم. و گفتم:

-آیا عیسی‌ﷺ آب می‌خورد؟ .. گفت: بله.

-آیا عیسی‌ﷺ غذا می‌خورد؟ .. گفت: بله.

-آیا عیسیﷇ می‌خوابید؟ .. گفت: بله.

-آیا عیسیﷇ به قضای حاجت می‌رفت؟ .. گفت: بله.

-گفتم: قبول داری به همه‌ی این کارها نیاز داشته و انجام داده است؟ ... با کراهت گفت: بله.

-گفتم: قبول داری که خداوند منّان بی‌نیاز است؟ ... گفت: بله.

-گفتم: پس چرا به حضرت عیسایی که خود اعتراف می‌کنید نیازمند بوده می‌گویید او خداوند می‌باشد ولی در قالب یک انسان؟

-(هیچ پاسخی نداشت و) گفت: من زمان زیادی فکر کرده‌ام تا این را درک کرده‌ام، حال می‌خواهید الآن به این سادگی درکش کنید؟

با خودم فکر می‌کردم که وجدان و فطرت او به یاریش آمده ولی به ندای آنها گوش نداده و این تناقضات فاحش را قبول کرده است.

در ادامه از او پرسیدم: آیا درست است که شما می‌گویید عیسی (که خود خداوند است) خود را به صلیب کشیده تا گناهان بشری پاک شود؟ .. گفت: بله.

گفتم: اگر گناهان مسیحیان با مصلوب شدن خدا(!) بخشیده شده پس دلیل وجود احکام در آیین مسیحیت چیست؟ چرا به آنها گفته می‌شود که فلان کار را انجام ندهید چون گناه دارد؟ اگر که بخشیده شده است؟

و برای این سوالات هیچ پاسخی نداشت.

متاسفانه اکثر کسانی که در اروپا و آمریکا بی‌خدا می‌شوند دلیل آنها فرار از این تناقضات آشکار (دین تحریف شده‌ی) اهل کتاب است و از کیفیات و کمیات

اسلام هیچ اطلاعی ندارند. و تصور آنها از اسلام تنها چیزی است که رسانه‌هایشان به آنها نشان داده است. (یعنی جنگ و ترور و خونریزی)

جوانان ما در اینجا چنین فریب خورده‌اند که ببینید در آنجا مردم دین را کنار می‌گذارند! (نمی‌گویند کدام دین؟!) مشاهده کنید که کشورهای پیشرفته‌ی غربی دین را کنار گذاشته‌اند؟ بنگرید که کنار گذاشتن دین چگونه باعث پیشرفت می‌شود!

و هنوز هم این سوالات بی‌پاسخ مانده که کدام آموزه‌ی اسلام مبارک مایه‌ی عدم پیشرفت است؟ و دلایل رد مسیحیت را چرا برای اسلام استعمال می‌کنید؟

بسط تجربه‌ی نبوی و دیدگاه دکتر عبدالکریم سروش

مدتی پیش به سخنرانی دکتر سروش در مورد شیوه‌ی آمدن قرآن گوش دادم، او می‌گفت قرآن حاصل رویاهای پیامبر است! (به زبان ساده‌تر در خواب القائاتی از جانب خداوند به پیامبر صورت گرفته و او هم آن را به شکل قرآن در آورده است!)

ولی ما مسلمانان معتقدیم قرآن بصورت وحی و آیه به آیه بر قلب پیامبر نازل شده است. تا به حال پاسخ‌های زیادی به نظریه دکتر سروش داده شده است. بنده نیز طبق وظیفه‌ی خود پاسخ کوتاهی به دیدگاه وی آماده نموده‌ام:

پیامبرﷺ دو منبع برای جامعه‌ی بشری به جا گذاشته‌اند: «قرآن و سنت».

کسی که کوچکترین آشنایی با این دو منبع داشته باشد می‌داند که تفاوت‌های زیادی از لحاظ اعجازی، بلاغی، علمی، معنایی و... بین آیه‌های قرآن و احادیث پیامبرﷺ وجود دارد.

حال اگر هم قرآن و حدیث نشات گرفته از ذهن و تخیلات و خلاقیت محمد مصطفیﷺ است چرا در بین این دو گزاره (قرآن و حدیث) اختلافات نام برده وجود دارد؟!

اگر استدلال شما درست باشد قطعا باید هر دو در یک سطح می‌بودند! اگر شخصی بگوید اصحاب رضی الله عنهم احادیث را نوشته‌اند، می‌گویم همان اصحاب کاتب وحی بودند و در هر دو مورد کلامی از پیامبر شنیده‌اند ثبت کرده‌اند، یکی تحت عنوان قرآن و دیگری تحت عنوان حدیث. ولی مشاهده می‌کنیم که این دو چقدر با یکدیگر تفاوت دارند، لذا بنده معتقدم که قرآن حاصل تجربه‌ی نبوی نیست و مستقیما فرموده‌ی پروردگار متعال است که نازل گشته بر قلب پیامبرﷺ در هر زمان که پروردگار خود صلاح دانسته است نه صرفا در رویا و...

پاسخ به برخی از شبهات رایج

هستند شبهاتی که بصورت عمدی توسط اسلام‌ستیزان طراحی می‌شوند و در فضای مجازی و در بین افراد غیر متخصص منتشر می‌گردند.

در این فصل بنده تعدادی از معروف‌ترین آنها را بازنویسی و نقد نموده‌ام که امیدوارم جوانان مسلمان را با شگرد و اهداف آنها آشنا نماید.

عسل در بهشت

یکی از نیرنگ‌های اسلام‌ستیزان برای ترویج اندیشه‌ی الحادیشان استفاده از فکاهیات و مطالب مضحک است، شبهه‌ای را در قالب خنده و تمسخر منتشر کرده‌اند با این مضمون:

میگویند در بهشت جوی‌های روانی از عسل هست و برای اینکه عسل بتواند جاری شود یا باید شیب زمین ۷۸ درجه باشد یا دمای هوا ۹۳ درجه باشد، چگونه چنین چیزی امکان دارد، پس یا دمای بهشت ۹۳ درجه است یا شیب‌دار و...!

پاسخ:

واقعا نمی‌دانم به جهالت شبهه‌افکنان بخندم یا به حالشان گریه کنم! یعنی کسی که بخواهد در خانه‌ی خود غذا درست کند باید دمای آشپزخانه را به ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد برساند! یا نه، قابلمه را روی گاز قرار می‌دهد! متوجه شدید؟!

کسی که بخواهد در گرمای تابستان یخ درست کند، دمای اتاق را به صفر درجه‌ی سانتی‌گراد می‌رساند یا آب را در قسمت یخ‌ساز یخچال قرار می‌دهد؟ طبق استدلال اسلام‌ستیزان باید دمای اتاق را افزایش و کاهش دهند! اگر این کشف بزرگ(!) را برای خود غیرمنطقی می‌دانند چرا برای بهشت تصورش می‌کنند!

ضمن اینکه ما از ماهیت بهشت و دنیای دیگر اطلاعی نداریم (بجز مواردی که از طریق وحی بیان شده است) و قرار نیست قوانینی که برای دنیای فانی صدق می‌کند برای سرای آخرت هم همین‌گونه باشد.

•••

به بهانه‌ی وضعیت خاورمیانه، تبلیغ برای بی‌خدایی

۱۴۰۰ سال است مردم خاورمیانه یکدیگر را بخاطر اعتقادات خود می‌کشند و در همین حال بی‌خدایان، برق را کشف می‌کنند، تلفن را اختراع می‌کنند، قدم در کره‌ی ماه می‌گذارند، واکسن بیماری‌های مختلف را می‌سازند و...

اما مردم این نقطه از جهان، خود را دارای کاملترین دین می‌دانند و با کشت و کشتار یکدیگر، خود را در بهشتی می‌پندارند که برای رسیدن به حوری و جوی عسل باید دین خدا را گسترش دهند...!

پاسخ:

به طور قطع اگر صلیبیون و ملحدان در هر عصر و زمانی دست از سر مسلمانان بردارند، کشت و کشتار در بین پیروان اسلام پایان می‌یابد ولی

منفعت‌طلبی آنها و طمع‌ورزی‌هایشان برای به دست آوردن نفت و منابع زیرزمینی این را می‌طلبد که همیشه مشغول فتنه و تفرقه‌افکنی باشند.

مسلمانان هم متاسفانه آموزه‌های راستین اسلام و مقاصد شریعت‌را کنار گذاشته و در چرخ و فلک کنترل شده توسط غربی‌ها قرار گرفته‌اند اما این از خطاهای بشری است و ربطی به اصل برنامه ندارد. شبهه افکن خیلی با اعتماد می‌گوید ۱۴ قرن است که در خاورمیانه جنگ است! انگار در دیگر نقاط جهان مردم در صلح و آرامش زندگی کرده‌اند. بنده بارها گفته‌ام و باز هم می‌گویم: کل کشته‌های خاورمیانه در این ۱۴ قرن به تعداد قربانیان جنگ جهانی دوم نمی‌رسد، جنگی که در خارج از خاورمیانه و در اروپا انجام شد. پس بدانید با قرار دادن انگشت اشاره به سمت ما و تهمت زدن، سه انگشت دیگرتان به سمت خودتان قرار گرفته است.

در ادامه‌ی نوشته بی‌خدایان برق و تلفن را کشف کردند و به کره‌ی ماه رفتند و واکسن بیماری را می‌سازند. ادیسون دانشمندی بود که منجر به تولید انبوه برق برای استفاده‌ی بشری شد و ایشان به هیچ عنوان بی‌خدا نبودند. گراهام بل فردی بود که تلفن را اختراع کرد، ایشان هم به وجود خدای یگانه ایمان داشتند.

در مورد رفتن بشر به کره‌ی ماه هم گمان‌های بسیاری بوجود آمده و خیلی‌ها معتقدند رفتن به ماه فقط حرکتی نمایشی در جریان جنگ سرد بین آمریکا و شوروی بود که منجر به این تبلیغات رسانه‌ای شد و عکس‌های منتشر شده هم کاملا ساختگی هستند.

از سوالات جالبی که در این زمینه مطرح کرده‌اند این است که: بشر چرا نتوانست یکبار دیگر به سطح ماه برگردد؟ در حالی که امکانات و تکنولوژی

الآن خیلی بیشتر است! یا می‌گویند چرا پرچم آمریکا که در ماه کاشته شد، به اهتزاز درآمده است؟ چون در سطح ماه، جریان هوا وجود ندارد که پرچم را تکان دهد. (عکس‌ها را اگر نگاه کنید به اهتزار درآمده است و...) البته این قطعی نیست.

ولی به هر حال اشکالیست که مطرح شده است (حتی اگر رفتن به ماه صحت داشته باشد، بازهم ربطی به نتیجه‌گیری نویسنده شبهه‌افکن ندارد.) در کل آنها تمام کشفیات و اختراعات را به سمت بی‌خدایان می‌کشند تا برای خود تبلیغات کنند در حالی که این گونه نیست.

اما نکته‌ی مهم این است که: در کجای اسلام آمده سراغ علم و فناوری نروید؟ اینکه مسلمانان قرون اخیر سراغ علم نرفته‌اند چرا اسلام را متهم می‌کنید؟ اگر ریشه‌های این خمود و سستی را بررسی کنیم، بخوبی مشخص می‌شود که یکی از ریشه‌ها عدم امنیت و تفرق افکنی و خونریزی بوده که آن هم ارمغان و تحفه‌ایی کاملا اروپایی برای امت اسلام می‌باشد. تا زمانی که امنیت وجود نداشته باشد امکان ندارد پیشرفت‌های علمی حاصل شود. تا زمانی که دغدغه‌ی اصلی افراد زنده ماندن و ظلم‌ستیزی و سیر کردن فرزندان باشد چگونه می‌توانند سراغ تولید علم بروند!

پس اعتراف می‌کنم که ما سستی کرده‌ایم و دلیل این وضعیت اسفناک بی‌شک این می‌باشد که مسلمین به دشمنان اسلام اجازه‌ی نفوذ در بلاد اسلام را داده‌اند.

***

سوال و جواب بین مرد اسکیمو و فرد مسلمان

اسکیمو: اگر من چیزی در مورد خدا و گناهم ندانم، آیا باز به جهنم می‌روم؟ روحانی: نه اگر ندانی، نمی‌روی. اسکیمو: پس چرا می‌خواهیٔ اینها را به من بگویی؟

پاسخ:

این شبهه مدتیست که در فضای مجازی برای فریب جوانان پاک و خداپرست، دست به دست می‌شود. ولی بسیار ساده‌لوحانه تدوین شده است. توجه بفرمایید گفتگو را بازسازی می‌کنیم و خود پاسخ آن را می‌دهیم:

اسکیمو: اگر من چیزی در مورد خدا و گناهم ندانم، آیا باز به جهنم می‌روم؟

جوان مسلمان: بسته به اعمال خودت است، من وظیفه دارم به شما بگویم. چون در دینم به «امر به معروف» و «نهی از منکر» امر شده است اما اگر من هم نمی‌آمدم و شما از وجود دین رحمت و مهربانی بی‌اطلاع می‌ماندید «اهل فترت» محسوب می‌شدید و روز قیامت خداوندﷻ بر حسب توانایی خودتان از شما آزمون می‌گرفت. و اصلا این گونه نیست که فکر می‌کنید، قرار نیست اگر کسی به شما نگوید مستقیم وارد بهشت شوید!

شبهه‌افکنان نقش روحانی را اصلا زیرکانه بازی نکرده‌اند. و جواب سوال آخر اسکیمو این است:

اسکیمو: پس چرا می‌خواهی اینها را به من بگویی؟

جوان مسلمان: چون می‌خواهم با هم از خوبی‌ها بهره‌مَند شویم. از خداپرستی و قوانین زیبای اسلام.

شک نکنید: اگر از مسیر درست بروید راحت‌تر به مقصد می‌رسید. من می‌خواهم مسیر درست را به شما معرفی کنم، شما هم میل خودتان است.

***

آیا اسلام‌ستیزان توانسته‌اند به تحدی پاسخ دهند؟

این سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن می‌باشد، چرا می‌گویند کسی نمی‌تواند سوره‌ای مانند آن بیاورد:

«الصم(۱) قل یا ایها المسلمون انکم لفی ضلال بعید(۲) ان الذین کفروا بالله ومسیحه لهم فی الآخرة نار جهنم وعذاب شدید(۳) وجوه یومئذ صاغرة مکفهرة تلتمس عفو الله والله یفعل ما یرید(۴) یوم یقول الرحمن یا عبادی قد انعمت علی الذین من قبلکم بالهدی منزلا فی التوراة والانجیل(۵) فما کان لکم ان تکفروا بما انزلت وتضلوا سواء السبیل(۶) قالوا ربنا ما ضللنا انفسنا بل اضلنا من ادعی انه من المرسلین(۷) واذ قال الله یا محمد اغویت عبادی وجعلتهم من الکافرین(۸) قال‌ربی انما اغوانی‌الشیطان انه کان لبنی آدم اعظم المفسدین(۹) ویغفر الله للذین تابوا ممن اغواهم الانسان یبعث‌بالذی کان للشیطان نصیرا الی جهنم وبئس المصیر(۱۰) وان قضی الله امرا فانه اعلم بما قضی وهو علی کل شیء قدیر(۱۱).»

پاسخ:

چقدر ناتوان! چقدر ضعیف! در مقابل صلابت کلام الله متعال. قبل از توضیح‌به این مثال توجه بفرمایید، مولانا شعری دارد که می‌گوید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند ... از جدایی‌ها شکایت می‌کند

من هم بیایم آن را تغییر دهم و بنویسم:

مشنو از نی چون حکایت نمی‌کند ... از جدایی‌ها شکایت نمی‌کند
آیا من هم شعر گفته‌ام؟

این که همان شعر مولاناست دو کلمه را جابجا کرده‌ام، پس من باید خود با اسلوبی جدید شعر بگویم که دارای مفاهیمی چون شعر مولانا باشد و از لحاظ ادبی و بلاغی در سطح بالایی قرار داشته باشد، نه اینکه جای کلمات و حروف شعر او را تغییر دهم و ادعا کنم که من هم شعری درست مانند مولانا و بهتر از او(!) سروده‌ام.

به متن عربی نوشته شده توسط اسلام‌ستیزان خوب توجه کنید، آن را بخوانید و بعد به آیات زیر توجه بفرمایید:

۱- ﴿المص﴾ (اعراف/۱).

۲- ﴿قُلْ يا أَيهَا النَّاسُ...﴾ (یونس/۱۰۴)، ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾ (ذاریات/۸)، ﴿... لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ (شوری/۱۸).

۳- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ (نساء/۱۵۰).

۴- ﴿...إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ...﴾ (آل عمران/۴)، ﴿...وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ...﴾ (بقره/۱۱۴)، ﴿نَارُ جَهَنَّمَ﴾ (فاطر/۳۶).

۵- ﴿وُجُوهٌ يوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ﴾ (غاشیه/۸).

۶- ﴿...وَلَـكِنَّ اللَّـهَ يفْعَلُ مَا يرِيدُ﴾ (بقره/۲۵۳).

۷- ﴿قُلْ يا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ (زمر/۱۰)، ﴿...اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ...﴾ (بقره/۴۰)، ﴿...عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ...﴾ (بقره/۱۸۴)، ﴿أَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ • مِن قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ...﴾ (آل‌عمران/۴-۳).

۸- ﴿...وَمَا كَانَ لَهُم...﴾ (هود/۲۰)، ﴿...إِن تَكْفُرُوا...﴾ (ابراهیم/۸)، ﴿...بِمَا أَنزَلْتُ...﴾ (بقره/۴۱)، ﴿...وَضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (مائده/۷۷).

۹- ﴿...إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾ (احزاب/۳۶).

۱۰- ﴿... إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (هود/۴).

۱۱- ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾ (احزاب/۶۷).

۱۲- ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَـٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ...﴾ (مائده/۱۱۶).

بیش از ۹۰ درصد نوشته‌ی آنها مستقیما عبارات قرآنی است که با جای‌گزاری، محل آنها را تغییر داده‌اند و چند کلمه‌ی دلبخواه به آن اضافه کرده‌اند، آیا این پاسخ به تحدی است؟!

برخی‌ها تصوّر می‌کنند که با کمی تغییرات در آیات قرآن می‌توانند تحدی را پاسخ دهند، یا یک نوشته‌ی عربی بنویسند. فراموش نکنیم قرآن نوشتن «یک سوره» مانند سوره‌های خود خواسته است. با تمام شرایطی که دارند. قرآن درخواست چند حرف یا چند جمله‌ی عربی نکرده است.[۱]

***

یک زن هم می‌تواند چهار شوهر داشته باشد؟

چرا یک مرد می‌تواند چهار زن بگیرد ولی یک زن نمی‌تواند چهار شوهر داشته باشد؟! لطفا نگویید نسل‌ها قاطی می‌شود چون امروزه با آزمایش دی ان ای به راحتی می‌توان نسلها را از هم جدا کرد.

---

۱. در مقاله‌ی مربوط به اثبات معجزات پیامبران در این خصوص بیشتر توضیح داده‌ایم.

پاسخ:

حرف شما را قبول می‌کنیم، برای یک زن چهار شوهر پیدا می‌کنیم و زندگی و خانه و تمام امکانات را فراهم می‌نماییم.

- سال اول «مرد اول» بچه می‌خواهد، سال دوم «مرد دوم» بچه می‌خواهد.
- سال سوم «مرد سوم» بچه می‌خواهد، سال چهارم «مرد چهارم» بچه می‌خواهد.
- سال پنجم «مرد اول» می‌گوید بچه‌ی من دختر است، یک پسر هم می‌خواهم.
- سال ششم «مرد دوم» می‌گوید بچه‌ی من پسر است، یک دختر نیز می‌خواهم.
- سال هفتم «مرد سوم» می‌گوید من یک فرزند دیگر می‌خواهم.
- سال هشتم... سال نهم...

آیا شبهه‌افکنان با طرح این شبهه می‌خواهند حقوق زن را از مردان بگیرند! آیا این به نفع زن است؟ زن باید برای چند نفر خانمی کند؟ زن باید برای چند نفر غذا بپزد؟ زن باید برای چند نفر خانه‌داری کند؟ زن با روحیات لطیفش به درد دل چند نفر گوش فرا دهد؟ چند بچه بزرگ کند! چند سال حاملگی را تحمل کند؟!

واقعا اسلام‌نشناسان زن را چه فرض کرده‌اند؟ واقعا چه از جان این ذات پاک و لطیف و ظریف می‌خواهند؟ با اسلام مشکل دارند؟ اسلِام سدّ راه آنها برای رسیدن به اهداف شومشان شده است؟ چه از جان خواهران مسلمان ما می‌خواهند؟ چرا خواهران مسلمان ما راآماج شبهه‌ها قرار داده‌اند؟

اسلام می‌گوید زن مانند یک ملکه در اوج ناز و نعمت زیر باد کولر و گرمای بخاری بنشیند و فیلم نگاه کند و تخمه بشکند و میوه بخورد و مرد هم در بیرون در سخت‌ترین شرایط هم که شده کار کند و عرق بریزد و خستگی بکشد چرا؟! تا برای ملکه مایحتاج زندگی را فراهم کند.

واقعا چرا می‌خواهند به زور این مقام را از خواهران مسلمان ما بگیرند؟

زمانی که اسلام می‌گوید قانون چند همسری راهکاریست برای حل مشکل زن‌های جامعه! تا از بیوه بودن نجات پیدا کنند! و ده‌ها درد دیگر. چرا می‌خواهند این امتیاز را که خداوند برای زن‌های بی‌سرپرست و مشکل‌دار جامعه وضع کرده از خواهران مسلمان ما بگیرند!

زمانی که پروردگار حتی برای آن شرط گذاشته و می‌فرماید مرد باید عادل باشد وگرنه حق ندارد زن دیگر اختیار کند، تا خواهر مسلمان ما به مشقت نیفتد چرا می‌خواهند این حق را از زنان بگیرند؟!

به این شبهات و غیرتی کردن‌ها و احساساتی کردن‌ها بسنده نکردند. این بار می‌گویند این گونه نمی‌شود! زنان هم باید بتوانند چهار شوهر داشته باشند!

بنده همیشه از اسلام‌ستیزان می‌پرسم، مگر زن خودش به چهار مرد بی‌غیرت راضی است؟ کدام زن آزاده‌ی جهان. کدام زنِ با فطرت سالم، حاضر است با چهار مرد بی‌غیرت و بی‌ناموس زیر یک سقف زندگی کند؟ واقعا شرم بر اسلام‌نشناسان، که چنین شبهه‌ی توهین‌آمیزی را برای شیر زنان مسلمان طراحی کرده‌اند.

خواهرانم عزت شما در اسلام است، چرا آن را در جایی دیگر جستجو می‌کنید، قبول دارم که خیلی از مردان در حق شما جفا می‌کنند! ولی اسلام از کار آنها مبراست! به الله متعال قسم اسلام از کار آنها مبرّاست.

بنده چند حدیث از رسول اکرمﷺ برایتان نقل می‌کنم و قضاوت را به خود شما می‌سپارم، مشاهده بفرمایید که عزت در اسلام است یا شعارهای پوشالی اسلام‌ستیزان؟

اخلاق زیبا و نرم خویی با همسر:

«کاملترین مؤمنان از لحاظ ایمان، خوش اخلاقترین آنان‌اند و بهترین شما کسانی هستند که برای همسرانشان بهترند.»[1]

تحمل زن و کینه‌توزی نکردن بخاطر برخی سخن‌ها و کارهای همسر و در نهایت بخشش او:

«هیچ مرد مؤمنی نباید کینه‌ی زن مؤمنی را به دل بگیرد، چون اگر رفتاری را از او نپسندد رفتار دیگری را از او می‌پسندد.»[2]

بازی کردن و شوخی کردن با همسر (تفریح):

عایشهؓ تعریف می‌کند که: «پیامبرﷺ با من مسابقه داد، من از او پیشی گرفتم، بعد از مدتی گوشت بدنم زیاد شد (چاق شدم)، (پیامبرﷺ) با من مسابقه داد و از من پیشی گرفت و فرمود: این به آن.»[3]

و موارد بسیار دیگر.

***

زندگی یک خداباور جبر است یا اختیار؟

ابتدا متن شبهه را بخوانید در ادامه پاسخ آن را داده‌ایم.

---

۱. به روایت امام ترمذی.
۲. به روایت مسلم.
۳. به روایت ابوداود.

شبهه: زندگی یک خداباور جبر است یا اختیار؟

ابتدا برایتان مثالی میزنم، روزی پدری به پسرش می‌گوید امروز من تو را به رستوران خواهم برد، هرجا که تو بخواهی ولی بهتر است رستوران شماره‌ی ۲ را انتخاب کنی. پسر به پدرش می‌گوید خیر من از رستوران شماره‌ی ۳ بیشتر خوشم می‌آید پس چون شما گفتید من می‌توانم رستوران را انتخاب کنم و به رستوران شماره‌ی ۳ برویم. پدر میگوید البته که تو باید رستوران را انتخاب کنی اما اگر به رستوران شماره‌ی ۲ نرویم من مجبور می‌شوم یک هفته پول توجیبی تو را قطع کنم. پسرم حالا باز هم میل خودت است، انتخاب کن که به کدام رستوران برویم...

پسر: ولی پدر اینطور شما دارید تصمیم می‌گیرید و من را مجبور می‌کنید تصمیم شما را انتخاب کنم، اسم این اختیار نیست. می‌پذیرم پس به اختیار شما به رستوران شماره‌ی ۲ می‌رویم.

حالا این داستان را با داستان یک باورمند به خدای خیالی مقایسه می‌کنیم.

خدا: بنده‌ی عزیزم تو مختار هستی انتخاب کنی و مجبور نیستی مرا پرستش کنی، به هیچ وجه مجبور نیستی. امّا اگر مرا پرستش نکنی من تو را به جهنم می‌فرستم و در آنجا تو را به مدت طولانی در جهنم خواهم سوزاند. بله اگر مرا پرستش نکنی در دهانت سُرب داغ و بوگندو می‌ریزم. امّا باز هم تو مجبور نیستی مرا پرستش کنی. آیا اسم این عمل اختیار است یا اجبار! خدای خیالی شما دارد شما را از آتش جهنم می‌ترساند که به اجبار به او سجده کنید و شما مجبور هستید از ترس جهنم به او سجده کنید. پس هیچ وقت زندگی یک تئیست (خداباور) اختیاری نیست.

پاسخ:

خوب شبهه را بخوانید و قبل از خواندنِ پاسخ بنده، فکر کنید. ببینید پاسخ آن را می‌دانید؟

واقعا این گونه است؟ واقعا خدا از یک طرف می‌گوید آزاد هستی و از طرف دیگر می‌گوید عذابت می‌دهم؟

اما بررسی:

سبحان الله وقتی این شبهات را می‌بینم ضعف ملحدان و نباوران را به زیبایی درک می‌کنم که برای کشیدن جوانان به منجلاب الحاد چگونه از هر نیرنگی استفاده می‌کنند. چه زیبا گفته سعدی شیرازی:

به وقت ستیز و به وقت گریز بگیرد دست سر شمشیر تیز

در موضوعات دیگر هم اشاره نموده‌ایم که آزادی یعنی: «هر آنچه که به نفع تو است و بخواهی انجام دهی، و کسی جلوی راه تو را نگیرد» و اصلا به این معنا نیست که هر کاری خواستی انجام دهی و کسی جلودار تو نشود!

ناباوران هنوز هم درک درستی از آزادی ندارند!

مثال رستوران و پول توجیبی را مطرح کرده‌اند! همین مثال را با کمی تغییرات مشاهده بفرمایید (چون مثال آنها کاملا ناقص است و گویای واقعیت امر نیست، زیرا برای گوش ندادن به حرف پدر عواقب بدی در نظر نگرفته‌اند).

پسر: پدر من می‌خواهم با دوستانم به کوه به فلان منطقه برویم.

پدر: نه پسرم آنجا منطقه‌ی عملیاتی و پر است از مینَ! هنوز آنجا را پاکسازی نکرده‌اند، هر کس به آنجا قدم گذاشته کشته شده است.

پسر: نه پدر من دوست دارم که به آنجا بروم.

پدر: میل خودت است، من مطمئنم با رفتن به آنجا خطر مرگ در کمین تو است. یا ناقص‌العضو می‌شوی یا خوراک حیوانات، ولی میل خودت است اگر می‌خواهی برو!

آیا این تذکر به معنای سلب اختیار از فرزند است؟ پدر مطمئن است که خطر مرگ او را تهدید می‌کند ولی پسر به زور و اجبار می‌خواهد برود؟

و اینجاست که اصلا پدر نباید اجازه دهد که فرزندش برود، دادن آزادی و اجازه برای رفتن، نوعی خیانت به آن فرزند محسوب می‌شود زیرا آن پسر نمی‌داند. لذاپروردگار متعال هم هرگز به ما اجازه‌ی پیمودن راه خطا را نداده است، هرچند هم مختار هستیم.

پس در یک جمع‌بندی تا اینجا می‌گوییم:

اختیار وجود دارد ولی اجازه داده نشده که به سمت تباهی برویم و استفاده‌ی نادرست از آن داشته باشیم.

اما این سوال مطرح می‌شود که با این شرایط خداوندﷻ چرا این اختیار را داده است؟

ناباوران تصور می‌کنند که خداوند به انسان اختیار داده تا به سمت گمراهی و ضلالت و ناباوری برود! ولی فلسفه‌ی وجود اختیار اصلا چنین نمی‌باشد! بلکه خداوند انسان را طوری خلق نموده که مدام در یک مسیر حرکتی به سمت «کمال» پیش برود و انسان برای پیمودن مسیر کمال به ابزارهایی نیاز دارد که یکی از آنها اختیار است. به اختیار نیاز دارد.

قرار دادن یک فرد به صورت جبری در جایگاهی معین، کمال واقعی نیست! درست است اگر از جانب پروردگار تعیین شود به کمال می‌رسد (مثلا فرشتگان) اما کمال آنها ذاتی است، ارزش کمال اکتسابی (مسیر کمالی انسان) بیشتر از کمال ذاتی است. پروردگار منّان ما را در چرخه‌ی زندگی قرار

داده تا این کمال ارزش‌مند را خود به دست بیاوریم، به کمک ابزارهایی که بیان داشتیم که یکی از آنها اختیار است.

برای به دست آوردن کمالی که عرض شد پروردگار به انسان عقل هم داده تا تشخیص دهد که کدام جهت درست است و کدام یکی نادرست. پیامبران زیادی هم فرستاده است، کتاب‌های آسمانی که چون نقشه‌ی راه هستند نیز به همین شکل ارسال شده‌اند، حتی یکی از کتاب‌ها را تا وقت قیامت زنده قرار داده و خود وعده نموده که محافظ آن می‌باشد. حال افرادی هستند که بر خلاف خواست پروردگار می‌گویند ما می‌خواهیم در جهت خلاف مسیر کمالی حرکت کنیم، ما هیچکدام از این گزاره‌ها را قبول نداریم، ما دوست داریم عقب‌گرد بزنیم، پروردگار هم می‌گوید میل خودتان است چون برای شما کمال به زور و جبری را نمی‌پسندم، ولی مطمئن باشید من راضی نیستم و شمایی که با وجود این همه لطف که در حقتان کرده‌ام، (وجود نداشتید و شما را به وجود آوردم و...) باز هم منکر من می‌شوید! می‌خواهم مسیر کمال و خوشبختی را طی کنید و برای همین شما را خلق کردم و این همه ابزار در اختیارتان گذاشتم.

پس عزیزان انسان اختیار دارد اما در کجای مطالب ادیان آمده که اختیار انسان مطلق است! و کاملا در اختیار خودش می‌باشد! اگر اختیار انسان مطلق بود دیگر نباید دچار تولد و مرگ هم می‌شد، چون خیلی‌ها دوست ندارند بمیرند!

خلاصه‌ی سخن، اختیار انسان مشروط است نه مطلق َو پروردگار اجازه‌ی انجام کارهایی که به نفعش نیست را به او نداده است. (از روی خیرخواهی) کسی که خودش از تمام ابزارها استفاده‌ی نادرست می‌کند به صورت عمدی!

(زیرا کسی که حجت بر او اقامه نشود جزو اهل فترت به حساب می‌آید) و خود را بی‌نیاز از خیرخواهی پرودگار می‌بیند و می‌گوید هر چه بادا باد و همه‌ی اینها دروغ است! آیا با دست خود و با اختیار خود، عذاب را بر خود واجب نکرده است؟

چه زیبا فرموده است خداوند منّان: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾[1] «ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.»

به جملات آخر شبهه‌افکن نگاه کنید، طبق معمول نیت و هدف ملحدانه‌اش در انتهای متن مشخص گشته است یعنی این همه توضیح و مثال آوردنش برای رسیدن به اینجا بود که بگوید:

«خدای خیالی شما دارد شما را از آتش جهنم می‌ترساند که به زور به او سجده کنید و شما مجبور هستید از ترس جهنم به او سجده کنید» طبق معمول، مشغول تبلیغات برای الحاد و بی‌خدایی همچنین کم ارزش کردن شعائر و مفاهیم دینی است.

عزیزان هوشیار باشید، اینها یک نهضت جهانی هستند که ضد تمام ادیان کار می‌کنند و سلاحشان گمان و فریب و دروغ است. جوانهای زیادی داریم که فریب آنها را خورده‌اند و آنها را مقدس می‌دانند حتی برایشان کار می‌کنند. پس مواظب خود باشید.

***

---

۱. انسان:۳.

ضرر شراب خوردن بیشتر است یا حدّ آن؟

گفتم: جرمش چیست؟ گفت: مشروب خورده است. گفتم: چرا شلاقش می‌زنید؟ گفت: مشروب خوردن حرام است. گفتم: چرا حرام است؟ گفت: هر چیزی که به بدن انسان ضرر برساند در اسلام حرام است. گفتم: مشروب به بدن بیشتر ضرر می‌رساند یا شلاق؟ سکوت کرد.

پاسخ:

متاسفانه افرادی که این شبهات را مطرح می‌کنند نه از فلسفه‌ی احکام آگاهی دارند و نه تحقیق می‌کنند تا ببینند واقعا چرا این گونه است.

ممکن است افرادی که مشروب می‌خورند به محض دیدن این شبهه! عزم خود را جزم کنند که ما باید شراب بخوریم زیرا حدّ آن بیشتر از خود شراب مضر است و... ممکن است افرادی هم این شبهه را به عنوان یک ضعف اسلام تلّقی کنند! ولی آیا واقعا این گونه است؟

الف) احکامی که پروردگار منان برای ما وضع کرده است، بی‌شک بهترین و مناسب‌ترین احکام ممکن هستند و ما باید خاضعانه و خاشعانه بگوییم پروردگارا سمعنا و اطعنا. حتی اگر از فلسفه‌ی حکم آگاهی نداشته باشیم باید این موضِع را داشته باشیم. اما نکته‌ی قابل توجه این است که قبول داشتن به معنای بستن راه تفکر نیست. ما این امر را قبول داریم اما دنبال کنجکاوی‌های خود هم می‌رویم و چرایی قضیه را در حدّ توان آشکار می‌سازیم تا با اعتماد قلبی این حکم را بپذیریم و اجرا کنیم ولی به شرطی که نیّت ما از تحقیق، دانستن مجهولات باشد نه به نیّت رد کردن و اگر دَلیلی نیافتیم برای گناهان خود توجیه‌تراشی کنیم!

ب) آثار سوء خوردن شراب از لحاظ اخلاقی دامنگیر تمام مردم جامعه می‌شود (بخصوص خانواده فرد شرابخوار) هر چند برای خود شخص هم از لحاظ اخلاقی و جسمی دارای مضرات فراوانی است. ولی اسلام‌ستیزان فقط جنبه‌ی مادی و مضرات پزشکی آن را در نظر می‌گیرند! به مضرات اخلاقی و اجتماعی که چگونه فرد و خانواده و جامعه را به سمت نابودی پیش می‌برد، توجه نمی‌کنند.

با تمام این توضیحات تنبیه فرد فقط تنبیه خود او است! اما شراب خوردنش تنبیه و اذیت و آزار برای تمام مردم جامعه می‌باشد. واقعا، خوردنِ مشروب بیشتر ضرر می‌رساند یا تنبیه کردن فرد شراب خوار؟ لذا مقایسه‌ی فرد شبهه‌افکن کاملا غلط است!

ج) روزنامه‌ی دیلی میل انگلیس در ۷ ژانویه ۲۰۱۳م اعلام کرد:

«تعدادی از دانشمندان روسیه می‌گویند برای ترک اعتیاد به مشروبات، مواد مخدر و وابستگی‌های جنسی (زنا) باید از تنبیه کردن و تازیانه زدنِ به شخص استفاده کرد زیرا با این عمل هورمون‌هایی در بدن فرد ترشح می‌شود که او را به سمت بهبودی سوق می‌دهد.»

حتی نمونه‌هایی ذکر کرده از افرادی که تمام راهها را امتحان کرده‌اند ولی موفق به ترک اعتیادشان نشده‌اند اما با این روش بر نفس خود غلبه کرده‌اند.

پزشکان معتقدند با تازیانه زدن هورمون «آندورفین» در بدن افراد ترشح می‌شود که منجر به شادی می‌گردد، جالب آنکه حتی افراد دیگری از سطح دنیا برای ترگ اعتیاد به این مراکز مراجعه می‌کنند.

قابل توجه افرادی که عقل و منطق و همه چیز را کنار گذاشته‌اند و خیره به دست قلم و روان‌نویس محققان در مراکز علمی نشسته‌اند! و هر چه آنها

گفتند قبول می‌کنند حتی اگر سخن آنها حکم خدا را کنار بزنند (أستغفرالله). این سخن مراکز علمی[1] است!

***

اشاره به یکی از اشتباهات ناباوران درمورد اسلام

در فضای مجازی عکس یک کودک که دارای اختلالات ژنتیکی است را نشان داده‌اند که زیر آن این جملات نوشته شده است:

مسلمان: کار خداست.

کافر: اختلال ژنتیک است.

مسلمان: حکمتی در آن است.

کافر: عاملی دارد که باید کشف شود.

مسلمان: فقط خدا میتواند او را شفا دهد.

کافر: با کشف عامل آن میشود جلوی این اتفاقات رو در نوزادان بعدی گرفت.

مسلمان: راهی جز دعا نیست شاید خدا دعا را مستجاب کند.

کافر: باید تحقیق و مطالعه کرد و علت را کشف کرد.

چند سال بعد در خبرها: دانشمندان ژنی که عامل اختلال آناتومی انسان است راکشف کردند.

مسلمان: این کشف در قرآن هم آمده است پس به الله ایمان بیاورید.

1.http://www.dailymail.co.uk/news/article-2285395/How-beat-addictions-literally-Siberian-psychologists-thrash-patients-sticks-help-kick-habits.html

کافر: در قرآن که حرفی از ژن و دی ان ای نیست و اصلا ربطی به آزمایشات پزشکی ندارد.

مسلمان: تو سواد نداری، باید تفسیر قرآن را بخوانی، هر آیه‌ی قرآن هزار معنی دارد، فقط بسم الله صد تا کتاب معنی دارد.

پاسخ:

یک اشتباه و برداشت نادرست در این شبهه وجود دارد، چون می‌خواهم آن سوءبرداشت را اصلاح نمایم این شبهه را نقد نمودم. شبهه با یک مغلطه‌ی بزرگ شروع شده است! انسانهای بی‌سواد قدیمی (در بین ادیان دیگر هم) اگر چیزی را نمی‌دانستند می‌گفتند کار خداست و بعدها که دلیل آن را می‌فهمیدند می‌گفتند: خیر کار خدا نیست بلکه بخاطر فلان و بهمان این چنین شده است. و جهالت و کج‌اندیشی آنان دامن‌گیر اعتقادشان می‌شد. لذا هرگز اسلام به ما اجازه نداده که جهل خود را به خدا نسبت دهیم بلکه باید بگوییم خدا خود بهتر می‌داند که عاملش چیست، إن شاء الله تحقیقات دانشمندان و محققان زوایای آن را آشکار خواهد نمود.

اما قبل از بررسی دقیق شبهه باید این نکته را دانست که: این جهان طبق قوانین علت و معلولی و سنن الهی اداره می‌شود و اگر فردی در آب خفه شود دلیل آن است که اکسیژن کافی به او نرسیده و سیستم‌های حیاتی او مختل می‌شوند و در نهایت از کار می‌افتند. اگر فردی بر اثر تصادف کور می‌شود بافت‌های چشم او در اثر سانحه دچار آسیب می‌گردند و دیگر نمی‌توانند تصاویر را به مغز انتقال دهند و مثال‌های بی‌شمار دیگر...

***

این همان خدای حفره‌ها یا خدای رخنه‌پوش است که دانشمندان و افراد اروپایی را به سمت بی‌خدایی می‌کشاند. آنها خود در دین و خداشناسی تحقیق نمی‌کنند بلکه هر آنچه رسانه‌هایشان به آنها القا کند را باور می‌کنند.

به آنها گفته می‌شود خدا، خدای نقطه‌ی جهالت‌ها و ندانستن‌های بشر است، آنها هم باور می‌کنند. غافل از اینکه خداباوران حقیقی (کسانی که به درک درست خداشناسی رسیده‌اند) این دیدگاه را رد می‌کنند، در کجای دین مبین اسلام آمده که دنبال تحقیق نروید؟ در چه کتابی به اندازه‌ی قرآن به تفکر و تعقل در امور اشاره شده است؟ زمانی که جهان اسلام در قرون طلایی قرار داشت و اروپا در جهالت و خاموشی، چرا خدای ما رخنه‌پوش نبود؟

چرا الآن که به دلیل توطئه‌ی همان اروپاییان از علم و ترقیات علمی فاصله گرفته‌ایم این برچسب‌ها را به ما می‌زنند!

اما اگر دیدگاه عوام الناس و افراد بی‌سواد ما در این مورد نادرست است بی‌شک دیدگاه تحصیل‌کردگان اسلام‌ستیزان و ناباوران هم نادرست است زیرا این از قوانین الهی است که اعضای ما این گونه کار می‌کنند و اگر خللی به این شیوه در آنها بوجود بیاید از کار می‌افتند، پس نه ما خداباوران اجازه داریم جهل خود را به خدا نسبت دهیم و نه اسلام‌ستیزان می‌توانند نقش خدا در امورات جهان را انکار کنند.

برای درک بهتر موضوع گفتگوی صورت گرفته را به شیوه‌ای دقیق بررسی می‌کنیم:

الف)

مسلمان: کار خداست.

کافر: اختلال ژنتیک است.

پاسخ:

در این مورد توضیح دادیم که ما حق نداریم نادانسته‌های خود را به خدا نسبت دهیم، باید بدانیم که اختلالات ژنتیک در اثر زیاده خواهی‌های انسان و تصرف بی‌رحمانه بر طبیعت بوجود می‌آید و به هیچ وجه قوانین زیبای الهی منجر به ایجاد این گونه مشکلات نخواهند شد. به زبان ساده‌تر: اختلالات ژنتیکی در اثر عوامل انسانی رخ می‌دهد به عنوان مثال:

آلودگی هوا، استفاده بیش از حد از سموم شیمیایی و آفت‌کش‌ها، مصرف دخانیات، مصرف مواد مخدر، امواج رادیویی، رعایت نکردن شروط همسرداری از جانب زن و شوهر و... همگی عوامل ایجاد جهش‌های ژنی در افراد می‌باشند.

پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيدِی النَّاسِ لِيذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ﴾[1]

«در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.»

پس به این نتیجه می‌رسیم که اسلام‌ستیزان نقش یک مسلمان را بسیار ضعیف بازی کرده‌اند و اختلال ژنتیکی اصلا کار خدا نیست!

ب)

مسلمان: حکمتی در آن است.

کافر: عاملی دارد که باید کشف شود.

---

۱. روم:۴۱.

پاسخ:

بی‌گمان حکمت‌های فراوانی در بیماری‌های ژنتیکی نهفته است، حکمت‌هایی همچون متنبه شدن بشر، به خود آمدن و دست از زیاده‌روی برداشتن، دیگران را تا این اندازه فدای خود نکردن، به حق و حقوق هم احترام گذاشتن در غیر این صورت منتظر این نتایج دردناک بودن و... (در هر صورت این کودکان مظلومند و خداوند حق آنها را از ظالمان می‌گیرد).

ولی حکمت داشتن چه ربطی به کشف عامل آن دارد؟ بی‌گمان برای برای مقابله و ریشه‌کن کردن و تذکر به مردم باید عامل آن را کشف نمود.

ج)

مسلمان: فقط خدا میتواند او را شفا دهد.

کافر: با کشف عامل آن می‌شود جلوی این اتفاقات را در نوزادان بعدی گرفت.

پاسخ:

قطعا شفا فقط به دست پروردگار مهربان است، اگر تمام دنیا و کاشفان عامل بیماری‌ها دست به دست یکدیگر دهند مریضی که پرودگار نمی‌خواهد شفا پیدا کند شفا پیدا نخواهد کرد.

در مورد عامل هم دوباره مسائل را خلط کرده است، شفا از جانب پرودگار بی‌ربط به کشف عامل و جلوگیری از بیمار شدن نوزادان دیگر نیست! پروردگار مهربان شفای خود را از طریق اسباب برای بیمار می‌فرستد، حال یا دارو یا استراحت یا... ولی نویسنده طوری مطلب را نوشته که افراد سَاده‌لوح گمان می‌کنند دعا کردن برای شفای بیمار کافیست و نباید دنبال اسباب رفت.

د)

چند سال بعد در خبرها: دانشمندان ژنی که عامل اختلال آناتومی انسان است را کشف کردند.

مسلمان: این کشف در قرآن هم آمده است پس به الله ایمان بیاورید.

پاسخ:

فرد شبهه‌افکن تلویحا اشاره دارد به این «ادعا» که مسلمانان کاری نمی‌کنند و فقط می‌گویند این در قرآن هم وجود دارد، قبل از هر چیز باید دانست افرادی که این سخنان را می‌گویند هیچ علمی ندارند و این حرف خودشان است نه قرآن و سنت پیامبرﷺ چون قرآن کتاب هدایت است نه کتاب فیزیک و شیمی نه کتاب جبر و حساب و نقشه‌کشی ساختمان و سی پلاس پلاس!

قرآن آمده تا مانند روحی دمنده، بشر را به انسان بودن وا دارد، اگر کسی دنبال علم فیزیک است معلوماتش در جهت خدمت به بشریت باشد نه ساختن سلاح‌های کشتار جمعی و... اگر کسی مهندس کامپیوتر است دنبال خدمت به بشریت باشد نه اینکه ویروس و تروجان تولید کند! در کل قرآن مجید انسانها را در مسیر هدایت صحیح قرار می‌دهد.

بحث اعجاز علمی قرآن هم به این شیوه است که قرآن در راستای سخنان پندآموز خود گاهی اوقات گریزهایی به طبیعت، فضا و... داشته است اما در کمال تعجب می‌بینیم با اصول مسلّم علمی که یافته‌ی سالهای اخیر است همسو است و تضادی با یکدیگر ندارند و همین به ما می‌گوید که این کلام از جانب فردی آمده که این قوانین را می‌دانسته است و در یک کلام از جانب خدای عالمیان است. اتفاقا همین امر منجر به مسلمان شدن دانشمندان

زیادی شده است. دیگر بیش از این ادعایی نداریم و حرف‌هایی که به ما نسبت داده افتراست.

ر)

کافر: در قرآن که حرفی از ژن و دی ان ای نیست و اصلا ربطی به آزمایشات پزشکی ندارد.

مسلمان: تو سواد نداری، باید تفسیر قرآن را باید بخوانی، هر آیه‌ی قرآن هزار معنی دارد، فقط بسم الله صد تا کتاب معنی دارد.

پاسخ:

این دیگر بازی با کلمات است! و در بالا پاسخ دادیم، متاسفانه عدم شناخت اسلام‌ستیزان از اسلام واقعی[1] آنها را واداشته که اینگونه خصمانه موضع‌گیری کنند، متاسفانه اسلام‌ستیزان عملکرد غلط مجریان اسلام را به این دین مبارک نسبت می‌دهند.[2]

به قول اقبال لاهوری:

آبـــادی بتخانـــه ز ویرانـــی ماســـت

جمعیـــت کفـــر از پریشـــانی ماســـت

اســـلام بـــه ذات خـــود نـــدارد عیبـــی

هـــر عیـــب کـــه هســـت در مســـلمانی ماســـت

***

---

۱. به واژه‌ی اسلام واقعی هم شبهه وارد کرده‌اند که به آن پاسخ داده‌ایم و در کتاب موجود است، در فهرست به عنوان «بررسی یک متن پر از شبهه در مورد اسلام» مراجعه کنید.

۲. به عملکرد غلط مجریان و ارتباط نداشتن با دین هم شبهه وارد کرده‌اند که پاسخ آن هم در کتاب موجود است.

معجزات و ثبت وقایع در عصر امروز

شبهه: از وقتی بشر قدرت ثبت وقایع را به وسیله‌ی صوت و تصویر (دوربین) به دست آورد دیگر نه عصایی مار شد نه مرده‌ای زنده شد و دیگر نه انسانی با حیوانات حرف زد و...

پاسخ:

معجزات پیامبران علیهم السلام هزاران سال قبل صورت گرفته و دستگاه ضبط صوت[۱] و دستگاه فیلمبرداری[۲] در قرن ۱۹ میلادی اختراع شده‌اند. پس این درخواست کاملاً بی‌خردانه می‌باشد که با این همه تفاوت زمانی انتظار داشته باشیم همان معجزات به قرون ۱۹ و ۲۰م بیایند تا ملحدان آنها را با چشم خود ببینند!

مثل اینکه الآن فردی بگوید از وقتی دوربین فیلمبرداری بوجودآمده دیگر نه سقراطی وجود دارد که مناظره‌ای کند و نه فرهادی که برای شیرین کوه بکند! متوجه شدید؟ این اشخاص قرنها قبل از اختراع دوربین زندگی کرده‌اند، چرا باید انتظار داشته باشیم سقراط جلوی دوربین ما ظاهر شود؟!

جالب اینکه ملحدان هم‌عصر با این معجزات، به این اعمال خارق‌العاده می‌گفتند «جادوگری». اگر این معجزات دیگر انجام نمی‌شوند تا اثبات نبوت برای ملحدان باشند! خداوند باری تعالی هم از ما نخواسته که به آیین مسیحیت یا یهودیت یا صابئی یا دیگر آیین‌ها در آییم (تا نیاز به معجزات آن

---

۱. اولین دستگاه ضبط صدا به وسیله «توماس ادیسون» در سال ۱۸۷۷ م ساخته شد.
۲. برادران لومیر در سال ۱۸۹۵ سینماتوگراف (اولین دوربین فیلم برداری) را اختراع کردند.

پیامبران باشد) بلکه خداوندﷻ از ما خواسته که به آیین اسلام در آییم و معجزه اسلام جلو چشم و در اختیار ما قرار دارد که قرآن مجید است.

اتفاقاً همان صوت و تصویری که امروزه ملحدین روی آن تأکید دارند در ترویج و اشاعه مفاهیم این کلام بزرگوار بسیار تاثیرگذار بوده است لذا مشکل صوت و تصویر نیست بلکه مشکل لجاجت است[1] و بس.



ادعای وجود پارادوکس در بین مسلمانان

شبهه: مسلمین در این مناطق ناراضی هستند:

آنها در غزه ناراضیند ... در مصر ناراضیند ... در لیبی ناراضیند ... در مراکش ناراضیند ... در ایران ناراضیند ... در عراق ناراضیند ... در یمن ناراضیند ... در پاکستان ناراضیند ... در افغانستان ناراضیند ... در سوریه ناراضیند ... در لبنان ناراضیند.

پس کجا راضیند؟

در استرالیا راضیند ... در کانادا راضیند ... در انگلیس راضیند ... در ایتالیا راضیند ... در فرانسه راضیند ... در آلمان راضیند ... در سوئد راضیند ... در نروژ راضیند ... در دانمارک راضیند ... در آمریکا راضیند ... در هلند راضیند.

---

۱. در فرهنگ قرآنی به این نوع عناد و لجاجت در مقابل حق و حقیقت، «جحد» گفته می‌شود. بنگرید به: انعام / ۳۳، نمل / ۱۴.

درواقع آنها در تمام کشورهای غیر مسلمان راضیند و در تمام کشورهای مسلمان ناراضی...! و آنها چه کسی را برای عدم رضایت خود مقصر می‌دانند؟ آنها کشورهایی را که در آنجا راضیند مقصر می‌دانند و می‌خواهند آن کشورها را تغییر داده و شبیه کشوری بکنند که در آنجا ناراضی بودند!

پاسخ:

پارادوکس عجیب در سطح تفکّرِ فردی که این متن را نوشته وجود دارد! از طریق دو سوالِ ساده شما را به اصل موضوع می‌بریم:

سوال اول: مسلمانان در کشورهای اسلامی از اسلام ناراضی هستند یا از عدم امنیت و جنگ و زندگی سخت؟!

پاسخ:

مشخص است که نارضایتی ما از سختی و جنگ و عدم رفاه است.

سوال دوم: چه کسی باعث خشونت و جنگ و زندگی سخت و بدبختی در بین مردم شده است؛ مسلمانان یا غیر مسلمانان؟

پاسخ:

مشخص است که جنگ طلب‌ها و استعمارگران و سرمایه‌داران غربی باعث این فلاکت شده‌اند.[۱]

پس در نهایت این سوال کلیدی باقی می‌ماند: افرادی که ناراضی هستند از چه چیزی ناراضی هستند و افرادی که راضی هستند از چه چیزی راضی هستند؟

---

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «اربابان جدید جهان»، تألیف جان پیلچر مراجعه شود.

مشخص است کشورهایی همچون آمریکا و انگلیس و ایتالیا و فرانسه و... زندگی مردم را خراب کرده‌اند اما برای مردم خود رفاه و امنیت ایجاد کرده‌اند واقعاً چرا؟ چون دزدی آنها در منطقه بستگی دارد به این که جنگ و آشوب وجود داشته باشد، پس گروه‌هایی را مسلح می‌کنند یا از گروه‌هایی که مسلح شده‌اند (آنهایی که در راستای سیاست‌های خودشان قرار دارند) به صورت پنهانی حمایت می‌کنند و کاری می‌کنند که آنها سرِ پا بایستند (به صورت نامحسوس) و آنها هم (استعمار گران) با کت و شلوار و کراوات در نقش انسانهای صلح طلب(!) و فداکار(!) بیایند و بین ما میانجیگری کنند و هیچ وقت نروند! (عجب وساطتی...!)

و بگویند شما به ما نفت بدهید ما هم در مقابل ظلم آنها مواظب شما هستیم.[1] مگر همین انگلیس و فرانسه نبودند که در قرن گذشته امپراطوری اسلامی عثمانی را نابود کردند و مملکت مسلمانان را مثل گوشت قربانی بین خود تقسیم نمودند! آن هم چگونه:

الف) کشورها را به صورت چندملیتی تقسیم کردند مثلاً در عراق کُرد و عرب،[2] در ترکیه ترک و کرد و... تا همیشه به راحتی بتوانند بین آنها تفرقه و دشمنی ایجاد کنند و براستی که در این راه ظالمانه، موفق هم شدند و در قلب جهان اسلام یک کشور یهودی (اسرائیل) تاسیس کردند و آن را تا دندان مسلح نمودند.

---

۱. همان‌هایی که خودشان مسلح کردند و به جان مسلمین انداختند.
۲. یک قسمت شیعه و یک قسمت سنی.

ب) امثال آتاتورک و... که مهره‌ی خودشان بودند سر کار آوردند تا حلقه به گوش آنها باشند. برای ادامه‌ی سیاست‌های استعماری... حال نارضایتی در بین مسلمانان تقصیر چه کسی است؟! ما مقصریم یا کشورهایی که مردم خود را راضی کرده‌اند؟!

سوای از این مسائل:

در اروپا هم مسلمانان راضی نیستند، ببینید آیا اجازه می‌دهند یک مسلمان هم طبق شریعت اسلام گوسفند یا گاوی را ذبح کند،[۱] به هر حال حقوق حیوانات است و به آن احترام می‌گذارند...

- یعنی برای حیوانات سرزمین خود حقوق و احترام قائلند.
- اما برای ناموس و خون انسانهای سرزمین ما ارزشی قائل نیستند.

حالا جوانان مسلمان ما، با شبهاتی که آنها درست کرده‌اند (تا سیاست استعماری ادامه داشته باشد) به اسلام پشت می‌کنند.

***

چرایی و چگونگی اشتراک سکس و مشروب در دنیا و آخرت

شبهه: جرم جهنمیان سکس و مشروب بود، و پاداش بهشتیان سکس و مشروب. آیندگان ما به سادگی ما می‌خندند. تو می‌فهمی؟ من نمی‌فهمم! فرق حوری با فاحشه چیست؟ یکی در استخدام خداست و دیگری در استخدام بنده‌ی خدا. خدایی که به پیروانش حوری رشوه می‌دهد و بهشتی

---

۱. عبارت «Islamic slaughter ban in Europe» را در گوگل جستجو کنید و مطالعه نمائید.

که فاحشه‌خانه است! کدام یک بی‌گناهند؟ فاحشه‌ای که از سر ناچاری اینگونه شکمش را سیر می‌کند، یا آن حوری که لذت تنش پاداش کارهای خوب بندگان است؟ تو می‌دانی؟ من نمی‌دانم!

پاسخ:

إن شاء الله برای جلوگیری از خلط مبحث، بصورت دقیق و مطلب به مطلب آن را نقد می‌کنیم.

معترض: جرم جهنمیان سکس و مشروب بود، و پاداش بهشتیان سکس و مشروب. آیندگان ما به سادگی ما می‌خندند! تو می‌فهمی؟ من نمی‌فهمم! فرق حوری با فاحشه چیست؟

پاسخ:

پس با این حساب باید این دو هم برابر باشند:

شخصی به همراه زن و فرزندانش به بیرون از شهر کنار رودخانه‌ای زیبا با صدای آرامش‌بخش آب و قناری‌ها و بلبلان می‌رود و «برنج و کباب» را در اوج لذت و آرامش می‌خورند.

شخصی هم در خانه‌ی خود نشسته و هواپیماهای دشمن در حال بمباران روی سر آنها هستند و چند صد متری آنها مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و احتمال دارد منزل بعدی که مورد هدف قرار گیرد منزل آنها باشد و در این حین وقت نهار است و آنها «برنج و کباب» می‌خورند. طبق استدلال و فرض شما باید هر دو مثالی که زدم یکسان باشد ولی آیا این گونه است؟! آیا برنج و کباب برای هر دو مثل هم دلنشین است؟

خود می‌دانید که اینگونه نیست. پس چرا شراب و سکس دنیا و بهشت را با یکدیگر مقایسه می‌کنید. یعنی شرایط و احوال، هیچ تاثیری در این

گذاره‌ها ندارد؟! یعنی کسی که در میدان آزمایش پروردگار قرار گرفته و روزی هولناک به نام قیامت در انتظارش است ولی بی‌توجه بدان زنا می‌کند و شراب می‌نوشد با کسی که از امتحان نجات پیدا کرده و نمره‌ی عالی گرفته و در اوج استراحت از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند می‌شود یکسان است. اگر بگویید یکی است، پس مثالی که بنده ذکر کردم هم یکی است و حق اعتراض ندارید! اما اگر کمی دقیق‌تر مساله را مورد بررسی قرار دهیم شراب بهشتی این گونه در قرآن کریم یاد شده است:

﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾[1]

«بر تن ایشان، لباسهای ابریشم نازك سبز و دیبای ضخیم است، و با دستبندها و النگوهای سیمین، زیب و زینت شده‌اند، و پروردگارشان بدیشان شراب پاك می‌نوشاند.»

آیا شراب طهور بهشتی که به معنای پاک است را با آب انگوری که زیر پهِن تخمیر می‌کنند برابر می‌دانید؟! همچنین خداوند ﷻ فرموده است:

﴿يطَافُ عَلَيهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ * بَيضَاءَ لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا ينزَفُونَ﴾[2] «قدحهای می برگرفته از رودبار جاری شراب، گرداگرد آنان در گردش است. می سفیدرنگ و خوشگواری برای نوشندگان. نه در آن تباهیها و گرفتاریهائی (همچون بیهوشی و سردرد و سایر مضرّات و مفاسد) است، و نه میخواران از آن به حالت تهوّع (و استفراغ و عرق و کثرت ادرار) در می‌آیند.»

---

۱. انسان: ۲۱.

۲. صافات: ۴۵- ۴۷.

مشروبات الکلی در دنیا به جز زوال عقل و بیهوشی و هرزگی چه چیزی به دنبال دارد! تا جایی که پروردگار فرموده که مشروبات منافعی هم دارند ولی مضرات آنها خیلی بیشتر از منافع آنها است پس حرام می‌باشد. در مورد شراب فکر می‌کنم همین آیات برای افراد منصف کافیست تا خود قضاوت کنند.

اما بحث حوری و سکس

خداوند در قرآن فرموده است: ﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴾[1] «در باغهای بهشت زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آنان کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.»

پس چرا به آنان فاحشه می‌گویند؟! زنی که فقط در اختیار شوهر خود است و به شوهرش عشق می‌ورزد- پناه بر خدا- آیا فاحشه است؟! زمانی می‌توان به یک زن فاحشه گفت که مدام در اختیار دیگران باشد نه اینکه در اختیار شوهر خود باشد، واقعاً اسلام‌ستیزان خیلی بی‌انصاف هستند...

زنی[2] که مانند توالت عمومی هر بار یک نفر خود را نزد او تخلیه می‌کند را با حوریان پاک بهشتی مقایسه می‌کنند در حالی که حتی حوریان، دوشیزه هم هستند و اگر به آیات بالا نگاه کنید چنین فرموده که تا به حال کسی به آنها دست نزده است.

---

۱. رحمن / ۵۶.

۲. در اینجا منظور زنی است که کار او فاحشه‌گری است.

حق است که ما به جناب معترض بگوییم، ما نمی‌فهمیم یا شما نمی‌فهمید؟! و باز هم حق است که بگوییم، آیندگان که سهل است همین الآن باید به سادگی شما بخندیم ولی هرگز این کار را نمی‌کنیم برای شما دعای خیر و طلب هدایت از جانب پروردگار داریم.

معترض: خدایی که به پیروانش حوری رشوه می‌دهد و بهشتی که فاحشه‌خانه است! کدام یک بی گناهند؟ فاحشه‌ای که از سر ناچاری اینگونه شکمش را سیر می کند، یا آن حوری که لذت تنش پاداش کارهای خوب بندگان است؟ تو می دانی؟ من نمی‌دانم!

پاسخ:

آیا هر پاداشی رشوه است؟ خیر آقای اسلام‌ستیز، این پاداش‌های رشوه‌مانند در سیستم اشتراکی لنین و استالین وجود داشت تا در بین کارگران حکومت مارکسیستی انگیزه و امید ایجاد کند. اینجا پاداش بعد از موفقیت است، و هرگز فراموش نکنید که مهمترین پاداش برای ما رضایت الله متعال و رسیدن به ذات مبارکش است.[۱]

اما در مورد فاحشه و ناچاری و...

شرعا دین اسلام مردم دارا و صاحب‌مال را موظف کرده که دست فقرا و نیازمندان را بگیرند.[۲] اینکه کوتاهی می‌کنند خدا خود وعده داده که آنها را عذاب خواهد داد[۳] و قطعاً الآن هم هستند افراد زیادی که به دیگران کمک می کنند.

---

۱. توبه / ۷۲ : ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّـهِ أَكْبَرُ﴾.
۲. ذاریات / ۱۹، معارج / ۲۵.
۳. یس / ٤۷.

آیا واقعاً این جملات توهین به فقرا نیست؟

آیا هر کس که فقیر می‌شود برای سیر کردن شکمش به هرزگی روی می‌آورد؟! چه شیر زنانی که در اوج فقر، سخت‌ترین کارها را به جان خویده‌اند و عفت و عزت خود را نگه داشته‌اند پس این جمله را برای همیشه اصلاح کنیم:

کسی که فاحشه می‌شود بخاطر ضعف ایمانش به این کار دست می‌زند نه اینکه بگوییم چون فقیر است به تن‌فروشی روی آورده است. اتفاقاً در این عصر فاحشه‌های اصلی از میان ثروتمندان هستند نه فقرا چون برای رسیدن به لذایذ بیشتر به هر بی‌بند وباری دست می‌زنند. بله، شما می‌دانید و ما نمی‌دانیم! دیگر خود را فریب ندهید، توبه کنید و به سوی خدا بازگردید زیرا روز سختی در پیش داریم به نام قیامت، روزی که ما و شما در آن روز محتاج لطف و بخشش پروردگار می‌باشیم.



بررسی یک متن پر از شبهه درمورد اسلام

اسلام‌ستیزان از سر ناتوانی ۲۰ شبهه را در یک متن گنجانده‌اند (تا بلکه بتوانند عقیده‌ی یک جوان را منحرف کنند) ما به صورت دقیق و خط به خط شبهات آنان را پاسخ می‌دهیم. لذا برای جلوگیری از زیاده‌گویی و اتلاف وقت، بصورت یکجا متن را قرار نمی‌دهیم بلکه -إن شاء الله- مطلب به مطلب با هم پیش می‌رویم.

معترض: اسلام چیست؟

پاسخ:

اسلام برنامه‌ی خداوند متعال است برای خوشبختی بشریت.

معترض: و اما مسلمان کیست؟! مسلمان شخصی است که مسلمان است ولی از اسلام چیزی زیادی نمی‌داند! و قرآن را تا به حال به زبان خود نخوانده است!

پاسخ:

و مسلمان کسی است که برنامه‌ی اسلام را پذیرفته ظاهراً و باطناً و آن را به انجام می‌رساند. قرار نیست همه‌ی مردم عالم دینی شوند و متخصص علوم اسلامی گردند بلکه در حد خود آن را می‌دانند. و یک زندگی که طبق برنامه‌ی اسلام است را به پیش می‌برند. به مال و جان و ناموس یکدیگر احترام می‌گذارند و خلاصه دستورات خدا را تا حد توان در زندگی پیاده می‌سازند. درست است که مردم بسیاری از قرآن خواندن فاصله گرفته‌اند اما آنها نیز به کلام خدا التزام دارند و از هر چیزی بیشتر به دستورات آن احترام می‌گذارند، همچنین افراد زیادی هم هستند که قرآن را به زبان خود مطالعه می‌کنند و درمورد آن اندیشه و تعقل می‌کنند خصوصاً در بین قشرِ جوان و تحصیل کرده.

معترض: اگر پرسشی درمورد دینش از او بپرسید خود را فاقد سواد در دین می‌داند و شما را به علمای دینی ارجاع می‌دهد!

پاسخ:

بهترین کار را می‌کند، یعنی شما می‌گویید کسی که علم ندارد بی‌خودی حرف بزند؟ ببخشید که مسلمان‌ها مثل شما نیستند، متاسفانه درمورد دین، اطلاعات کافی ندارید و از مطالب سایر ملحدین[1] فقط شبهه کپی می‌کنید و در بین مردم منتشر می‌نمایید بدون کوچکترین تحقیق و این کار بسیار نادرست است. همچنین مگر تمام مردم جامعه باید ملا و ماموستا و مولوی شوند؟! آیا جامعه به دکتر و مهندس و پرستار و مغازه‌دار و کفاشِ مسلمان نیاز ندارد؟! پس چرا ادامه را ننوشته‌اید؟ آیا نزد عالم دین می‌روید تا پاسخ شبهات را بشنوید یا خیر؟! مشخص است که نمی‌روید و متاسفانه شما اصلاً اهل تحقیق نیستید. درواقع اگر مردم همه متخصص بودند مجرایی برای نفوذ نداشتید و از همین عدم سواد دینی مردم سوءاستفاده کرده‌اید.

معترض: اگر زیاد سوال کنید شما را کافر می‌نامد و اگر محکومش کنید شما را مرتد می‌خواند!

پاسخ:

نه سوال کردن موجب تکفیر کسی می‌شود و نه محکومیت در بحث موجب ارتداد فردی می‌گردد. اگر راست می‌گویید برای این ادعای خود یک سند از قرآن یا حدیث بیاورید!

معترض: اگر حرف‌های او را قبول نکنید به بی‌سوادی متهم می‌شوید!

---

۱. این شبهات ملحدین تکرار مکررات است و توسط دانشمندان و محققین اسلامی همچون استاد حسینی طباطبایی و... پاسخ داده شده‌اند.

پاسخ:

بی‌سوادی اشخاص دو نوع است: بی‌سوادی سیاه و بی‌سوادی سفید؛ بی‌سوادِ سیاه کسِی است که خواندن و نوشتن نمی‌داند ولی بی‌سواد سفید فردی می‌باشد که خواندن و نوشتن می‌داند و مدرک هم دارد اما وارد مباحثی می‌شود که در زمینه‌ی آن هیچ تخصصی ندارد و به نظر بنده شما در زمینه‌ی مسائل دین، از بی‌سوادی سفید رنج می‌برید. هر چند بخاطر قبول نکردنتان هرگز به شما نمی‌گوییم بی‌سواد، اما میل خودتان است ما فقط وظیفه داریم به شما بگوییم راه حق این است ولی به عدم تخصص شما چرا، در این باب شما بی‌سواد «از نوع سفید» هستید.

معترض: اگر به او بگوئید چرا محمد ۲۰ زن داشته به شما می گوید حتما حکمتی بوده است!

پاسخ:

این ادعا هم نادرست است،[1] اگر راست می‌گویید یک سند بیاورید که ۲۰ زن داشته است.

معترض: اگر به او بگوئید چرا الله به محمد گفته اگر کسی به دین تو نیامد دست و پای آن را بر خلاف جهت همدیگر قطع کن (مائده. آیه ۳۳) می گوید منظور الله چیز دیگری بوده است!

---

۱. پیامبر اسلامﷺ ۱۲ همسر داشته است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به «نساء النبیﷺ، تألیف السید الجمیلی.»

پاسخ:

سبحان الله، پروردگارا خودت شاهد این دروغ هستی، در کجای قرآن آمده که هر کس مسلمان نشد دست و پایش را بر خلاف یکدیگر قطع کنید؟!

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يحَارِبُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَيسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يقَتَّلُوا أَوْ يصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ ينفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْي فِي الدُّنْيا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾[1]

«کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند و بدین‌وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند، و در روی زمین (با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروانها) دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند، یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال) به دار زده شوند، یا (در برابر راهزنی و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود، و یا این که (در برابر قطع طریق و تهدید، تنها) از جائی به جائی تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوائی آنان در دنیا است، و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است.»

---

۱. مائده / ۳۳، این آیه در خصوص محاربه از نوع فساد در زمین می‌باشد، از دیدگاه علما محاربه دو نوع است؛ نوع اول: محاربه خدا و رسولﷺ و دوم: فساد در زمین. که بر اساس احوال محاربین به چهار قسمت تقسیم می‌شود: ۱. اخاذی و قتل، ۲. قتل فقط، ۳. اخاذی بدون قتل، ۴. ایجاد رعب و وحشت بدون اخاذی و قتل. مجازات هر یَك از این موارد به تناسب جرم، قتل به همراه مصلوب شدن، قطع دست و پا در خلاف جهت، تبعید و یا زندانی شدن. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: الأحکام السلطانیة - الماوردی، صص ۱۰۵- ۱۰۹؛ الناشر: دار الحدیث-القاهرة.

پروردگار حکمی تعیین نموده برای کسانی که دست به فساد می‌زنند تا کشته شوند یا دست و پایشان در خلاف جهت هم قطع گردند نه کسانی که عقیده‌ی ما را قبول نمی‌کنند![1] در قرآن اعمال مفسدان معرفی شده است، اگر تحقیق کنید کنید متوجه خواهید شد که تمام آنها تعدی به حقوق مردم است و با توجه به درجه‌ی آن یا شخص کشته می‌شود یا دست و پایش قطع می‌گردد یا حکم تبعید برای او صادر می‌کنند، باز هم تأکید می‌نمایم که این حکم برای دگراندیشان نیست بلکه برای متجاوزان است، افرادی همچون راهزن، قاتل و... این احکام برای رفاه و امنیت و آسایش در بین مردم است نه اذیت کردن مردم.

معترض: اگر بگوئید الله در قرآن به مسلمانان می گوید کافران را در هر جا یافتید بکشید (قرآن. سوره توبه. آیه ۵) به شما می گوید حرف، حرف الله است ولی اسلام به حقوق مردم و حقوق بشر احترام می گزارد!

پاسخ:

خودشان یک طرفه سوال می‌پرسند و یک طرفه جواب می‌دهند! بیایید آیه را به دقت بررسی کنیم:

﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾[2]

---

۱. در پذیرش دین هیچ اجبار و اکراهی نیست. بقره / ۲۵۶.
۲. توبه / ۵.

«(اما) وقتی ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید! هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

مشکل کار اسلام‌ستیزان اینجاست که وسط بحث داخل می‌شوند، یک جمله بر می‌دارند و می‌گویند ببینید اسلام چه می‌گوید! آیا اصلاً می‌دانند موضوع از چه قرار است! اصلاً از خود پرسیده‌اند: چرا باید آنها را بکشند؟ مگر چه کار کرده‌اند؟

بی‌شک اسلام حکم کشتن هیچ کسی را بخاطر دگراندیش بودن نمی‌دهد مگر اینکه علیه مسلمانان شروع به جنگ کند اما ماجرا از چه قرار بوده است؟

مشرکان مکه با مسلمانان پیمان بستند که تا ده سال بین مسلمانان و کفار صلح باشد و اگر یکی از اینان دیگری را بکشد صلح نقض می‌شود، اما کفار پیمان خود را شکستند[1] و عده‌ای از مسلمانان را از روی دشمنی پیشینه «سر بریدند» و پیمان را نقض کردند سپس این آیه نازل شد. اما شما توجه کنید که در این آیه باز هم خداوند چگونه با این پیمان‌شکنان رفتار می‌کند، می‌فرماید اگر توبه کردند و اظهار پشیمانی نمودند آنها را ببخشید زیرا ما بخشنده‌ایم. کدام دینی را می‌شناسید که پیروانش را بکشند بعد بگوید اگر توبه کردند آنها را ببخشید و رهایشان کنید؟

---

۱. ابن‌اثیر ج۲، ص۲۳۹ـ۲۴۴.

معترض: اگر درمورد زنان بپرسید می‌گوید بهشت زیر پای مادران است ولی شما مجازید ۴ و یا بیشتر همسر داشته باشید! (قرآن. سوره نساء. آیه ۳).

پاسخ:

درمورد چند همسری مفصلاً توضیح داده‌ایم:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا﴾[1]

«و اگر ترسیدید که درباره‌ی یتیمان نتوانید دادگری کنید (و دچار گناه بزرگ شوید، از این هم بترسید که نتوانید میان زنان متعدّد خود دادگری کنید و از این بابت هم دچار گناه بزرگ شوید. ولی وقتی که به خود اطمینان داشتید که می‌توانید میان زنان دادگری کنید و شرائط و ظروف خاصّ تعدّد ازواج مهیا بود) با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید. اگر هم می‌ترسید که نتوانید میان زنان دادگری را مراعات دارید، به یك زن اکتفا کنید یا با کنیزان خود (که هزینه‌ی کمتری و تکلّفات سبکتری دارند) ازدواج نمائید. این (کار، یعنی اکتفا به یك زن، یا ازدواج با کنیزان) سبب می‌شود که کمتر دچار کجروی و ستم شوید و فرزندان کمتری داشته باشید.»

ولی به اختصار همین را می‌گوییم که: چند همسری یک راهکار است برای جلوگیری از معضلات اجتماعی،[2] و هرگز یک تفریح نیست. همچنین در

---

۱. نساء / ۳.

۲. معضلاتی همچون افزایش بیوه‌ها، بچه‌دار نشدن، عدم تأمین جنسی مرد، بیماری زن و افزایش خانم‌ها به نسبت آقایان و...

قرآن این امر فقط جایز اعلام شده و واجب نیست و برای این جواز هم شرط مهمی وجود دارد به نام عدالت، و قرآن صراحتاً فرموده اگر عادل نیستید به همان یک زن اکتفا کنید. در حالی که کشورهای غیر مسلمان این راهکار را ندارند و هیچ جایگزینی هم برای آن در دسترس‌شان نیست. همچنین بیش از چهار زن مجاز نیست و این که معترض گفته چهار زن یا بیشتر(!) حرف خودشان است.

معترض: اگر درمورد کافران (دگراندیشان) بپرسی می‌گوید که آنان حق و حقوقی دارند ولی اگر آنها را به اسارت بگیریم، تجاوز به زنان کافران، حق مسلّم مسلمانان است (نساء، آیه ۲۴)!

پاسخ:

این حکم هیچ ربطی به آیین پروردگار ندارد و در اولین لحظات ظهور اسلام دنیا پر از برده و کنیز بود. اگر بلافاصله برده‌داری را حذف می‌کرد این همه برده غیر قابل کنترل بودند چون نه سرپناهی داشتند و نه شغل و نه در آمدی. اما اسلام با دوراندیشی و سیاست خاصی این قانون را حذف کرد، یعنی از بین چندین مجرای برده گرفتن فقط یک عدد را باقی گذاشت (اسیر جنگی) و مجراهای آزاد کردن برده را به ده‌ها عدد افزایش داد. و به همین خاطر در ظرف چند قرن برده‌داری در بلاد اسلام ریشه‌کن شد.

باید بدانیم که فقط زنانی به کنیزی گرفته می‌شدند که به جنگ آمده بودند، نه اینکه مسلمانان بروند در شهر بگردند و هر زنی را که دوست دارند به کنیزی بگیرند. نکته دیگر این است که خداوندﷻ در قرآن فقط «جواز» این حکم را داده و به آن «امر» نفرموده است. در آن زمان فرهنگی به نام کمپ اسرا وجود نداشت و چاره‌ای جز انجام این کار نداشتند ولی الآن اجباری

وجود ندارد. اگر (شاید) روزی دشمنان اسلام بانوان مسلمان را به کنیزی گرفتند، اسلام برای آن روز هم چاره اندیشیده و جواز برده‌داری را داده است (نه امر وجوب)، جِهت مقابله به مثل و تنبیه دشمن، وگرنه فرهنگ زمانه ما برده‌داری را نمی‌پذیرد. شاید هم در آینده شرایطی فراهم شد که دوباره دولت‌ها این کار را انجام دادند!

پیامبرﷺ خود با دو کنیز ازدواج کردند[1] و تا قیام قیامت مادر میلیونها مسلمان شدند، آیا این گامی جهت احیای مقام زن و بها بخشیدن به زنان اسیر شده نبود؟

نکته بسیار مهم این جاست که کنیز فقط در اختیار صاحبش قرار داشت و نه فردی غیر از آن، اگر می‌گویید شاید راضی نباشد پاسخ این است که اگر به رضایت خودش بود، او اصلا نباید اسیر می‌شد اما اگر در تملک شخص خاصی نبود احتمال داشت هر کسی به آن چشم بدوزد و حتی کنیز هم برای رفع نیازهای خود به ارتباط با دیگران روی می‌آورد. فراموش نکنید این خانمی که تنها اسمش کنیز است و در یک خانه به راحتی زندگی می‌کند، کسی بود که اگر موقعیت برایش فراهم می‌شد حتی پیامبرﷺ را هم شهید می‌کرد...

پس اسلام هم راضی نبود اما چاره‌ای نداشت، برده‌داری از طرح‌هایی بود که باید در بلندمدت آن را از بین می‌بردند و به نحو احسن هم انجام شد.

معترض: و در نهایت اگر بگوییم که تمام این احکام در بین گروه‌های اسلام‌گرا مثل داعش، بوکوحرام و... در حال اجرا است می‌گویند این اسلام

---

۱. در ابتدا آنها را آزاد کرد سپس با ایشان ازدواج نمود.

واقعی نیست و اگر بگویی پس اسلام واقعی چیست می‌گوید اسلام واقعی هیچگاه اجرا نشده است.

پاسخ:

درمورد اسلام واقعی این نکته را مد نظر داشته باشید:

اسلام واقعی نه کشور است!

نه گروه است!

نه شخص است!

بلکه شرایطی است که مردم در آسایش زندگی کنند، جایی است که مظلوم بتواند حق خود را از ظالم بگیرد، جایی است که تضاد طبقاتی ریشه‌کن شود، جایی است که ناموس مردم در امنیت باشد، جایی است که مردم به جای امور عجیب و غریب به دنبال علم و پیشرفت باشند. در جایی که کلام خدا به صورت عملی حکم کند.

چه کسی می‌گوید اسلام واقعی هیچ وقت اجرا نشده است، اصلاً اینگونه نیست. جوانه‌ی فکری اروپاییان با علوم و مجاهدت‌های مسلمانان زده شده است. فقط یکبار زندگی نامه‌ی عمر ابن عبدالعزیز‌ؒ و خدماتش را بخوانید بدون شک حرف خود را پس خواهید گرفت.

اگر قرار باشد اسلام واقعی یک بار دیگر اجرا شود یک شرط دارد و آن هم این است که مردم مسلمان به خود بیایند و دیگر اجازه ندهند که کشورهای غیر مسلمان (صلیبیون و...) برای آنها تصمیم‌گیری کنند. تنها مرجعی که برای ما تصمیم‌گیری میکند باید قرآن و سنت باشد و بس، توجه شما را به یک آیه از قرآن جلب می‌کنم که می‌فرماید:

﴿وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾[1] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواستهای نادرست) ایشان پیروی کنی.»

پس محال است آمریکا و انگلیس و فرانسه و ایتالیا و... دست‌بردار ما شوند، البته یک شرط دارد: اسلام را کنار بگذاریم!

آن وقت می روند دنبال کارشان زیرا آن موقع به راحتی می‌توانند منابع ما را به تاراج ببرند. به هر حال ما امت مسلمان باید به خود بیاییم و تنها راه چاره، مطالعه قرآن به عنوان راهنما و مطالعه‌ی آزاد و ادامه‌ی تحصیلات است. نه فقط علوم شرعی بلکه تمام رشته‌هایی که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند حائز اهمیت هستند. و از هر زمان دیگری بیشتر به صبر و پشتکار نیاز داریم. واقعاً چرا نباید هر مسلمان در سال چند کتاب بخواند! زمانی که بزرگترین معجزه‌ی دین ما یک کتاب است؟!

معترض: داستان اسلام مسلمانان مثل این است به شخصی بگویی چه میوه‌ای را دوست داری و او بگوید موز چون موز ترش و آبدار و گرد است و رنگ پرتقالیه قشنگی هم دارد حال موزی را نشانش بده او خواهد گفت نه این موز واقعی نیست. موز واقعی ترش و آبدار و گرد و پرتقالی است.

پاسخ:

با توجه به شبهاتی که در این متن جناب معترض مطرح کرده است و از صحت و سقم آنها مطلع شدیم. کافیست در مثال شما این دو کلمه را (اسلام

---

۱. بقره / ۱۲۰.

مسلمانان) را برداریم و به جای آن بنویسیم «شبهات اسلام‌ستیزان»، و در نهایت می‌شود:

داستان شبهات اسلام‌ستیزان، مثل این است به شخصی بگویی چه میوه‌ای را دوست داری و او بگوید موز چون موز ترش و آبدار و گرد است و رنگ پرتقالی قشنگی هم دارد حال موزی را نشانش بده او خواهد گفت نه این موز واقعی نیست. موز واقعی ترش و آبدار و گرد و پرتقالی است.

معترض: مسلمانی به ما گفت: اگر راست می‌گویید یک آیه مانند قرآن بیاورید:

سوره محمد آیه ۴: «هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو می‌شوید گردن‌هایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها غرامت بگیرید.»

آیه‌ی من: هرگز بخاطر باور و عقیده دیگران با آنان نجنگید، خدای هر کس آن است که خرد او می‌گوید، جنگ برای دین و باور موجب ننگِ مقام شامخِ انسان است. هرگز کوشش نکنید باور و عقیده خود را بر دیگران تحمیل کنید، دیگران را کافر و نجس ننامید و اگر کسی از دین شما خارج شد او را مرتد ننامید و دستور قتلش را صادر نکنید، هر کس آزاد است هرگونه می‌خواهد باورهای شخصی‌اش را برگزیند.

پاسخ:

بگذارید اول جواب شبهه‌ی شما درمورد آیه‌ی ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی محمد را بدهیم:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾

«هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه‌رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازه‌ی کافی دشمن را (با کشتن و زخمی‌کردن) ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید، بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضه‌ی اسراء و خواه با دریافت اموال. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت) تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد پایان می‌گیرد. برنامه این است، و اگر خدا می‌خواست خودش (از طریقهای دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سایر بلایا و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می‌گرفت. امّا خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید (و مؤمنان راستین را با جهاد با کافران امتحان نماید). کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، خداوند هرگز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد.»

رفع شبهه: اولاً سایت‌های اسلام‌ستیز این آیه را قیچی می‌کنند و فقط قسمت اول آن را می‌نویسند (و فقط تا جایی که می‌فرماید گردنهایشان را بزنید را نقل می‌کنند). ثانیاً این آیه مربوط به زمان جنگ است و نه هر زمانی. ثالثاً آیه در باره‌ی کافران حربی است نه هر کافری. رابعاً اگر منظور آیه این بود که کافران را تنها به خاطر کفرشان باید گردن زد، دیگر اسیر کردن و سپس

آزاد کردن (که در ادامه آیه آمده است) معنی نداشت و باید می‌فرمود: یا ایمان بیاورند یا کشته شوند.

اما در مورد آیه‌ای! که خود سروده‌اید! نمی‌دانم این همه بذل وبخشش و مهربانی را از جیب چه کسی می‌بخشید! در کدام قاموس و قانون آمده است وقتی کسی به شما زور گفت، شما بگویید بخاطر خرد با تو کاری ندارم میل خودت است بیا مرا بکش! تمام جنگ‌ها در اسلام یا دفاعی بوده‌اند یا به منظور از بین بردن ظلم و رهایی مردم.[1]

با وجود چندین شبهه‌ی دیگری که در متن گذاشته‌اید، متنی که از خود در آورده‌اید و به عنوان آیه پیشنهاد کرده‌اید را پر کرده‌اید از شبهه! تا که جوان موحدی را به دام بیندازید. ولی جوان مسلمان هوشیارتر از شماست. شما بصورت کلیشه‌ای شبهه مطرح کرده‌اید و ما هم بصورت کوتاه پاسخ آنها را هم می‌دهیم:

- اسلام هرگز تحمیلی نبوده و نیست، خداوند متعال فرموده است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾[2]

- منظور از نجاست کافران برای ورود به بیت الله الحرام، نجاست فکری است نه جسمی،[3] چون حرم بیت الله پاک‌ترین محل مسلمانان است و یک مشرک حق ندارد وارد شود و برای حجاج [در آنجا] شبهه‌پراکنی کند.

---

۱. بر این امر واقف هستیم که شبهات زیادی درست کرده اند ولی به همه ی این شبهات پاسخ داده شده است.

۲. بقره: ۲۵۶.

۳. جمهور علماء قائل بر این هستند که بدن و ذات مشرك نجس نمي باشد [بلکه نجاست باطنی که همان عقیده اوست منظورآیه است.]. بنگرید به: (تفسير القرآن العظيم لابن كثير ۴ / ۱۳۱؛ الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع الطبعة: الثانية ۱۴۲۰هـ- ۱۹۹۹ م).

- مرتد تا زمانی که در حوزه‌ی شخصی از اسلام بازگشته باشد کسی با او کاری ندارد، اما زمانی که وارد حوزه‌ی اجتماعی شد و مردم را اغفال کرد این اعلان جنگ است و حکومت اسلامی آنچنان که حامی جسم و جان مردم است به فکر امنیت فکری هم می‌باشد. فرد مرتد می‌تواند برود خارج از مرزهای اسلام و هرطور که می‌خواهد تبلیغات کند ولی آیا منطقی است درون جامعه اسلامی راه او را باز کنند! آیا تمام مردم متخصص هستند و می‌توانند راست و دروغ را از هم بشناسند!

به طور قطع در اسلام هم عقاید آزاد است. ولی تبلیغ برای عقاید آزاد نیست. و سکوت حکومت اسلامی در برابر افکار ویرانگر بنیان تقوا و روحیه‌ی مسلمانان، خیانت محسوب می‌شود.

معترض: با شرمندگی، دوست مسلمانِ گرامی، من نمی‌توانم یک آیه مانند آنچه پیامبر شما گفت بیاورم، چون من به انسانیت عمیقاً باور دارم.

پاسخ:

بله بدون شک شما نمی‌توانید یک آیه مانند قرآن بیاورید و ادبیات جهان بیش از چهارده قرن است که در مقابل قرآن کم آورده و تا قیامِ قیامت نیز از آوردن آیه‌ای مانند آیات قرآن، عاجز خواهند بود.

کدام انسانیت؟

- انسانیتی که فطرت خود را لگدمال کرده است؟
- انسانیتی که پیروزی خود را در منحرف کردن مردم می‌داند؟
- انسانیتی که نقش ستون پنجم صلیبیون را در جامعه‌ی اسلامی بازی می‌کند، تا راحت‌تر منابع ما را به یغما ببرند و ما در فلاکت باشیم؟

- انسانیتی که می‌گوید تمام مرزهای اخلاقی باید شکسته شود و فردی که دوست داشته باشد با مادرش ازدواج کند نباید جلوی او را گرفت؟ و باید راهش را باز کرد و حمایت و...
- انسانیتی که می‌گوید اگر راننده‌ای به سمت دره می‌رود باید ترمز آن را دست‌کاری کنیم و بگوییم آزاد است، دره‌ای وجود ندارد بگذار برود؟[1]
- یکی از دلایل این افزایش طلاق در جامعه این است که با شبهه‌پراکنی زن را در مقابل مرد قرار داده‌اید و طلاق و دعوا... این انسانیت است؟ واقعاً این تعریف انسانیت است؟ به خود آیید که مرگ در کمین است. شاید فرصت نکنید برای بار دیگر این مطلب را بخوانید.

•••

ارتباط کشف الکل و حرمت شراب

شبهه: یکی گفت: حاجی یک سوال دارم. گفتم: چیه سؤالت؟ گفت: زکریای رازی ۹۰۰ سال پیش الکل را کشف کرد و اسلام ۱۴۰۰ سال پیش الکل رو حرام کرد! این چگونه ممکن است؟!

آدم به این عاقلی تو عمرم ندیده بودم ولی چون جوابی نداشتم او را بلاک کردم. داشت با آبروی اسلام بازی می‌کرد!

پاسخ:

متاسفانه این شبهه هم یکی از مغلطه‌های عجیب اسلام‌ستیزان است که فقط کمی دقت لازم دارد تا بی‌اساس بودن آن ثابت گردد. زکریای رازی در

---

۱. مثال آن، حرکت از توحید به سمت الحاد بوسیله ی شبهه پراکنی!

دوازده قرن پیش الکل را کشف کرد.[1] کشف کرد به چه معناست؟ آیا در جهان وجود نداشت و او آن را پدیدار ساخت؟ می‌رویم به لغت نامه‌ی دهخدا نگاهی می‌اندازیم تا ببینیم «کشف کردن» به چه معناست؛

کشف کردن. [ک ک دَ] (مص مرکب) پرده برداشتن. روپوش از روی چیزی بر کنار کردن. از زیر سرپوش خارج کردن.

مشاهده می‌کنیم که اصلاً به این معنا نیست که رازی آن را از نبود و عدم بوجود آورده باشد بلکه به فرمول شیمیایی آن پی برد، به زبان ساده‌تر «ساختار» آن را به دست آورد. درواقع از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای به ساختار الکل پی برد و از آن زمان تا کنون در خدمات پزشکی و صنعتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی اسلام‌ستیزان شبهه را طوری طراحی کرده‌اند که به جوان مسلمان القا کنند که در صدر اسلام اصلاً الکلی وجود نداشته و اسلام در عین بی‌خبری آن را حرام کرده است! به این آیه توجه بفرمایید:

﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[2] «ای مؤمنان! می‌خوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی و غیبگوئی به کار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید».

---

۱. ابوبکر محمّد زکّریای رازی (۲۵۱ ه. ق. - ۳۱۳ ه. ق) پزشک، فیلسوف و شیمی‌دان ایرانی است. رازی آثار ماندگاری در زمینه پزشکی و شیمی و فلسفه نوشته است و به‌عنوان کاشف الکل و جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) مشهور است.

۲. بقره: ۲۱۹.

مشاهده می‌کنیم که پروردگار، مسکرات و می را حرام کرده است. مایعی که از میوه‌جات گرفته می‌شود و در اثر زیر خاک کردن و... آن را تخمیر می‌کنند و خاصیت الکلی پیدا می‌کند و باعث حواس‌پرتی و مستی می‌شود. اما رازی روی الکل طبی و... کار کرد.

خلاصه اینکه کشف کردن به معنای بوجود آوردن نیست و اسلام‌ستیزان از مغلطه استفاده کرده‌اند. اما به جمله‌ی آخر و مظلوم‌نمایی صورت‌گرفته توجه بفرمایید که در اکثر متن‌هایشان مشهود است: «ولی چون جوابی نداشتم او را بلاک کردم. داشت با آبروی اسلام بازی می‌کرد»، تا تاثیرگذاری مغلطه‌ی خود را بیشتر کنند. باور بفرمایید این داستان‌ها ساختگی است و با اهداف خاص برای منحرف کردن اندیشه‌ی پاک جوانان مسلمان نگارش و منتشر می‌شوند.

***

متنی شبهه‌انگیز درمورد خواهران

طبق معمول از سر عجز و ناتوانی دهها شبهه را در یک متن گنجانده‌اند تا بلکه شانس خود را بارها امتحان کنند و یک جوان مسلمان را به دام بیندازند اما غافل از اینکه الحمد لله جوانان ما هوشیارتر از آنها هستند.

معترض: خانم مسلمان: اسلام به تو چه چیزی داده است که اینگونه شیفته‌اش شده‌ای؟

پاسخ:

عزت و شرافت و کرامت به علاوه احترام و امتیازهای بی‌شمار دیگر.

معترض: حق فرزند را که از تو گرفته است.

پاسخ:

این که اسلام حق حضانت و نگهداری از فرزند را بعد از طلاق به عهده‌ی پدر گذاشته بخاطر حکمت و دوراندیشی اسلام مبارک است نه برای ظلم به زن و نادیده گرفتن احساسات او. زن بعد از طلاق در منزل پدر یا برادر است یا خود در خانه‌ای تنها زندگی می‌کند. شواهد بی‌شمار و دلایل عقلی ثابت می‌کند که زن با این شرایط احساس خوبی از زندگی خود ندارد و خود را نوعی مزاحم تلقی می‌کند. حال اگر فرزند یا فرزندانی به همراه داشته باشد که این احساس نارضایتی و سربار بودن چندین برابر می‌شود.

اما پدر خود کار می‌کند و مرد و سرپرست خانه‌ی خود است، ممکن است فردی بگوید زنانی وجود دارند که کار می‌کنند و هیچ نیاز مادّی ندارند چرا نباید فرزند را به آنها داد؟

پاسخ این است که یک زنِ تنها، بهتر می‌تواند ازدواج مجدد انجام دهد تا زنی که یک یا چند بچه بر عهده و به همراه دارد. و بچه به خانه‌ی شوهر جدید قابل انتقال نیست، حتی اگر با خود همراه کردن فرزندان مقدور باشد نیز هم برای کودک، هم برای مادر و هم برای شوهر و اطرافیانش مشکلات زیادی به بار خواهد آورد.

باید این را دانست که اگر زن و شوهر طلاق هم بگیرند باز تا ابد، پدر و مادر آن فرزند باقی خواهند ماند و مادر تا دو سال موظف است به کودک خود شیر بدهد و بسیاری از استثنائات و قوانین دیگر که اسلام‌ستیزان آنها را نمی‌دانند و زود قضاوت می‌کنند.

معترض: حق شهادت دادن را از تو گرفته است.

پاسخ:

این یک امر واضح و آشکار است که شهادت دادن یک تکلیف و مسئولیت است تا یک امتیاز و بزرگی! درواقع مسئولیت مرد در زمینه‌ی شهادت دادن بیشتر از خانم‌هاست و زن تکلیف کمتری به دوش دارد، آیا این به ضرر خانم‌هاست یا به نفع آنها؟ علاوه بر این، مردان بیشتر در بطن جامعه هستند و انواع ناملایمات و مشکلات مردم را با چشم خود دیده‌اند اما زنان بیشتر مسئولیت منزل را بر عهده دارند و ممکن است مثل مردان تجربه‌ی[1] شناخت مشکلات اجتماعی را برای قضاوت صحیح نداشته باشند.

همچنین تفاوت‌های روحی و جسمی زن و مرد بر کسی پوشیده نیست، تفاوت به معنای برتری یکی بر دیگری نیست. لذا روحیات مجزایی دارند و خانم‌ها احساساتی هستند و زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند، زودتر از مردان می‌خندند و زودتر گریه می‌کنند[2] و طبق این توضیحات منطقی به نظر می‌رسد که شهادت دو زن برابر با یک مرد باشد. بسیار ساده‌نگرانه است اگر این نکته را از قلم بیندازیم که در برخی از امور فقط شهادت زنان مورد تأیید است مانند: تولد بچه، بکارت، عیوب باطنی زنان، حیض و...

آیا می‌توان ادعا کرد که اصلاً اسلام مرد را به حساب نیاورده چونکه در این امور نمی‌تواند شهادت بدهد؟

پس باید مرزبندی‌هایی بین امور زنان و مردان متناسب با فطرتشان انجام شود و اصلاً به معنای برتری یکی بر دیگری نیست.

---

۱. تصریح به تجربه شده است نه درک، زیرا میان این دو تفاوت آشکار وجود دارد!
۲. (دکتر سید رضا پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبران، ج ۱۹، ص ۲۹۵).

معترض: حق تصمیم گرفتن را از تو گرفته است.

پاسخ:

فطرتاً مردها برای مدیریت مناسب‌تر هستند، و جالب این جاست که زنها هم فطرتاً دوست دارند با احساسات لطیف و زیبایشان این مدیر را شیفته خود کنند. و بنده بارها مشاهده کرده‌ام که خانم‌ها از شوهری که مدیر خوبی نیست و مردانگی زیادی ندارد گله‌مند هستند.

خانم‌هایی که فطرت سالمی دارند، خود دوست دارند که مردی بالای سرشان باشد که واقعاً و به معنای واقعی کلمه مرد می‌باشد نه یک مرد که به مردانگی خود بنازد و همسرش را مورد اذیت و آزار و تحقیر قرار دهد.

مدیریتِ مرد به معنای دیکتاتور شدن نیست، مرد باید یک مدیر خدمتگذار باشد. با وظایفی که اسلام برایش «فرض» کرده است. حال بسیار شنیده‌ام که می‌گویند پس چرا بعضی از زنها رئیس جمهورند یا رئیس یک سازمان هستند و خیلی هم موفق بوده‌اند؟ مسائل را قاطی نکنیم، مدیریت در خانواده با مدیریت در یک نهاد تفاوت دارد چون در کار بیرون فقط عقلانیت و قانون حکم می‌کند اما در خانواده عقل و احساس و تمایلات مردانگی و زنانگی دخیل است.

معترض: در یك كلام: حق زندگی را از تو گرفته و تو را داخل آدم حساب نمی کند که حتی مثلا بتوانی شهادت دهی که این خودکار مال این آقاست!

پاسخ:

سبحان الله! چه کسانی به اسلام می‌گویند که زن را آدم حساب نمی‌کند! قبلاً پاسخ دادیم که اسلام شهادت زن را قبول دارد ولی بصورت مشروط. و

دلیل این شرط گذاشتن هم آگاهی خالق توانمند از فطرت زنان است اما واقعاً اسلام‌ستیزان با چه رویی می‌گویند اسلام زن را آدم حساب نمی‌کند؟!

زمانی که حتی روی آفتابه‌ی صادره از غرب، عکس یک زن غربی گذاشته شده است .. زمانی که به گفته‌ی خبرگزاری بی بی سی[۱] در هر دو دقیقه به یک زن در آمریکا تجاوز می‌شود یعنی هر ماه ۲۱ هزار و ۶۰۰ مورد تجاوز!

در هندوستان در هر بیست و دو دقیقه به یک زن «تجاوز جنسی» می‌شود.[۲] زمانی که به گفته‌ی روزنامه‌ی جورازلم (اورشلیم)پست (در ۱۹ اکتبر ۲۰۱۰م) در یک مرکز خرید در اسرائیل زنان پشت ویترین مغازه قرار داده شده و به فروش می‌رسند.[۳]

زمانی که به گفته‌ی خبرگزاری رویترز (در ۲۰ آپریل ۲۰۰۹م) در آلمان ۴۰۰ هزار فاحشه وجود دارد و درآمد بسیاری از شهرهای آنها به همین فاحشه‌خانه‌ها بستگی دارد.[۴] و بسیاری از آمارهای وحشتناک دیگر...

آیا ما مسلمانان، خواهرانمان را آدم حساب نمی‌کنیم؟ زمانی که خدای مهربان صراحتاً در قرآن فرموده است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكُمْ﴾[۵] «بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

---

۱. در تاریخ ۲۳ مارس ۲۰۱۴.
2.http://www.bbc.com/persian/blogs/2014/03/140322_l44_nazeran_rape_culture.shtml
3.http://www.jpost.com/Israel/Women-for-sale-at-the-Dizengoff-Center
4.http://www.reuters.com/article/us-germany-prostitutes-idUSTRE53K00G20090421
۵. حجرات: ۱۳.

زمانی که حضرت باری تعالی فرموده است: ﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾[1] «آنان (زنان) لباس شمایند و شما (مردان) لباس آنانید.»

مگر خداوندِ مهربان نفرموده است:

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾[2]

«(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمائید). هرگاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سنّ پیری برسند، (کمترین اهانتی بدیشان مکن و حتّی سبکترین تعبیر ناموٴدّبانه‌ی همچون) اُف به آنان مگو! (و بر سر ایشان فریاد مزن) و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو.»

والدین چه کسانی هستند؟ آیا یکی از آنها مادر نیست؟ در کدام آیین به فرزندان گفته شده حتی به مادرتان (که یک زن است) اُف هم نگویید. و او را در اوج احترام نگه دارید؟

پس بدانید که بزرگترین حامی زنان در جهان، اسلام مبارک است، مطمئن باشید هیچ یک از اسلام‌ستیزان «آزادی زن» را نمی‌خواهند بلکه «آزادی رسیدن به زن» را می‌خواهند.

معترض: این قانون به نفع زن‌هاست یا به ضررشان؟آیا ارزش جان یك انسان بالاتر است یا ارزش جنسی مرد؟ چرا باید بهای دیه‌ی بیضه چپ مرد، بیشتر از دیه‌ی یك زن باشد؟ آیا معنایش فقط این نیست که جان و زندگی تو

---

۱. بقره: ۱۸۷.
۲. اسراء: ۲۳.

ارزشش کمتر از ارضای جنسی یك مرد است؟ یعنی اینکه اهمیت مردن یك زن، کمتر از لذت بردن جنسی یك مرد است، البته بیضه راست را که دارد!

پاسخ:

درمورد اینکه چرا دیه‌ی بیضه‌های مرد به اندازه‌ی دو زن است؛ اصلاً به این معنا نیست که ارزش زن تا این اندازه کم است که بیضه‌های مرد قیمت بیشتری می‌اَرزد، افرادی که این شبهه را مطرح می‌کنند از نوعی فریب استفاده می‌کنند. مردی که بیضه‌های خود را در یک حادثه از دست می‌دهد و از توانایی مردانگی ساقط می‌شود بهای بسیار سنگینی را پرداخته است و این دیه باعث می‌شود حداقل کانون خانواده خود را تا اندازه‌ای حفظ کند. آیا هیچ زنی حاضر می‌شود با یک مرد بدون بیضه ازدواج کند؟ درواقع احکام وسیله هستند برای رسیدن به هدفی خاص.

اگر توجه بفرمایید: دیه‌ی پستان‌های زن از پستان مرد بیشتر است آیا این بدان معناست که ارزش مرد کمتر است؟ ممکن است بیضه‌ی یک حیوان در حال انقراض، میلیونها دلار ارزش داشته باشد که اگر برآورد کنیم می‌شود دیه‌ی صدها زن و مرد. آیا می‌توانیم بگوییم ۱۰۰ ها انسان بی‌ارزش‌تر از بیضه‌ی یک جانور هستند؟! پس این استنباط غلط است.

این ارزش‌گزاری بر حسب پول، روی انسانها نوعی بی‌حرمتی به کرامت انسان تلقی می‌شود که متاسفانه اسلام‌ستیزان نه تنها ابایی ندارند بلکه با احساسات خواهران مسلمان ما بازی می‌کنند و می‌گویند دینتان شما را تا این اندازه بی‌ارزش قلمداد نموده است! باید بدانیم که احکام در پی اهداف خاص خود هستند و هرگز برای بی‌حرمتی به انسانها وضع نشده‌اند.

معترض: الله به تو چه چیزی داده است که تو خود را مجبور به پرستش او کنی، جز اینکه تمام حقوق انسانی تو را سلب کرده باشد؟ الله به تو چه داده جز اینکه حق زندگی را از تو گرفته باشد؟

پاسخ:

اسلام‌ستیزان باید اول بدانند که «حق انسانی» و «حق زندگی» چیست، بعد برای خواهران مسلمان ما خط و نشان بکشند، خود شاهد هستید که تمام تلبیس‌های آنها را در بالا برملا ساختیم و اگر در این مورد هیچ توضیحی هم ننویسیم باز پاسخ داده‌ایم اما:

حق انسانیت این است که زن واقعاً در مقام والای یک انسان زندگی کند نه مانند دیگر موجودات!

حق انسانیت یعنی مورد احترام شوهر و فرزندان باشد و مثل یک ملکه در خانه بنشیند و شوهر عرق بریزد و خستگی بکشد تا مایحتاج زندگی او را تأمین کند.[1]

حق زندگی این است که در اختیار خود و شوهر خود باشد نه نگاه‌های هرزه‌ی هزاران مرد شهوتران.

حق زندگی این است که تا وقت پیری و مرگ روز به روز به حرمت و جایگاه او در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند افزوده شود نه اینکه وقتی زیبایش را از دست داد دیگر مورد احترام قرار نگیرد. اما دین مبین اسلام حامی زن‌ها در هر مقطع و هر مکانی می‌باشد.

---

۱. کار کردن زنان اختیاری است و شوهر وظیفه دارد که نفقه‌ی وی را تامین کند.

معترض: تکلیفت در بهشت هم که مشخص نیست! اصلا برای چه می‌خواهی به بهشت بروی؟ تجسم تو از بهشت برای یك زن چیست؟ در بهشت قرار است چه اتفاقی برای تو بیفتد؟ چه امکاناتی به تو داده شود؟ هیچ انسان عاقلی، حکم بردگی خود را به امید بهشت واهی که حتی سرنوشتش در آنجا مشخص نیست امضا نمی کند.

پاسخ:

سبحان الله! مگر غذای دلچسپ و هوای مطبوع و باغ و تکیه‌گاه و شراب پاک و خوشی و آسایش (که نعمت‌های بهشتی هستند) ربطی به جنسیت دارند؟ یعنی خانم‌ها از این نعمت‌ها خوششان نمی‌آید!

اما تمام منظور فرد معترض این است که در بهشت به مردان حوری می‌دهند ولی برای زنان چنین امتیازی وجود ندارد (و تمام نعمت‌های بهشتی دیگر را برای زنان انکار می‌کنند).

اما بحث حوری: زنان ذاتاً و فطرتاً تعددپذیر نیستند و دوست دارند با یک مرد که موردپسند خودشان است زندگی کنند. قلباً خواهان چنین نعمتی نیستند اما اگر فردی بگوید خیر این گونه نیست به او می‌گوییم: پروردگار فرموده است:

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾[1] «(و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست، و هرچه بخواهید برایتان فراهم است.»

---

۱. فصلت: ۳۱.

یعنی هر چه بهشتیان آرزو کنند برای آنان فراهم است و زن خود چنین چیزی نمی‌خواهد، اما اگر بخواهد طبق این آیه حوریِ مرد برای او هم وجود دارد.[1] فارق از تمام این قضایا پروردگار عفت و حیای زنان مومن را در نظر گرفته است، زن مؤمن شرم و حیای زیادی دارد و این امر باعث ناراحتی و عذاب او می‌شود که در جمع پدر و برادرش باشد و به او گفته شود در بهشت برایت مرد می‌آورند.

معترض: مگر اینکه از ترس اراجیف اسلام، درمورد مارهای غاشیه جهنم و سیخ‌های داغ که قرار است در ماتحت جهنمیان فرو کنند و آهن مذابی که در دهانشان بریزند شکرگزار و بنده الله باشی!

پاسخ:

در مورد ترس از خداوند و جهنم و... این نکته را بخاطر داشته باشید که ما در عربی سه نوع ترس داریم:

۱. جُبن: که یک ترس بی‌خردانه است، مثلا ترس از دیو و اژدها و...

۲. خوف: که یک ترس عاقلانه است، مثلاً ترس از تصادف و قبول نشدن در امتحان و...

۳. خَشیَت: که یک ترس عاشقانه است، این که تمام تلاش خود را خواهی کرد تا محبوب یا فرد مورد نظر از تو ناراضی نشود.

---

۱. آیاتی که از نعمات بهشت سخن گفته و برخی از این نعمت‌ها را برشمرده است درواقع مصادیق نعمات بهشتی هستند و در قرآن همه‌ی این موارد ذکر نشده است و عدم بیان چیزی دلیل بر نفی‌آن نیست خصوصاً این که شواهد و قراین مثبت‌آن باشد.

اسلام‌ستیزان ترس ما از جهنم را در مرحله‌ی جبن قرار داده‌اند که کاملاً نادرست است، ما از جهنم خوف داریم که آسیب نبینیم. اما بالاترین مرحله‌ی ترس از خداوند که اولیاء و دوستان خدا آن را دارند خشیت است که یک ترس عاشقانه[1] می‌باشد، آنها می‌ترسند که خدای مهربان از ایشان ناراضی شود.

چه خواهران با تقوایی که از خشیت پروردگار حجاب را رعایت می‌کنند و به باقی دستورات خداوند سمعنا و اطعنا گفته‌اند پس تهمت آنها به خواهران مسلمان ما در مورد ترس و رعایت دستورات اسلام کاملاً نادرست است.

معترض: مطمئن باش آفریدگار جهان، هر چیز و هر کسی می‌تواند باشد، جز آن الله که به تو حق زندگی نداده است و سرنوشتت را هم در بهشت مشخص نکرده است .. التماس تفکر

پاسخ:

بالاخره نویسنده‌ی معترض در آخرین جمله نقاب خود را برداشت و چهره‌ی واقعی خود را نمایان ساخت، همیشه وقتی متن‌های اسلام‌ستیزان را می‌خوانید به نتیجه‌گیری آنها توجه کنید و ببینید چه می‌خواهند!

هر چیزی می‌تواند خدا باشد! یعنی خدای واحدی وجود ندارد، یعنی الله متعال پروردگار جهانیان نیست -نعوذبالله- خلاصه بدانید که او یک فرد بی‌خدا است که برای بی‌خدایی خود تبلیغات می‌کند! نهضتی که سرمایه‌های نجومی برای از راه به درکردن جوانان پاک و موحد مردم در اختیار دارد. و خود در این نقد و بررسی صحت مطالب آنها را دیدید! اما اینکه هر چیزی می‌تواند خدا باشد واقعاً منطقی است؟

---

۱. منظور آن محبت الهی می‌باشد نه عاشق و معشوق همدیگر شدن (از نوع عشق‌های زمینی و...)

خیر کاملاً نادرست است، پروردگار خالق یکتاست و غیر از خدا همه چیز مخلوق می‌باشد. نمی‌تواند هر چیزی هم خالق باشد، هم مخلوق، چون این اجتماع نقیضین است و از لحاظ منطقی کاملاً مردود می‌باشد. باید از این همه خدا یکی خالق باشد و سائرین مخلوق باشند. در پایان نوشته است: «التماس تفکر»، ما که با تمام توان وجود از شما می‌خواهیم تفکر کنید و اصلاً به التماس راضی نیستیم.

•••

شبهه درمورد گفتگوی حضرت ابراهیمؑ با کافران

در آیه‌ی ۹۱ سوره‌ی صافات، ابراهیمؑ برای تشخیص بتها و تمایز آنها از خدا گفته چرا شما سخن نمی‌گویید؟ یا غذا نمی‌خورید؟ و از این سخن نتیجه گرفته که اینها خدا نیستند. حال بر پایه‌ی منطق ابراهیم که خود خدا هم در قرآن آن را تایید کرده است مگر الله غذا می‌خورد یا سخن می‌گوید که بفهمیم او واقعا خدا است؟

ابراهیم به بت‌پرست‌ها گفته است اگر بت‌های شما قدرتی دارند، به آنها بگویید خورشید را از مغرب در آورند و در مشرق غروب دهند، آیا این روش درست است؟

ما نیز می‌توانیم از مسلمانان بخواهیم اگر الله قدرتی دارد همینکار را بکند و چون این کار انجام نشود به روش ابراهیم نتیجه بگیریم الله وجود ندارد، و قرآن باطل است.

پاسخ قسمت اول: قبل از هر چیز باید دانست که حضرت ابراهیمؑ این سوالات را از یک خدای مادّی پرسیده است! ماده‌ای که روزی نبوده و بعداً

بود شده و در کل ضعف و ناتوانی به آن راه پیدا کرده است! پس غذا خوردن، شاخصه‌ی یک فرد نیازمند است نه یک شخص بی‌نیاز! آن هم بی‌نیاز مطلق!

خدایی که نیازمند به خوردن و آشامیدن و خوابیدن و... باشد که دیگر خدا نیست! بلکه کسی که از او بالاتر است و نیازی ندارد شایسته‌ی خدایی و پرستش همگان است لذا کسانی که شبهه را طراحی کرده‌اند ندانسته‌اند که خدای ما صمد است، نیاز و ضعف و اشتها و میل به غذا به ذات مبارکش راه ندارد. سوال و استدلال ابراهیم‌ﷺ در مورد خدای معرفی شده‌ی آنها می‌باشد (یک خدای مادی) ولی در خواست اسلام ستیزان (شبه‌ی مطرح شده) از ما، از نوع معرفی ما نمی‌باشد، به زبان ساده‌تر خدای ما ماده نیست که به این موارد نیاز داشته باشد.

اما در مورد سخن گفتن:

مگر قرآن چیست؟ آیا کلام پروردگار نیست؟ چرا انتظار دارید یک بلندگو با یک سیم از آسمان به پایین بیاید و تک تک شما را صدا بزند!

جالب آنکه هر اشکالی هم که به این کلام مبارک وارد کرده‌اید نزد خودتان اعتبار دارد چون مسلمانها مدت‌هاست ثابت کرده‌اند شما از دروغ و فریب و کلک یا سطحی‌نگری استفاده کرده‌اید و اشکالی به این کلام وارد نیست.

پاسخ قسمت دوم: سوال و چالش حضرت ابراهیم کاملا درست بوده ولی مال شما غلط است. اولاً قرآن خداوند متعال را آفریننده‌ی کائنات و قوانین مدون و منظم حاکم بر آن می‌داند.

ابراهیم‌ﷺ در جریان سوال خود می‌گوید این جهان ساخته‌ی پرودگارم است و خدای من کاری کرده که خورشید از مشرق بیرون می‌آید حال که شما می‌گویید ما هم قدرت خدایی داریم کاری کنید روزی خورشید از مغرب بیرون بیاید.

ولی درخواست فرد اسلام‌ستیز کاملا غلط است، او معتقد است که خدایی وجود ندارد! بعد در حین وجود نداشتن می‌گوید از مشرق درآمدن هم کار او نیست! حال می‌گوید آن را از مغرب بیرون بیاورد!

این استدلال برای فردی است که خدای متعال را خالق کائنات می‌داند یا حداقل وجود خدایی (نمرود خود را اله می‌پنداشت) را قبول دارد. نه اینکه وجود خالق را رد کند! و صرفا دنیا را مادی ببیند. (او اول باید به ما ثابت کند که خدایی وجود ندارد بعد بیاید از او درخواست نماید!)

جالب آنکه نشانه‌های پیامبری و قدرت پرودگار به گونه‌ای بر نمرود غالب شده بود که از ابراهیم﵇ درخواست فرد اسلام‌ستیز را نکرد و نگفت خدای تو چنین کاری بکند و قرآن فرموده: ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾. یعنی: آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد.

نکته: در احادیث صحیح از پیامبر اکرم ﷺ اشاره شده که در حوادث آخرالزمان روزی فرا می‌رسد که خورشید از مغرب طلوع خواهد کرد.[1]

در اینجا دو نکته قابل توجه است: اول برای اسلام‌ستیزانی که شبهه‌ی بررسی شده را مطرح کرده‌اند که روزی پرودگار این کار را می‌کند و هم اکنون زمان آن فرا نرسیده است، و دوم هستند افرادی که می‌گویند: چرا تا زمانی که دانشمندان چیزی را کشف نکرده‌اند مسلمانان نمی‌گویند این در کتاب ما هم بود!

بفرمایید هنوز چیزی نشده این پدیده‌ی مهم اخترشناسی در کتاب ما وعده داده‌شده است. دیگر چه می‌گویید؟ ولی بهتر است بدانید کتب اسلام

---

۱. صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۳۸ ح ۶۱۴۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۹۰.

(قرآن و سنت) کتاب هدایت هستند نه تشریح مسائل علمی. در غیر این صورت کارکرد خود را از دست می‌دادند. برای هر زمانی قابلیت نداشتند، بسیار قطور و غیر قابل حمل و غیر قابل خواندن می‌بودند، برای هر نسل و دوره‌ای جذابیت نداشتند و... اما چرا ما مسلمانان بحث اعجاز قرآن را مطرح می‌کنیم؟

گاهی اوقات در جریان تحقیقی که انجام می‌شود می‌بینیم که قرآن هم چنین اشاره‌ای داشته است (چون در جریان آموزه‌های هدایتی گریزهایی به کائنات داشته است) زمانی که می‌بینیم این تحقیقات و اصول مسلم علمی (نه مطالب ضعیف و فرضیه‌ها) همسو با اشاره‌ی قرآن است! می‌گوییم قطعا این کتاب از جانب پروردگار است، خداوندی که از این امور خبر داشته و ما مسلمانان غیر از این ادعای دیگری نداریم. لذا به هیچ عنوان: زحمت و تلاش داشمندان را بی‌ارزش و بی‌اهمیت نمی‌پنداریم (با هر عقیده‌ای که داشته باشند) هدف ما از بیان اعجاز اثبات من الله بودن قرآن است نه برتر نشان دادن علم قرآن و بی‌ارزش کردن تلاش دانشمندان (چون قرآن کتاب هدایت است).



بررسی گفتگوی کوتاه بین استیون هاوکینگ و پاپ

گفتگوی کوتاه استیون هاوکینگ با پاپ. استیون: جهان را چه کسی خلق کرده است؟ ... پاپ: خدا ... استیون: چه کسی خدا را خلق کرده است؟ ... پاپ: خدا نیازی به خالق ندارد ... استیون: پس قبول کردیم چیزی می‌تواند وجود داشته باشد که نیازی به خالق ندارد. حال به سوال اول بر می‌گردیم.

پاسخ:

حقیقتاً بنده جستجوی بسیاری در سایت‌های انگلیسی زبان انجام دادم ولی سند این گفتگو را پیدا نکردم. البته عکس‌هایی وجود دارد که پاپ بنتیک شانزدهم و استیون هاوکینگ با یکدیگر ملاقات کرده‌اند ولی این مکالمه علی الاطلاع موجود نبود اما به هر حال پاسخ آن را تقدیم حضور شما عزیزان می‌کنیم و برای درک بهتر موضوع، ما هم یک مناظره شبیه‌سازی می‌کنیم.

گفتگوی کوتاه استیون هاوکینگ با مسلمان موحد

استیون: جهان را چه کسی خلق کرده است؟ ... مسلمان موحد: خدا ... استیون: چه کسی خدا را خلق کرده است؟ ... مسلمان موحد: خدا نیازی به خالق ندارد ... استیون: پس قبول کردیم چیزی می‌تواند وجود داشته باشد که نیازی به خالق ندارد، حال به سوال اول بر می‌گردیم. مسلمان موحد: چرا به سوال اول بر می‌گردید؟!

باید بین خالق و مخلوق تفاوت قائل بود، کسی که می‌گوییم نیاز به خالق ندارد خود خالق است و خالقیت او اقتضا می‌کند که ازلی و ابدی باشد در غیر این صورت اصلا نمی‌توانست که خالق باشد. آقای هاوکینگ شما خود بهتر می‌دانید که این جهان وجود نداشته و بعداً به وجود آمده و تمام جلوه‌های کیهان بعد از مهبانگ یا بیگ بنگ[1] پدیدار گشته است پس جهان همین که در مقطعی خاص نبوده و بعداً به وجود آمده نمی‌تواند خالق باشد زیرا عدم و

---

۱. کیهان شناسان با اصطلاح بیگ بنگ به شرح و تفسیر این ایده می‌پردازند که جهان از یک حالت نخستین بی‌نهایت گرم تشکیل شده و تمام کائنات در یک هسته اتم یا حتی کوچکتر از آن جای داشت و در یک لحظه این فضا و زمان آغاز می‌شود یعنی اینکه یک انفجار بزرگ (بیگ بنگ) که حاصل گرانش شدید ناشی از فشردگی بوده، شروع شد.

فنا به آن راه پیدا کرده است. پس جهان مخلوق[۱] می‌باشد، حال شما می‌گویید مخلوق هم نیاز به خالق ندارد و این درست نیست.

•••

چون حجاب وجود دارد پس زنان مورد توجه قرار گرفته‌اند!

شبهه: در کشورهای اروپایی حجاب وجود ندارد و مردم زیاد به زنان نگاه نمی‌کنند و اصلا برای آنها اهمیتی ندارد ولی در کشورهای اسلامی چون حجاب وجود دارد شخص مشتاق می‌شود که زن را ببیند و...

پاسخ:

عجب استدلالی! اگر در کشورهای غیر مسلمان حجاب وجود ندارد و به قول شما نسبت به لخت بودن زنان بی‌تفاوت شده‌اند پس چرا آمار تجاوز تا این اندازه بالاست؟

به گزارش خبرگزاری تایم در ۷ اکتبر ۲۰۱۴م بیش از ۶۶ درصد زنانی که در جوامع غیر مسلمان در رستوران‌ها کار می‌کنند مورد تعرض جنسی مدیرانشان قرار می‌گیرند.[۲]

به گزارش مرکز حکومتی پیشگیری از بیماری‌های آمریکا در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۶م سالانه یک میلیون جنین در آمریکا سقط می‌شود، جنین‌هایی که مولود روابط نامشروع می‌باشند.[۳]

---

۱. آفریده شده.

۲. برای مطالعه بیشتر این عبارت: «66% of Female Restaurant Workers Report Being Sexually Harassed by Managers» را در گوگل جستجو کنید.

۳. کسانی که مشتاق به مطالعه بیشتر می‌باشند این عبارت: «Abortion Surveillance United States» را در گوگل جستجو کنند.

پس کجاست آن بی‌اعتنایی؟ دوستان بزرگوارم؛

- کسی که تشنه است باید به او آب شیرین داد نه آب شور، زیرا آب شور تِشنگی او را چند برابر خواهد کرد.
- کسی که گرسنه است باید به او غذا داد نه اینکه یک سفره‌ی تزئین‌شده از انواع غذاها را به او نشان بدهیم.
- کسی که نیاز جنسی دارد باید ازدواج کند و هیچ راهکاری بهتر از راهکار خدای متعال وجود ندارد.[1]

با آزادی پوشش و لخت شدن مشکل چشم‌چرانی حل نخواهد شد بلکه بدتر هم می‌شود. در این بین قربانی اصلی خانم‌ها هستند زیرا بعد از اینکه زیبایی و جذابیت خود را بر اثر بالا رفتن سن و سال از دست دادند، دیگر کسی حاضر نیست با آنها رابطه برقرار کند! زیرا جامعه نسل دیگری از دخترهای لخت جوان را تحویل چشم‌چران‌ها داده است! اما خواهران مسلمان ما در اوج عزت زندگی خواهند کرد:

زمانی دخترِ پدر مهربان و زحمت‌کش هستند، بعد از آن خواهرِ برادر غیرتی و محافظ پس از آن همسرِ شوهر خدمتکار و نان‌آور و حامی و در مرحله‌ی آخر مادرِ فرزندانی که پروردگار در قرآن به آنها فرموده حتی به مادرتان «اُف» هم نگویید.[2]

***

اسلام‌ستیزان متنی منتشر کرده‌اند با این عنوان:

---

۱. حکومت اسلامی وظیفه دارد شرایط ازدواج از قبیل، اشتغال، مسکن و... را برای جوانان تسهیل کند.

۲. اسراء: ۲۳.

۱۰ سوال کلیدی که هر دینداری باید قبل از مرگ از خود بپرسد!

حال بنده که یک مسلمان (دیندار) هستم آنها را از خود پرسیده و پاسخ داده‌ام.

۱-آیا دین و مذهبی که من دارم به انتخاب خودم بوده یا میراث پدرم؟

پاسخ:

من در یک خانواده‌ی مسلمان متولد شده‌ام و پدر و مادرم هم مسلمان هستند، ولی آیا به بنده عقل داده نشده است؟ یعنی بنده جبرگرا هستم؟ یک سوال از شما، اگر همین الان پدر و مادر مسلمان بنده مسیحی شوند، آیا من هم مسیحی می‌شوم؟ یا آنها را پشیمان خواهم کرد! قطعاً سعی بر پشیمان کردن آنها خواهم نمود و این یعنی دین بنده صرفاً وراثتی نیست و اکتسابی هم می‌باشد.

۲- آیا دین و مذهبی که پدرم دارد انتخاب خودش بوده یا میراث اجدادش؟

پاسخ:

پدر بنده نه جبرگرا بوده و نه محروم از تفکر و تعقل و اختیار و پدر بزرگ و جد و جدّ جد و الخ هم همینطور، همین الآن جوانانی داریم که موحد هستند و پدرشان یک فرد لائیک است، پس فرض شما مردود است.

۳-آیا اگر در کشوری دیگر به دنیا می‌آمدم باز هم همین دین و مذهب من می‌بود؟

پاسخ:

در کشورهای دیگر هم مردم قدرت تفکر و اختیار دارند، یک سوال دیگر از شما و تمام کسانی که به جبر جغرافیا معتقد هستند: چرا در یک کشور چند

دین مختلف وجود دارد؟ مثلاً چرا در عربستان مسیحی هم وجود دارد؟ چرا در رُم که واتیکان (مرکز جهانی مسیحیت) در آنجا قرار دارد مسلمان هم وجود دارد؟ لطفاً نگویید این افراد مهاجر هستند، چون از قدیم اهل آنجا بوده‌اند و با اختیار خود دین خود را تغییر داده‌اند.

٤- مگر نه اینکه اصول دین تحقیقی است نه تقلیدی، پس چرا از بدو تولد توحید، نبوت، و قیامت را به خورد من می‌دهند؟

پاسخ:

بنده وظیفه دارم خوبی‌ها و نیکی‌ها را به فرزندم آموزش بدهم اما آیا این به معنای بستن راه تفکّر بر او است؟

چه بسیار بوده‌اند افرادی که در یک خانواده‌ی دارای تفکرات کمونیستی متولد شده‌اند ولی در جوانی کنجکاو شده‌اند و تحقیقات خود را شروع نموده‌اند و به حقیقت اسلام دست یافته‌اند. همچنین افرادی هستند که در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده‌اند ولی در جوانی دین اسلام را کنار گذاشته‌اند!

۵- اگر اصول دین تحقیقی است و من تحقیق کردم و دین را حق و درست نیافتم، چرا مرا مرتد و مستحق مرگ می‌دانند؟

پاسخ:

اگر یک جوان مسلمان به این نتیجه برسد که اسلام نادرست است، در حوزه‌ی شخصی خود می‌تواند نماز نخواند، روزه نگیرد، به خدا ایمان نداشته باشد، به حج نرود و... نهایتاً در قیامت با پروردگار مقتدر روبرو خواهد شد و خود باید پاسخگوی انحراف خود باشد. وکسی هم حق ندارد به او بگوید چرا عقیده‌ات فلان و بهمان است اما در حوزه‌ی اجتماعی حق ندارد اقدام به

تبلیغات مخرب علیه اسلام کند! زیرا این اعلان جنگ است با اسلام[۱] و فردی حربی محسوب خواهد شد، لذا حکومت اسلامی او را می‌گیرد و به او فرصت توبه می‌دهد، اگر قبول نکرد اعدام می‌شود. آیا وزارت بهداشت اجازه خواهد داد هر کس برای خود -بدون مجوز- داروخانه‌ای بسازد و برای داروهای دست‌ساز خودش تبلیغات راه بیندازد؟ حکومت اسلامی هم به همین شیوه، حافظ امنیت فکری شهروندانش است. تصور بفرمایید فردی علیه اسلام دست به تبلیغات مخرب زده و در بین مردم این حرف‌ها را تکرار می‌کند، می‌دانید آن موقع افراد کم سواد و غیر متخصص با دوگانگی و رنج و مشکل فکری مواجه خواهند شد؟ بدین خاطر حکومت اسلامی جلوی این کار را می‌گیرد.

٦- چرا قرآن یکی می‌باشد ولی اسلام ۲۲ شاخه شده است؟ کدام مذهب به بهشت می‌رود؟

پاسخ:

زمانی که نرم‌ترین تا تندترین آن را قبول ندارید دیگر چکار به این دارید و چرا برای مسلمانان تعیین تکلیف می‌کنید، خدا خود می‌داند چه کسی

---

۱. شاید این سوال مطرح گردد که چرا در کشورهای غربی آزادی دینی و عقیدتی وجود دارد اما در سرزمین اسلامی چنین آزادی‌ای سلب می‌شود و مانع تبلیغ سایر مکاتب و عقاید غیر اسلامی می‌شوند؟ در پاسخ می‌گوییم: علت این است که در کشورهای غربی محوریت قوانین دینی نیست تا اینکه تبلیغ عقاید سایر ادیان ممنوع گردد بلکه محوریت سرمایه‌داری است و لذا بر اساس محوریت حکومت و قوانین مربوطه حق تبلیغ دینی وجود دارد چون این دو حوزه متفاوتی دارند لیکن همین حکومت‌های غربی اگر تبلیغ در حوزه‌ی اشکالات وارد بر سرمایه‌داری صورت گیرد ممانعت می‌کنند و بعضاً جرم تلقی شده است. در خصوص حکومت اسلامی نیز محوریت دینی است و تخطی کردن از آن جرم است.

بهشتی می‌شود. معیار برای قبولی هر گروه و حزبی، قرآن و سنت است اگر با این دو موافق بود پس مشکلی ندارد، اما اگر از قرآن و سنت پیامبرﷺ فاصله گرفت پس بدانید در جایی مشکل دارد. شما اگر مسلمان شدید، پیرو قرآن و سنت گردید، با نیتی خالص عبادت کنید که إن شاء الله بهشتی خواهید شد.

۷- چرا تمام پیروان ٢٦ دین موجود در جهان با حدود ۲۰۰ مذهب گوناگون با قاطعیت ایمان دارند که مذهب آنها بهترین مذهب است و فقط آنها به بهشت می‌روند؟

پاسخ:

معیار برای بهشتی شدن قاطعیت افراد نیست بلکه رسیدن به حقیقت است ممکن است بگویید همه خود را حق می‌دانند، خود را حق دانستن هم به معنای حقیقت نیست. دینی حق است که با برهان‌های متقن عقلی و فطری همسو باشد. آیا آلت‌پرستی و موش‌پرستی و گاوپرستی و... حق هستند؟ هرچند پیروانش با قاطعیت ایمان داشته باشند که به بهشت می‌روند؟

تمام آنها دارای عقل و شعور و اختیار و اراده هستند، شک نکنید خود نمی‌خواهند فکر کنند وگرنه کافیست یک قدم به سمت رسیدن به حقیقت گام بردارند که پروردگار ده قدم آنها را به حقیقت نزدیک می‌کند.

۸- چرا علی فقط به خواب شیعیان می‌آید، عمر فقط به خواب‌سنی‌ها، و مریم فقط به خواب مسیحیان؟

پاسخ:

چون زیاد به آنها فکر می‌کنند و این نه چیزی را ثابت می‌کند و نه چیزی را رد می‌نماید، خواب حجت شرعی نیست، ما اگر مسلمانیم به خاطر خواب(!)

مسلمان نیستیم بلکه دلایل بی‌شمارعقلی و فطری ما را واداشته که به دین اسلام باور داشته باشیم.

۹- چرا در قاره آمریکا و استرالیا هیچ اثری از دین و پیامبر نبوده و چرا خدا ۱۲۴ هزار پیامبر را فقط در منطقه کوچک خاورمیانه فرستاده است؟

پاسخ:

سند شما برای این ادعا چیست؟ فقط یک سند بیاورید که در دیگر نقاط جهان پیامبری وجود نداشته است، فقط یک سند بیاورید که تمام پیامبران در خاورمیانه بوده‌اند، بله پیامبران زیادی در خاورمیانه بوده‌اند و آن هم فلسفه‌ی خاص خود را دارد، اینگونه که:

شما اگر پلیس راهنمایی و رانندگی باشید در یک کوچه‌ی بن‌بست و خیابان فرعی می‌ایستید یا سر چهار راه؟ خاورمیانه نقطه‌ی اتصال سه قاره‌ی آفریقا، آسیا و اروپاست و تمدن‌های بسیار زیاد و پرجمعیتی در آن حضور داشته‌اند و طبیعی است که پیامبران صاحب شریعت و بزرگ در این منطقه مبعوث شده‌اند ولی این اصلاً به معنای حضور تمام پیامبران! در خاورمیانه نیست.

۱۰- چرا هر روز به تعداد خدا ناباوران اضافه می‌شود؟ آیا آنها آگاهانه می‌خواهند به جهنم بروند؟

پاسخ:

اتفاقاً برعکس، چرا هر روز به آمار مسلمانان و خداباوران افزوده می‌شود؟

موسسه‌ی تحقیقاتی پیو ریسرج[1] در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۱۵م اعلام کرد که سهم مسلمانان از جمعیت اروپا در سال ۱۹۹۰ از ۱/۴ درصد به ۶ درصد در سال ۲۰۱۰م افزایش یافته است. همچنین توسط این موسسه‌ی تحقیقاتی پیش‌بینی شده که تا سال ۲۰۵۰م آمار اسلام با مسیحیت در جهان برابر خواهد شد و اسلام سریعترین دین در حال رشد است. و نکته‌ی جالب اینست که این موسسه در تحقیق خود در مورد ناباوران اعلام نموده است:

Will make up a declining share of the world's total population

با این مفهوم که تا سال ۲۰۵۰م با کاهش جمعیت مواجه خواهند شد. الآن هم آمار قابل توجهی ندارند، ولی این موسسه پیش‌بینی کرده که تعدادشان کاهش خواهد یافت.[2]

اما در مورد به جهنم رفتن، ناباوران در بین ما مسلمانان دچار غرور علمی و برداشت نادرست از قضایا بر اثر مطالعات یک طرفه شده‌اند. و در جوامع غیرمسلمان هم مسیحیت تحریف شده‌ی امروز پاسخگوی نیازهای روحی آنها نیست.

***

---

1. pewforum
2. http://www.pewforum.org/2015/04/02religious-projections-2010-2050/

پاسخ به تحدی، رسوایی دیگر اسلام‌ستیزان

اسلام‌ستیزان در فضای مجازی متنی منتشر کرده‌اند تحت عنوان سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن و ادعا می‌کنند پاسخ تحدی را داده‌اند. ابتدا به متن توجه بفرمایید:

﴿إِذَا زَلْزَلَت الْعُلُومُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْسَرَتِ الْأَسَاطِيرُ أَسرَارِهَا (۲) فَأَسْقَطَتِ الْأَديَانُ أَستَارِهَا (۳) يكْشَفُ عَن أَقوَالِهَا (۴) وَيعْرَفُ الْأَنسَانُ أَخدَاعِهَا (۵) مَا كَانَ لِإلهٍ أَن يُوحِي بِهَا (۶) تَمَسعَسَ مَن صَدّقَ أَخْبَارَهَا (۷) تَضَعُ الكِراهِيَة أوزَارِهَا (۸) يَسئَلُ الآخُوندُ عَن مَنبَرِهَا (۹) عَلَمُوا النّاس أَكذَابهَا (۱۰) يوْمَ يفِرُّ الْأَنسَانُ مِن الدِّينِ (۱۱) لَاتجِدُونَ مَسجداً ولَا حَوزَةً (۱۲) كُلُهُمْ صَاروا مُتحَفاً (۱۳) الكَعبة اَشهَرُهُم (۱۴) فَمَن يعْمَلْ لِنَشر الدِّينِ شَرًا يرَهُ (۱۵) وَ مَن يعْمَلْ لِنَشر الْعِلْمِ خيرًا يرَهُ (۱۶)﴾ صـــــدق الملحد النقی العظیم

«روزی که دانش به شدت بلرزاند(۱) رازهای افسانه‌ها آشکار گردد(۲) پس پنهان کاری ادیان فرو ریزد(۳) تمام گفتارشان بر مردم روشن شود(۴) و انسان نیرنگهای آنان را بشناسد(۵) (و بداند) خدائی نبود که وحی کند(۶) کار بیهود می‌کرد کسی که اخبار بیان شده از سوی آنان را باور کرد(۷) (آن روز) بساط نفرت برچیده خواهد شد(۹)و آخوند سراغ منبرش را می‌گیرد(۹) (ولی) مردم دروغهایش را شناخته‌اند(۱۰) نه مسجدی می‌بینی و نه حوزه‌ای(۱۲) همه به موزه تبدیل شدند(۱۳) کعبه مشهورترین آنان است(۱۴) پس کسی که برای نشر دین تلاش کند شر می‌بیند(۱۵) و کسی که برای نشر دانش تلاش کند خیر را می‌بیند(۱۶)»

نقد و بررسی:

ما بارها اعلام کرده‌ایم که قرآن کریم فرموده سوره‌ای مانند سوره‌های من بیاورید نه یک متن عربی! همچنین قرآن فرموده سوره‌ای مثل سوره‌های من،

نه اینکه یک سوره‌ی من را بیاورید کمی دست‌کاری کنید و آن را در مقابله با من قرار دهید!

فرض کنید حافظ شیرازی در زمان خود تحدی می‌کرد و می‌گفت اگر می‌توانید یک شعر مانند شعرهای من بیاورید. به این شعر حافظ توجه بفرمایید:

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با درد کشان هرکه درافتاد برافتاد

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد

با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد

حال فردی بیاید برای پاسخ به تحدی حافظ بگوید:

بس آزمایش کردیم در این دیر مکافات

با سنگ دلان هر که در افتاد بر افتاد

گر جان بدهد آهن سیاه لعل نگردد

با طینت فرعی چه کند بد گهر افتاد

حافظ با دیدن این شعر چه می‌گوید؟ می‌گوید آفرین پاسخ من را دادید! یا نه می‌گوید این که همان شعر من است!

پس این پاسخ به تحدی نیست. تحدی یعنی اسلام‌ستیزان خود متنی عربی هم سطح با قرآن بنویسند که از شیوه و جمله‌بندی قرآن کپی نشده باشد بلکه ذارای اسلوب خود باشد. بسیار مشاهده شده در جریان بحث و گفتگوها اسلام‌ستیزان می‌گویند منظور شما از مثل چیست؟

«اگر درست مثل آن باشد می‌گویید این که مانند آن است. اگر مثل آن نباشد می‌گویید این که مانند آن نیست.»

عزیزان آنها حتی مفهومِ «مثل» را نمی‌دانند! وقتی می‌گوییم «مثل» منظور ما «کپی» نیست. در حالی که آنها در استدلال غلط خویش مثل را با کپی مترادف کرده‌اند.! برای درک بیشتر یک مثال ذکر می‌کنیم، توجه بفرمایید:

شرکت آیفون ادعا می‌کند اگر می‌توانید یک گوشی «مثل» گوشی‌های من بسازید! حال فردی بیاید همان سیستم عامل آندروید (ios) را کپی کند و (با کمی تغییرات جزئی) یک گوشی تولید کند این که نشد پاسخ به تحدی!

او خود باید در دنیای تکنولوژی و فناوری اطلاعات مجرایی را بیابد که شبیه مجرای آیفون نباشد و بتواند تمام کارهایی که آیفون انجام می‌دهد را انجام دهد! تسهیلاتی که آیفون فراهم نموده آن هم فراهم کند! به ظرافت و خوش‌دست بودنی که در آیفون تعبیه شده در آن هم تعبیه شود. استحکام آیفون را داشته باشد و دیگر گزاره‌ها...

حالا اگر فردی درست شبیه آن را بسازد این که نشد پاسخ به تحدی شرکتِ آیفون! اما چیزی که شبیه آن نباشد باید امکانات و توانایی‌های آیفون را داشته باشد. پس در یک جمله: آن نباشد ولی توانایی‌ها و امکاناتش مانند آن باشد.

(متنی که در پاسخ به تحدی قرآن مجید می‌نویسند نباید شبیه و کپی شده از قرآن باشد، ولی در حین تفاوت باید تاثیرگزاری و نفوذ آن را داشته باشد. باید به زیبایی و جذابیت آن باشد. باید مانند آن دارای مفاهیم والایی باشد، باید طوری باشد که هم یک بی‌سواد آن را درک کند و هم یک دانشمند بزرگ را به تامل وا دارد و...! چقدر افراد نخبه در کشورهای غربی قرآن را

خوانده‌اند و متحول شده‌اند، باید متن آنها هم این توانایی را داشته باشد. باید چند سال بگذرد و ببینند آیا حتی حامیان خود آن را دور خواهند انداخت یا نه!)

اسلام‌ستیزان اشکلات دیگری هم به تحدی قرآن وارد کرده‌اند، مثلا می‌گویند چه کسی باید قضاوت کند در بین مسلمانان و پاسخ دهندگان؟

ما می‌گوییم خود داور باشند و تمام همفکرانشان. ولی باید بتوانند اول ادعای خود را ثابت کنند بعد داوری کنند. زمانی که شروط را رعایت کردند بعد داوری کنند. زمانی که تاثیر آیات ساختگی خود بر مردم را دیدند بعد داوری کنند! نه اینکه چند خط بنویسند و در بوق و کرنا بدمند که ما موفق شدیم!

در اشکالی دیگر می‌گویند تحدی این مشکل را دارد که اگر مثلا فردی بیاید به تحدی پاسخ دهد مسلمانان اشکالاتی به او وارد می‌کنند، او می‌تواند اشکالات خود را اصلاح کند و تحدی درست ازآب در می‌آید!

ببینید چقدر ساده می‌گویند او هم می‌تواند این اشکالات را اصلاح کند! اگر پاسخ دادن آنقدر راحت بود قطعا ۱٤ قرن این میدان بدون هماورد نمی‌ماند! زمانی که مسلمانان بگویند این متن نه اعجاز درست حسابی دارد و نه معنای جالب و عمیق و نه تاثیرگذاری و... او چگونه می‌آید و معنای جالب و اعجاز والا و... برای متنش می‌یابد. او اگر این توانایی را داشت که از همان اول این کار را می‌کرد! اصلا می‌گوییم اشکالی ندارد چنین کند! اگر می‌تواند اصلاح کند! (این کار را انجام دهد) ما که در هر صورت تحدی قرآن را دنبال می‌کنیم. پس چرا نمی‌رود!

با توجه به توضیحاتی که داده شد إن شاء الله متن منتشر شده را بررسی می‌کنیم.

اولاً او از قالب سوره‌ی زلزله (یکی از سوره‌های قرآن) استفاده کرده و تعدادی از جملاتش مستقیما کپی آیات قرآن می‌باشد که چند کلمه آن را تغییر داده و طبق دلایلی که در سطور گذشته مطرح شد پاسخ به تحدی آنها در همان ابتدای امر باطل است.

ثانیاً اگر به ترجمه‌ی متن عربی منتشر شده نگاه کنید، آنها دین را در مقابل علم قرار داده‌اند، در مقالات دیگری هم شرح دادیم که دین و علم حوزه‌ی کارشان متفاوت است و نمی‌توان آنها در مقابل هم قرار داد. دین یعنی شیوه‌ی زندگی کردن (اخلاقیات و معاملات و عبادات و اعتقادات و...) ولی علم (در حوزه‌ی ساینتس، چیزی که مدنظر آنهاست) یعنی کشف ناشناخته‌ها و حل مجهولات در عالم مادی برای استفاده و راحتی بشر.

زمانی که ربطی به هم ندارند چرا باید در مقابل هم قرار داده شوند! و همین خط بطلان دیگری بر متن ساختگی آنان است.

ثالثاً هم دین و هم علم می‌توانند کارکردهای درست و غلطی داشته باشند، مثلا تحجّر و رادیکالیسم در دین منجر به کشتن انسانهای بی‌گناه می‌شود و مثال استفاده‌ی نادرست از علم هم می‌تواند تولید ویروس‌های کامپیوتری و هک و دزدی‌های سایبری و ساخت بمب اتم و... باشد. و لذا هر دو می‌توانند وجهه‌ی خوب و بد داشته باشند بنا بر نوع استفاده از آنها، ولی آنها در یک پیش‌فرض غلط، دین را کلا شر نامیده‌اند و علم را کلا خیر و این قضاوت کردن نادرست است پس برای بار دیگر غلط بودن متن آنها به اثبات می‌رسد.

رابعاً پیش‌گویی از آینده و آگاهی از غیب مختص به حوزه‌ی ادیان و قدرت پروردگار متعال است، انسان چگونه می‌تواند پیش‌گویی کند؟ با چه اعتمادی؟ به متنش نگاه کنید کلا پیش‌گویی کرده و با یقین گفته که روزی

فلان و فلان می‌شود! با چه اعتمادی؟ ما می‌گوییم خالقمان غیب می‌داند. آنها چه؟ ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید از کجا معلوم پیش‌گویی قرآن شما درست است؟ پاسخ این است که بحث درستی و نادرستی نیست بحث حوزه‌ی کار و پیش‌فرضهای پذیرفته شده است. ما به غیب ایمان داریم و در دین ما این امر (خبر از آینده توسط پروردگار) کاملا طبیعی و بدیهی است ولی در دین آنها (بیخدایی و مادی‌گری صرف) چه؟ طبق چه پیش‌فرضی این پیش‌بینی را انجام داده‌اند؟ و باز هم نادرستی مطلب ساختگی‌شان مشخص می‌گردد.

خامساً برای عزیزانی که مایلند بدانند گوشه‌ای از اشکالات صرف و نحوی آن چیست توجه بفرمایید:

گفتیم که از قالب سوره‌ی زلزله در قرآن استفاده کرده‌اند، شما بروید یک بار به آیات مبارک آن سوره نگاه کنید تمام ضمایر «ها» (به جز آیه بأن ربک اوحی لها) به زمین بر می‌گردد ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾. اما در متن ساختگی، ضمایر «ها» هیچ مرجعی ندارند و معلوم نیست که به چه بر می‌گردند! به عبارت شماره ۱ متن ساختگی نگاه کنید نوشته: (إِذَا زَلـــزلت العلــومُ زِلـزالـها) کاملا گنگ و بی‌معنی است: زمانی که دانش (معلوم نیست چه چیز) را (به شدت) بلرزاند.

به شماره ۴ نگاه کنید ضمیر «ها» در عبارت (یکشــفـهـعــــن أَقـــوالها) در سطر قبلی گفته پنهانکاری ادیان فروریزد بعد می‌آید می‌گوید از حرفهایش (از حرف‌های شخص مفرد مونث!) پرده برداشته می‌شود! در عبارت ۵ و ۶ و ۷ و ۱۰ هم این مشکل وجود دارد! لذا در ترجمه اصلا ضمایر را اعمال نکرده‌اند وگرنه معنای عجیب و غریب و نامفهمومی به خود می‌گرفت. هرچند

اشکالات زیاد دیگری به متن آنها وارد است که فکر می‌کنم نیازی نیست آنها مطرح شوند.

در کل بدانید این متن اصلا ارزش پاسخگویی را ندارد، باور کنیدآن را به یک عرب نشان دهیم به ما می‌خندد! ولی چون ناآگاهانه در بین جوانان کپی پیست می‌شود، احساس خطر نمودم و در موردآن این پاسخ را تقدیم داشتم.

امروز که با خود فکر می‌کردم این پاسخ را بنویسم مثال جالبی به ذهنم خطور کرد که شما را هم از آن با خبر می‌کنم:

تصور کنید یک مسئله‌ی پیچیده‌ی ریاضی وجود دارد که بزرگترین ریاضی‌دانان جهان از شرح و حل آن عاجزند. بعد یک دانش‌آموز دوره‌ی ابتدایی که فقط جدول ضرب بلد است چند عدد به دلخواه خودش کنار هم بگذارد و بگوید من مساله را حل کردم! و هم‌کلاسی‌هایش برای او کف بزنند! و او خود را از خواندن ریاضی بی‌نیاز بداند و... در حالی که این فقط توهمات خودش است.

ماجرای تحدی قرآن نیز همین است. بزرگترین ادیبان جهانِ عرب از پاسخ به تحدی عاجز مانده‌اند و ثنا گوی قرآن هستند، آنگاه یک جوان ایرانی که هنوز زبان مادریش را به خوبی نمی‌داند با کنار هم قرار دادن چند جمله می‌گوید من به تحدی پاسخ دادم و رفقای اسلام‌ستیزش برای او به به و چه چه می‌زنند و روزگار می‌گذرانند و به توهمات خود دلخوش هستند.

پروردگارا همه‌ی این جوانان رعنا که فریب نهضت‌های بی‌خدایی (که اهدافشان سیاسی است) را خورده اند به راه راست هدایت بفرما و ما را نیز از زمره‌ی مومنان و پاکان قرار بده. اللهم آمین یا رب.

***

آیا نعمت‌های ابدی بهشت، موجب دلزدگی و کسالت نمی‌شوند؟

فردی را در نظر بگیرید که چند سال فقط بخورد و تفریح کند و... آیا دچار بی‌حوصلگی و خستگی نمی‌گردد؟

پاسخ:

برای پاسخ به این شبهه باید بین دو مفهوم ثبات و سکون تفاوت قائل بود. به این مثال توجه بفرمایید:

رودی را در نظر بگیرید که از مبدا حرکت می‌کند و در نهایت به تالابی در دوردست‌ها می‌ریزد، چون تالاب دارای سکون می‌باشد بعد از مدتی آب رودخانه را دچار ماندن و تیرگی می‌نماید اما همان رود را در نظر بگیرید که در نهایت به اقیانوسی برسد، آیا باز هم دچار حالت گذشته می‌شود؟

(اگر شخصی بگوید بله! می‌گوییم با توجه به اینکه ۷۱ درصد سطح زمین را آب‌ها (اقیانوس‌ها و دریاها و...) تشکیل می‌دهند، بوی گندیدگی و تعفن باید زندگی بشری را نابود می‌کرد). به زبان ساده‌تر تالاب دارای سکون است ولی اقیانوس دارای ثبات و پایداری می‌باشد، حال انسانها در بهشت به ثبات می‌رسند نه به سکون. هر کسی می‌داند که درجا زدن باعث بی‌رغبتی می‌شود ولی نعمت‌های بهشتی در راستای مسیر کمالی قرار دارند و درجا زدن نمی‌باشند بلکه پایداری و رسیدن به دارالقرار است.

در اینجا کسالت به دو دلیل زیر می‌تواند صورت گیرد:

الف) بسیار تلاش می‌کنیم که به یک نعمت (مثلا ماشین) برسیم و تصور می‌کنیم که با رسیدن بدان ماشین، دیگر تمام دغدغه‌های ما تمام می‌شود ولی بعد از مدتی احساس می‌کنیم که از رانندگی خسته شده‌ایم و با آن به آرامش نمی‌رسیم و گمشده‌ی ما چیز دیگری است! سراغ نعمت‌های دیگری

می‌رویم و دوباره دچار همین خستگی می‌شویم چون این امور کمالی نیستند و ما انتظار داریم در آنها به ثبات برسیم ولی برعکس به سکون می‌رسیم.

منظور از کمال در عبارت «این امور کمالی نیستند» چیست؟

انسان بی‌نهایت‌طلب است و دوست دارد بهترین‌ها را داشته باشد ولی وقتی نعمتی در اختیارش قرار می‌گیرد می‌بیند که بالاتر از آن هم قرار دارد، در نتیجه باز هم بالاتر را می‌خواهد. همین امر از او سلب آرامش می‌کند. یا گاها مشاهده می‌کند نعمتی که در اختیار او قرار دارد محدودیت‌هایی به دنبال دارد که باز هم شخص را دچار خستگی و سختی می‌کند...

اما نعمت‌های بهشتی در کاملترین شکل خود قرار دارند و در این زمینه بالاتر از آنها چیزی به ذهن خطور نمی‌کند که فرد بهشتی را دچار تشنگی ناشی از عطش بی‌نهایت‌طلبی کنند و در نهایت منجر به سکون و زدگی شوند، جسم آدمی را خسته نمی‌کند که روح را نیز خسته نماید و بی‌رغبت...

به زبان ساده‌تر اگر به انسان چیزی دهیم که ماورای آن چیزی نیست و آن «همه چیز» باشد دیگر خستگی معنا ندارد.[1]

ب) دلیل دیگر این است که فرد در دنیا از کاری که انجام می‌دهد و به آن علاقه‌مند نیست خسته می‌شود ولی با کارهایی که به آن علاقه دارد زمان برایش مفهومی ندارد و شب‌ها و روزها به آن می‌پردازد، افراد در بهشت پروردگار مشغول به کمال رساندن ذات خود هستند و چون جزو امور موردعلاقه و فطری خودشان است دچار خستگی نمی‌شوند.

---

۱. معاد، مرتضی مطهری، ص ۱۷۲- ۱۷۰.

پاسخ دیگری که برای این سوال می‌توان در نظر گرفت اینست که زمان با ماده معنا پیدا می‌کند ولی بهشت و معاد که ماده نیستند تا زمانمند باشند! و خلاصه ابدیت به معنای مدت زمان خیلی زیاد، با نبود ماده معنایی ندارد بلکه مفهوم جاودانگی و ثبات در آن است.

شاید عده‌ای بگویند پس چرا می‌گویید برزخ و قبر، جسمانی و روحانی است. جسمانی بودن برزخ به معنای مادی بودن آن نیست چون هر ماده‌ای جسم است ولی هر جسمی ماده نیست.

به عنوان مثال ما خواب یک ماشین را می‌بینیم، ماشین در خواب ما دارای طول و عرض و ارتفاع و وزن و ماهیت است ولی ماده نیست! بلکه جسمی برزخی می‌باشد پس زمان و محدودیت‌ها و خستگی‌های مادی ناشی از اینکه فرد مدت زمان زیادی مشغول (مثلا خوردن است) معنایی ندارد، همانطور که برای ملائکه هم زمان معنایی ندارد.

جدای از تمام مطالب بالا برای انسانها فقط مقدار کمی از نعمت‌های بهشتی معرفی شده و حجم و گستره‌ی پاداش پروردگارِ متعال بیشتر و جامع‌تر از آن چیزی است که افرادی فکر کنند بهشتیان فقط می‌خورند و می‌خوابند!

آیا وجود فیل در عربستان (ماجرای اصحاب الفیل) توجیه منطقی دارد؟

همانطور که همه می‌دانید ابرهه با لشکری از فیلها از یمن به مکه حرکت کرده و قصد داشت کعبه را ویران کند، در راه مکه لشکریانی از ابابیل (پرندگان) با سنگریزه‌هایی که به منقار داشتند (به نام سجیل) بر سر ابرهه و

لشکریانش فرو ریختند و همگی را از بین بردند، حال سوالاتی که پیش آمده اینکه، در سرزمین عربستان که بی‌آب و علف بوده است چطور لشکری از فیلها که هر فیلِ بالغ روزانه بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ لیتر آب نیاز دارد توانسته آن مسیر را طی کند! همچنین آن سرزمین بیابان بوده و علوفه نیز آنچنان زیاد نبوده تا غذای لشکر فیلها را تامین کند پس چطور لشکری از فیلها این مسیر طولانی را بدون آب و غذا طی کرده و خود را به مکه رسانده است؟!

پاسخ:

قبل از هر چیز لازم است که بدانیم این واقعه در تاریخ مشهور است و سالی که واقعه در آن رخ داده به عام الفیل نام‌گزاری شده است، همان سالی است که پیامبر اسلامﷺ در آن متولد شده‌اند.

بی‌شک هنگام ظهور قرآن این واقعه در ذهن مردم حجاز زنده بود که دشمنان اسلام به تخیلی بودن و نادرست بودن آن اعتراض نکرده‌اند و در هیچ یک از کتاب‌های تاریخی سندی وجود ندارد که مخالفان گفته باشند ما خودمان در مکه هستیم و از وجود چنین واقعه‌ای بی‌اطلاعیم!

از طرفی دیگر با شرایطی که در شبهه مطرح کرده‌اند حمله به مکه که سهل است، حتی «نگهداری» یک لشکر، فیلِ عظیم الجثه برای ابرهه هم غیر ممکن بوده است...

پس به همان واقعیت تاریخی بر می‌گردیم که در گذشته فقط چند فیل را در جلوی لشکر حرکت می‌دادند و سربازان خود از اسب و شتر استفاده می‌کردند به همین خاطر به آنها اصحاب‌الفیل گفته شده است. نگهداری چند فیل برای شخصی که بر یک منطقه حکمرانی می‌کند کار نشدنی و محالی نیست.

همچنین اسلام‌ستیزان مسیر حرکت یمن به حجاز را یک اتوبان خطرناک در نظرگرفته‌اند که کسی حق توقف و استراحت را ندارد! و یک نفس باید از مبدا به مقصدَ حرکت کنند در حالی که این گونه نیست، این همه آبادی و چاه و مناطق دیگر بر سر راه وجود داشته که آنها اتراق کرده‌اند و مایحتاج چند عدد فیل را تامین نموده‌اند (در بدترین حالت، مایحتاج آنها را با خود حمل کرده‌اند چون عرض کردیم چند عدد فیل بوده نه یک لشکر فیل!) و قطعا از قدیم الایام راه‌های مواصلاتی برای فعالیت‌های تجاری و... بین این ممالک وجود داشته است. و خود می‌توانید به نقشه‌ها نگاه کنید.

شبهه‌ی خرگوشی!!

اگر خرگوش می‌خواست برای خرگوشهای دیگر از دنیای پس از مرگ بگوید، از بهشتی حرف می‌زد که همه جایش مزارع هویج و کلم بود، از رودهایی می‌گفت که در آنها آب هویج در جریان است. نه خبری از روباه و شغال و گرگ است و نه از خبری از انسانهای شکارچی! توصیف بهشت در کتاب مسلمانان نیز توصیف چیزهایی است که مردم عربستان حسرت آن را دارند. تاکید این کتاب بر وجود نهرهای پر آب و رود خانه‌های جاری، درختان پرمیوه که در زیر سایه‌ی خنک و مطبوعشان بهشتیان بر تخت‌ها می‌نشینند و دخترانی که پاداش کارهای خیر مومنان‌اند! در حقیقت بهشتیان جز ارضای شهوت و قدم زدن در زیر سایه‌ی درختان وآب‌تنی کار دیگری ندارند!

اگر شخصی برای اسکیموهای ساکن قطب شمال ادعای پیامبری می‌کرد، حتما برایشان از سرزمینی گرم بدون طوفان‌های قطبی و کولاک برف سخن می‌گفت که در آن جا از گوشت ماهی‌های آزاد و فک‌های دریایی

هر چه بخواهند آماده و مهیاست! به راستی اگر بنیانگذار اسلام در قاره سرسبز اروپا یا در جنگل‌های انبوه و پرآب بود چه می‌گفت؟ گاهی درست فکر کردن حقیقت را روشن می‌کند.

پاسخ:

آنها می‌خواهند بگویند چون قرآن نوشته‌ی پیامبرﷺ است، لذا نعمت‌های بهشتی را هم طبق باورهای خودش(اعراب آن زمان)معرفی نموده است.

بدون هیچ قید و شرطی فردی که این شبهه را طراحی کرده به آیه‌ای از قرآن رجوع می‌دهیم:

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾[1] «(و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست، و هرچه بخواهید برایتان فراهم است.»

اگر توجه کرده باشید می‌فرماید هر چه آرزو کنید و هرچه بخواهید، طبعاً لفظ «هر چه» شامل: سرما برای اسکیمو، جنگل برای یک فرد ساکن حاشیه رود آمازون، دریا برای فردی که در ساحل اقیانوس آرام زندگی می‌کند، کوهستان برای یک فرد ساکن کوههای هیمالیا و... هم می‌شود. یعنی افراد بهشتی هرچه که بخواهند فراهم است. پس دلیلی ندارد به خواسته‌های یک عرب بادیه‌نشین اعتراض کنیم و طبعاً قرآن باید سلایق مخاطبان اصلی خودش را مورد توجه قرار می‌داد. اما یک سوال:

---

۱. فصلت: ۳۱.

آیا مردم دیگر نقاط دنیا از یک غذای لذیذ و میوه‌ی دلچسپ و نوشیدنی گوارا خوششان نمی‌آید؟ مگر همین الآن ثروتمندان در جای جای این کره‌ی خاکی از ویلا و قصر و باغ و نوشیدنی‌ها و خوردنی‌های متنوع برای رسیدن به لذایذ استفاده نمی‌کنند؟ پس ادعای این شبهه کاملاً بی‌اساس است و مثال‌هایی از حیوانات به درد خودشان می‌خورد.

***

جبر جغرافیایی

شبهه: چارلی چاپلین میگوید: اگر شما در اسرائیل به دنیا می‌آمدید به احتمال زیاد یهودی می‌شدید، اگر در عربستان به دنیا می‌آمدید قطعا مسلمان می‌شدید، اگر در اروپا به دنیا می‌آمدید احتمال زیاد مسیحی و اگر در ژاپن به دنیا می‌آمدید شینتو می‌شدید، دین پدیده‌ای است که جغرافیا برای شما تعیین می‌کند. پس تعصب برای چیست؟! آنچه مهم است اخلاق و انسانیت است که به جغرافیای زمان ومکان محدود نیست آدم‌هایی که روح بزرگی دارند، شعور بیشتری دارند و قلب مهربانتری.

پاسخ:

طبق معمول ملحدان راست و دروغ را با همدیگر آمیخته‌اند تا به نتیجه‌ی دلخواه خود برسند. تا جایی که نوشته است: «پس تعصب برای چیست غلط است [و بقیه درست است]» البته این حرف مال ملحدین نیست و همه این را می‌دانند. اما پاسخ به قسمت نادرست:

این حرف ریچارد داوکینزِ ملحد است و از چارلی چاپلین نمی‌باشد که نقد آن به این شکل است:

ملحدان می‌گویند: ما به خاطر محل زندگی‌مان مسلمان بودیم، یک فرد مسیحی بخاطر تولدش در یک کشور مسیحی، مسیحی شده است، یک فرد بودایی... عده‌ای هم با پیروی از ملحد بزرگ (ریچارد داوکینز)، می‌گویند جبر جغرافیایی روی ما تأثیر گذاشته است، وگر نه ما از موجودی الهی الهام نگرفته‌ایم.

اولاً همین که اسلام‌ستیزان پیرامون ما، قبلاً (در کودکی) مسلمان بوده‌اند و الآن این دین را کنار گذاشته‌اند، ناقض ادعای مطرح شده‌ی خود شده‌اند. مگر آنها هم از جبر جغرافیایی تاثیر نپذیرفته‌اند؟ چرا برای آنها صدق نکرد؟

ثانیاً با این احتساب هیچ پیامبری هم نباید مبعوث می‌گشت! زیرا هر پیامبری از بین قوم خود رسالت را شروع می‌نمود[1] و نظراتی که ارائه می‌دادند مخالف بت‌پرستان و مشرکان قوم‌های خودشان بوده است. چرا جبر جغرافیای شامل حال پیامبران نشد؟

ثالثاً اگر جبر جغرافیایی حاکم بود هیچ علتی، توانایی برهم زدن آن را نداشت چون عوامل نقض‌کننده هم برخواسته از همان محیط جبرآلود بودند.

رابعاً اگر این موضوع صحت دارد آمریکا و غرب چرا برای «اسلام‌هراسی» تا این اندازه سرمایه‌گزاری می‌کنند؟ سرزمین‌های مذکور، ممالک اسلامی نیستند چرا نیاز به این تبلیغات گسترده دارند! زمانی که مردم طبق جبر جغرافیایی زندگی می‌کنند؟ پس خطری به نام اسلام نباید آنها را تهدید کند، البته از دیدگاه آنان تهدید است.

---

۱. نحل: ۳۶، مؤمنون / ۴۴، یونس / ۴۷ و ....

خامساً امروزه در روسیه ۲۰ میلیون مسلمان وجود دارد، نزدیک به یک قرن جبر و زور توانایی ملحد کردن آنها را نداشت، چرا؟ به این خاطر که جبر برای عقیده صدق نمی‌کند.

سادساً چرا در یک منطقه‌ی جغرافیایی چندین دین و اندیشه‌ی متفاوت وجود دارد؟

پس دوستانی که راه را گم کرده‌اند باید بدانند که: تردیدی نیست که فرهنگ محیط و جوّ حاکم بر محیط زندگی، در سمت و سو و جهت‌گیری‌های انسان «مؤثر» است، همچنین عوامل دیگری چون فرهنگ خانواده، فرهنگ حاکم بر محیط‌های آموزشی، فرهنگ حاکم بر رسانه‌های عمومی و از جمله صدا و سیما و...، در ساختار فرهنگی انسان «تأثیرگزار» است اما...

«تأثیر» با «جبر» بسیار متفاوت است و نام هر «تأثیری» را نمی‌توانیم «جبر» بگذاریم. سالانه افرادی از کشورهای مسلمان به سمت الحاد گرایش پیدا می‌کنند و برعکس آمار مسلمان‌ها در کشورهای غربی روز به روز در حال افزایش است. کسانی که واقعاً کنجکاو و حق‌طلب باشند خداوند راه را به آنها نشان می‌دهد در هر جای دنیا که باشند. و احیاناً کسی حق‌پذیر باشد ولی حق بر او پوشیده بماند، قطعاً خداوند این را در داخل پرونده او درج می‌کند و غیر از توانایی و مقدار حقیقتی که به او رسیده بر او تکلیفی نخواهد بود. در قرآن هم مثال‌هایی برای رد ادعای جبرگرایی وجود دارد:

چرا آسیه زن فرعون مؤمن بود؟ چرا همسر نوح و لوط عليهما السلام با کافران بودند؟[1] مگر نباید آنها تحت تاثیر جبر جغرافیایی باشند؟!

***

---

۱. تحریم: ۱۰-۱۱.

شبهات مربوط به قدرت مطلق پروردگار

آیا خدا می‌تواند کاری کند که خودش هم نتواند آنرا درست کند. مثلا سنگی خلق کند که خودش نتواند آن را جابجا کند، یا می‌تواند یک توپ بسکتبال را در یک توپ تنیس جای دهد؟!

پاسخ:

یکی از سوالات ناباوران، مبحث قدرت مطلق خداوند است. به عنوان مثال می‌گویند آیا خدا می‌تواند سنگی بسازد که خود نتواند آن را بردارد؟

برای پاسخ به این سوال اول باید روی اصطلاح فلسفی «اجتماع نقیضین» شناخت داشته باشیم. اصطلاح مذکور به معنای جمع شدن دو نقض‌کننده با یکدیگر یا جمع شدن دو ضد در کنار همدیگر است. مثلاً یک فرد هم انسان باشد و هم نباشد! یک دایره چهار ضلع داشته باشد! یک شیء در یک زمان و یک مکان هم بزرگ باشد و هم کوچک!

اجتماع نقیضین از لحاظ منطقی کاملاً مردود است و هیچ عاقلی در جهان آن را قبول ندارد. یک موجود اگر انسان است، چگونه می‌تواند انسان نباشد؟! یا اگر انسان نیست چگونه می‌تواند انسان باشد؟! یک دایره بخاطره گرد بودنش دایره شده است، حال اگر ضلع داشته باشد چرا دیگر دایره است؟!

حال توجه داشته باشید غالب سوالاتی که ناباوران در زمینه‌ی قدرت مطلق پروردگار مطرح می‌کنند به اجتماع نقیضین ختم می‌شود. چند نمونه را با هم بررسی می‌کنیم:

الف) آیا خدا می‌تواند سنگی خلق کند که خود نتواند آن را بردارد؟

پاسخ: خداوند ﷻ قادر مطلق است و هر کاری را می‌تواند انجام دهد، حال فرد سوال کننده می‌گوید: خدا می‌تواند هم قادر مطلق باشد و هم قادر مطلق نباشد؟! یعنی می‌تواند که نتواند؟! واضحاً این اجتماع نقیضین است.

ب) خدا می‌تواند خود را نابود کند؟

پروردگار بوسیله علم و کمال مطلقی که دارد ازلی و ابدی است، اگر این گونه نبود دیگر نمی‌توانست خدا باشند و این لازمه‌ی پروردگاری او است. حال فرد سوال‌کننده می‌گوید: خدا می‌تواند خدا باشد و ازلی و ابدی باشد و خدایی کند، اما خود را نابود کند و ابدی نباشد؟! یعنی هم ابدی باشد و هم ابدی نباشد؟ واضحاً این اجتماع نقیضین است.

ج) خدا می‌تواند خدایی مانند خودش درست کند؟

قدرت و کمال پروردگار این را ایجاب نموده که تنها باشد و کس دیگری مانند او نباشد، خداوند توسط کسی درست نشده و ازلی و ابدی می‌باشد، حال اگر یک فرد مانند خود را درست کند، نمی‌تواند مانند خودش باشد، چون خداوند ازلی است ولی آن شخص الآن درست می‌شود و دیگر ازلی نیست. و شخص سوال‌کننده می‌پرسد: خداوند می‌تواند ازلی باشد و یک فرد را الآن خلق کند و آن هم ازلی باشد! یعنی شخصی که خلق می‌شود هم ازلی باشد و هم ازلی نباشد؟ واضحاً این اجتماع نقیضین است.

د) خدا می‌تواند دنیا را درون یک تخم‌مرغ جمع کند؟

فرض می‌کنیم دنیا ۱۰۰ میلیون کیلومتر مربع و تخم مرغ ۱۰ سانتی‌متر مربع است. قرار گرفتن چنین حجمی در حجم مذکور غیر ممکن است. درواقع این دو گزاره با هم نسبت مستقیم دارند و فقط یک شیء با حجم ۱۰

سانتی مربع می‌تواند در یک تخم‌مرغ جای بگیرد و بیشتر از آن امکان ندارد. خلاصه امکان ندارد دنیا هم بزرگ باشد و هم کوچک باشد. واضحاً این اجتماع نقیضین است.

و مثال های دیگری که تمام آنها اجتماع نقیضین هستند. (از جمله مثال توپ تنیس و... که مطرح کرده‌اند) و هرگاه شخصی این سوالات را مطرح کرد از او بپرسید که آیا اجتماع نقیضین را قبول دارد؟ اگر گفت آن را قبول دارم به هیچ عنوان ارزش بحث کردن را ندارد زیرا صد درصد از سفسطه استفاده می‌کند.

ولی آیا می‌دانید اگر اجتماع نقیضین را قبول کنیم، کل تاریخ علم و همه چیز زیر سوال می‌رود! مثلاً ۵ ضرب در ۵ بشود ۳۰! قلب ما نقش دست را بازی کند! چشم ما بشنود! تمام سنگ‌ها مایع باشند! و... اما پاسخ فلسفی برای کسانی که می‌گویند اجتماع نقیضین را قبول داریم چیست؟

فردی که می‌گوید اجتماع نقیضین محال نیست (طبق همین قاعده‌ای که وضع می‌کند) در همان جا احتمال دارد که اجتماع نقیضین محال باشد، و ادعای همان فرد را رد می‌کند.چون این شخص هیچ تکیه‌گاهی را باقی نگذاشته است! ما روی عقل و منطق مشترکاً توافق داریم ولی او آن را هم رد می‌کند پس چه تضمینی وجود دارد که حرف او درست باشد؟!

جمع بندی:

خداوند حکیم است، و تمام کارهایش با دقت و سنجیدگی و درستی انجام می‌گیرند. تمام سوال‌هایی که ناباوران در این زمینه مطرَح می‌کنند اجتماع نقیضین هستند و چون اجتماع نقیضین یک فعل بی‌ارزش و غلط است امکان ندارد پروردگار یک کار بی‌ارزش و غلط را انجام دهد، درواقع این

کارهای غلط، لیاقت آن را ندارند که توسط پروردگار انجام شوند زیرا اگر بگوییم پروردگار می‌تواند این کارها را انجام دهد دوباره دچار اجتماع نقیضین می‌شویم چون این معادله بوجود می‌آید: پروردگار هم حکیم مطلق باشد و هم حکیم مطلق نباشد!

خلاصه‌ی کلام: انجام نشدن آنها از بی‌اعتباری و بی‌ارزشی این افعال است نه ناتوانی پروردگار.[۱]

***

اشک تمساح!

به گفتگوی این پدر و پسر توجه بفرمایید:

پسر: پدر، من در خانه می‌مانم و دیگر پشت فرمان نمی‌نشینم. پدر: چرا پسرم؟

پسر: پدر جان من در خانه بمانم بهتر است یا اینکه رانندگی کنم و مرتکب خلاف شوم؟

پدر: مگر مجبوری خلاف کنی پسرم؟ رانندگی کن ولی خلاف نکن!

پسر: ولی پدر یکی دو نفراز دوستانم رانندگی می‌کنند و مرتکب خلاف هم می‌شوند.

پدر: کار آنها چه ربطی به تو دارد پسرم! تو راننده‌ی خوبی باش، به قوانین احترام بگذار تا مرتکب خلاف نشوی.

---

۱. هود: ۱۰۷، بروج: ۱۶: ﴿فَعّالٌ لِمَا یرِیدُ﴾، یعنی: هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.

آیا در این گفتگو پسر دارای هیچ حقّی بود؟ خیر، هر عاقلی می‌داند که او ساده‌اندیشی به خرج داده بود و درواقع با این سخنان خود را فریب می‌داد چون کار اشتباه دیگران ربطی به او ندارد، او می‌تواند همان کار را انجام دهد ولی به صورت صحیح.

حال بعد از درک ماجرا به شبهاتی که اسلام‌ستیزان با این مضمون منتشر کرده‌اند پاسخ می‌دهیم:

شبهه‌ی اول:

ترجیح می‌دهم بجای آنکه در مسجد بنشینم و به کفشهایم فکر کنم؛ در خیابان راه بروم و به خدا فکر کنم.

پاسخ:

مگر مجبور هستی در مسجد به کفش فکر کنی؟ در مسجد نماز بخوان و به خدا فکر کن. برای جلوگیری از دزدی می‌توانند یک خادمی استخدام کنند تا همه با خیال راحت نماز بخوانند (که در همه‌ی مساجد هم چنین خادمی وجود دارد) دیگر چرا ترک مسجد!

شبهه‌ی دوم:

من رقص دختران هندو را از نماز پدر و مادرم بیشتر دوست دارم. چون آنها از روی عشق می‌رقصند و اینها از روی عادت نماز می‌خوانند !

پاسخ:

مگر پدر و مادر شما مجبورند که از روی عادت نماز بخوانند! می‌توانند خیلی با تمرکز و عبادی به این فریضه بپردازند. کافیست بهَ این فکر کنند که دارند برای چه شخص بزرگی تعظیم می‌کنند. همچنین معنای نماز را یاد بگیرند و... ولی آیا اشتباه آنها دلیل بر تایید اشتباه دیگری می‌تواند باشد؟!

شبهه‌ی سوم:

در ماه رمضان چند جوان پیرمردی را دیدند که به آرامی غذا می‌خورد، به اوگفتند ای پیرمرد مگر روزه نیستی؟ پیرمرد گفت: چرا روزه هستم فقط آب وغذا می‌خورم، جوانان خندیدند و گفتند واقعا؟ پیرمرد گفت: بلی، دروغ نمی‌گویم، به کسی نظر بد نمی‌کنم، کسی را مسخره نمی‌کنم، با کسی با دشنام سخن نمی‌گویم، کسی را آزرده نمی‌سازم، چشم به مال کسی ندارم و...

بعد پیرمرد به جوانان گفت: آیا شما هم روزه هستید؟ یکی از جوانان درحالی که سرش را پایین انداخته بود به آرامی گفت: خیر ما فقط غذا نمی‌خوریم.

پاسخ:

مگر مجبور هستید که دهان خود را به خاطر روزه ببندید و بعد هر معصیتی که دلتان می‌خواهد انجام دهید؟ می‌توانید روزه بگیرید و دیگر شروط را هم رعایت کنید! این امور چه ربطی به هم دارند! چه در ماه رمضان و چه در اوقات دیگر تمام این امور (دروغ و دشنام و مسخره کردن و...) حرام می‌باشند و ربطی به رمضان ندارند. ولی فردی که این کارها را انجام دهد و روزه بگیرد روزه‌اش ثوابی ندارد. آیا آن جوان مجبور بود این کارها را انجام دهد! یا آن پیرمرد چون چند حرام را انجام نمی‌دهد جواز انجام حرام دیگری را می‌گیرد!

بررسی:

عزیزان مواظب این‌گونه پیام‌ها باشید، اینها به نوعی حرف دل مردم را می‌زنند و در لابلای آن از آبِ گل‌آلود ماهی می‌گرند و ذهن مخاطب را به

سمت نتیجه‌ای که خود می‌خواهند سوق می‌دهند که آن هم بی‌ارزش کردن نماز و روزه و مسجد و مفاهیم اسلام مبارک می‌باشد. اول با این پیام‌ها در قلوب مردم شک ایجاد می‌کنند، و به مرور مطالب دیگر را تزریق می‌کنهد. پس مواظب باشید.

***

از یک هموطن پرسیدند که فواید ماه رمضان و روزه‌داری چیست؟

گفت: چه عرض کنم ... با تحمل گرسنگی حال فقرا و گرسنگان را درک می‌کنیم! بعد زخم‌معده و سنگ‌کلیه و صفرا می‌گیریم سپس حال بیماران را هم درک می‌کنیم! بعد در اثر گرسنگی عصبی و پرخاشگر می‌شویم و حال دیوانه‌ها را هم می‌فهمیم! سپس وقت افطار آنقدر می‌خوریم که به مرز ترکیدن می‌رسیم و حال پول‌دارا را هم درك می‌کنیم! و در آخر نیز موقع خواب از شدت زیاد خوردن نمی‌توانیم بخوابیم و تکان بخوریم و بدین گونه حال باردارها را هم درك می‌کنیم!

پاسخ:

عزیزان قبلا هم خدمت شما بزرگواران عرض کرده‌ایم که یکی از راه‌های شبهه‌پراکنی در جامعه‌ی اسلامی استفاده از جک و مطالب طنزآمیز می‌باشد. شیوه‌ی کار آنها بدین گونه است متونی می‌نویسند که در ظاهر باعث خنده می‌شود(!) اما مفاهیم نادرستی را با خود حمل می‌کند! و همین نقل و انتقال باعث گسترش مفاهیم (نادرست) می‌شود آن هم بصورت کاِملا نامحسوس.

این متن چند شبهه را با خود به همراه دارد که إن شاء الله جمله به جمله پیش می‌رویم و پاسخ می‌گوییم.

با تحمل گرسنگی حال فقرا و گرسنگان را درک می کنیم!

پاسخ:

یکی از حکمت‌های روزه‌داری در ماه مبارک رمضان درک فقرا هست، و دارای حکمت‌های فراوان دیگری می‌باشد. اسلام‌ستیزان معمولا مطالب را به دلخواه تفسیر می‌کنند. در جایی می‌گویند که هدف فقط خود را تشنه کردن است در جای دیگری می‌گویند درک فقرا...!

سپس زخم معده و سنگ کلیه و صفرا می گیریم و حال بیماران را هم درک می کنیم!

پاسخ:

ما در مورد ابتلا به امراض عرض کردیم که با این احتساب باید بیش از یک میلیارد مسلمانی که روزه‌دار هستند کلا زخم معده داشته باشند ولی می‌بینیم که اینگونه نیست! دیگر افرادی که خود مریض هستند و روزه می‌گیرند و بیماریشان تشدید می‌شود چه ربطی به رمضان دارد! و اسلام هم چنین روزه‌ای را جایز نمی‌داند، اگر فرد عذر موقت دارد می‌تواند بعد از رفعِ عذرش، قضای روزه را ادا کند و اگر عذرش دائم است می‌تواند فدیه بدهد.

بعد در اثر گرسنگی عصبی و پرخاشگر می‌شویم و حال دیوانه‌ها را هم می‌فهمیم!

پاسخ:

اولا چنین چیزی صحت ندارد، اتفاقا افراد در حال روزه بسیار متواضع و متقی می‌شوند اما شخصی که فقط دهان خود را بسته و زمین و زمان را مقصر می‌داند که من روزه هستم! چه ربطی به آن روزه‌ی مبارکی دارد که خداوند متعال بر ما فرض کرده است! این ناشی از عکس‌العمل نادرست افراد است نه

روزه‌ی مبارک! چون اگر از تاثیرات روزه باشد باید در اکثر افراد این‌گونه می‌بود ولی واقعا این گونه نیست.

به عنوان مثال فردی که سیگاری است و الآن روزه می‌گیرد به او فشار می‌آید، حال فشار ناشی از اعتیاد به سیگار است یا روزه‌ی مبارک!

پس باید بین این مسائل تفکیک قائل بود.

سپس وقت افطار آنقدر می‌خوریم که به مرز ترکیدن می‌رسیم و حال پول‌دارا را هم درك می‌کنیم! و در آخر موقع خواب از شدت زیاد خوردن نمی‌توانیم بخوابیم و تکان بخوریم که حال باردارها را هم درك می کنیم!

پاسخ:

متاسفانه این هم از اشتباهات مسلمانان است، در کجای دین به پرخوری اشاره شده است؟ در کجای دین به این همه اسراف و ریخت و پاش اشاره شده است؟

این خطای بزرگی است که مسلمانان انجام می‌دهند و نیاز به پرخوری نیست. به جای این همه ولخرجی و ریخت و پاش بهتر نیست به موسسه‌های خیریه‌ای که تقریبا در اکثر شهرها وجود دارد مراجعه کنند و اضافه بر نیاز خود را در اختیار آنها قرار دهند تا مردم فقیر هم از این همه تنوع بهره ببرند!

در پایان جواب شبهه‌ی جک مانند را با یک جمله می‌دهیم: این جک در مورد رفتار غلط مسلمانان است نه روزه‌ی مبارک و بهتر است در مقابل روزه بی‌ادبی نشود.

کاهش جرم و جنایت در ماه رمضان نشان می‌دهد که مجرمان همان مؤمناند.

پاسخ:

مجرم، مجرم است، چه مؤمن چه غیر مؤمن، کسی که جنایت می‌کند و ایمانش برایش مهم نیست دیگر چه ایمانی! ایمان او به درد خودش می‌خورد زمانی که سهم مردم از ایمان‌داری او تحمل ضرر و آسیب است.

اما چه زیبا گفت سهراب: چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

چرا نمی‌گویید این ماه آنقدر مبارک و تاثیرگزار است که حتی بر روی مجرمان تاثیر گذاشته و سراغ جنایت نمی‌روند. از درگاه خداوند متعال تقاضای شفای عاجل داریم برای ذهن‌هایتان!

شبهه‌ای درمورد نا آرامی‌های اخیر خاورمیانه

هند و چین نزدیک به ۲ و نیم میلیارد نفر جمعیت دارند، ۱۵۰ خدا و ۸۰۰ عقیده‌ی متفاوت دارند و در صلح زندگی می‌کنند! مسلمانها یک خدا و یک پیامبر، یک دین و یک کتاب دارند، ولی خیابانهایشان به خون یکدیگر سرخ شده است. قاتل می‌گوید: الله اکبر، و مقتول هم میگوید: الله اکبر و کشته‌های دو طرف شهید نامیده می‌شوند. و این درد است که متوجه نشدیم دین چیست!

پاسخ:

به گفته‌ی خبرگزاری هندوستان تایمز در ۱۶ اکتبر ۲۰۱۵م آمارها نشان داده که در سال ۲۰۱۴ قریب به ۸۰۰ مورد خشونت مذهبی در هندوستان

رخ داده است.[۱] و جالب اینجاست که افراط‌گراهای هند، مسلمانان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند.

خبرگزاری بی بی سی در ۲ اکتبر ۲۰۱۵م اعلام کرد[۲] که هندوهای گاوپرست یک پیرمرد مسلمان را به طرز فجیعی کشته‌اند زیرا شایعه شده بود که او در منزلش گوشت گاو خورده است! و بسیاری از جنایت‌های هندوها علیه مسلمانان که در این نوشتار نمی‌گنجد.[۳] کجاست صلح و آرامش مذهبی؟ پاره‌ای از جوانان ما چقدر ساده هستند که تمام شبهات اسلام‌ستیزان را باور می‌کنند.

اما بحث چین: نیاز به توضیح نیست و تمام مردم می‌دانند که حکومت کمونیست چین، مسلمانان ترکستان شرقی را چقدر مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد.[۴] http://www.eastturkestan.com/

براستی چرا تمام دنیا علیه اسلام بسیج شده است؟ چه حقیقت و معنایی در آیات مبارک وحی نهفته است که کاخ ظالمان در شرق و غرب را به لرزه درآورده است؟

---

۱. برای مطالعه بیشتر این عبارت: «800 cases of religious violence in India» را در گوگل جستجو بفرمایید.

۲. برای مطالعه بیشتر عبارت: «Local groups fanning anti-Muslim violence» را در گوگل جستجو نمایید.

3.http://mic.com/articles/89441/11-photos-of-anti-muslim-violence-that-have-many-worried-about-india-s-future#.LaCGQAO43

٤. عبارت فوق را در گوگل تایپ بفرمایید و خود مشاهده نمایید:
Communist china's policy of oppression in east turkestan

چرا؟ چرا آمریکا، انگلیس، روسیه و فرانسه و... مدام در کارهای خاورمیانه دخالت می‌کنند؟ چرا وضع مسلمانان طوری شده که قاتل و مقتول می‌گویند الله اکبر؟ و هر دو خود را برحق می‌دانند. پاسخ در درک این دو گزاره است:

۱. نفت و منابع طبیعی.

۲. اسلام و مبارزه با ظلم و چپاول و دفاع از حقانیت.

بیشتر کشورهای اسلامی بر روی گنجینه‌ایی قرار گرفته‌اند به نام خاورمیانه یا شرق‌الأوسط که اکثریت قریب به اتفاق منابع جهان از این منطقه تأمین می‌شود. همین کشورهای قدرتمند را وا داشته که از امکانات و قدرت خود برای در اختیار گرفتن این طلا و گنجینه‌ی خدادای استفاده کنند. اما مشکلی بر سر راه آنها وجود دارد. مردم خاورمیانه مسلمان هستند و از مفاهیم والای اسلام این است که دفاع از جان و مال و ناموس و وطن را باید سرلوحه امور خود قرار دهند، اسلام با ظلم‌پذیری مخالف است. راهکار چیست؟ پس چگونه به این ثروت‌ها دست پیدا کنند...؟

تفرقه، آشوب، اختلاف، دشمنی، از زمانی که امپراطوری عثمانی را تجزیه کردند و سرزمین مسلمانان را در بین خود تقسیم نمودند و افراد دست نشانده‌ی خود همچون آتاتورک‌ها را بر سر کار گماشتند و اسرائیل خونخوار را بنیان نهادند، اجازه نداده‌اند مسلمانان یک آب خوش از گلویشان پایین برود. هر روز با یک بهانه و توطئه، نقاب گوسفند بر چهره می‌زنند و در امور مسلمانان دخالت می‌کنند. متاسفانه مسلمانان هم در یک خواب عمیق فرو رفته‌اند انگار باور کرده‌اند که ما از اروپاییان کمتر هستیم، انگار به این اقناع قلبی رسیده‌اند که ما حق و حقوقی نداریم. ظاهراً قبول نموده‌اند که واژه‌ی امّت وجود ندارد و مسلمانان هر کس قومیت و ملیت خود را دارد.

مگر کشور مالزی مسلمان نیست؟ چرا گروه‌های افراطی و قاتل و مقتول الله اکبر گویان در بین آنها بوجود نمی‌آید...؟! پس بدانید دست‌های پشت پرده برای چپاول در کار است. اصلاً قرآن به ما درس داده است که:
﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾[1]
«فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید تا به شما رحم شود.»
قرآن امر نموده است که نباید بین ما جنگ باشد بلکه باید صلح و صفا را در بین خود زنده نگه داریم. دلیل آزار مسلمانان هند و چین هم بدون شک مبارزه با ظلم‌ستیزی و حمایت از حقوق اولیه‌ی آیین خود است، بدون شک بدانید که مسلمانان خشونت‌طلب و جنگ‌افروز نیستند اما دشمنان می‌دانند اگر اسلام محمدی قدرت داشته باشد، دیگر آنها نمی‌توانند بر جهانیان ظلم کنند، دیگر نمی‌توانند دیگران را به بردگی بگیرند و...

***

ازدواج فرزندان آدم و حوا با یکدیگر

ازدواج برادر با خواهر حرام است اما چرا دختر و پسرهای حضرت آدم‌علیه‌السلام با هم ازدواج کردند؟

پاسخ:

ما باید بدانیم که دستورات دین به مرور به مرحله‌ی کمال رسیده‌اند و هر بار مطابق با شرایط و آمادگی ذهن بشر، اصول و مطالبی ارائه شده است، به

---

۱. حجرات: ۱۰.

عنوان مثال قبل از ظهور اسلام، ازدواج یک مرد با دو خواهر به صورت همزمان اشکالی نداشت، ولی اسلام آن را برای همیشه حرام اعلام کرد:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ... وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾[1] «حرام شده است بر شما [ازدواج با] مادرانتان... و این که بین دو خواهر جمع کنید [همزمان با دو خواهر، ازدواج کنید] مگر آنچه در گذشته واقع شده است. همانا خداوند، آمرزنده مهربان است».

حال یک سوال مطرح می‌شود: آیا مردی که در زمان قبل از اسلام (مثلاً زمان حضرت موسی(ع)) خواهر همسرش را نیز به همسری گرفته، گناهی مرتکب شده است؟ آیا فرزندی که از همسر دومش متولد می‌شود، زنازاده و حرام است؟

مسلماً خیر! چون در آن زمان اصلاً این کار گناه نبوده است و اصلاً این کار نامشروع نبوده، تا فرزندی که به دنیا می‌آید حرامزاده باشد.[2]

ماجرای ازدواج هابیل و قابیل با خواهرانشان نیز به این شکل است؛ آن زمان این ازدواج اصلاً حرام نبوده تا به ازدواج آنها اشکال وارد شود و فرزند آنها را محصول حرام بنامیم و بعدها حکم تحریم آن به بشر ابلاغ شد.

***

---

۱. نساء: ۲۳.

۲. در علم حقوق، قاعده‌ای وجود دارد به اسم «عدم عطف بما سبق شدن»، طبق این قاعده، اگر عملی طبق قوانین جدید جرم تلقی شود و همان عمل در گذشته آزاد بوده باشد و قانونی مبنی بر مجرم بودن آن وجود نداشته باشد، قانون جدید بر گذشته عطف نمی‌شود. بر همین اساس اگر در قبل از تحریم ازدواج محارم (ازدواج همزمان با دو خواهر)، ازدواجی صورت گرفته باشد، صواب نیست که قانون تحریم را بر گذشته معطوف کنیم. البته این قاعده استثنائاتی هم دارد لیکن کلیاتش به همین صورت می‌باشد.

جفت بودن تمام موجودات و اشکال به آیه‌ی قرآن

خداوندﷻ می‌فرماید: (ما تمام موجودات را جفت آفریدیم) این در حالیست که نمونه‌ای از کرم‌ها کشف شده که جنس نر ندارد، و از طریق ساختار درونی خود، تخمدان خود را باردار می‌کنند.

پاسخ:

اینکه پروردگار فرموده است: ﴿وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾[1] «و از هر چیزی دو گونه [جفت] آفریدیم امید که شما عبرت گیرید.»

اصلاً به این معنا نیست که همه چیز نر و ماده است. بلکه زوج بودن یک اصطلاح است برای خیلی از چیزهای پیرامون ما... به عنوان مثال کفشها زوج هستند، آیا می‌توانیم بگوییم یکی نر است و دیگری ماده؟! یا دو کلید را در یک حلقه آویزان کرده‌ایم و زوج هستند، آیا می‌توانیم بگوییم یکی نر است و دیگری ماده؟ پس باید دید جنسیتی (مذکر و مؤنث بودن) را از واژه‌ی زوج[2]، جدا سازیم.

---

۱. ذاریات / ۴۹.

۲. راغب اصفهانی در «المفردات» می‌گوید: (یقال لکل واحد من القرینین من الذکر والأنثی فی الحیوانات المتزاوجة زوج، ولکل قرینین فیها وفی غیرها زوج، کالخف والنعل، ولکل ما یقترن بآخر مماثلا له أو مضاد زوج)، ترجمه: به هر یك از دو قرین از مذکر و مؤنث در حیوانات که باهم ازدواج کردند زوج گفته می‌شود، و به هر دو قرین از غیر حیوانات نیز واژه زوج اطلاق می‌شود مانند: یك جفت خُف، و یك جفت کفش. و به هر چیزی که مقارن گردد به مانند خودش و یا متضادش، زوج گفته می‌شود. (المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۸۴؛ الناشر: دار القلم، الدار الشامیة- دمشق بیروت الطبعة: الأولی- ۱۴۱۲ هـ).

نکته‌ی دیگر این است که دو گزاره که ضد یکدیگر هم باشند به عنوان زوج یکدیگر محسوب می‌شوند به عنوان مثال: شب و روز، دریا و صحرا، قله و دره و... پس زوجیت نوعی صِنف و در طبقه‌های مختلف معنای خاص را دارا می‌باشد، چه بسا در انسانها هدف زن و شوهر باشد و در اشیای دیگر منظور چیز دیگری... همین «کرمی» که در متن شبهه اشاره شده است چگونه خود را بارور می‌کند؟

باید دو قسمت اسپرم و تخمک در بدن او موجود باشد تا خود لقاحی انجام گیرد و باز هم زوجیت معنا پیدا می‌کند و حتی همان کرم می‌تواند در کنار کرم نرِ دیگری قرار بگیرد و زوج شوند. در یک تعبیر جامعتر می‌دانیم که تمام اشیاء از مولکول تشکیل شده‌اند و مولکول‌ها هم شامل ذرات مثبت و منفی است که کل عالم مادی از این ذرات تشکیل شده و مفهوم زوجیت برای همه صدق می‌کند.

در کل آن گونه که از منابع فهمیده می‌شود منظور پروردگار از مفهوم زوجیت در همه چیز، بیانگر این نکته است که ذات مبارکش واحد و یکتاست و درواقع به جز پروردگار هر چیز دیگری جفت می‌شود ولی او است که ذات و همانندی ندارد.

•••

آیا آیات قرآن با علم روز تناقض دارند؟

در آیه‌ی ۷ سوره‌ی طارق خلقت انسانها را از صُلب پدر و سینه‌ی مادر می‌داند در حالی‌که علم امروزی ثابت کرده است که انسان از نطفه‌ی مرد و

تخمک زن به وجود می‌آید و جایگاه این دو «نطفه و تخمک» در بدنِ هر یک از مرد و زن مشخص است و ارتباطی با صُلب پدر و سینه‌ی مادر ندارد.

پاسخ:

این اشکال ناشی از ترجمه‌هایی است که به اشتباه از آیه‌ی ۷ سوره مبارکه طارق ارائه شده و ربطی به آیات ندارد.[۱] ابتدا به ریشه‌ی ترجمه اشتباه اشاره نموده و بعد ترجمه و تفسیر آیه را ذکر می‌کنیم إن شاء الله.

خداوند ﷻ در آیات ۵-۷ سوره‌ی مبارکه طارق می‌فرماید:

﴿فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾، «انسان باید نگاه کند که از چه چیزی آفریده شده؟» ﴿خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ﴾، «از آبی دافق (جهنده) آفریده شده است.» ﴿يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾، «آبی که ازمیان صُلب وترائب خارج می‌شود.»

همه ما می‌دانیم که جسمِ انسان، حاصلِ تلقیح و ترکیب مایع جنسی مرد (اسپرم) و مایع جنسی زن (اُوول) است. خداوند در آیه‌ی ششم فرمود: انسان از آبی دافق خلق شده است. کلمه‌ی دافق از ریشه «دَفَقَ» به معنی جهنده بودن است[۲] که این صفت یکی از صفات مایع جنسی مرد است و در مایع جنسی زن چنین صفتی وجود ندارد.[۳] بنابراین، خداوند متعال در آیه‌ی ششم، تنها از مایع جنسی مرد یاد کرده است.[٤]

---

۱. ترجمه با علم منافات دارد نه خودآیه.
۲. قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، چاپ ششم، نشر دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۴۱۲هـ ۲ / ۳۵۱.
۳. یعنی مایع جنسی بانوان جهنده نیست.
٤. خطای مترجمان گذشته در این جا بود.

عده‌ای که توجه کمتری به محتوای آیه ششم داشتند، گمان کردند که در این آیه سخن از دو مایعِ مرد و زن مطرح شده و بر همین اساس به ترجمه‌ی آیه بعد (آیه هفتم) پرداختند و گفتند: « انسان از آبی جهنده خلق شده است، آبی که از میان صُلب مرد (ستون فقرات مرد) و استخوانهای سینه زن خارج شده است!» غافل از اینکه در این آیات اصلاً اشاره‌ای به مایع جنسی زن نشده تا بخواهند منشأ آن را از استخوانهای سینه‌ی زن بدانند.

اما تفسیر آیه ۷ سوره‌ی مبارکه طارق: حال که مشخص شد صلب و ترائب درون جسم مرد است براستی کجا می‌تواند باشد؟ این آیه حاوی مطلب علمی نابی است که دانشمندان طی همین دهه‌های اخیر بدان دست یافته‌اند. ﴿يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾، انسان از آبی خلق شده است که از میان صُلب و ترائب خارج شده است!

ابتدا واژه‌ها را معنا می‌کنیم، سپس مطلب را بازگو می‌نماییم:

صلْب: این کلمه از ریشه‌ی «صَلَبَ» به معنی سختی و انعطاف‌ناپذیری است[1] که ما از همین ریشه، کلمه «صلابت» را زیاد به کار می‌بریم. در کلام عرب به زمین سفت و سخت (الأرضُ المُصَلَّبَة) می‌گویند. در بدن انسان وقتی چربی‌ها در مسیر رگها جمع می‌شوند و جریان و حرکتِ خون را سخت می‌کنند بدان «تصلب شرائین» گفته می‌شود.

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۸۹؛ الناشر: دار القلم، الدار الشامیة- دمشق بیروت الطبعة: الأولی- ۱۴۱۲ هـ.

ترائب: این کلمه جمع «تریبه» است. «تریبه» از ریشه‌ی «تراب» به معنی نرمی است.[1] بنابراین خداوندﷻ می‌فرماید: «انسان از آبی خلق شده است که از میان سختی و نرمی خارج می‌شود»!

دانشمندان امروزی می‌گویند: کیسه‌ی مایع جنسی مرد در حفره‌ی لگنی به گونه‌ای قرار دارد که از پشت به استخوان خاجی که جزو سخت‌ترین استخوانهای بدن است متصل می‌باشد و از جلو به عضلات بین ران‌ها و مثانه که از پائین‌ترین اعضا و در مقایسه با ستون فقرات نرم‌تر است، متصل است. پس می‌بینیم که این آیات با علم امروز هیچ تعارضی ندارند.[2]

***

---

۱. غالب مفسران و لغت‌دانان عرب، ترائب را به استخوان‌های بالای سینه‌ی زن معنی کردند در حالی که این معنی با آیه قرآن مطابقت ندارد و اگر گفته شود، با وجود تقریر مفسران و مترجمان لغوی گذشته بر معنی ترائب به استخوان‌های بالای سینه‌ی زن، چگونه از این معنی عدول کنیم در پاسخ می‌گوئیم: «تریبه و ترائب در اصل لغت بمعنی استخوان سینه نیست و معنای اوّلی (تراب) درآن معتبر است و استخوانهای سینه را ازآن جهت ترائب گفته‌اند که مثل خاك بسهولت حرکت می‌کنند. طبری فرموده: چون استخوانهای سینه مانند خاك بآسانی حرکت می‌کنند از آن جهت ترائب گفته‌اند. در این صورت چه مانعی دارد که بگوئیم استخوانهای عانه و خاصره را از جهت نرم بودن و خاك‌مانند بودن تریبه گفته‌اند. اگر مفسّران گذشته در این عصر بوده و مجرای طبیعی منی را می‌دانستند، ترائب را استخوانهای عانه و خاصره معنی می‌کردند. در پرتوی از قرآن گوید: ترائب که جمع تریبه است در اصل لغت بمعنای چیز نرم و نفوذ پذیر... و خاك‌مانند است. این عبارت مبالغه‌آمیز است زیرا مادّه اوّلی که تراب است بمعنی خاك می‌باشد اگر مطلب آنطور بود امثال صحاح و قاموس می‌نوشتند. که تراب بمعنی نرمی است و خاك را از جهت نرم بودن تراب گویند. حال آنکه چنین ننوشته‌اند.» (قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، چاپ ششم، نشر دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۴۱۲هـ، ۱ / ۳۷۲).

۲. پاسخ به شبهات اینترنتی، هادی کردان.

همسران بهشتی برای مردان یا زنان!

چرا در بهشت برای مرد حوری قرار داده‌اند؟ چرا در قران نعمت‌های بهشت فقط برای مَردها مطرح شده و از زنها اسمی نیامده است مخصوصا حوریها که برای مرد هست ولی برای زن نیست؟ آیا این تبعیض است یا دلیلی قانع‌کننده وجود دارد؟

پاسخ:

زمانی که از نعمت‌های بهشتی برای انسانها حرف می‌زنیم باید بدانیم که این نعمت‌ها از جانب خداوند متعال هستند، ذات مبارکی که تمام کارهایش را از روی حکمت و آگاهی انجام می‌دهد. خداوندﷻ هنگام تعیین نعمتها با ذات و فطرت بندگانش به خوبی آشنا بوده و از خواست‌های قلبی آنها نیز خبر داشته است. لذا این موضوع هم در سیطره‌ی حکمت و علم بی‌حد و حصر الله متعال قرار دارد. یک قاعده‌ی کلی در این بین وجود دارد و آن هم این است که: ذات زنان در قبال انتخاب زوج، فطرتاً تعددپذیر نیست.

به زبان ساده‌تر اگر از یک خانم با فطرت سالم سوال بپرسیم، ایشان تنها یک مرد را برای ادامه‌ی زندگی شخصی خود طلب می‌کند. مردی که به معنای واقعی کلمه مرد باشد، دارای حسنات، جذبه و ویژگی‌های مردانه باشد، مردی که بتواند در هر شرایطی به او تکیه کند و بیش از همه به او اعتماد داشته باشد.

اما مردها اینگونه نیستند و ذاتاً تعددپذیر می‌باشند. هرچند این تعددپذیریٌ به معنای الزام برای اختیار کردن بیش از یک همسر نیست و قانون چند همسری در قرآن فقط جایز است و به هیچ عنوان به آن امر نشده است، آن هم برای شرایط خاص خود می‌باشد و در جهت حل کردن پاره‌ای از

مشکلات اجتماعی به کار برده می‌شود.[1] پس به این نتیجه می‌رسیم که زنان (زنانی که لیاقت ورود به بهشت برین را پیدا می‌کنند) خودشان مایل به وجود چند مرد بهشتی نیستند تا در اختیار آنها قرار بگیرند.

حال اگر فردی اصرار داشته باشد که این استدلال قبول نیست و حتما باید برای زنان هم چنین چیزی وجود داشته باشد او را به این آیه ارجاع می‌دهیم که می‌فرماید:

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾[2] «(و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست، و هرچه بخواهید برایتان فراهم است.»

اگر توجه کرده باشید می‌فرماید هر چه آرزو کنید و هر چه بخواهید، طبعاً لفظ «هر چه» شامل مرد هم می‌شود. در صورتی که زنان بهشتی درخواست کنند به آنها مرد هم می‌دهند. ولی این زن‌های بهشتیند که عاشق و شیفته‌ی شوهر اخروی خودشان هستند و حاضر نیستند که در اختیار هیچ مرد دیگری قرار بگیرند.

امکان دارد باز هم افرادی قانع نشوند و بگویند چرا مردها به زنهای خود قانع نیستند و حوریانی را اختیار می کنند؟

اتفاقاً مردها هم به همسر خود قانع هستند و زنانی که به بهشت وارد می‌شوند از حوریان زیباترند چون زیبایی آنها ثمره‌ی عمل و پاداشی است که

---

۱. توضیحات بیشتر از حوصله ی بحث ما خارج است.
۲. فصلت: ۳۱.

پروردگار به صورت ابدی به آنها عطا کرده است. اما چون فلسفه‌ی تعدد به ذات مردها راه دارد و خداوندﷻ بنا بر حکمت خویش مرد را اینگونه خلق کرده است برای کسانی هم که بخواهند، این نعمت را قرار داده شده است.

مساله‌ای که در زندگی دنیا تعدد زوجات را با مشکل مواجه کرده است، حس حسادت و ناخوشایند زنان نسبت به هووی تازه آمده می‌باشد، در حالی که بهشت از این گونه حسادت‌ها کاملاً مبراست و هرگز انسان‌های آنجا با آن همه نعمتی که در اختیار دارند به این گونه مسایل فکر نمی‌کنند.

در آخر به این نکته اکتفا می‌کنیم که: فرض می‌نماییم که زنان چنین درخواستی داشته باشند و همانطور که در آیه مبارکه‌ی سوره‌ی فصلت اشاره شده است درخواست آنها به راحتی عملی می‌شود. اما دلیلی ندارد که پروردگار عفت و شرم و حیای زنان مؤمن را در نظر نگیرد و بگوید که برای شما چنین مردانی قرار داده‌ایم، مشیت پروردگار حکیم بر این نیست سخنانی در کلامش بگنجاند که باعث شرمساری زنان مؤدب و محجبه و با ایمان در نزد مردها شود، زنانی همچون عایشه‌ی صدیقه، خدیجه کبری، فاطمه زهرا و دیگر زنان مسلمان و با ایمان در طول قرن‌های پیاپی که این دین به عالمیان پرتوافشانی کرده است.

هر چند معاندان بگویند که اسلام در حق زنان جفا کرده و حقوق زنان را نادیده گرفته است، ولی با بررسی دقیق و دوراندیشانه‌ی احکام و کلیه‌ی بیانات اسلام متوجه می‌شویم که تنها برنامه و شیوه‌ی زندگی که حقوق واقعی و فطری زنان را ادا کرده اسلام مبارک است.

•••

حج تمتّع یا بخشیدن پول آن به فقرا؟!

حج را باید رها کرد و بجای آن به فقیران و نیازمندان کمک کرد.

پاسخ:

این دو مساله چه ربطی به هم دارند؟ حج به جای خود،صدقه هم جای خود...در کجای اسلام آمده فقط باید به حج پرداخت و از یاری نیازمندان غافل بود؟!

چرا بعضی از افراد تصور می‌کنند فقط باید برای حج پول خرج کرد! چرا افرادی که این شبهات را مطرح می‌نمایند، فکر می‌کنند کسی که به حج رفت دیگر از صدقه دادن معاف می‌شود! زکاتِ مال و حج، دو رکن از ارکان اسلام هستند و صدقه دادن هم از امور سفارش شده است، آیا می‌شود کسی که نماز می‌خواند از روزه معاف شود؟ قطعاً خیر! پس چرا کسی که به حج می‌رود، تصور می‌کنیم دیگر نباید به فقرا زکات و صدقه و خیرات بدهد!

حالا این یک طرف ماجراست، چرا حج را قطع کنیم و پولش را به فقرا بدهیم؛ ولی کماکان سفر به آنتالیا و ترکیه و تایلند و آذربایجان و دبی و کشورهای اروپایی برای خوشگذرانی سر جای خود باقی بماند؟ چرا حج را قطع کنیم و پولش را به فقرا بدهیم؛ ولی پارتی‌ها و عروسی‌های پر از ریخت و پاش و مهمانی‌های میلیونی را ادامه بدهیم؟

پس عزیزان بدانید که پول حج، مانع صدقه و زکات نیست. کسی که زکات بدهد اگر حج هم برود آن را ادا می‌کند و کسی که زکات‌بده نیست اگر حج هم نرود زکات نمی‌دهد و برای صدقه نیز همین‌طور می‌باشد. بدون شک اگر تمام ثروتمندانِ جامعه امروز زکات مال خود را بدهند فقیری در جامعه‌ی اسلامی باقی نمی‌ماند.

***

شبهاتی در مورد دین و معاد

از آنجا که انسان تنها موجود زنده‌ی کره خاکیست که می‌داند روزی می‌میرد برای رهایی از ترس نابودی و عدم، مذهب را می‌سازد و دنیای پس از مرگ را خلق می‌کند. جهان دومی که آرزوی دیرینه‌ی انسان یعنی عمر و هستی جاودان را برآورده می‌کند. انسان در فکر خود دنیایی را خلق می‌کند که در آن عدالت دست‌نیافتنی زمین، محقق می‌شود و ستمدیدگان، حق خود را از ظالمین می‌ستانند. دنیایی را به تصویر می‌کشد که در آن همه‌ی رفتگان و عزیزان خود را به آغوش می‌کشد.

پاسخ:

سبحان الله! پس چرا کسانی که ایمان و باورشان قوی می‌شود حاضر هستند در راه خدا شهید شوند؟ چرا ترس از فنا و نابودی و عدم برای آنها صدق نکرد؟!

جالب آنکه، مگر ایمان فرد کامل باشد در غیر این صورت حاضر نخواهد شد جان خود را در راه پروردگارش بدهد. مطلب دومی که کمی خنده‌دار به نظر می‌رسد این است که می‌گوید مذهب و دین را ساخته‌ایم تا همه چیز را به جهان دیگر واگذار کنیم و در این دنیا حق خود و ستم‌دیدگان را نگیریم!

اولاً اگر کسی که با روح اسلام آشنا باشد می‌داند که اسلام مبارک با ظلم در هر نقطه‌ای از جهان مخالف است و حامی مظلومان است با هر دین و آیینی، و جمود و منتظر معجزه بودن در اسلام جایگاهی ندارد، نمونه‌اش در تاریخ فراوان است. البته اگر فرد معترض کمی زحمت بکشند و تاریخ اسلام را مطالعه بفرمایند.

ثانیاً بفرمایید تمام نیروها و ابزارهای جهان را بکار بگیرید تا حق میلیون‌ها نفر را از هیتلر بگیرید! چگونه ممکن است؟ لنین ۲۰ میلیون انسان را کشت و در آخر خودش مُرد. بفرمایید چگونه حق آن ۲۰ میلیون انسان را خواهید گرفت؟ بروید خانواده و طایفه‌ی لنین و استالین را بکشید، بروید قبر لنین و استالین را با لگد بکوبید، آیا حق آن ۲۰ میلیون نفر گرفته خواهد شد؟! واقعاً برای بنده سوال است که اسلام‌ستیزان بدون معاد چگونه عدالت واقعی را در جهان برقرار می‌سازند؟

تصور کنید فردی قدرتمند پسر شما را می‌کشد و شما تا آخر عمر تلاش می‌کنید ولی حتی نمی‌توانید نگهبان دم در آن فرد را ببینید (آنقدر با قدرت است) چه رسد به انتقام سپس شما فوت خواهید کرد، آیا اینکه یک عمر تلاش بی‌نتیجه کرده‌اید حق شما گرفته شده است؟ واقعاً منطق اسلام‌ستیزان و ناباوران بسیار عجیب است.

•••

شبهه‌ای در مورد ذات مبارک پروردگار

درست است که خدا ما را ساخته، ولی خودش چگونه ساخته شده است؟

پاسخ:

این سوال از اساس غلط است. اینکه ما بگوییم خداوند چگونه ساخته شده است؟! پس یعنی یک زمانی نبوده و بعداً بوجود آمده است اما کسی که ساخته شده باشد، دیگر خدا و خالق نیست بلکه او هم مخلوق است زیرا یک نفر دیگر او را ساخته است. ولی چگونه جواب این اشخاص را بدهیم؟ با این مناظره فرضی همراه باشید:

فرد معترض: خدا چگونه ساخته شده است؟

موحد: فرض می‌کنیم موجودی به نام (الف) خدا را ساخته است.

فرد معترض: می‌دانستم که خدای شما ساخته شده است.

موحد: لطفا عجله نکن! پس (الف) را چه کسی ساخته است، موجودی بنام (ب)، پس (ب) را چه کسی ساخته است؟ موجودی بنام (ت) پس (ت) را چه کسی ساخته است و...

باید بدانیم که اگر یک خالق را برای خدا فرض کنیم وارد تسلسل خواهیم شد و هیچ وقت به نتیجه نخواهیم رسید.

معترض: پس چاره چیست؟

موحد: باید این را بدانیم که پرودگار ازلی و ابدی است و هیچ پدیدآورنده‌ای ندارد و خود از اول بوده است. ما مخلوق پروردگار هستیم و درک خالق و فهمیدن کنجکاوی‌هایمان درمورد خداوند برای ما غیرممکن است زیرا اگر قابل درک بود، دیگر خالق نبود.

نتیجه گیری:

پروردگار پدیدآورنده‌ای ندارد و خود ازلی و ابدی است زیرا اگر خالقی را برای خالقمان در نظر بگیریم در تسلسل گرفتار می‌شویم و هرگز به نتیجه نخواهیم رسید و هیچ موجودی هم خلق نمی‌شد چرا که تسلسل هیچگاه به یک خالق نمی‌رسد و مدام دور خود می‌چرخد.

***

شبهه‌ای در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام و کعبه و عبادت

ابراهیم بت‌ها را شکست تا سنگ‌پرستی را از بین ببرد ولی سنگ‌پرستی دیگری را ایجاد کرد!

پاسخ:

اولاً: باید از فرد معترض پرسید آیا زمانی که پروردگار به فرشتگان فرمود برای آدم سجده کنید، منظورش پرستش آدم بود؟![1] خوب کاملاً واضح و آشکاراست که این سجده برای پرستش نبود. حال زمانی که به ما می‌گوید به سوی کعبه سجده کنید[2] آیا منظورش پرستش کعبه است؟ قطعاً اینطور نیست بلکه ما مأمور به روی نمودن به سوی کعبه و عبادت خداوند یکتا شدیم،[3] نه سجده برای کعبه و عبادتش، و همچنین به این خاطر هست تا

---

۱. سجده ملائکه برای سیدنا آدم علیه السلام سجده‌ی تعظیم و احترام بوده نـه سجده‌ی عبادی، که طبق شریعت اسلام این سجده (تعظیم و احترام) نیز حکمش تحریمی است و بنا به قاعده عطف بما سبق نشدن، حکم تحریم به گذشته معطوف نمی‌شود. بطور کلی دو نوع سجده وجود دارد، اول: سجده تعظیمی و احترامی، دوم: سجده عبادی، هر دو نوع بناً به شریعت اسلام حرام است لیکن نوع اول صرفاً حرام و نوع دومی حکمش شدیدتر است و شرك اکبر می‌باشد، تفاوت میان این دو در «نیت» است که با توجه به حدیث (إنما الاعمال بالنیات)، تمییز بین این دو نوع همان نیت عاملش می‌شود. اگر نیت تعظیم و احترام باشد، طبق شریعت اسلام عملی حرام انجام داده و گناه می‌باشد لیکن اگر نیتش عبادی (شریك قراردادن برای خدا) باشد، قطعاً شرك اکبر بوده و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود.

۲. در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن که در مورد سجده به سوی کعبه اشاره کرده باشد نیامده که برای کعبه سجده کنید بلکه تعبیر به «روی کردن به سوی کعبه» شده است. بطور نمونه این‌آیه مبارکه: ﴿فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ (بقره: ۱۴۴ و ۱۵۰) «پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن؛ و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید.»

۳. اعراف: ۲۹: ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ «بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است، و [اینکه] در هر مسجدی روی خود را مستقیم [به سوی قبله] کنید، و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اید وی را بخوانید.»

«وحدت» جامعه اسلامی حفظ شود و نماز که تاج عبادات هست در زیباترین و منظم‌ترین شکل خود ادا گردد، و دلایل دیگر.

ثانیاً: از هر کِس در مورد کعبه بپرسیم می‌گوید، خانه‌ی خدا، و هیچکس به آن نمی‌گوید خدا. باید بین خانه و صاحب خانه تفکیک قایل شد، آیا از کسی تا به حال شنیده‌اید که گفته باشد برای زیارت می‌روم به خدا؟ حتی در کلام عادی مردم هم این چنین است، خانه خدا...!

پس رو به خانه‌ی خدا سجده کردن آن هم به دستور صاحب خانه برای اهدافی که خود در نظر دارد اصلاً به معنای بت‌پرستی نیست.

ثالثاً: حتی اگر کعبه به جای سنگ از نور بود و ما برای نور سجده می‌کردیم، اگر نیت ما کعبه می‌بود و خدا را در نظر نمی‌گرفتیم، باز هم قطعاً مرتکب شرک اکبر می‌شدیم ولی اکنون مواد آن از هر چیزی که باشد منظور ما خداست و آن سنگ را دارای هیچ قدرت و توانی نمی‌بینیم. اما در بت‌پرستی سنگ‌ها از دید شخص بت‌پرست دارای نیرو هستند.

***

شبهه‌ای در مورد علم الله متعال و علوم امروزی

طبق قرآن آگاهی یافتن از جنسیت جنین مختص به خداست ولی سونوگرافی هم می‌داند!

پاسخ:

بگذارید ابتدا آیه را به اتفاق هم بررسی کنیم:

﴿إِنَّ اللَّـهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّـهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾[1]
«آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه‌ی خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهای (مادران است) و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز را فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.»

خیلی ساده‌اندیشانه است اینکه پرودگار فرموده: از آنچه در رحم‌ها است خبر دارم و چون سونوگرافی بعد از چهار ماه جنسیت جنین را تعیین می‌کند بگوییم پس در قرآن اشکال وجود دارد! طبق کدام منطق ما از این آیه فقط جنسیت جنین را استخراج می‌کنیم؟

اگر به آیه نگاه کنید پروردگار فرموده است ﴿مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ این «ما» مای موصوله است و مفهوم عام دارد. اگر می‌فرمود (مَن فِي الْأَرْحامِ) اسلام‌ستیزان می‌توانستند شبهه وارد کنند، اکنون با وجود «ما» شامل چیزهای دیگری هم به جز جنسیت می‌شود، مثلاً چه چیزهایی؟

زیبایی و زشتی، ثروتمندی و فقیری، طول عمر، تعداد فرزندان و وضعیت تأهل، خوشبختی و بدبختی، سرانجام و عاقبت و... آیا دستگاه سونوگرافی که سهل است تمام بشریت با تمام ابزارشان جمع شوند می‌توانند این موارد را تشخیص دهند؟!

یک سوال: آیا اگر قرآن فقط بحث جنسیت را مد نظر قرار می‌داد به آیات آن اشکال وارد می‌گشت؟

---

۱. لقمان: ۳۴.

پاسخ: هرگز، چون پروردگار بدون هیچ ابزاری و با توجه به علم ذاتی خود این را می‌داند در حالی که بشر از طریق ابزار و دستگاه و شهود به این علم دست پیدا می‌کند. از طریق شهود دانستن که کار سختی نیست، در ۳۰۰۰ سال پیش هم می‌توانستند شکم مادر را بدرند و بچه را بیرون بیاورند و بفهمند که دختر است یا پسر... (آن هم شهود بود). ولی خدای عالمیان به وسیله‌ی عالم‌الغیب بودنش می‌داند.

در مورد پیش‌بینی و هواشناسی هم این نکته قابل توجه است که بشر از طریق قوانین منظم الهی می‌تواند این پیش‌بینی را انجام دهد و فقط پیش‌بینی می‌کند! و قدرت درست کردن باران بدون این قوانین را مطلقاً ندارد. مثلاً ابری در آسمان نیست، بشر چگونه باران می‌باراند! امکان دارد عده‌ای بگویند بشریت امروز می‌تواند ابرها را بارور کند، توجه بفرمایید در بالا نوشته‌ام بدون ابر (نه بارور کردن ابر) بدون ابر چگونه می‌توان باران تولید کرد؟

همچنین خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ﴾ و نمی‌فرماید «مطر» یا «الصیب» یا «الماء.»

غیث در زبان عربی و بالاخص در قرآن به بارانی گفته می‌شود که در هنگام نیاز به آن باریده می‌شود و فقط حاوی خیر است. مطر بارانی است که برای عذاب می‌بارد (الفاظ عذاب در قرآن از مطر استفاده کرده است) در احادیثی از رسول‌خدا ﷺ مطر را برای خیر هم بکار برده است و الحاصل «غیث» نوع خاصی از باران را مد نظر دارد و تنها الله است که می‌داند بارانی که می‌بارد خیر و برکت با خود به همراه دارد یا موجب شر و بدی می‌شود.

***

شیطان در بهشت

در یکی از مدارس مذهبی تهران؛ معلم داشت در نمازخانه صحبت می‌کرد، یکی از بچه‌های کلاس اول دبستان از معلمش می‌پرسد: مگر وقتی شیطان به‌آدم سجده نکرد، خدا او را از بهشت بیرون نکرد؟

معلم گفت: بله همین طور است. شاگرد می‌گوید: پس چطور توانسته دوباره وارد بهشت بشود و آدم و حوا را فریب دهد تا سیب را بخورند؟ معلم فقط سکوت کرده و هیچ چیزی برای گفتن نداشته است.

پاسخ:

بر فرض صحت این ماجرا، پاسخ این شبهه بسیار آسان است و از نوعی فریب برای تخدیر ذهن مخاطب استفاده نموده‌اند.

اولاً: شیطان در بهشت نبود و ماجرای سجده نکردن و گفتگوی بین خدا و شیطان و ملائکه در عرش پروردگار (یا جایی که خدا خود می‌داند) انجام شد ولی در متن می‌گوید بهشت بوده و معلم هم قبول می‌کند و این فریب است.

ثانیاً: بهشتی که آدم و حوا در آن داخل شدند، همان بهشت وعده داده شده به مومنان نیست زیرا اولین شخصی که وارد آن می‌شود رسول‌خداﷺ می‌باشد.

همچنین بعد از حساب و کتاب قیامت، مردم در آن وارد می شوند و کسی که وارد آنجا شد دیگر خارج نمی‌شود و در آنجا جاودانه می‌ماند. در آنجا آزمایش و سختی و گناه کردن وجود ندارد و شیطان و هیچ‌گونه پلیدی هم نمی‌تواند داخل آنجا شود. پس چرا قرآن گفته داخل بهشتَ شدند؟

جواب: بیایید آیه را به اتفاق هم بررسی کنیم:

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾[1] «و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از (نعمتهای فراوان و گوارای) آن، هرچه و هر کجا که می‌خواهید خوش و آسوده بخورید ولیکن نزدیك این درخت نشوید و از آن نخورید. چه (اگر چنین کنید) از ستمگران خواهید شد.»

جنّت به باغ پر از درخت و گردشگاه معنی می‌شود (و قرار نیست تا به جایی گفتند بهشت، بهشت معروف و جاوید منظور باشد) و آن بهشت، محلی بود که پرودگار برای زندگی یا آزمایش آدم و حوا مهیا فرموده بود. ولی به طور قطع منظورش بهشت جاودانِ ابدی نیست.[2] حتی رسول‌خدا ﷺ الآن در بهشت برزخی قرار دارند و وارد آنجا نشده‌اند.

---

۱. بقره: ۳۵.

۲. پاسخ دیگری که به این شبهه می‌توان داد چنین است: نزد علما و مفسران در خصوص اینکه آیا جنتی که سیدنا آدم و حوا علیهما السلام درآن بودند همان جنت و بهشت جاوید و خلود است، اختلاف دارند، گروهی از علما گفته‌اند که منظور از جنت در اینجا، جنتی دیگری است و گروهی دیگر گفته‌اند منظور همان جنت جاوید است که بر اساس دیدگاه گروه اول اصل شبهه منتفی می‌شود. اما باز بر اساس دیدگاه دوم، شبهه قابل پاسخ‌گوئی است به این صورت که درآیات قرآن تصریح نشده که شیطان وارد بهشت شده و سیدنا آدم و حوا علیهما السلام را وسوسه کرده است بلکه فقط به وسوسه‌ی شیطان اشاره شده است. البته قبل از بیان این مطلب نیکوست که تعریفی لغوی از لفظ «الجنة» را در اینجا ذکر کنم تا براساس‌آن به بررسی موضوع بپردازیم. راغب اصفهانی می‌گوید: «الجنة به معنی هر باغ دارای درختی است که با درختانش زمین را می‌پوشاند». (المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۰۴؛ الناشر: دار القلم، الدار الشامية- دمشق بيروت الطبعة: الأولى- ۱۴۱۲ هـ)
رازی می‌گوید: «الجنة به معنی باغ و بستان است و جمع آن «جنات» است، عرب درختان نخل را «جنة» اسم گذاشتند.» (مختار الصحاح، ص ۶۲ ؛ الناشر: المكتبة العصرية- الدار النموذجية، بيروت - صيدا الطبعة: الخامسة، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹م)
ابن منظور می‌گوید: «الجنة به معنی باغ دارای درخت و نخل است و جمع آن جنان می‌باشد.» (لسان العرب ۱۳ / ۱۰۰؛ الناشر: دار صادر - بيروت الطبعة: الثالثة- ۱۴۱۴ هـ)،
←

همچنین «جنة» به پوشش انبوه درخت و سایه افتادن آن شاخه‌های درختان هم گفته می‌شود، بنگرید به: (منبع قبل). با توجه به این تعریف، به هر جائی که دارای انبوهی از درختان باشد، در کلام عرب «جنة» گفته می‌شود. و این معنا نیز در زبان فارسی متداول است به طوری که اگر به مکانی که سرسبز و خوش آب وهوا باشد مجازاً گفته می‌شود، اینجا قطعه‌ای از بهشت است یا اینجا بهشت است و... و قطعاً منظور بهشت جاوید نیست، در قرآن نیز برای برخی از باغ‌های دنیایی لفظ «جنة» آمده است.
بقره: ۲۶۶ ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ «آیا کسی از شما دوست می‌دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، جویبارها روان باشد و برای او در آن هرگونه میوه‌ای (از میوه‌های دیگر) باشد، و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف داشته باشد، (در این هنگام) گردبادی (کوبنده) که در آن آتش (سوزانی) باشد، به باغ برخورد کند و آن را بسوزاند؟! این چنین خداوند آیات خود را برایتان بیان و آشکار می‌سازد، شاید بیندیشید (و با نیروی اندیشه راه حق را بیابید). فرقان: ۸ ﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ یا این که گنجی (ازآسمان) به سوی او انداخته شود (تا ازآن خرج و انفاق کند) و یا این که باغی داشته باشد که از (میوه‌های) آن بخورد (و امرار معاش کند). ستمگران (کفر پیشه) می‌گویند: شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید.
در این آیات لفظ «جنة» برای دنیا ذکر شده است همانطور که از سیاق آن آیات واضح است و در آیات (کهف / ۳۲، سبأ / ۱۵ - ۱۷، و...) نیز «جنة» به معنی دنیایی آمده است و لذا عرفاً و لغتاً و شرعاً اطلاق لفظ جنة به جنت دنیایی ممنوع نیست. اما در خصوص اینکه چگونه شیطان سیدنا آدم و حوا علیهما السلام را وسوسه کرد، همانطور که پیشتر عرض کردیم، دلیلی که دالّ بر داخل شدن ابلیس در بهشت جاوید باشد وجود ندارد، پس این وسوسه خارج از بهشت القاء شده است و این ممکن می‌باشد -هرچند اصل و مبنای ما عدم پذیرش این دیدگاه است- در قرآن اشاره شده که در فقره‌ای، اصحاب بهشت جاوید، اصحاب جهنم را صدا می‌زنند (اعراف / ۴۴) و بالعکس نیز اصحاب جهنم، اهل بهشت را صدا می‌زنند (اعراف: ۵۰) در حالی که میان آنها فاصله‌ی بسیار است پس وسوسه‌ی ابلیس نیز از دور بدون داخل شدن به بهشت ممکن است.
اعتماد ما بر قول دیدگاه کسانی است که قائل به این هستند که منظور از بهشتی که سیدنا آدم و حوا علیهما السلام در آنجا بودند و خارج شدند، جنت و بهشتی غیر از جنت خلود می‌باشد و با دقت در اوصاف جنت خلود و مقایسه‌ای با جنتی که سیدنا آدم علیه السلام در آن ساکن بود کاملاً روشن می‌شود که این دو جنت متفاوت و جدا از هم هستند.

پس با این توضیحات مشخص می‌شود که شیطان هم می‌توانست به آنجا برود و حضرت آدم(ع) را وسوسه کند تا از میوه‌ی ممنوعه بخورد و شبهه کاملاً غلط است.

***

حمله‌ی لشکر اسلام به ایران

برای پاسخ دقیق مطلب به مطلب آن را می‌نویسیم و نقد می‌کنیم: [۱]

معترض: می‌خوام به ۱۴۰۰ سال پیش برگردیم؛ در خانه‌ات، کنار خانواده‌ات هستی که خبر می‌رسد به کشورت حمله شده است، و طبق نظر پیامبر و کتاب مقدس آنان، اگر بتوانند شهری را اشغال کنند، خواهر و مادر و همسرت را میدزدند و تاآخر عمرشان باید به عنوان کنیز به آنها خدمت کنند و برادر و پدرت را اگر بدن و دندان سالمی داشته باشند به غلامی و بردگی می‌برند.

پاسخ:

این یک دروغ فاحش و آشکار است چون مسلمانان، اسیران جنگی را به عنوان برده یا کنیز می‌گرفتند نه مردم مدنی و غیرنظامی را. یعنی کسانی که رودررو با مسلمانان در میدان جنگ می‌جنگیدند، اگر اسیر می‌شدند به جای زندان آنها را به بردگی می‌گرفتند[۲] و وقتی داخل شهرها می‌شدند با مردم مدنی و غیر حربی کاری نداشتند.

---

۱. پاسخ چند قسمت از سایت شایعات اقتباس شده است.
۲. درآن زمان مکانی بنام کمپ اسرا اصلاً وجود نداشت.

معترض: و هر کس مخالفت کند سر از تنش جدا می‌شود البته به دستور خدا (در قرآن).

پاسخ:

چرا آیه را نیاوردید تا با هم بررسی نماییم؟! مشخص است که مشغول فریب‌کاری هستید.

معترض: فکر کن به مردم آذربایجان که مردهایشان را دسته دسته در زنجیر می کنند و در جلوی چشمان آنها به همسر و دخترشان تجاوز می کنند و بعد از ارضا شدن، آن مردهایی که حاضر به غلامی و بردگی نشدند را گردن می‌زنند (تاریخ ایران ج ۳ ص ۳۵۹ ش ۱۹۰).

پاسخ:

در جلد سوم کتاب تاریخ ایران باستان (صفحه ۱۹۵۵ الی ۲۷۲۳) هیچ اشاره‌ای به حمله مسلمانان به ایران و داستان خیالی نویسنده نشده و این ادعا کاملاً کذب هست.

معترض: به مهربانوهای ۱۵ ساله‌ی خراسانی فکر کن که آنها را به فاحشه‌خانه‌های شام بردند، تا قبل از هر حمله‌ی لشکریان خدا برای جهاد، برای گرفتن روحیه به آن دخترک‌ها تجاوز کنند (تاریخ طبری، ج ۴، ش ۲۴ ص ۱۴).

پاسخ:

جلد چهارم کتاب تاریخ طبری از صفحه‌ی ۱۲۲۶ الی ۱۶۵۸ می‌باشد! نه تنها صفحات ادعا شده نادرست هستند بلکه اساساً چَنین مطالبی در آن وجود ندارد.

معترض: فکر کن اگر شهر را بگیرند و اسیر شوی، اربابت مشغول نیاز جنسی با دختر ۹ ساله‌ایست که معلوم نیست از کدام جهاد فی سبیل الله به پاداش گرفته است.

پاسخ:

عرض کردم که فقط زنانی که در میدان جنگ بودند یا به نوعی در جنگ سِمتی داشتند اسیر می‌شدند. نه ادعای دختر ۹ ساله که تلویحا و دشمنانه اشاره به ماجرای ازدواج حضرت عایشه با رسول اکرمﷺ دارید. در این مورد هم سخن بسیار است ولی مجال بیان نیست.[1]

معترض: و تو باید به اندازه‌ی ده گاو کار کنی، بار بیاوری و ببری وگرنه شلاق می‌خوری و صد البته آن دنیا به جهنم می‌روی چون طبق قرآن کنیز و غلام باید مطیع اربابشان باشند، و وقتی شهوت اربابت بالا زد، دختران برده را می‌برند که با او نکاح کند، و تو صدای ناله‌های آنها را می‌شنوی.

پاسخ:

باز هم تلبیس! ببینید این حدیث صحیح پیامبر اکرمﷺ در این زمینه هست که:

«بردگان شما برادران شمایند، که خداوند آنها را زیردستتان شما قرار داده است، کسی که برادرش زیردست اوست، می‌بایست از همانچه که خود می‌خورد به او بخوراند و از همانچه که خود می‌پوشد به او بپوشاند و بر آنچه به

---

۱. در مقاله‌ای مستقلاً در خصوص تعدد زوجات پیامبرﷺ پاسخ این شبهه را داده‌ایم.

آن توانایی ندارد او را وادار نسازد، پس اگر چنین کرد او را یاری کند.»،[1] این فرموده‌ی پیامبرﷺ واقعاً پاسخگوی تمام تلبیس‌های این مدعیان است.

در مورد ارتباط جنسی با کنیزان هم بدانید زمانی که می گوییم برده داری وجود داشت و اسلام مبارک تلاش کرد برای از میان برداشتن آن،همه ی این جزئیات را هم با خود به همراه داشت و همچین حرکاتی از امور بدیهی این قانون بودند. (که هر کدام دارای حکمت خاص خود بودند.)

معترض: در زیر بدن یک عرب که از صحابه است و آن صحابه حتما به بهشت می‌رود چون جهاد در راه خدا کرده است!

پاسخ:

برده‌داری و کنیزداری یک امر مقطعی بود که اسلام چاره‌ای جز پذیرش آن نداشت و باید به مرور آن را حذف می‌کرد و این کار را هم انجام داد. برای بررسی امور اجتماعی باید به صورت عصری به قضایا نگاه کنیم و باید شرایط آن زمان را در نظر بگیریم نه با عینک این دوره به تماشای آن بنشینیم. نه فقط صحابه بلکه در بین ممالک دیگر دنیا هم برده‌داری وجود داشت، اما اسلام با سیاست‌ها و دوراندیشی‌های بلند آن را ریشه‌کن کرد.[2]

معترض: و خبرهایی می‌شنوی از اینکه هم‌وطنت یعنی بابک خرمدین و هفتاد یارش را مسلمین در راه خدا زنده زنده سوزاندند یا می‌شنوی سفید رود

---

۱. (...إخوانكم خولكم، جعلهم الله تحت أيديكم، فمن كان أخوه تحت يده، فليطعمه مما يأكل، وليلبسه مما يلبس، ولا تكلفوهم ما يغلبهم، فإن كلفتموهم فأعينوهم)، صحيح البخاري ۱ / ۱۵ ح ۳۰؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ % صحيح مسلم ۳ / ۱۲۸۳ ح ۱۶۶۱؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي- بيروت.

۲. در مقاله‌ی برده‌داری مفصلاً پاسخ داده‌ایم.

را که به خاطر قطع گردن هزاران هموطنت به رنگ قرمز درآمده است (تاریخ ۶۳۰۰ ساله ایران؛ رابرتن.ون ص ۲۵۰ تاریخ طبری ج۴ ص ۳۱۰).

پاسخ:

باز هم دروغ! نه کتابی به اسم «تاریخ ۶۳۰۰ ساله ایران» وجود دارد و نه نویسنده‌ای به نام «رابرتن.ون» (!) شناخته شده است، مطلب کاملاً غلط است!

معترض: اگر ۱۴۰۰ سال پیش وجود داشتی، به جنگ این وحشی‌ها می‌رفتی؟

پاسخ:

اولاً بی‌احترامی و ناسزا نشانه‌ی شخصیت شماست. ثانیاً ثابت شد که تمام استدلال‌های نوشته شما دروغ است.

معترض: اگر تو از شهیدان یا اسیران در راه دفاع از وطن در مقابل حمله مسلمانان بودی؛ آیا باور می کردی ۱۴۰۰ سال بعد یک عده بگویند: ایرانیان باآغوش باز اسلام را پذیرفتند؟

پاسخ:

سپاه صحابه بعد از جنگ با سپاه ایران به حجاز یعنی خاک و وطن خود برگشتند و نه آتشکده‌ای را خراب کردند و نه معبدی را، به نظر شما اگر زور و اکراه می‌بود نباید مکان‌های مذهبی را ویران می‌ساختند؟! مردم ایران با آغوشی باز اسلام را پذیرفتند چون از نظام غلط و فاسد ساسانیان خسته شده

بودند. به همین خاطر است که گارد ویژه‌ی حکومت ساسانی با ۴۰۰۰ سرباز دیلمی به سپاه اسلام پیوست و مسلمانان را کمک کردند.[۱]

***

اسلام‌ستیزان عکسی منتشر نموده‌اند که حاوی یک قیاس غلط است...

در یک طرف، عکسِ منتسب به حضرت محمدﷺ را قرار داده‌اند و در طرف دیگر عکس الکساندر فلمینگ را گذاشته‌اند. زیر عکس رسول اکرمﷺ نوشته‌اند:

من کتاب قرآن را آوردم، به خاطر این کتاب جنگ و تبعیض و خشونت را در جهان ترویج دادم، جان میلیونها انسان را گرفتم. و زیر عکس الکساندر فلمینگ نوشته‌اند: من پنی سیلین را کشف کردم و جان میلیونها انسان را نجات دادم. و در نهایت زیر هر دو عکس نوشته‌اند: کدام یک از ما بیشتر خدمت کرده است؟

پاسخ:

اولاً این قیاس کاملاً غلط است! مقایسه‌ی یک دانشمند علوم تجربی با یک مصلح اجتماعی[۲] نادرست است. الکساندر فلمینگ و ادیسون و نیوتون را باید با زکریای رازی و خوارزمی و ابن هیثم مقایسه کرد زیرا آنها هم در زمینه‌ی علوم تجربی کار کرده‌اند، نه با فردی که دنبال هدایت مردم و ایجاد مودّت و

---

۱. فتوح البلدان، بلاذُری، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۳۵ و ۴۱.

۲. از دید کافران، رسول اکرمﷺ یک مصلح اجتماعی است ولذا ما از زاویه‌ی دید آنها پاسخ می‌دهیم.

رحمت در بین مردم و ریشه‌کن کردن ظلم و ستم است. با قیاس درست، ما به نتیجه‌گیری صحیح خواهیم رسید نه با این گونه قیاس‌ها که معترض مطرح کرده است.

ثانیاً فرض آنها هم از اساس غلط است، در کجای متون درجه‌ی یک اسلام آمده که جنگ و تبعیض و خشونت -نا به حق- وجود داشته باشد؟ یا نه! اسلام‌ستیزان دفاع از خود(!) و مبارزه با ظلم(!) را هم «ترویج خشونت» می‌پندارند؟! تمام آیات جهادی در قرآن برای این دو مورد هستند. کشتارهای متعصبانه و خودخواهانه و جاهلانه‌ی مردم چه ربطی به پیامبر اسلام دارد؟

ثالثاً باید دید هدف و منظور آنها از این مقایسه چیست؟ درواقع باید فهمید با چه نیتی این مقایسه را انجام داده‌اند؟!

الف) آیا اسلام و تفکرات غرب را در مقابل یکدیگر قرار داده‌اند!

ب) آیا خود این دو شخص را در مقابل یکدیگر قرار داده‌اند؟

ج) آیا علم و دین را در مقابل یکدیگر قرار داده‌اند؟

در هر سه حالت آنها در اشتباه هستند. در فرض اول آیا تمام کشته شده‌های دنیای اسلام از زمان محمد مصطفی ﷺ تا به حال به اندازه‌ی کشتارهای جنگ جهانی دوم می‌رسد؟

در فرض دوم هم عرض کردیم که این قیاس نادرست است هر چند پیامبر ﷺ به کشتن نابحق هیچ کسی امر نکرده‌اند.[۱] اگر کشتن حق را هم

---

۱. احتمال دارد الآن در ذهن خوانندگان انواع شبهاتی که اسلام‌ستیزان برای آنها تبلیغات کرده‌اند تداعی شود، ولی مطمئن باشید تمام آنها با دلایل بسیار متقن پاسخ داده شده‌اند.

اتهام و ضعف می‌دانید باید در اندیشه و خرد خود شک کنید، چون هیچ کسی در این جهان پهناور راضی نیست بیایند او را بکشند و او چیزی نگوید!

در فرض سوم هم قیاس آنها غلط است، حوزه‌ی دین و حوزه‌ی علم کاملاً از یکدیگر جداست. دین، قوانینی را وضع می‌کند تا دانشمندان فعال در حوزه‌ی علم استفاده‌ای درست از امکانات و تخصص‌شان داشته باشند. درواقع دین، روح خدمت‌رسانی به تمام بشریت است و ابلاغ دین برای تمام افراد و اقشار است. دین اسلام هرگز با علم مخالفت نداشته و نخواهد داشت زیرا متون اصلی آن مشوق مردم برای دنبال کردن علوم تجربی هستند.

ذهنیت نادرستِ اسلام‌ستیزان بخاطر تاثیرات غلطِ حاکمیت کلیساست که در قرون وسطی بر مردم اروپا تحمیل شد و هرگز برای اسلام صدق نمی‌کند.

نکته‌ی قابل تأمل اینجاست که اگر قرائت نادرستی از دین داشته باشیم یا بصورت نادرست و ابزاری صرفاً برای رسیدن به اهداف ناپسند از آن استفاده کنیم، نه تنها مفید نیست بلکه بسیار مضر هم می‌باشد اما اگر در مسیر راستین خود مورد استفاده قرار گیرد بسیار مفید است و عین حقیقت و واقعیت را تداعی می‌کند. علم هم این گونه است، اگر به شیوه‌ای صحیح از آن استفاده کنیم یک فرصت و آسایش برای بشریت محسوب می‌شود اما اگر استفاده‌های نادرستی از آن داشته باشیم به یک تهدید و بحران تبدیل می‌شود.[1]

---

۱. مثلاً: استفاده‌ی ابزاری مضر از علم، و ساخت بمب‌های کشتار جمعی و...

حال توجه داشته باشید هم دین و هم علم به شرطی که به درستی مورد استفاده قرار بگیرند مثبت و مفیدند در غیر این صورت و با اعمال اهداف نادرست در آنها به نتایج منفی و مضری ختم خواهند شد. اما هدف بنده از این توضیحات چه بود؟

فرد معترض وجهه‌ی مفید علم را با وجهه‌ی مضر دین مقایسه کرده است! و ادعا می‌کند که علم مفیدتر است. متوجه حیله‌ی او شدید؟

ما هم می‌توانیم بگوییم دین سفارش می‌کند که به پدر و مادر خود احترام بگذارید ولی علم ویروس‌های مخرب را برای کامپیوترهای مردم تولید کرده است، پس علم بد است و دین خوب است! آیا این قیاس و نتیجه‌گیری درست است؟ بی‌شک غلط است و سرشار از تلبیس.

نور دیدگان ما رسول اکرمﷺ دریایی از اخلاق و مهربانی را برای بشریت به یادگار گذاشتند. دریایی از عطوفت و مردانگی، دریایی از کرامت و زیبایی. اگر به خاطر ادیان و خصوصاً اسلام مبارک نبود، الآن در سراسر این کره‌ی خاکی ذره‌ای از اخلاق باقی نمی‌ماند. همین بد و خوبی که در اذهان ما نقش بسته است مرهون رشادت‌ها و جانفشانی‌های رسول اکرمﷺ و یاران باوفایش است. آیا بی‌انصافی و کوته‌نظری نیست که بگوییم این ابر مرد تاریخ بشریت، برای انسانها مفید نبوده است. پس عزیزان هرگز فریب این گونه عکسها را نخورید.

•••

هشت سوال از جانب اسلام‌ستیزان، هشت پاسخ کوتاه از ما

این مطالب را بخوان می‌فهمی با چه چیز اسلام مخالف هستم، چند سوال از شما لطفا با دقت بخوانید:

۱. آیا شما اعتقاد دارید که می‌شود بخاطر عقاید یك نفر او را کشت؟
۲. آیا شما اعتقاد دارید که مرتد رو باید کشت؟
۳. آیا شما اعتقاد دارید که دست و پا را می‌شود بخاطر دزدی قطع کرد؟
٤. آیا شما اعتقاد دارید که کفار مثل خوك و مردار و منی نجس هستند؟
٥. آیا شما اعتقاد دارید که بعد از شکست کفار می‌شود زنان آنها را به کنیزی گرفت و بچه‌هایشان را به غلامی؟
٦. آیا شما اعتقاد دارید که با دختر بچه ۹ ساله می‌شود سکس کرد؟
۷. آیا شما اعتقاد دارید که مرد می‌تواند ۴ زن عقدی و به هر تعداد کنیز یا صیغه داشته باشد؟
۸. آیا شما اعتقاد دارید که تحت شرایطی می‌شود زن را کتك زد؟

اگر جواب شما به این سوالها مثبت است «من به شما تبریک می‌گویم» چون شما یک مسلمان واقعی هستید.

پاسخ:

برای بررسی دقیق سوال به سوال پیش می‌رویم:

آیا شما اعتقاد دارید که می‌شود بخاطر عقاید یك نفر او را کشت؟

جواب: ما فقط حق داریم یک دگراندیش حربی را بکشیم نه هر دگراندیشی را.

آیا شما اعتقاد دارید که مرتد را باید کشت؟

جواب: مرتد هم به شرطی که علیه اسلام تبلیغات منفی داشته باشد (که آن هم اعلام جنگ است و باز می‌شود حربی) وگرنه در دنیایَ خودش مرتد باشد، اکراه و اجباری در کار نیست، خودش و قیامت خودش.

آیا شما اعتقاد دارید که دست و پا را می‌شود بخاطر دزدی قطع کرد؟

جواب: دست و پا نیست، فقط دست است، آن هم شرایط دارد، چندین شرط از جمله: قحطی نباشد، نیازمند نباشد، صاحب مال او را نبخشد و... که این شرایط سخت برای امنیت مال و دارایی‌های مردم است نه غرض‌ورزی با شخصی خاص و دیگر نتایجی که شما گرفته‌اید.

آیا شما اعتقاد دارید که کفار مثل خوك و مردار و منی نجس هستند؟

جواب: آنها نجس روحی هستند نه جسمی لذا قرآن فرموده کفار نجس هستند و نباید به حرم مکه وارد شوند. نجس جسمی صحت ندارد و هرگز پیامبر و اصحاب بعد از برخورد با کفار خود را تمیز نکرده‌اند بر این اساس که آنها نجس باشند و... - ضمنا منی نجس نیست-

آیا شما اعتقاد دارید که بعد از شکست کفار می‌شود زنان آنها را به کنیزی گرفت و بچه‌هایشان را به غلامی؟

جواب: برده‌داری فرهنگ غلط آن زمان بود که در بین همه‌ی ملل وجود داشت، پس چرا الآن وجود ندارد؟ آیا در شهر خود در اطراف خود برده و کنیزی می‌بینید؟ در قرآن برده‌داری جایز است و به آن امر نشده است، لذا فرهنگ عصر ما کمپ اسرا است و مجبور نیستیم که برده‌داری را دوباره شروع نماییم. برده‌داری برای حذف به زمان نیاز داشت که اسلام قبل از همه به بهترین نحو حذفش نمود.

آیا شما اعتقاد دارید که با دختر بچه ۹ ساله می‌شود سکس کرد؟

جواب: دلایل زیادی وجود دارد که حضرت عایشه رضی الله عنها هنگام ازدواج با پیامبر ﷺ ۱۵ الی ۲۰ سال سن داشته است. همچنین مقایسه‌ی دختر ۹ ساله‌ی عربستان در آن شرایط و هوا و خوراک با دختر ۹ ساله‌ی تهرانی که می‌شود سوم ابتدایی، درست نیست.

آیا شما اعتقاد دارید که مرد می‌تواند ٤ زن عقدی و به هر تعداد کنیز یا صیغه داشته باشد؟

جواب: عقدی بله آن هم به شرط عدالت، همچنین باید دانست چند همسری راه چاره‌ای است برای زنان بی‌سرپرست و بیوه و خیلی از مشکلات اجتماعی دیگر، که شما راهکار دیگری سراغ ندارید. کنیز هم طبق عرف بین‌الملل دیگر وجود ندارد.

آیا شما اعتقاد دارید که تحت شرایطی می‌شود زن را کتك زد؟

جواب: برای جلوگیری از فروپاشی بنیان خانواده بله، قرآن می‌گوید اگر زن به حرف مشروع مرد که مدیر خانه است گوش نکرد اول نصیحت گردد، اگر توجه نکرد باید از لحاظ جنسی تحریم گردد، اگر باز هم توجه نکرد، به او کتک در حدی که به خود بیاید و بداند که در اشتباه است زده شود.

در واقع این روش برای هوشیار کردن زن لجبازی است که نه منطق می‌فهمد و نه تحریم و هدف دیگری در کار نیست. کتک زدن‌های بی‌مورد مردان به زنان و طی نکردن این چرخه توسط آنان ربطی به اسلام ندارد.

اگر شما پاسخ درست را فهمیدید و باز هم آن را منتشر کردید «من به شما تبریک نمی‌گویم» چون شما یک تلبیسگر واقعی هستید.

***

آیا حوری تبلیغات است؟

مریدی از شیخ پرسید: مگر نه این است که استفاده از زن در تبلیغات حرام است؟ شیخ پاسخ داد: آری. مرید گفت: پس چرا خدا برای تبلیغ بهشت از حوری استفاده نموده است؟ شیخ پاسخی نداشت.

پاسخ:

معمولا شبهات اسلام‌ستیزان بازی با کلمات و سوءاستفاده از بی‌اطلاعی مخاطبان می‌باشد. حتی مقایسه‌هایی که انجام می‌دهند نیز از این قاعده مستثنی نیست.

اگر بخواهیم بصورت مختصر پاسخ این شبهه را بدهیم باید جایگاه هدف و وسیله را از یکدیگر تفکیک نماییم. طبق مفهوم، وسیله‌ها، ابزارهایی هستند برای رسیدن به اهداف.

در متن شبهه به دو موضوع اشاره شده: یکی استفاده از زن برای تبلیغات و دیگری (ادعا کرده) استفاده از حوری برای تبلیغ. در موضوع اول فرض می‌کنیم که یک خانم برای نوعی پیراهن تبلیغات می‌کند، لذا یک پیراهن زیبا به تن کرده و جلوی دوربین می‌ایستد اما هدف اصلی آنها این است که توجه بینندگان به «پیراهن» را جلب کنند (نه به زن). یا یک زن برای نوعی کفش تبلیغات می‌کند پس پاهایش را لخت می‌کنند تا «کفش» زیبا و جذاب به نظر برسد و اصلا منظورشان زن نیست. اما در موضوع دوم اتفاقا منظور خود حوری می‌باشد، پروردگار بحث حوری را مطرح نموده تا ما لذت‌های بهشت را دریابیم و برای آن تلاش نماییم تا به خودِ حوری هم برسیم.

مردی که به بهشت می‌رود این حوری هم به او تعلق می‌گیرد ولی آیا کسی که برای خرید پیراهن مورد نظر می‌رود آن زن را هم به او می‌دهند؟ خیر اصلا این گونه نیست بلکه آن زن مهره‌ی حقوق بگیری بیش نبود که پول خود را دریافت می‌کند و فردا می‌رود در جای دیگری برای مسواک تبلیغات می‌کند و جلوی دوربین می‌خندد (و پولش را می‌گیرد).

پس در مبحث اول (دنیا) زن صرفاً یک ابزار است برای سود و منفعت دیگران (فرد صاحب محصول و صاحب کمپانی) اما در مثال بهشت، حوری «معرفی» می‌شود (نه تبلیغ) برای منفعت فردی که آن را بدست بیاورد پس حوری ابزار نیست بلکه قسمتی از هدف می‌باشد. همچنین خداوند هم به تبلیغات و فریب ما جهت رسیدن به بهشت هیچ نیازی ندارد.

مساله‌ی دیگر و قابل توجه این است که دعوت پروردگار برای رسیدن به حوری نمی‌باشد بلکه دعوت به توحید و معاد و نبوت است تا مسیر کمال را به خوبی طی نماییم و به خوشبختی ابدی برسیم. لذا بحث نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های جهنم فقط اخباری غیبی از دنیای دیگر می‌باشند که در زیرمجموعه‌ی «بشارت» و «انذار» قرار می‌گیرند (به زبان ساده‌تر آنها خبر و معرفی هستند نه دعوت).

از ما دعوت شده که ایمان داشته باشیم و این خبر هم داده شده که اگر ایمان داشته باشیم این خوشی‌ها در انتظار ماست. نه اینکه سوای هر چیز به ما بگوید به بهشت بیایید تا حوری به شما بدهم. پس حوری ابزار نیست زیرا قابل حصول است.



جهت قبله و کروی بودن زمین

مدتی است عکسهای عجیبی در اینترنت مشاهده می‌شود. کره‌ی زمینی کشیده‌اند و یک نمازگزار که جثه‌اش به اندازه‌ی یک کشور بزرگ است روی آن قرار داده‌اند و می‌گویند فردی که مثلا در آمریکا نماز می‌خواند نمی‌تواند رو به قبله باشد چون زمین کروی است و در ادامه می‌گویند در صدر اسلام فکر

می‌کردند که زمین مسطح است لذا به این خاطر حکم رو به قبله نماز خواندن را داده‌اند.

پاسخ:

افرادی که هنوز فلسفه‌ی رو به قبله نماز خواندن را نمی‌دانند با کپی کردن کاریکاتوری که نمی‌دانند چه کسی آن را کشیده قصد به چالش کشیدن اسلام را دارند، واقعا این منصفانه نیست.

همه چیز را زود قبول کردن، آفت بزرگیست (حتی در بین مسلمانها)، ما باید سوال بپرسیم، مطالعه کنیم و کنجکاو شویم، آنگاه می‌توانیم دریچه‌های آگاهی را پیدا کنیم.

اما در مورد شبهه ی مطرح شده:

عده‌ای نماز را با تیراندازی اشتباه گرفته‌اند، رو به قبله ایستادن برای ایجاد وحدت و نظم در بین امت اسلام و جماعت‌هاست نه اینکه یک اشعه از پیشانی افراد به کعبه متصل شود(!) مهم روح نماز است لذا به صورت قراردادی همه روی به عربستان می‌ایستند آن گونه که در نقشه‌هاست و برای بشر مقدور است.

●●●

آیا چیزی به نام دعا وجود دارد؟

اگر یک انسان سکه‌ای را به هوا بیندازد و تمام یهودیان و مسیحیان و مسلمانان دعا کنند که سکه به زمین نیفتد، حتما به زمین می‌افتد چگونه این را رد می‌کنید؟

پاسخ:

در عجبم از کسانی که این شبهه را طراحی کرده‌اند! در کجای اسلام آمده که با دعا کردن قوانین طبیعی و بدیهی خلقت و سنت‌های جاری تغییر پیدا می‌کنند؟ شما مثال سکه را می‌زنید ولی ما جامع‌تر از آن مثال تمام زندگی و سرنوشت را می‌زنیم:

﴿إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾[1] «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند.»

دنیا دنیای اسباب است. اگر با دعا کردن هر کاری حل می‌شد پس چه نیاز بود پیامبر ﷺ و اصحاب کرام رضی الله عنهم به جنگ بروند! با دعا بلای کافران را دفع می‌کردند و تمام می‌شد! یا باید فردی که خیلی متقی و مومن است درس نخواند و سر جلسه‌ی امتحان برود و ۲۰ بگیرد ولی اینگونه نیست! بلکه فرد باید خودش تلاش کند.

به قول دکتر مصطفی محمود مصری: اگر یک کافر و یک مسلمان را در دریا بیندازیم فردی نجات پیدا می‌کند که شنا کردن بلد باشد.

ما در دنیای اسباب زندگی می‌کنیم اما آیا دعا بی‌تاثیر است؟ خیر، اگر امر خیری باشد پروردگار صلاح بداند دعای ما مستجاب می‌شود و پرودگار به فضل و کرم خود «یک سبب از نوع مادی» را برای ما مهیا می‌کند و اینگونه نیست که با دعا سکه در هوا معلق بماند یا یک دست نامرئی فرد مسلمان را از

---

۱. رعد: ۱۱.

آب بیرون بکشد اینگونه نیست. سببی که با دعا (در صورت اجابت) فراهم می‌شود نیز، مادی است و طبق قوانین و سنت‌های جاری در دنیا عملی می‌شود. مثلا در مثال دکتر مصطفی محمود: بلد بودن شنا، سبب نجات فرد است اما اگر به هر دلیلی که پرودگار خودش بخواهد شخص غرق نمی‌شود (حالا در اثر دعا یا خواست خود پروردگار) در این زمان سببی فراهم می‌شود تا فرد نجات پیدا کند.

در واقع دعای پذیرفته شده، در دایره ی علت و معلولیِ تنظیم شده توسط پرودگار، باعث ایجاد «سببی» می شود که دست ما از آن کوتاه است. (نه اینکه باعث برهم خوردن قانون علیت شود!)

اسلام عیبی ندارد و عیب از مسلمانی ماست

مغالطه‌ی مصادر به مطلوب مسلمانان اسلام هیچ عیب و ایرادی ندارد و هر عیب و ایرادی هست در مسلمانان است. این جمله را بارها از زبان دوستان مسلمان در بحث‌ها و مناظره‌ها شنیده‌اید. به این می گویند مغالطه‌ی مصادره به مطلوب و برای خنثی کردن چنین مغلطه‌ای برای شما مثالی می‌زنم و از خود مسلمانان تقاضا دارم بصورت عقلی و منطقی جواب دهند.

مثال: در يك شهر پر جمعیت مثل تهران يك رستوران بسیار مجلل به اسم رستوران اسلام وجود دارد. در سال حدود ۱۰۰ هزار نفر مهمان این رستوران هستند و در آنجا غذا می‌خورند. سالانه تعداد ۹۹۰۰۰ نفر از مهمانان این رستوران مسموم شده و به بیمارستان می‌روند. سوال: شما مهمانان رستوران را مقصر می‌دانید یا رستوران و مواد غذایی و عوامل آن را؟! (لطفا رستوران را دین اسلام، مهمانان را مسلمین، عوامل و کارمندان رستوران را روحانیون و

مواد غذایی را آیات و احکام قرآن فرض کنید) حال جمله‌ی اول و مغلطه‌ی مسلمانان را دوباره بخوانید. قضاوت شما چیست؟؟

پاسخ:

قبل از هرگونه توضیح به اصلاح مثال کذایی آنها می‌پردازیم:

در یك شهر پر جمعیت مثل تهران یك رستوران بسیار مجلل به اسم رستوران اسلام وجود دارد. در سال حدود ۱۰۰ هزار نفر مهمان این رستوران هستند و در آنجا غذا می‌خورند. سالانه تعداد ۹۹۰۰۰ نفر از مهمانان این رستوران مسموم شده و به بیمارستان می‌روند. البته چند نفر به اسم آشپز (که ادعا می‌کنند می‌توانند به پیشرفت رستوران کمک کنند) در آشپزخانه حضور دارند و همراه نمک هر بار سم و مواد زهرآگین به دیگ غذا اضافه می‌کنند. و افرادی که غذا می‌خورند تصور می‌کنند تقصیر از غذا و از رستوران است و مردم شهر هم بدون کوچکترین تحقیقی کورکورانه تصور می‌کنند که تقصیر رستوران است.

بی‌شک بدانید اگر آن آشپزهای خائن در آشپزخانه نباشند غذای سالم و گوارایی تحویل جامعه داده خواهد شد. اما آن آشپزهای خائن در دنیای واقعی چه کسانی هستند؟ به طور قطع آمریکا و کشورهای هم‌پیمانش در خاورمیانه.

می‌شود بپرسیم آنها اینجا چه می‌کنند؟ چه از جان مردم می‌خواهند؟ به بهانه‌ی اینکه صدام حسین معدوم سلاح‌های کشتار جمعی دارد به عراق حمله کردند و ده سال است خون مردم بین النهرین را می‌مکند. پس کجاست آن صلاح‌های کشتار جمعی؟ چرا هرگز پیدا نشدند؟

گفتند طالبان و... در حمله به برجهای سفارت جهانی در ۱۱ سپتامبر نقش داشته‌اند و ما باید به افغانستان حمله کنیم، ولی الآن چقدر سند فاش‌شده وجود دارد که نشان می‌دهد دست‌های خودشان تا گردن به خون مردم خودشان آلوده است. یک انفجار دروغین در ممالک خود انجام می‌دهند و آن را توجیهی می‌سازند برای فرستادن ۱۰۰ ها هواپیما و و هزاران سرباز به خاک مسلمانان، دیگر این حیله‌ها کهنه شده است.

آخرین سلسله‌ی خلافت اسلامی را نابود کردند و مملکت مسلمانان را با یک حیله‌ی استعماری تقسیم نمودند و هر روز خوابی برای آن ممالک می‌بینند و...

بعضی‌ها می‌گویند در قرن‌های گذشته آمریکا و انگلیس و ناتو که وجود نداشت، چرا باز هم در بین مسلمانان جنگ و خونریزی وجود داشت؟ پاسخ این است که بله درست است این کشورها وجود نداشتند ولی اجداد همین مردمان سفیه و تفرقه‌انگیز که وجود داشتند، آن زمان هم کاری جز تفرقه و اختلاف‌افکنی و تطمیع نداشتند. همانگونه که الآن می‌خواهند ابرقدرت‌های جهان اسلام را در مقابل هم قرار دهند آن زمان هم همین کار را می‌کردند و آتش بین آنان را شعله‌ور می‌کردند.

مشکل ما مسلمین هم این است که به آشپزهای خائن (یهود و نصاری) حق سیادت و سروری داده‌ایم، آنها برای ما تصمیم‌گیری می‌کنند. مشکل ما این است که به جای رفع خار از باغچه‌ی گلهای طبیعی خود، شیفته و شیدای گلِ مصنوعی بیگانگان شده‌ایم. امروز اگر به شخصی گفتیم این امر قرآن است به جای سردادن فریاد سمعنا و أطعنا، هزار دلیل و توجیه می‌آورد که خشکه‌مذهبی نباش، زیاد سخت نگیر. (البته اگر چندین برچسب و افترا نثارمان نکند.)

مقصر ماییم نه اسلام مبارک، امروزه جوانان ما به جای مطالعه و اندیشه، مشغول کانال جک و بازی کلاش آف کلانز و بازی باقلوا شده‌اند. زمانی که به منزل‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی می‌رویم به جای تحقیق و بحث هر کس سرش در موبایلش است و زمان ارزشمندش را به چت‌های بی‌مورد اختصاص داده است.

امروز ثروتمندان ما، دست فقرا را نمی‌گیرند، پولهای نجومی خود را در بانک‌ها گذاشته‌اند و فقط سود حاصل از آن را می‌خورند...

امروز خیلی از داعیان ما به جای اینکه خود را آپدیت کنند هنوز هم با همان ادبیات قدیمی و روش های سنتی و صرفا با بیان مطالب فقهی جوانان متخصص و دانشگاه رفته را به سمت دین فرا می‌خوانند...

امروز به جای شناخت درد فقط به معرفی درمان بسنده کرده‌ایم...

امروز افرادی که توانایی تغییر و اصلاح در جامعه را دارند، می‌گویند به ما چه؟ کسی به حرفمان گوش نمی‌دهد...

امروز درد ما بی‌خیالی مسلمانان و احساس مسئولیت دشمنان اسلام (برای ترویج اندیشه‌ی خودشان) است...

امروز درد ما نداشتن فرهنگ اختلاف است، امروزه اختلاف مترادف شده با تکفیر یکدیگر!

پس اسلام‌ستیزان بدانند که، هر عیبی که هست از مسلمانی ماست...

اما به یاری خدا بیداری اسلامی آغاز شده است، همان اندازه که فضای مجازی برای اسلام‌ستیزان گوارا بوده برای ما هم مجالی فراهم نموده تا اشتباهات ترویج شده توسط آنان در گذشته و حال را اصلاح کنیم (إن شاء الله).

***

سوخت جهنم

شبهه: آیا می‌دانید چرا در جهنم فقط از هیزم برای آتش زدن کافران استفاده می‌شود وَ نفت گاز و یا بنزین بکار گرفته نمی‌شود؟ به این خاطر که در زمان محمد هنوز نفت و گاز کشف نشده بود؛ و بنزین هم ساخته نشده بود که محمد از نفت و گاز و بنزین اطلاعی داشته باشد و اینها را هم به مواد سوختی جهنم اضافه کند. در آن زمان تنها مواد سوختی‌ای که کشف شده بود چوب بوده و محمد هم نسبت به مواد سوختی زمان خود مردم را ترسانده است.

پاسخ:

این شبهه هم مانند دیگر شبهات برخواسته از بی‌اطلاعی و ساده‌اندیشی فرد نویسنده می‌باشد زیرا خداوند متعال در قرآن فرموده است:

﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَیهَا مَلَائِکَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا یعْصُونَ اللَّـهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیفْعَلُونَ مَا یؤْمَرُونَ﴾[1]

«ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افروزینه‌ی آن انسانها و سنگها است. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم که سوخت جهنم انسان‌ها و سنگ‌ها می‌باشند، آیا غیر از این است که این دو گزاره، جزو هیزم تلقی می‌شوند؟

---

۱. تحریم: ۶.

انسان و سنگ جزو جامدات هستند، مایع (بنزین، نفت، گازوئیل) و گاز که نیستند! پس چرا انتظار دارند که از نفت و گاز نام برده شود؟

«وقود» به معنای ماده‌ی سوختنی است، حال چه چوب باشد چه سنگ چه آدم؟ اگر عده‌ای می‌گویند سنگ چگونه می‌سوزد، الله أعلم هم می‌تواند بیانگر شدت آتش باشد که سنگ را ذوب می‌کند و هم می‌تواند به سنگ‌های آتش‌زا اشاره کند، پس بر ناباورانی که این شبهات را منتشر می‌کنند لازم است کمی در این آیه تامل کنند:

«اگر درباره‌ی آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شكّ و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید (و ارائه دهید) و گواهان خود را بجز خدا (که بر صدق قرآن گواهی می‌دهد) فرا خوانید (تا بر صدق چیزی که آورده‌اید و همسان قرآنش می‌دانید، شهادت دهند) اگر راستگو و درستکارید * و اگر نتوانستید که چنین کنید -و هرگز نخواهید توانست- پس (لازم است که با انجام کارهای نیکو و دوری از بدیها) خود را از آتشی که (بخشی از) افروزینه‌ی آن انسان و سنگ (اصنام) است به دور دارید، آتشی که برای (شکنجه‌ی) کافران آماده گشته است.»[1]

***

نامه‌ی یک دختر ایرانیِ اسلام‌ستیز برای پیامبرﷺ

این متن تحت عنوان نامه‌ی دختر ایرانی برای پیامبر منتشر شده بود، طبق معمول (به بهانه‌ی نامه) شبهات زیادی را کنار یکدیگر گذاشته‌اند تا

---

۱. بقره: ۲۳-۲۴.

جوانان مسلمان را فریب دهند، لذا آن را نقد نمودم. چون متن نامه کمی طولانی بود بنده خط به خط نامه را قرار داده و پاسخ آن را نیز نوشته‌ام.

نامه: نامه‌ای از یک دختر ایرانی به محمد ابن عبدالله پیامبر دین کامل اسلام.

پاسخ:

این واژه‌ی کاملی که در جمله قرار داده‌اید نوعی تشر و کنایه است، بله بی‌شک اسلام کامل‌ترین دین است و با دلایل صرفا عقلانی حاضریم این مهم را به شما ثابت نماییم.

نامه: به نام انسان بخشنده مهربان.

پاسخ:

انسانی که در جهت خلاف فطرتش حرکت می‌کند، نه بخشنده است و نه مهربان می‌باشد. تاریخ به وضوح نشان داده که انسان بی‌خدا در چه درجه‌ای از بخشندگی و مهربانی قرار دارد.

نامه: می‌دانم زبانم را نمی‌دانی و الله تو فقط عربی می‌داند، اما در جهنم تو که پر از کفار است قطعا کسی هست که زبان من را بداند و عربی هم بلد باشد تا برایت ترجمه کند.

پاسخ:

بله خدا را عرب می‌دانید، لابد خدای زرتشیان را هم اوستایی و هندی (سانسکریت) می‌دانید و خدای مسیحیان را عبری زبان می‌دانید و... این است اندیشه‌ی ناقص شما. تصور می‌کنید خدا باید با زبانی برای مردمان کتاب نازل کند که کسی آنرا متوجه نشود! بله بی‌شک جهنم پر است از کسانی که نمی‌خواهند بدانند(!)

نامه: هر چه آیات کتاب آسمانی تو را جستجو کردم، چیزی نیافتم که از حق و حقوق من دفاع کرده باشی، تو شاید زنان سرزمینت را از زنده به گور کردن نجات دادی، اما زنان سرزمین پارس را به اسارت کشاندی، بی‌شک خودت هم فکر نمی‌کردی دین تو آنقدر گسترش یابد (۹۲ انعام و ۷ شوری).

پاسخ:

بفرمایید این آیه ۹۲ سوره‌ی انعام:

﴿وَهذَا کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِی بَینَ یدَیهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ یؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ یحَافِظُونَ﴾ «این (قرآن) کتابی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم (همان گونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده‌ایم). پرخیر و برکت است (و تا به قیامت ماندگار می‌ماند). تصدیق کننده‌ی همه‌ی کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده‌اند. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا با آن (اهل) مکّه و کسان دور و بر آن (یعنی همه‌ی مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می‌آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر وا می‌دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و به گونه‌ی شایسته‌ی) نماز خود، محافظت می‌ورزند.»

و این نیز آیه‌ی ۷ سوره‌ی مبارکه شوری:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَینَا إِلَیكَ قُرْآنًا عَرَبِیا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ یوْمَ الْجَمْعِ لَا رَیبَ فِیهِ فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ﴾ «این چنین (روشن و گویا) قرآن بزرگواری را که به زبان عربی است به تو وحی می‌کنیم تا اهل مکّه و دور و بر آن را (از خشم خدا و عذاب دوزخ) بترسانی و (همه‌ی مردمان را) از روز گردهمآیی (قیامت) که شكّ و تردیدی در وقوع آن نیست بیم دهی. (در

آن روز، مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ.»

حال این آیات چه ربطی به حقوق زن داشت؟ همینطوری چیزی نوشته‌اید و متاسفانه هستند افرادی که آن را بررسی نمی‌کنند و برای دیگران ارسال می‌کنند (سرچشمه‌ی بدبختی‌های امروز، تقلید کورکورانه بدون تفکر است) اگر وضعیت زنان در جوامع اسلامی و غیر اسلامی را بررسی می‌کردید خودتان جواب خود را می‌دادید. اما اگر صرفا بخاطر جمله‌ی آخر آدرس آیات را درج نموده‌اید، بدانید که در زمان حیات پیامبرﷺ به کشورهای مختلف نامه فرستاده شد و در آیه هیچ حصری وجود ندارد که بگوید فقط و فقط این رسالت برای مردم مکه است. کما اینکه در قرآن آیات دیگری وجود دارد که رسالت پیامبر برای همه‌ی مردم را آشکار می‌سازد. (اعراف: ۱۵۸) ولی دریغ از اندکی تحقیق و تامل.

نامه: اما وقتی با وعده‌ی بهشت تعدادی را پیرو خود کردی به این پی بردی که دینت جهانی خواهد شد و مخصوص تمام انسانهاست و مردمان زیادی را اسیر خود می‌کنی.

پاسخ:

اولین جمله‌ی دعوی آشکار پیامبرﷺ این بود: بگویید لا اله الا الله رستگار خواهید شد. و این اعلام شامل تمام انسانهاست نه فقط اطرافیانش. همچنین از سالها قبل و از زمان جنگ احزاب خبر پیروزی در برابر قدرتهای جهانی را به اصحاب داده بودند نه اینکه عده‌ای را پیرو خود دیده باشند و رسالت جهانی به اندیشه‌ی مبارکشان بیاید، ایشان از همان ابتدای بعثت اعلام کردند که پیامبر خاتم هستند و رسالتشان برای تمام آدمیان می‌باشد. و

اسیر کردن یکی از لزومات جنگ است و در همه‌ی نقاط جهان در بین هر ملتی مشاهده می‌شود.

نامه: به تو تبریک می گویم زیرا ایرانی‌ها را اسیر کردی، به نظر من جایزه اسکار زیرک‌ترین و باهوش‌ترین فرد را باید به تو بدهند.

پاسخ:

به خودت هم تبریک بگو، مگر ایرانی‌ها در طول هزاران سال سلسله‌ی پادشاهی کسی را اسیر نکرده‌اند؟! عرض کردم اگر جنگ باشد اسیر گرفتن هم قطعا وجود خواهد داشت.

نامه: مردان و زنان سرزمین من که بی‌شک جا مانده‌ی اعرابی هستند که به سرزمین من حمله کردند و تعداد زیادی هم از جهنم تو می‌ترسند، به خاطر دین تو بارها دیده‌ام به هموطن خود فحاشی می کنند، و زنان نیز بدون خواندن «تازی نامه» و برخی هم که در دام تفاسیر شیخ‌ها افتاده‌اند بدون پی‌بردن به افکارت از آن دفاع می کنند.

پاسخ:

کاملا در اشتباه هستید ما ایرانی بودیم و اجدادمان هم ایرانی بوده‌اند فقط نیاکانمان جرات به خرج دادند و اندیشه‌ی درست را انتخاب نمودند، آیا این به معنای عراقی شدن و عربستانی شدن است! اندیشه‌ی صحیح را برگزیدن چه ربطی به ملّیت دارد؟ کسی که فحاشی می‌کند نماینده‌ی اسلام نیست، خودش فحاشی کرده در حالی‌که اسلام هرگونه فحاشی و زشت‌گفتاری را نهی کرده است. بله شما دقیقا با این طرزَ تفکر سیراب شده‌اید، در جمله‌ی قبل فحاشی را نکوهش کردید و درست در جمله‌ی بعد از آن فحاشی کردید و به قرآن کتاب بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان فحاشی

کردید و گفتید تازی‌نامه. لا اقل کمی برای خرد خود احترام قائل می‌بودید و در پاراگراف بعد فحاشی نمی‌کردید (به هم وطنان!)

نامه: انتظاری بیش از این نیست، اینان از قادسیه خبر ندارند، هیچ کدام فتوح‌البلدان را نخوانده‌اند تا ببینند چگونه دینشان اسلام شده است.

پاسخ:

ای کاش خودتان کتاب فتوح البلدان بلاذری را یکبار می‌خواندید که می‌گوید: «۴۰۰۰ سرباز ایرانی که آنها را سپاه شانهشاه (یا به اصطلاح گارد سلطنتی) می‌گفتند از ابوموسی فرمانده مسلمانان امان خواستند که به سپاه اسلام بپیوندند و در محاصره شوشتر مسلمین را یاری کردند و همگی اسلام آوردند و در کوفه مسکن گزیدند.»[1] مشاهده می‌کنید که ایرانیها خود از جور و ستم ساسانیان و نظام شاهنشاهی به ستوه آمده بودند و دنبال یک دست رهایی‌بخش می‌گشتند و اسلام را با آغوشی باز پذیرفتند.

نامه: بی‌شک «پیروز نهاوندی» و «بابک خرمدین» غریب این سرزمینند.

پاسخ:

آیا ابولوءلوء (پیروز نهاوندی) غریب است؟ بنازم به رحمانیت اسلام که به افرادی همچون «پیروز» اجازه داده بود آزادانه در شهر بچرخد تا بلکه با اسلام مبارک آشنا شود ولی از آزادی خود سوءاستفاده کرد و عمر ابن خطاب‌ؓ را شهید کرد. بنازم به رحمانیت اسلام که خلیفه‌ای چقدر مردمی تربیت کرده بود که به دور از هرگونه تکبّر همه می‌توانستند نزد او راه یابند (حتی ابولوءلوء مجوسیؒ و او را به شهادت برساند).

---

۱. (فتوح البلدان. بلاذُری بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۳۵ و ۴۱).

در مورد گرفتن پیروز نهاوندی هم توجه داشته باشید او طبق قانون برده‌داری در میدان جنگ اسیر شده بود، در آن زمان در ایران و ممالک دیگر هم برده‌داری وجود داشت و اسلام ناچار بود که با یک برنامه‌ی بلندمدت آن (برده‌داری) را در جامعه ریشه‌کن کند.

بابک خرمدین هم فردی بود که در مقابل خلافت عباسیان ایستاد. ما کاری به کیفیات کار او نداریم، بی‌شک مردم ایران خود اسلام را پذیرفتند و بابک نماینده و پادشاه تمام مردم ایران نبود بلکه در منطقه‌ی خود علیه حاکمیت ایستاد و به دلیل کشمکش‌های درونی در دربار عباسیان فرصت پاسخ به او فراهم نمی‌شد تا این که خلیفه تغییر کرد (نزاع‌های درونی پایان یافت) و بلافاصله فرمان مقابله با او داده شد. فراموش نکنید ما طرفدار و حامی قرآن و سنت هستیم نه خلفای عباسی و عثمانی و... هر کس خالصانه با این دو باشد مورد قبول ماست در غیر این صورت نیست و نخواهد بود. پس ایشان غریب و افسانه‌ای نبوده و حواشی هم درمورد او وجود دارد که در حوصله‌ی این پاسخ و بحث ما نمی‌گنجد.[1]

نامه: اینان کسانی هستند که توسط مبلغان دین تو و ملایان مغزشویی شده‌اند، الگوی اینان به جای یوتاب و آرتمیس زنان تازی شده‌اند.

پاسخ:

از قبل مشخص بود که این نامه توسط سلطنت‌طلبانِ بی‌خدا نوشته شده است، ببینید مستقیم می‌گوید باید الگوی دختران ما خواهر آریوبرزن (یوتاب) و آرتمیس (یک فرمانده ایرانی) که از ایران باستان هستند باشد.

---

۱. (۱ـ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۲۳ ـ ۲۶).

خب الگویشان باشد تا چه بشود؟ دوباره سلطنت و پاداشاهی زنده شود! چرا نمی‌خواهید قبول کنید که مردم ایران شما را نخواستند و اسلام را انتخاب نمودند! ما خوبی‌ها را از هرکس که باشد با افتخار قبول می‌کنیم ولی زشتی‌ها و پلشتی‌های دنیای باستان را قبول نداریم.

نامه: اینان حتی نمی‌دانند چرا می‌گویند زنان سیده در شصت سالگی یائسه می‌شوند...؟

پاسخ:

ببینید بصورت خصمانه حتی خرافات را هم بر علیه اسلام بکار برده‌اند، شما با استفاده از یک منبع اصلی اسلام این ادعا را ثابت کنید.

نامه: زنان سرزمین من حتی نمی‌دانند چرا دختران از سن ۹ سالگی به بلوغ می‌رسند، اگر هم بدانند دلایلی است کودکانه؟

پاسخ:

این ۹ سالگی مربوط به مناطق گرمسیر است و دختر ۹ ساله یا سوم ابتدایی تهرانی مشخص است که به بلوغ نمی‌رسد. نشانه‌ی سن بلوغ برای خانم‌ها قاعدگی و برای آقایان احتلام است نه ۹ سالگی و ۱۰ سالگی و...

نامه: اینان نمی‌دانند چرا اجازه‌ی ازدواج دختر با پدر است، حتی معنای نکاح و خطبه عقد را نمی‌دانند وگرنه شرم داشتند که بر زبان خود بیاورند.

پاسخ:

واقعا کمتر پدری دیده شده که بدِ دخترش را بخواهد، البته هستند پدرانی سودجو و منفعت‌طلب، ولی واقعا آنها شایسته‌ی نام بزرگ «پدر» نیستند. خانم‌ها کمی احساسی تصمیم می‌گیرند و اگر پدران دلسوز، کارهای آنها (بویژه ازدواج) را زیر نظر داشته باشند بعدها دچار پشیمانی نمی‌شوند و

این اصلا به معنای کم بودن یا بی‌عقلی یا... خواهران ما نیست. درمورد ترجمه‌ی نکاح هم، نکاح یعنی عقد پیمان زناشویی در بین زن و مرد، آیا این که زن و مرد محرم یکدیگر می‌شوند عار است؟ آیا باید اسم دیگری بر آن گذاشته شود! در بین معانی واژه‌ی نکاح اکثریت قریب به اتفاق آنها به معنای پیمان ازدواج بستن و به شوی در آوردن زن و عقد کردن او اشاره دارند.

نامه: تمدن باشکوه و بافرهنگ آریاییِ مرا دین تو خراب کرده و از ایران ویرانه‌ای بیش نمانده است.

پاسخ:

خود قضاوت کنید ایرانیان در کدام دوره (قبل از اسلام یا بعد از اسلام) شهره‌ی محافل ادبی و فرهنگی جهانیان شدند؟ واقعا اگر تعصب چشمان شما را نبسته باشد به توضیح بیشتری نیاز نیست.

نامه: اگر دین تو کامل است چرا حکم ارتداد و خروج از دینت را مرگ قرار دادی؟ (بخاری ج ۷۵/۴) مگر انسان اشرف مخلوقات نیست؟ و عقل ندارد؟ قطعا اگر دین خوبی بود از آن خارج نمی‌شد...! اما من آگاهانه از دین تو خارج شدم و اگر جهنمی هم وجود داشته باشد، جهنم را به عشرتکده‌ی بهشت تو ترجیح می‌دهم.

پاسخ:

اولا افرادی به نام مرتد حکم قتلشان صادر می‌شود که بعد از خروج از اسلامی در جامعه‌ی اسلامی شروع به تخریب اسلام کنند و این نوعی اعلام جنگ است. فرد در دنیای شخصی خود می‌تواند نماز نَخواند، روزه نگیرد و کلا اسلام را کنار بگذارد. اما حق ندارد ذهن مردم را مشوّش کند، اگر راست می‌گوید برود با علما بنشیند نه اینکه بیاید مردم غیر متخصص را اغفال کند.

دوما اگر در جامعه‌ی ما سلطنت‌طلب‌های شکست‌خورده‌ای چون شما اسلام را تخریب می‌کنند و می‌گویند از اسلام خارج شدیم، در جوامع غربی فوج فوج دانشمندِ و نخبه به سمت اسلام مبارک می‌آیند. همچنین بهشت محل استراحت و لذّتِ بنده‌های مخلص خداست و کسانی که در اینجا بخاطر رضای خدا خود را از شهوت‌رانی‌های تهوع‌آور مصون می‌دارند خداوند خوشی‌های پاک و گوارایی برایشان در نظر گرفته است. ولی مخاصمان چه؟ این از وضعیت شهوت‌رانی و تفکرِ پوچی و بن‌بست این جهان... و آن هم از آتشی که در سرای آخرت برای خود مهیّا نموده‌اند. شما می‌توانید جهنم را ترجیح دهید هیچ اجباری وجود ندارد ولی بعدا بهانه نیاورید که کسی به ما نگفت، ما فریاد می‌زنیم، التماس می‌کنیم که کمی فکر کنید و ما را با عینک دشمنمان نگاه نکنید.

نامه: عده‌ای از مردمان سرزمینم نمی‌دانند و نمی‌خواهند که بدانند، حق هم دارند جهنمی که تو وعده دادی خیلی ترسناک است...!

پاسخ:

ببخشید ترسناک بودن یا نبودن جهنم چه ربطی به تعقل و دانستن دارد! کسی که اهل اندیشه باشد نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی سر خود کلاه بگذارد.

نامه: یک سوال: مگر همه‌ی پیامبران از سمت یک خدا برای هدایت بشر نیامده‌اند؟ پس چرا الله تو دستور داده است که با یهودیان و مسیحیان و پیروان اهلِ کتاب قتال کنی تا مسلمان شوند و از آنها جزیه دریافت کنی؟ (توبه: ۲۹).

پاسخ:

اول بیایید آیه را بررسی کنیم:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

«با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه‌ی توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یك نوع مالیات سرانه است و از اقلیتهای مذهبی به خاطر معاف‌بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود.)»

اولا این حکم برای برای یهودیان و مسیحیانی است که در جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنند و از برکت امنیت (بخاطر جهاد و پاسداری مسلمان از مرزها و...) استفاده می‌کنند. همچنین مسلمانها مجبور بودند که زکات بدهند ولی آنها مسلمان نبودند تا زکات بر آنها واجب باشد، پس آنها هم باید جزیه می‌دادند (مسلمانان هم باید زکات می‌دادند) و این نوعی حق شهروندی است که برای مصارف عمومی به بیت‌المال می‌رفت نه در جیب یک شخص خاص.

دوما درست است که این ادیان هم الهی بودند و هَستند ولی به هر حال پروردگار به آنها فرمود دین شما منسوخ گشت و این بار به نسخه‌ی جدیدتر دینتان که توسط پیامبری دیگر فرستادم ایمان بیاورید. با وجود اینکه حجت

بر آنها تمام شده و واقعا می‌دانند که اسلام حق است اما باز هم به خاطر منافع شخصی ایمان نمی‌آورند و همین فرمان جهاد از سوی پروردگار و دیگر موارد را موجب شده است.

نامه: مگر دین کسی را می‌شود خرید؟ چرا خدای تو آنقدر علاقه به مال و ثروت دارد؟ (انفال: ۴۱ یک پنجم غنایم متعلق به خدا و رسول خداست).

پاسخ:

به احتمال زیاد آیه را نخوانده‌اید پس مشاهده بفرمایید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّـهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّـهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّـهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ «(ای مسلمانان!) بدانید که همه‌ی غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یك پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می‌نماید. بقیه‌ی یك پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده‌ی خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم رمضان دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندك مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است.»

اولا آیه را ناقص مطرح کرده‌اید...! چرا نمی‌گویید سهم فقرا و درماندگان و... هم در آن قرار دارد.

دوما سهم خدا، مگر خدا به پول نیاز دارد، سهم رسول چه؟ مگر ایشان مال‌اندوزی می‌کردند؟ پس چرا زمانی که پیامبرﷺ فوت کردند بدهکار بودند؟ بهتر است بدانید سهم خدا و رسول هم برای مصارف عامّه خرج می‌شود.

نامه: همه‌ی خدایان از نظر من افسانه‌ای هستند و به راستی که «خدای هر کس به اندازه‌ی خرد اوست.»

پاسخ:

ببینید که همیشه در آخر نوشته‌هایشان چهره و عقیده‌ی خود را به روشنی آشکار می‌سازند، توجه بفرمایید چگونه برای بی‌خدایی تبلیغ می‌کنند. نویسنده‌ی این نامه هم از سلطنت‌طلبان بی‌خدا است. اینها باندهایی هستند که شب و روز برای دین‌گریزی جوانان تبلیغ می‌کنند. اما پاسخ:

کاملا غلط است. خداوند چه شناخته شود چه شناخته نشود یکیست. احد و صمد و مهربان است، پس واقعا اینکه شما می‌گویید خدایی وجود ندارد طبق استدلال خودتان بیانگر خرد شماست چون بارها با دلایل بسیار دقیق و علمی نادرست بودن شبهاتتان را ثابت کرده‌ایم اما نمی‌خواهید قبول کنید و میل خودتان است.

نامه: همه‌ی ما انسان هستیم و این خدایان و مذهب هستند که بین بشریت نفاق و تفرقه انداخته‌اند.

پاسخ:

اتفاقا این بی‌خدایان هستند که در دنیای امروز تفرقه و سخن‌چینی به راه انداخته‌اند و باعث شده‌اند که مردمان حامی ادیان مختلف علیه یکدیگر سلاح بکشند و آشوب بپا کنند. بی‌خدایان هستند که بخاطر رسیدن به نفت و منابع طبیعی جنگ ایجاد می‌کنند و در قالب سفیر صلح برای دزدی می‌آیند.

نامه: الله تو هم خدای جالبی است، انسانی که تمام اصول انسانی را رعایت کند و فقط به وجود تو اعتقاد نداشته باشد را به جهنم می‌برد و او را می‌سوزاند... ؟! به راستی که چه خدای عادلی است...!

پاسخ:

کجاست اصول انسانی؟ زمانی که بی‌خدایان اصلی‌ترین اصل انسانی یعنی تفکر در چیستی و چرایی زندگی را کنار گذاشته و فکر می‌کنند با سر دادن چند شعار به مدینه‌ی فاضله رسیده‌اند! کدام انسانیت! زمانی که به ندای فطرت خود پاسخ نمی‌دهند، فطرتی که از ژرفای وجود، خدا را فریاد می‌زند و به خاطر تعصب روی آن را سرپوش گذاشته‌اند! پس بدانید عملِ تنها به درد نمی‌خورد بلکه باید ایمان هم داشت تا به کالبد بی‌جانِ عمل، روحی احیابخش دمیده شود.

نامه: منتظر جوابت هستم ای رسول خدا!

پاسخ:

رسول‌خداﷺ (رحمت للعالمین) ۱۴ قرن است که پاسخ امثال شما را با دعای خیر وُ طلب هدایت در درگاه پرودگار متعال داده است.

***

طوفان نوح

طوفان نوح با عقل سازگاری ندارد، در نتیجه نبوت نیز مردود می‌شود.

پاسخ:

اولاً: از آیات قرآن نمی‌توان اثبات کرد که این طوفان در تمام کره‌ی زمین رخ داده است. ملاحظه بفرمایید:

﴿وَقِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾[1] «(بعد از هلاك کافران) گفته شد که: ای زمین! آب خود را فرو خور، و ای آسمان! از باریدن بایست، و (آن گاه به دستور خدا) آبها از میان برده شده و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید، و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت (و در این وقت بود که) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!»

توجه بفرمایید که فرموده است: «ای زمین»، حال مقصود هم می‌تواند سرزمین حضرت نوح‌علیه‌السلام باشد و هم کل جهان. اما صراحتی وجود ندارد. حال اگر فقط سرزمین نوح‌علیه‌السلام را در نظر بگیریم حیوانات حوزه‌ی اطراف خود را جمع نموده تا دچار انقراض نشوند اما اگر مقصود تمام دنیا باشد فراموش نکنید ما این واقعه را تحت عنوان معجزه الهی پذیرفته‌ایم، امری که توسط فرمول‌ها و ادراکیات بشر غیر قابل فهم است.

ثانیاً: در بحث معجزات نیازی نیست برای ملحدان زمین و آسمان را به هم بدوزیم، فقط گفتن این چند نکته کافیست:

---

۱. هود: ۴۴.

الآن دیگر سلیمانی وجود ندارد تا با حیوانات حرف بزند و معجزه‌ی او به شما ثابت شود. دیگر نوحی زنده نیست تا طوفانش برای شما قابل دیدن باشد، دیگر ابراهیمی وجود ندارد که آتش بر روی او سرد شود، دیگر عیسایی وجود ندارد تا برای شما مردگان را زنده کند، دیگر موسایی وجود ندارد تا برای شما عصا را تبدیل به مار کند.

حقیقتاً ما هم از شما انتظار نداریم که آنها را همین‌گونه باور کنید چون ارتباط این گونه معجزات با دنیای ما قطع شده و مختص به پیامبران ذکر شده در زمان خودِ آنها می‌باشد ولی در حال حاضر تنها کانال ارتباطی ما با دنیای معجزات «قرآن» است.

همانگونه که اطلاع دارید قرآن برای اثبات من الله بودن خود چهارده قرن است که «تحدّی» کرده است. شما اسلام‌ستیزان دست از شعارهای توخالی بردارید. رد کردن نوح و سلیمان و ادریس و موسی و عیسی با نوشته و حرف، فکر نمی‌کنم کار سختی باشد و این از دست یک کودک هم ساخته است. برای یک بار هم که شده اهل عمل باشید و به ما مسلمانان ثابت کنید که چیزی به نام معجزه وجود ندارد!

فقط کافیست یک سوره مانند قرآن بیاورید؛ حتی یک سوره‌ی کوچک و سه آیه‌ای را قبول داریم. ولی فراموش نکنید باید هم معنادار باشد هم بلیغ هم دارای ایجاز هم دارای فصاحت و هم آهنگین و دلنشین و... و کپی کردن از آیات قرآن نباشد که چند کلمه را جابجا کرده باشید.

به شما قول می‌دهیم هر وقت یک سوره آوردید که محققان نتوانستند یک نقد جدی و محکمه‌پسند به آن وارد کنند تمام حرف‌های شما را قبول خواهیم کرد. در غیر این صورت اثبات ابراهیم، موسی و عیسی و... و معجزاتشان به

شما برای ما غیرممکن است. چون شما فقط تجربه را قبول دارید و حقیقتاً دیگر آنها در دسترس نیستند اما قرآن که در دسترس است و در عرض چند ثانیه می‌توانید (در گوگل) به‌آن دسترسی پیدا کنید.

اگر به خود ایمان دارید خیال‌بافی و غایب‌کُشی را کنار بگذارید و معجزه‌ی حاضر و در دسترس را با پاسخ دادن به تحدی رد کنید. اگر ما معجزات پیامبران و سایر امور متافیزیکی دیگر را قبول داریم به خاطر باور به قرآن است. قرآن و سنت، آنها را تایید کرده و ما هم پذیرفته‌ایم وگرنه ما هم دلیلی برای پذیرش نداشتیم.

قرآن برای ما یک دلیل ثابت و متقن است. طوفان نوح هم یکی از معجزات است. اگر به جز این متن‌ها هزار متن و فرمول و استدلال دیگر را هم کنار یکدیگر جمع کنند می‌گوییم معجزه یک امر شگفت انگیز می‌باشد و بدون پذیرش قدرت الله متعال غیر قابل قبول است. اگر راست می‌گویند تحدی معجزه‌ی جاویدان الهی را پاسخ دهند تا ما هم طوفان نوح را باور نکنیم.

شبهه‌ای عجیب درمورد حجاب خواهران

اسلام‌ستیزان برای منحرف کردن خواهران مسلمان ما متنی را منتشر کرده‌اند و چون متن پر از شبهه است ما خط به خط آن را نقد می‌کنیم لذا برای جلوگیری از تکرار، کل متن را قرار نمی‌دهیم و مطلب به مطلب پیش می‌رویم.

شبهه‌افکن: حجاب یعنی مرد ذاتا متجاوز است. شعارشان هم همین است که حجاب مصونیت است!

پاسخ:

استدلال شما مثل این می‌ماند که شخصی بگوید:

وجود قوانین راهنمایی و رانندگی یعنی تمام مردم ذاتا خلاف‌کار می‌باشند! بله و باز هم تکرار می‌کنم که حجاب مصونیت است، آیا فقط باید یک مرد، زنی را در خیابان بگیرد و به زور به او تجاوز کند آن موقع شما ژست یک فرد حق به جانب را به خود می‌گیرید؟!

همینکه زیبایی اندام و لطافت خانم‌ها، عمومی و همگانی شود، به نظرتان چیز کمی است؟! در کجای دنیا حاضرند امور کمیاب مثلا الماس یا سنگ نوشته‌ای بی‌نظیر یا یک تابلوی هنری ارزشمند را رایگان در دسترس همگان قرار دهند؟ آیا اندام و بدن زنان ارزشمند نیست؟

خواهرانم بدانید که خداوندﷻ با امر به حجاب وجود تک تک شما را ارزشمند دانسته ولی بی‌شک اسلام‌ستیزان می‌خواهند ارزش شما را کم کنند.

شبهه‌افکن: پس اگر شما مثلا در خیابان از کنار یک زن رد می‌شوید و او چادرش را محکم‌تر می‌گیرد و یا وقتی حتی در بین خویشاوندان، دختر خاله‌ی شما جلوی شما حجاب می‌پوشد، یعنی تو متجاوز فرض شدی.

پاسخ:

خیر، دیدگاه شما نادرست است، این یعنی ذات زن بسیار ارزشمند است که باید جز به روی فرد محرم نشان داده نشود، این را هر کسی می‌داند که تمام مردّها متجاوز نیستند، ولی باز هم همه می‌دانند که ساختار وجودی و زیبایی تمام خانم‌ها ارزشمند است.

شبهه‌افکن: حجاب یعنی زن ذاتا کالای جنسی است. یک بدن که باید پوشیده شود!

پاسخ:

افراد منصف خود قضاوت کنند، اگر چیزی در دسترس همگان باشد کالا است! یا اینکه فقط در اختیار یک نفر (شوهر خودش) باشد!

در جوامع اسلامی زن ارزشمندتر است یا جوامع غیراسلامی؟ در غرب و آمریکا که حجاب وجود ندارد، زن کالا است یا در جوامع اسلامی؟ صنعت پورنوگرافی (تهیه‌ی فیلم مبتذل) که از شغل‌های پردرآمد غرب و آمریکا محسوب می‌شود کالا کردن زن است یا حجاب پوشیدن در جامعه‌ی اسلامی؟!

شبهه‌افکن: حجاب ارزش زن را به جسم او معطوف می‌کند و همه چیز را از دیدگاه سکس می‌سنجند.

پاسخ:

اتفاقا برعکس، همین جمله گویای طرز فکر شماست. «از کوزه همان برون تراود که در اوست.» ما برای حجاب، بحث ارزشی و حرمت و عزت و بزرگی ذات خانم‌ها را مطرح می‌کنیم، اما شما بحث سکس؟ سنجش و توضیحات شما سکسی است یا دیدگاه ما مسلمانان!

شبهه‌افکن: مقایسه‌های طرفداران حجاب از زن با شکلات و ماشین آکبند همگی در راستای همین طرز فکر زشت هستند. آنها زن را یک کالا فرض کرده‌اند که ارزشش در جسم اوست و باید آن را مثل شکلات بپوشانند تا درزمانی خاص به یک مرد معین، در مراسمی واگذار شود.

پاسخ:

و باز هم استفاده از نیرنگ! زمانی که می‌گوییم دو شکلات را در نظر بگیرید، پوشش ِاولی کنده شده و دومی دارای پوشش است، هر دو را در گوشه‌ای از حیات قرار می‌دهیم، مگس‌ها و حشرات سراغ کدام یکی می‌روند؟ به هیچ عنوان منظور ما این نیست که زن شکلات است! بلکه این یک مثال است برای یادگیری و درک اهمیت موضوع. به قول پیشینیان: مَثَل جای مناقشه نیست. ما از این مثالها نتایجی می‌گیریم که آن مفاهیم و نتایج مد نظر ماست، نه اینکه زن شکلات است و زن ماشین است و...

همچنین مشاهده کنید که چقدر بی‌شرمانه برای آزادی جنسی زن و بچه‌ی مردم تبلیغات می‌کنند! و می‌گویند نباید رابطه‌ی سکس محدود به مراسم ازدواج باشد! بلکه هر زمان که دلشان بخواهد... أستغفرالله.

شبهه‌افکن: اگر حجاب مرد چشم او باشد و مصونیت زن، نگاهش، نه تو متجاوز فرض می‌شوی و نه من کالا... نه تو ویروس محسوب می‌شوی و نه من نیازمند آنتی ویروس.

پاسخ:

اگر به حجاب زن توصیه شده به همان شیوه به دوری از چشم‌چرانی توسط مرد و زن هم توصیه شده و مشخص است که یا نسبت به مسائل دینی جهل دارید یا می‌دانید و از تلبیس استفاده می‌کنید. در مورد استعمال واژه‌های متجاوز و کالا هم که توضیح دادیم.

بحثِ ویروس و آنتی ویروس شد! عرض شد که بحث ارزشمندی فایل‌هاست، فایلی که هر کاربری حق استفاده‌ی رایگان از آنها را ندارد ولی شما خود مبحث را به ویروس پنداشتن و... می کشانید.

***

آیا خداوندﷻ شیطان را خلق کرده و آن را به جان انسانها انداخته است؟

یک جوان متنی شبهه‌آمیز درمورد چرایی خلقت شیطان و بعضی از مسائل دیگر فرستاد، او گفت: اگر بتوانی پاسخ این شبهه را بدهی قول می‌دهم که دوباره در مورد اسلام تحقیق کنم.

قبل از پاسخگویی به شبهه، این نکات را خدمت دوست عزیزمان عرض می‌کنم:

تا زمانی که خود را نشناسید به دایره‌ی خداپرستان باز نخواهید گشت، اول باید به ضعف و افول‌پذیری و ناتوانی خود پی ببرید. کسانی که معاذ الله خود را از خدا و خالق بزرگتر می‌پندارند! کسانی که می‌گویند من خودم خالقم و خدا صرفا یک تخیل است، اول باید این پیشفرض نادرست را از اندیشه‌ی خود پاک کنند و پس از آن تحقیق نمایند.

دوست عزیز شما باید بدانید: هدایت، نور و روشنایی حیات‌بخشی است که از جانب خداوند رحمان بر قلبها نازل می‌گردد و این نعمت بزرگ زمانی حاصل می‌شود که فرد تکانی به خود بدهد و به صورت حقیقی و قلبی به جستجوی خدا بپردازد و حق‌پذیر باشد نه تحقیقی تمسخرآمیز و به نیت عیب‌جویی.

چه بسیارند افرادی که با استهزا و غرور می‌گویند خدایی وجود ندارد، و بعد ادعا می‌کنند چرا خدا ما را هدایت نمی‌کند، چرا وجود خود را به ما ثابت نمی‌کند. واقعا بر تمام افرادی که در زمینه‌ی رد الحاد کار می‌کنند لازم است بدانند که خداوند در آیه بیست سوره‌ی مبارکه‌ی ملک فرموده: ﴿... إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾ «...کافران گرفتار غرورند و بس.»

خطاب به بی‌خدایان باید گفت چگونه می‌خواهید یاد بگیرید و حق را بپذیرید زمانی که با کوله‌باری از غرور و تکبّر به تحقیق می‌پردازید! اما زمانی که کتاب یک اسلام‌ستیز را می‌خوانید چنان متواضع و خاشع می‌گردید که رفتارتان مایه‌ی حیرت و تعجب است! همین است که می‌گوییم این گونه افراد علم را خدا و اله کرده‌اند.

اما شبهات مطرح شده:

طبق معمول بخاطر طولانی بودن شبهه از درج کامل آن خودداری می‌کنیم و قسمت به قسمت آن را پاسخ می‌دهیم أن شاء الله.

شبهه: در حقیقت، خدای ادیان که شیطان را آفرید و به جان مردم انداخت کار او یک کار شیطانی و خطای نبخشیدنی بود.

پاسخ:

استعمال این واژه بسیار تعجب‌برانگیز است: در حقیقت!

اولا شیطان یک جن است و خداوند فرموده انسان و جن را برای عبادت خلق کرده‌ام و اصلا هدف از خلقت شیطان این نبود که آدمیان را وسوسه کند.

دوما شما الان همدست شیطان شده‌اید، آیا هدف از خلقت شما این است که به جان مومنان بیفتید؟ اگر می‌گویید آری! که من حرفی ندارم ولی اگر می‌گویید خیر، پس بدانید که شما با اختیار خود این کار را انجام می‌دهید و شیطان هم مانند شما مختار است و آن موقع هم مختار بود. می‌توانُد انجام ندهد!

شبهه: خدایی که شیطان را آفرید، خود خوی شیطانی داشت که از زجر کشیدن انسان لذت می‌برد، کار شیطانی خدا مانند آن است که پدر یک

خانواده، یک دیوانه‌ی خطرناک، وحشی و مسلح را استخدام کند و به درون خانه خود میان زن و فرزندان خود رها کند و از آن زن و فرزند بخواهد که با این دیوانه زنجیر گسیخته بجنگند!

پاسخ:

شما اگر تمام آیات مبارک قرآن و کلیه‌ی متون دینی را جستجو کنید در هیچ جایی سندی پیدا نمی‌کنید که گفته باشد: شیطان بر انسان تسلط دارد! مشکل شما اینجاست! که اختیار انسانها را نادیده گرفته‌اید. شیطان وسوسه می‌کند و بیش از وسوسه هیچ تسلطی بر بشریت ندارد.

زمانی که انسانها خود (به وسیله‌ی استفاده‌ی نادرست از اختیارشان) شیفته و شیدای وسوسه‌های شیطان شده‌اند، دیگر چرا خدا را مقصر بدانیم؟ الآن شیطان شما (نویسنده‌ی شبهه) را وسوسه کرده که این جملات را بنویسید، آیا شما مجبور بودید؟ یعنی نمی‌توانستید بگویید (أعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و خود را خلاص کنید؟!

طبق مثال خودتان توضیح می‌دهم: اگر خدا یک فرد خطرناک و مسلح را رها کرده! چرا توجه نمی‌کنید که حق انتخاب را هم به شما داده و خود شما انتخاب می‌کنید که به من آسیب برساند یا نه! مثلا فرد مسلح می‌گوید یک گلوله به سینه‌ات بزنم؟ شما راحت می‌توانید بگویید نه! جالب است بدانید این نه گفتن بستگی دارد به اینکه تا چه اندازه مهارتش (تقوا) را در خودتان پرورده باشید. کسب این مهارت فقط اراده می‌خواهد و... ولی این خود شما هستید که می‌گویید: ای فرد خطرناک بیا من را بکش! و در پایان می‌گویید خدا مقصر است!

شبهه: خلق شیطان به دست خدای ادیان و رها کردن آن. شیطان بین انسان‌ها مانند کاری است که رومی‌ها برای تفریح خود، افرادی را به درون قفس شیرها و ببرهای وحشی و گرسنه می‌انداختند و خود به تماشای تکه‌پاره شدن انسان می‌نشستند.

پاسخ:

اولا قیاس شما غلط است چون پادشاه یا فرمانده‌ی رومی برای کسب لذت شخصی خود، انسان و حیوان را به جان هم می‌انداخت ولی پروردگار مهربان انسانها و جنیان را خلق کرده تا او را عبادت کنند چرا؟ تا خود انسانها و جنیان خوشبخت شوند، تا برای خوشبختی ابدی به کمال برسند.

عرض کردم شیطان خود نافرمانی کرد و خدا او را برای عبادت خلق کرده است نه چیز دیگری. اما اگر شیطان هم وجود نداشت (و مرتکب این تکبر نمی‌شد و ادامه‌ی ماجرا...) باز هم ما گزاره‌ای به نام نفس اماره بالسّوء داشتیم و هرگز همین‌گونه رها نمی‌شدیم.

پرودگار به انسان‌ها اختیار و اراده و عقل و خرد داده تا خود نیکی‌ها را انتخاب کنند و به سمت آن حرکت نمایند تا اعمالشان دارای ارزش واقعی باشد و همین ویژگی‌ها باعث شده انسان برتر از سایر مخلوقات باشد.

صرف نظر از پیشفرض نادرست شما درمورد خداوند و فرمانده‌ی رومی بر می‌گردیم به مثال شما (﴿لَيسَ كَمِثْلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾. لذا برای درک بیشتر و زدودن شبهه این مثالها را ذکر می‌کنیم). حال اگر پادشاه رومی یک سلاح فوق پیشرفته به برده می‌داد و به او می‌گفت: ای برده فقط کافیست اراده کنی و بخواهی از این سلاح استفاده کنی، بلافاصله حیوانِ وحشی محو و نابود می‌شود آن موقع چه می‌گفتید؟!

همچنین اگر برده حق انتخاب داشت و خود باید اجازه می‌داد یا نمی‌داد که حیوان بر او تسلط داشته باشد، آن موقع چه می‌گویید! باز هم این کار را شرورانه می‌دانید!

پس خداوند منان سلاح قدرمند تقوی را به ما داده و شیطان هم تسلطی بر ما ندارد، قیاستان هم که نادرست است.

شبهه: چنین خدایی بین مخلوق خود فرق می‌گذارد، بین زن و مرد فرق می‌گذارد، حتی بین نقاط گوناگون زمین فرق می‌گذارد، هیچ گونه نظم و ترتیبی در کارش نیست، نه در تقسیم معادن زیرزمینی و نه در تقسیم آب و هوای ضروری برای زندگی، نه در تقسیم قدرت و ثروت، عقل و درایت، خوشبختی و عدالت کوچکترین دخالتی نمی‌کند و همه چیز را به دنیای خیالی و زیبای دیگری حواله می‌کند!

پاسخ:

چه ربطی به مباحث گذشته داشت! آب را گل‌آلود می‌کنند و شروع به ماهیگیری می‌کنند! و بدون سند و با ترفند کلی‌گویی یکسری ادعا را پشت سر هم ردیف می‌کنند.

خداوند بین مخلوقات خود فرقی نگذاشته است. به هرکدام به اندازه‌ی تکلیفش و با توجه به ساختار وجودیش نعمت و امکانات داده است.

از حیث ارزش و کرامت بین زن و مرد هیچ فرقی وجود ندارد اما در خیلی از مسائل متفاوتند. همین تفاوت‌هاست که شما می‌توانید بگویید مرد و زن! وگرنه می‌گفتید زن یا می‌گفتید مرد. همچنین تفاوت به معنای برتری نیست. هرکدام در جای خود امتیازاتی دارد که دیگری ندارد.

اگر کار خدا نظم و ترتیب نداشت شما حتی نمی‌توانستید این متن را بنویسید! چه بسا همین الآن سنگی از آسمان به سر شما می‌خورد. یا دستان شما انگشت نداشت و نمی‌توانستید تایپ کنید و... پس همه چیز به نظم و قوانین منظمِ تعریف شده از جانب باری تعالی بر می‌گردد.

در جاهای زمین هم فرقی وجود ندارد. اگر بی‌خدایان دزدی و استعمار نمی‌کردند الآن آفریقا هم مانند اروپا با آن همه معدن طلا و الماس و... سیر بود.

از حیث آب و هوا هم، بله که تفاوت وجود دارد ولی آن هم قانون است و نه تنها هیچ مشکلی بوجود نیاورده بلکه باعث افزایش نظم شده است، مثلا شخصی که در یک منطقه‌ی گرمسیری زندگی می‌کند برای مناطق سردسیر محصولاتی تولید می‌کند و... همچنین ساختار انسان را طوری تنظیم نموده که در آن تطابق هوشمندانه‌ای وجود دارد به عنوان مثال اسکیموها سرما را دوست دارند و یک بومی ساکن برزیل عاشق جنگل است و...

اگر عده‌ای ثروتمند هستند و عده‌ای فقیر، عوامل زیادی وجود دارد ولی در هر حال به ثروتمندان امر نموده و تاکید کرده که دست فقرا را بگیرند.

اگر عقل و درایت افراد متفاوت است، مسئولیت‌های سپرده شده به افراد هم متفاوت است لذا تکلیفی که بر شماست هرگز برای یک فرد دیوانه وجود ندارد.

خوشبختی هم یک حس است. خداوندی که ما را خلق نموده است فرموده در مسیر عبادتیِ من قرار بگیرید تا همیشه احساس خوشبختی بکنید، کسی که صاحب ایمان است عوامل مادی هرگز نمی‌توانند خوشبختی او را سلب کنند. به قول ابراهیم بن ادهم رحمه الله: اگر پادشاهان لذت

و شیرینی ایمانِ موجود در قلوب ما را درک می‌کردند، تلاش می‌نمودند با شمشیر آن را از ما بگیرند. ولی شمایی که راه ناکجاآباد را در پیش گرفته‌اید محال است احساس خوشبختی پایداری داشته باشید. (آمارهای افسردگی و خودکشی و... در بین افراد دور از خدا، مؤید حرف بنده است.)

دنیای دیگر نه تنها خیالی نیست بلکه حقیقت محض است. تمام تمایلات انسان جهت‌دار است، چرا باید میل به جاودانگی بی‌جهت باشد! حتی خود شما نمی‌خواهید بمیرید و به فنا بروید و از مرگ گریزانید! در مورد عدالت هم بدانید که جهان مادی ظرفیت و گنجایش ادای عدالت به طور کامل را ندارد تا عدالت در آن اجرا شود ولی در سرای دیگر این محدودیت‌ها وجود ندارد.

شبهه: اگر خود انسان بی‌پشت و پناه تلاشی شبانه‌روزی نکند یک دانه قرص سردرد هم برای هزاران درد بی‌درمانش هدیه مخلوق خود نمی کند.

پاسخ:

و باز هم بحث عوض شد! من در مورد این شبهه بارها گفته‌ام، جهان ما جهان اسباب است. معجزات خارج از جهان اسباب فقط به پیامبران داده شده است نه به انسانهای دیگر! تازه پیامبران هم باید در همین دنیای اسباب کار می‌کردند و بی‌نیاز از آن نبودند، مثلا پیامبر اسلامﷺ اگر خود به همراه اصحاب کرامش به دفاع بر نمی‌خواست هرگز دعا و بی‌تحرکی باعث حل مشکلات و دفع دشمنانشان نمی‌شد.

اما ... پروردگار به انسانها عقل و خرد داده تا با مطالعه و تلاش برای سردرد قرص تولید کنند و بفروشند و به ما هم توانایی و تفکر داده که برویم، بخریم و استفاده کنیم.

شبهه: جالب است که تا قبل از آمدن افرادی که خود را پیامبر معرفی کرده‌اند نه شیطانی وجود داشت نه خدایی، و با آمدن‌شان هم خدای مخصوص به خودشان راآوردند و هم شیطان‌های مکار و خرابکار.

پاسخ:

طبق معمول بعد از آمادگی ذهن مخاطب (به زعم خودشان) شروع می‌کنند به تبلیغات برای بی‌خدایی (ببینید که نوشته قبلا خدایی نداشت و بعدا ساختند!) اما درمورد ادعایشان:

دقیق شما دارید از چه زمانی حرف می‌زنید؟! ما با دلایل علمی و مطالعات فیلوژنی ثابت کرده‌ایم که ریشه‌ی تمام انسانها به یک مرد و زن می‌رسد که کاملا مؤید دیدگاه ادیان و ناقض ادعای تکاملی شماست! افرادی که اهل تحقیق هستند عبارت زیر را در گوگل وارد نمایند:

Mitochondrial DNA and human evolution

همچنین عبارت زیر:

A Revised Timescale for Human Evolution Based on Ancient Mitochondrial Genomes

نکته‌ی جالب دیگر این است که تناقض دیگری در جملات شما وجود دارد! خدای مخصوص خودشان را آورده‌اند یعنی چه؟ یعنی افراد دیگر خدای دیگری داشتند!؟ شما که در خط بالا نوشتید خدایی وجود نداشت!

شبهه: این خدا که توسط شیطان بدجنسی حدود شش هزار سال پیش خلق و آفریده شد در تمام این شش هزار سال کوچکترین کمکی به مردم و این کره‌ی خاکی به جز ایجاد زلزله و توفان و کشت و کشتار نکرده است.

پاسخ:

اولا عرض شد که درمورد این تاریخ‌های فرضی دچار اشتباه شده‌اید.

دوما زلزله و طوفان ممکن است برای انسان مضر باشد ولیّ برای دیگر موجودات بسیار مفید است زیرا باعث پس خورهای منفی و احیای اکوسیستم‌ها می‌شود و شما نباید آنقدر خودخواه باشید چیزی که به نفعتان است را نظم بگویید و چیزی که به ضررتان است را بی‌نظم بخوانید! خداوند به انسانها خرد داده تا طوری زندگی کنند که از گزند بلایای طبیعی به دور باشند.

سوما کشت و کشتار هم بخاطر تکبّر و زیاده‌خواهی افراد است و ربطی به ادیان ندارد. زمانی که حق واضح و مبرهن می‌شود افرادی بخاطر منافعشان جبهه‌گیری می‌کنند و چنین فجایعی به بار می‌آورند.

چهارما فکر نمی‌کنم تعداد کشته‌های کل تاریخ ادیان به اندازه‌ی ۱۰۰ میلیون انسانی باشد که در قرن بیستم قربانی و کشته‌ی تفکر بی‌خدایی شدند.

شبهه: درحقیقت این خدا که ادیان آن را معرفی می‌کنند یک دشمن سرسخت و یکدنده برای انسانها و خانه‌ی آنها که کره زمین باشد بوده است و باید با او جنگید و از دستیابی او به زمین جلوگیری کرد و او را به همان زندان آسمانها برگردانید.

پاسخ:

این است نتیجه‌ی تفکر محدود و اشتباه شما، راستی شما جنگ‌طلب هستید یا ما؟ ببینید چی نوشته است؟! باید با او جنگید! به جای توضیح

روی جملات آخرتان فقط یک آیه از قرآن مجید را قرار می‌دهم، چون فکر می‌کنم بسیار بسیار محکم پاسخ شما و هم‌کیشانتان را داده است:

﴿يرِيدُونَ أَن يطْفِئُوا نُورَ اللَّـهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيأْبَى اللَّـهُ إِلَّا أَن يتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه: ۳۲) «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش گردانند ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

***

عدم ارسال پیامبر به دیگر نقاط جهان و نبود عدالت!

اسلام‌ستیزان عکسی منتشر کرده‌اند که چند نفر سرخ‌پوست بومی جنگل‌های آفریقا ایستاده‌اند و بالای سر آنها نوشته شده: چرا الله مدینه پیامبری برای هدایت اینان نفرستاده است؟ مگر اینها آدم نبوده‌اند؟ چرا عدالت برقرار نشده است؟

پاسخ:

اولا باید دانست از لحاظ عقلی، نه برای وجود پیامبر در بین اقوام آمریکایی دلیل قطعی وجود دارد و نه برای عدم آن.

و شما بیخودی کاسه‌ی داغتر از آش شده‌اید و برای ادعای کذایی خود تلاش می‌کنید. در بین مردمان بومی آفریقا اعمالی همچون ایمان به خدایان، سیستم جزا و پاداش، قربانی برای خدایان و... وجود دارد، چه بسا این نشانه‌ای از وجود ادیان در زمان‌های گذشته در این مناطق باشد.

آموزه‌هایی که تا این اندازه دچار تحریف شده‌اند ولی شما برای ادعای خود از این دلایل (ضعیف) هم در اختیار ندارید.

درمورد عدالت هم بدانید اقوامی که دعوت به آنها نرسیده اهل فترت محسوب می‌شوند و تکلیفی که در دنیا بر ماست برای آنها وجود ندارد. اگر با وجود عدم ارسال نبی برای آنها، باز هم مکلف می‌بودند و مجازات می‌شدند آن موقع بی‌عدالتی رخ می‌داد ولی همین نبود نبی و اتمام نشدن حجت بر آنها موجب شده که تکلیفی بر آنها نباشد. پس تمام ادعاهای درج شده در عکس نادرست است.



پیامبر و فرار از ارائه‌ی معجزه!

اخیرا اسلام‌ستیزان متنی منتشر کرده‌اند و ادعا می‌کنند زمانی که از پیامبر درخواست معجزه شده فرار کرده و مطالب بی‌ربطی گفته است (أستغفرالله). إن شاء الله شبهه و پاسخ تقدیم حضور شما سروران خواهد شد.

شبهه: (سوره‌ی إسراء: ۹۰ تا ۹۳)

«و (قریشیان) گفتند تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد (۹۰) یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی (۹۱) یا چنانکه ادعا می‌کنی آسمان را پاره پاره بر (سر) ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر آوری (۹۲) یا برای تو خانه‌ای از طلا باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم، بگو پاك است پروردگار من آیا (من) جز بشری رسول هستم. (۹۳)»

محمد در جواب درخواست منطقی مردم، می‌گوید که من بشری بیش نیستم. در این آیه دو مغالطه برای قانع کردن ظاهری مردم آورده شده است: اول اینکه گفته چونَ من بشر هستم پس شما نباید از من انتظار معجزه داشته باشید، این استدلال در تناقض با دهها آیه‌ی دیگر قرآن است که به پیامبران پیشین (که انسان بودند) معجزه نسبت داده است. پس انسان بودن مانع معجزه آوردن نیست و انسان رسول می‌تواند و باید معجزه داشته باشد.

ثانیا در جواب، گفته که من بشری رسول هستم، درحقیقت استفاده از لغت رسول در پاسخ، استدلال بر ضد خود محمد و به نفع درخواست کنندگان معجزه است. چون درست به همین دلیل که فردی رسول است باید معجزه داشته باشد.

پاسخ:

عجب استدلالی کرده‌اند! پیامبر گفته من بشر هستم نباید تقاضای معجزه کرد! پس همین قرآن چیست؟ این آیه را از چه کتابی آورده‌اید! کتابی که به عنوان معجزه‌ی پیامبر معرفی شده یا همین‌گونه در بازار وجود دارد و بس! و استدلال دوم عجیب‌تر است! پیامبر گفته چون من رسولم نباید انتظار معجزه داشته باشید! واقعا نمی‌دانم این از کجای آیه استنباط می‌شود!

اصلا رسول به معنای «فرستاده شده» است، یعنی از خود استقلالی ندارد که به معجزه نشان دادن بپردازد بلکه باید پروردگار این امکان و قابلیت را به ایشان بدهد. (کجای این، نفی داشتن معجزه است!)

منظور آیات این می‌باشد که من قرآنی که معجزه است را برای شما آورده‌ام و چیزهای دیگری که می‌خواهید در اختیار خداوند است نه من. بنده صرفا یک فرستاده هستم. این در پاسخ به بهانه‌گیری‌های مشرکانی هست که در

مقابل قرآن ناتوان ماندند و درخواست‌های عجیب و غریب مطرح نمودند. کما اینکه بسیار بودند افراد حق‌پذیری که با شنیدن آیاتی از قرآن متحول شدند و می‌گفتند امکان ندارد این کلام متعلق به بشر باشد.

اسلام‌ستیزان انتظار دارند برای ایمان آوردن مشرکان باید «قدرت خدا» در اختیار خواسته‌های آنها باشد! تا هر چه خواستند فورا ظاهر شود بلکه ایمان بیاورند و شاید هم نیاورند!

یک سوال: بنده باید در اختیار خدا باشد یا خدا در اختیار بنده؟! (معاذ الله) باید بدانیم چیزی که برای آنها فرستاده شده بود کافی بود ولی آنها قصد قبول کردن نداشتند و این سخنان را می‌گفتند. عجز و ناتوانی آنها در مقابل قرآن و متحول شدن بزرگترین ادیبانِ جهان عرب می‌تواند گواهی بر این ادعا باشد.

ادامه‌ی شبهه:

همچنین در آیه‌ی زیر در مقابل درخواست معجزه توسط مردم، جواب نامعقولی داده است: (سوره‌ی طه: ۱۳۳)

«و گفتند چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشن آنچه در کتابهای پیشین است برای آنان نیامده است؟ (۱۳۳)»

محمد در مقابل درخواست معجزه توسط مردم جواب می‌دهد که: برای پیامبران گذشته معجزه آوردیم که در کتبشان نوشته شده است، در این جواب حداقل دو نکته‌ی غیر معقول وجود دارد: اولا بدیهی است که معجزه، برای شناخت یك پیامبر خاص است. چگونه ممکن است از مَعجزه‌ی موسی و عیسی پی ببریم که محمد پیامبر است؟ ثانیا: در قرآن ادعا شده که کتب

پیامبران پیشین تحریف شده و در اینجا از مردم می‌خواهد که به آن کتب تحریف شده رجوع کنند، آیا این تناقضی آشکار در قرآن نیست؟

یعنی کتب گذشتگان هم معتبرند و هم نیستند. ممکن است جواب داده شود که قسمتهایی از کتب گذشتگان درست است. در جواب باید گفت که مردم از کجا بدانند که فلان قسمت درست و فلان قسمت نادرست است؟

پاسخ:

اول به این گفتگو توجه بفرمایید، بعد درمورد شبهه توضیح خواهیم داد إن شاء الله.

پسر: پدر همه تقصیر تو است که من زبان انگلیسی یاد نمی‌گیرم. پدر: چرا تقصیر من است پسرم؟

پسر: چون برای من فلان نرم افزار را نمی‌خری.

پدر: این بهانه است پسرم. من هر نرم‌افزار و هر کتابی برا تو بخرم، تو هم باید تکانی به خودت بدهی و بخوانی وگرنه نرم‌افزاری که ماه گذشته برایت گرفتم معروف‌ترین نرم‌افزار است و تا به حال افراد خیلی زیادی با آن یاد گرفته‌اند ولی مشکل این است که تو نمی‌خوانی و نمی‌خواهی که بخوانی.

پسر: من کاری به اینها ندارم باید برام بخری تا یاد بگیرم.

پدر: پسرم تو برای یاد گرفتن باید تلاش کنی، یکی از فامیلهای ما این نرم‌افزاری که تو می‌گویی را هم برای پسرش خرید ولی چون پسرش نمی‌خواست و تلاش نمی‌کرد یاد نگرفت و مردود هم شد!

حال به آیه‌ی ۱۳۳ سوره‌ی طه توجه بفرمایید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾
«می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد. آیا معجزه‌ی کتابهای پیشین، پیش ایشان نیامده است؟»

ترجمه‌ی آیه را به خوبی مطالعه بفرمایید.

در مطالب گذشته اعلام کردیم که کافران درخواست‌های عجیب و غریبی داشتند، (آسمان تکه تکه شود و...) تا باور کنند. اتفاقا در امت‌های گذشته هم چنین درخواست‌های عجیبی از پیامبران صورت می‌گرفت ولی باز هم قبول نمی‌کردند. چون نمی‌خواستند قبول کنند. حال این آیه اشاره به همان ماجراها دارد. در امت‌های پیشین برای آنها چنین معجزاتی صورت می‌گرفت ولی باز قبول نمی‌کردند و همین موجب می‌شد که برای آنها عذاب نازل شود.

منظور این آیه همین ماجرا است و می‌گوید چرا چنین چیزی می‌گویید در حالی که خود سرنوشت درخواست‌های بهانه‌گیرانه‌ای که در امت‌های گذشته صورت گرفته را می‌دانید.

به مثال پدر و پسر توجه کنید، پسر هم نمی‌خواهد یاد بگیرد و هم بهانه‌گیری می‌کند در حالی که برای افراد دیگر چنین نرم‌افزاری تهیه شده بود ولی چون آنها هم «نمی‌خواستند یاد بگیرند» نرم‌افزار، هیچ توفیقی نداشت. (با اینکه پدر نرم‌افزار قدرتمندی برای او خریده بود).

در جواب به شبهه هم با وجود قرآن (این معجزه‌ی قدرتمند) باز هم بهانه‌گیری می‌کردند (چون قصد فهمیدن نداشتند) حال نویسنده‌ی اسلام‌ستیز شروع به پراکنده‌گویی و آوردن استدلالات عجیب و غریب خود کرده است! برای خودش می‌بُرد و می‌دوزد و می‌فروشد و... چرا با وجود اینکه تحریف شده بدان استناد می‌کند؟! چرا نصفش راست و نصفش ناراست، چرا؟!

ادامه‌ی شبهه: همچنین در آیه (آل‌عمران: ۱۸۳) در مقابل درخواست معجزه توسط مردم، جواب نامعقولی داده است.

«همانان (یهود) که گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیی بیاورد که آتش آسمانی (آن را به نشانه قبول) بسوزاند بگو قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید برای شما آوردند اگر راست می‌گویید پس چرا آنان را کشتید. (۱۸۳)»

در این آیه، سه خطای آشکار وجود دارد:

۱. ایمان نیاوردن و یا کشتن انبیاء توسط گنشتگان دلیل نمی‌شود که امروزیها هم ایمان نخواهند آورد.

۲. این مجازات و توبیخ نسلهای بعدی بخاطر گناه نسلهای پیشین است، که عملی ظالمانه و غیر عادلانه است.

۳. همان ایراد آیه‌ی قبل نیز اینجا وجود دارد. اینکه داشتن معجزه توسط پیامبران پیشین که نبوت محمد را اثبات نمی‌کند.

پاسخ:

باز هم استدلال بچه‌گانه (از نوع همان بچه‌ای که توضیح دادم) ایشان چه دارد می‌گوید! این استدلال‌های عجیب و غریب!

﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّـهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾[1] «آنان کسانی هستند که گفتند: خداوند از ما پیمان گرفته است (و به ما سفارش کرده است) که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم، مگر

۱. آل‌عمران: ۱۸۳.

هنگامی که برای ما قربانی بیاورد و آتش (آذرخش آسمانی پیدا شود و در برابر دیدگانمان) آن را بخورد! بگو: پیغمبرانی پیش از من دلائل روشن و چیزی را که گفتید با خود آورده‌اند (و به شما نموده‌اند) پس چرا آنان را کشته‌اید، اگر راستگوئید»؟!

توجه بفرمایید که کافران می‌گویند ما ایمان نمی‌آوریم تا یک معجزه «باب میل خود ما» برایمان انجام ندهی! ولی خداوند به پیامبر می‌فرماید به آنها بگو: این نوع معجزات (درخواستی) برای ناباورانِ قبل از شما هم انجام گرفت، نه تنها ایمان نیاوردند بلکه پیامبران را هم شهید کردند! کافران اگر حق‌پذیر باشند قرآن خود بزرگترین دلیل است ولی قبول نمی‌کنند و بهانه‌گیری می‌کنند.

جواب ایراد اول و دوم:

چرا دلیل نمی‌شود! مشکل نبود معجزه و استدلال نیست بلکه مشکل مریضی روحی و لجبازی است و خداوند خود از نهان بندگان خبر دارد و می‌داند که چه کسی واقعا دلیل می‌خواهد و چه کسی بهانه‌گیری می‌کند. حال این افراد از نوع اسلافشان در امت‌های گذشته بودند و خداوند که عالم‌الغیب است این را به آنها فرمود. هیچ توبیخی در کار نیست، اگر حق‌پذیر بودند با این همه معجزه‌ی رسول اکرم ایمان می‌آوردند.

جواب ایراد سوم:

اصلا بحث اثبات و رد نیست بلکه پاسخ به بهانه‌گیریِ کافران است. احساس می‌کنم به زور خواسته به مطالب خود حجم بدهد و جملات خالی از محتوا را کنار همدیگر قرار داده است...!

ادامه‌ی شبهه: سوره‌ی قصص آیه ۴۸:

«پس چون حق (قرآن) از جانب ما برایشان آمد گفتند چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است آیا به آنچه قبلا به موسی داده شد کفر نورزیدند گفتند این دو جادوگرند (موسی و هارون) که با هم ساخته‌اند و گفتند ما همه را منکریم(۴۸).»

مفهوم آیه این است که چون ما برای موسی معجزه فرستادیم و مردم آن زمان ایمان نیاوردند برای شما هم نمی‌فرستیم!

اولا: این آیه با چندین آیه‌ی دیگر قرآن در تضاد است، چون در آیه‌ی ۴ شعراء (که در بالا آمد) تاثیر معجزه پذیرفته شده است و در خود قرآن هم در آیات ۱۲۰ اعراف، ۴۶ شعراء و۷۰ طه آمده است که ساحران در مقابل معجزه‌ی موسی (اژدها) ایمان آوردند و در آیه‌ی ۲۸ غافر آمده که مردی از آل فرعون ایمان آورده و در آیه‌ی ۱۱ تحریم آمده است که همسر فرعون نیز ایمان آورده و همچنین بنی اسرائیل نیز به موسی ایمان آوردند. بنابراین معجزه در قبول پیامبران اثر داشته است و با این بهانه نمی‌توان از مردم انتظار داشت که بدون معجزه، محمد را بعنوان پیامبر قبول کنند.

دوما: چگونه می‌توان مردم ۱۶۰۰ سال بعد از موسی (مردم زمان پیامبر) را به گناه مردم زمان موسی از معجزه محروم کرد. آیا این مردم نمی‌توانند در مقابل خدا دلیل بیاورند که اگر برای ما معجزه آورده بودی ایمان می‌آوردیم؟! و اصلا راهی به غیر از معجزه برای قبول پیامبر وجود ندارد.

پاسخ:

پیش از هر چیز به آیه قبل (آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی قصص) نظر می‌افکنیم:

﴿وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «هر گاه (پیش از فرستادن تو، ای پیغمبر!) عقوبتی به خاطر اعمالشان گریبانگیرشان می‌گردید، می‌گفتند: پروردگارا چه خوب بود اگر پیغمبری برای ما می‌فرستادی تا از آیات تو فرمان می‌بردیم و از زمره‌ی مطیعان می‌گشتیم! (این است که تو را در میان آنان برانگیختیم، همان گونه که سایر پیغمبران را در میان اقوام خودشان برانگیخته و مأمور تبلیغ نموده‌ایم.)»

مشاهده می‌کنیم که در آیه‌ی قبل فرموده که اگر برایشان پیامبر نمی‌آمد می‌گفتند چه خوب بود اگر پیامبری می‌فرستادی! ولی وقتی پیامبر برایشان آمد و کتاب بر حقی چون قرآن را به عنوان معجزه آورد بهانه‌گیران شروع به آوردن بهانه‌های عجیب کردند! و گفتند چرا مانند آنچه به موسی داده شده (عصایی که مار می‌شود و...) به محمد داده نمی‌شود. چیزی که در اینجا بین منکران رسالت محمدﷺ و موسی‌ؑ وجود دارد ذات بهانه‌گیر است!

انسانها تغییر کرده‌اند ولی خوی و خصلت تغییر نکرده است. حال شبهه‌افکنان دو اشکال مطرح کرده‌اند. اولا و دوما اشکالی که در قسمت اولا مطرح کرده‌اند هیچ ربطی به موضوع ندارد!

جواب اشکال مطرح شده در قسمت دوما را هم دادیم، بله انسانهای آن زمان ربطی به الآن ندارند و قرآن هم چنین منظوری نداشته است ولی خصلت بهانه‌گیری برای قبول نکردن حق یک خاصیت و خوی بشری است که ممکن است در هر امتی تکرار شود.

ادامه‌ی شبهه: سوره‌ی انعام ۱۰۹:

«و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتما بدان ایمان می‌آورند بگو: معجزات تنها در نزد خداست و شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید باز ایمان نمی‌آورند. (۱۰۹)»

این آیه دو اشکال اساسی دارد.

اولا با خود قرآن در تضاد است چون همانطور که در آیه‌ی قبل اشاره کردیم؛ قرآن تاثیر معجزه در ایمان آوردن را قبول دارد ولی در این آیه می گوید تاثیر ندارد.

ثانیا: وقتی برای مردم معجزه آورده نشود مجازات آنان در قیامت ناعادلانه و احمقانه است.

پاسخ:

واقعا کار از کج‌اندیشی و سطحی‌نگری به دروغ‌پردازی رسید! آخر آیه در کجا تاثیر معجزه بر ایمان آوردن را نفی کرده است! جز اینکه می‌گوید این حق‌پذیری است که منجر به قبول کردن می‌شود نه معجزه آوردن.

در جواب ثانیا که چه عرض کنم! آنها در اوج سفاهت فقط تبدیل شدن مار به عصا و حرف زدن با حیوانات را معجزه می‌دانند ولی گردن کج کردن بزرگترین ادیبان عرب در مقابل قرآن مجید را معجزه نمی‌دانند و قرآن را معجزه نمی‌پندارند!

متنی پر از دروغ و فریب و دلایل بچه‌گانه. و اگر از ترس ایجاد شبهه در دل مومنان نبود، هرگز و هرگز ارزش پاسخگویی و نقد کردن را نداشت.

***

مکاتبه‌ی پاره‌ای از جوانان با نویسنده‌ی کتاب

در این فصل پیام ها و مکاتبات جوانان با بنده ی حقیر را برای شما عزیزان درج نموده‌ام

«طبعا» سوالات و شبهات فراوانی مطرح می کنند ولی سعی بنده بر آن بوده که شبهات معروف را (که شاید سوال بسیاری از جوانان باشند) را در کتاب بگنجانم.

شبهات و دغدغه‌های ذهنی یک جوان

شبهه: من دلم می‌خواهد به قرآن و دستورات خدا عمل کنم هرچقدر هم که سخت باشد ولی دوستم می‌گوید مگر من خواسته‌ام که دین را انتخاب کنم؟ مگر به اراده‌ی خودم به دنیا آمده‌ام؟ من هر وقت قرآن را باز کردم اکثرا سخن از عذاب و خشم و... بود و خدا می‌خواست عذابم بدهد، من این خدا را نمی‌توانم دوست داشته باشم، عذاب می‌کشم، من می‌خوام خدا را دوست داشته باشم پس تصور می‌کنم خدا خیلی مهربان است و دائم چیزهای خوب به سمتم می‌فرستد، نمی‌گویم می‌خواهم گناه کنم اما می‌خواهم در زندگی خود آرامش داشته باشم، می‌خواهم به جای نماز خواندن انسانیت داشته باشم، می‌خواهم آدم درستی باشم، بقیه را دست خدا می‌سپارم، من اگر یک پرنده داشته باشم همیشه مراقب آن هستم و دلم نمی‌آید آنرا بزنم، آنگاه

خدایی که خودش مراآفریده چطور می‌تواند عذابم دهد و بسوزاند در حالی که خیلی مهربان‌تر از من است؟

پاسخ:

چون به موضوعات زیادی اشاره نموده‌اید، به صورت دقیق همه‌ی آنها را بررسی می‌کنیم:

معترض: مگر من خواسته‌ام که دین را انتخاب کنم؟

پاسخ:

بله درست می‌گویید ما به اختیار خود اسلام را انتخاب نکرده‌ایم و به صورت وراثتی مسلمان شده‌ایم ولی آیه‌ای در قرآن وجود دارد که می‌گوید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّـهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1] «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بتها و معبودهای پوشالی و هر موجودی که بر عقل بشورد وآن را از حق منصرف کند) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد. و خداوند شنوا و دانا است (و سخنان پنهان وآشکار مردمان را می‌شنود و از کردار کوچك و بزرگ همگان آگاهی دارد.)»

درواقع اجباری وجود ندارد و می‌توانیم اسلام را قبول نداشته باشیم و سرنوشت برایمان مهم نباشد ولی بحث این است که نه فقط مسلمان زاده‌ها،

---

۱. بقره: ۲۵۶.

بلکه تمام بشریت به جز خداپرستی و توحید و باور به آخرین دین الهی راه دیگری ندارند. همچنین بحث بر سر اسلام و مسیحیت و برنامه‌های دیگر نیست بلکه بحث انسانیت است، انسانی که مخلوق پروردگار است و هیچ راه گریزی ندارد جز اینکه فرمانبردار خالق توانمندش باشد.

حال ادامه‌ی بحث را به سوال دیگر موکول می‌کنیم:

معترض: مگر به اراده‌ی خودم به دنیاآمده‌ام؟

پاسخ:

در اینجا ضرب المثل زیبایی وجود دارد که می‌گوید: «نیکی و پرسش؟» یعنی، الآن شخصی به شما بگوید چند روزی برای من کار کن و بعد بنده چنان ثروتی به شما می‌دهم که تا ابد از آن بهره‌مند گردید، شما قبول نخواهید کرد؟ تازه کاری که به شما می‌دهد در حدّ توانایی خود شما است. و اگر کسی هم شیوه‌ی کار کردن درست را به شما یاد نداده باشد، ملامتی بر شما نیست. اگر در تمام روزهای کاری، خراب‌کاری کرده باشید و روز آخر معذرت‌خواهی و اظهار ندامت کنید، حقوق شما کامل و در اوج عزت پرداخت خواهد شد. آیا به چنین کاری مایل هستید؟

پروردگار چند صباحی ما را در دنیا قرار داده است تا مسیر کمالی خود را در پیش بگیریم و به سمت خوشبختی ابدی گام برداریم، آیا باید تا این اندازه نمک‌نشناس باشیم و به خاطر تنبلی‌ها و طمع‌ورزی‌های خود او را مقصر گردانیم(!) که چرا مرا خلق کردی؟

- برایمان پیامبر فرستاده است.
- قدرت تفکر و اختیار به ما داده است.
- با هر بار انجام نیکی ۱۰ برابر ثواب برایمان ثبت می‌شود.

- و با هر گناه فقط یک گناه برایمان ثبت می‌شود.
- اگر نیت انجام نیکی کنیم، یک نیکی برای ما نوشته می‌شود حتی بدون انجام فعل موردِ نظر، اما اگر نیت گناه کنیم هیچ چیزی نوشته نمی‌شود.
- تا لحظه‌ی مرگ همیشه درگاه توبه باز است و هر گناهی که در محدوده‌ی حق الله انجام داده‌ایم فقط با یک توبه پاک می‌شود و...
- تمام احکامی که وضع کرده است برای رفاه و خوشبختی بشر است و...

حال اگر افرادی آن را اجرا نمی‌کنند یا بد اجرا می‌کنند چرا باید پروردگار مهربان و عزیزمان را مقصر بدانیم؟!

﴿يا أَيهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾[1] «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!)»

معترض: من هر وقت قرآن را باز کردم اکثرا از عذاب و خشم و... بود و خدا می‌خواست مرا عذاب بدهد، من این خدا را نمی‌توانم دوست داشته باشم، عذاب می‌کشم، من می‌خوام خدا را دوست داشته باشم پس تصور می‌کنم خدا خیلی مهربان است و دائم چیزهای خوب به سمتم می‌فرستد، نمی‌گویم که می‌خواهم گناه کنم اما می‌خواهم در زندگی خود آرامش داشته باشم.

پاسخ:

عذاب و خشم خدا در حق چه کسانی است؟ مگر در حق کسانی نیست که مال و جان و ناموس مردم را به تاراج برده‌اند؟ آیا می‌توانید از ظلم و جنایت

---

۱. انفطار: ۶.

دیگران در حق خود و خانواده‌تان چشم‌پوشی کنید؟ چرا انتظار دارید انسان‌ها هر چه را که می‌خواهند انجام دهند و کسی چیزی به آنها نگوید؟ خداوند برای گرفتن حق من و شما از گناهکاران و تجاوزگران عصبانی می‌شود...

اما پروردگار شرک و کفر به خود را نیز قبول نمی‌کند، چون انسان بخاطر لطف پروردگار به دایره‌ی هستی وارد شده است تا عبادت کند و مورد رحمت ابدی خداوند قرار گیرد ولی اکنون منکر وجود خداوند می‌شود. و از آن بالاتر احساس می‌کند ننگ است که برای خالقش سجده کند! پس خداوند مهربان را انکار می‌کند و مورد تمسخر قرار می‌دهد در حالی که انسان بدون کمترین اختیاری به نزد پروردگار باز می‌گردد.

در مورد آرامش: حتی تحقیقات علمی ثابت کرده که دعا و نیایش چه تاثیری بر روح و روان انسان دارند.[1] و پروردگار فرموده است:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّـهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[2] «هان ! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند.»

معترض: می‌خواهم به جای نماز خواندن انسانیت داشته باشم.

پاسخ:

نماز خواندن هیچ منافاتی با انسانیت ندارد! نماز ادای حق بندگی است و انسانیت امری سفارش شده از جانب پروردگار است. درواقع اسلام فرموده است آنچه برای خود می‌خواهی برای دیگران هم بپسند و آنچه برای خود

---

1. Drs. d'Aquili and Newberg entitled, "Religious and Mystical States: A Neuropsychological Substrate" (Zygon 28: 177-200, 1993)

۲. رعد: ۲۸.

نمی‌خواهی برای دیگران هم نپسند و این مفهوم واقعی انسانیت است. نه چیزی که فقط نفع ما در آن باشد، رنگ انسانیت را روی آن بپاشیم.

معترض: من اگر یک پرنده داشته باشم دائم مراقب آن هستم، دلم نمی‌آید آنرا بزنم آنگاه خدایی که خودش مرا آفریده چطور می‌تواند عذابم بدهد و مرا بسوزاند در حالی که او خیلی مهربان‌تر از من است.

پاسخ:

حال اگر چند پرنده داشته باشید و یکی از آنها در اوج شرارت پرنده‌های دیگر را زجر بدهد و اذیت نماید و آن بی‌زبانان دستشان به هیچ جایی بند نباشد و... باز هم آنقدر در حق آن پرنده‌ی شرور مترحم هستید؟

پروردگار منان از یک مادر در حق فرزند هم، مهربان‌تر است ولی این افراد هستند که به زور و آگاهانه راه این مهربانی را می‌بندند، و با عدم اعتقاد و باور به پروردگار منان پل ارتباطی خود با خدا را نیز قطع می‌کنند.

***

حجاب کنیزان

شبهه: چرا حجاب برای کنیزان مانند زنان مسلمان نبود؟ اسلام‌ستیزان اینگونه نتیجه می‌گیرند که ارزش برده‌ها کم بود و...

پاسخ:

بی‌شک اسلام از اول مخالف برده‌داری بود ولی زمانی که ظهور کرد، دنیا پر از برده بود و ناگزیر آنها را در بدنه‌ی جامعه‌ی اسلامی پذیرفت تا بتواند زمان خود بدون کمترین مشکلی این امر غلط اجتماعی را از میان بردارد.

اگر در قرآن بحث برده‌داری وجود دارد، صرفاً برای روز خود جائز دانسته شده و اصلاً به آن امر نشده است. در آن زمان فرهنگی به نام کمپ اسرا وجود نداشت و تمام مردم دنیا از جمله اعراب اسیرها را به بردگی می‌گرفتند، اسلام تمام راه‌های برده گرفتن را حذف کرد و فقط اسیر جنگی را باقی گذاشت. و راه‌های آزاد کردن برده‌ها را به ده‌ها راه افزایش داد ولی قبل از اسلام فقط یک راه برای آزادی وجود داشت. باید آن را می‌خریدند و آزاد می‌کردند، و اسلام بدین شکل این فرهنگ غلط را در چندین قرن قبل حذف کرد.

اما پاسخ شبهه‌ی مطرح شده:

زنانی که به کنیزی گرفته می‌شدند مسلمان نبودند تا حجاب بر آنها واجب باشد همچنین چون مشغول کار و خدمت کاری در منازل بودند دیگر فرصتی برای آرایش و خودآرایی نداشتند تا مورد توجه قرار بگیرند.

حال چون زحمت و فعالیت آنها زیاد بود، پوشش امکان داشت برای آنها مایه‌ی مشقت باشد. با این حال در قرآن آمده که زن‌های مؤمن خود را بپوشانند و درست است که امر واجبی بر کنیزها وجود ندارد اما به این معنا نیست که آنها هرگز نباید خودشان را بپوشانند، در کل قوانین مربوط به برده‌داری مقطعی بودند و اسلام هم موافق آن نبود، ولی چاره‌ای نداشت در غیر این صورت الآن هم باید برده‌داری در تمام دنیای اسلام وجود می‌داشت.

***

شبهاتی درمورد دیه‌ی زن و مرد

شبهه: آیا دیه یا خون‌بهای یک مرد برابر دو زن است؟ یا اینکه می‌گویند بیضه‌ی هر مرد برابر یک زن است، آیا این مطالب صحت دارد؟ می‌توانید توضیح دهید.

پاسخ:

حکم دیه‌ی زن و مرد (تا جایی که مورد بررسی قرار گرفت) از طریق احادیث و اقوال علما ثابت می‌شود. اما چرا دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است:

چون بعد از فوت زن یا مرد، مبلغ دیه را به خانواده‌اش می‌دهند. آن را داخل قبر که نمی‌گذارند! بعد از فوت مرد، دیه کامل را دریافت می‌کنند و آن را به زن و فرزندانش می‌دهند، زن و فرزندانی که درآمدی ندارند اما بعد از فوت زن، نصف دیه را دریافت می‌کنند و آن را به خانواده‌ای می‌دهند که مرد در آن حضور دارد و همچمان نفقه خانواده را تامین می‌کند. برای مصالح جامعه این تدبیر بسیار زیبایست، و اصلاً به این معنا نیست که ارزش زن نصف ارزش مرد است.

درمورد اینکه چرا دیه‌ی بیضه‌های مرد به اندازه‌ی دو زن است؛

این حکم مربوط به عده‌ای از علماست و کلی نمی‌باشد، اما افرادی که این دیدگاه را قبول دارند دلیل حکمشان این است و باز هم ظلم و تهمت‌های اسلام‌ستیزان پذیرفتنی نیست، ملاحظه بفرمایید:

افرادی که این شبهه را مطرح می‌کنند از نوعی فریب استفاده می‌کنند، مردی که بیضه‌های خود را در یک حادثه از دست می‌دهد و از توانایی مردانگی ساقط می‌شود بهای بسیار سنگینی را پرداخته است. و این دیه باعث می‌شود حداقل کانون خانواده خود را تا اندازه‌ای حفظ کند، درواقع

احکام وسیله هستند برای رسیدن به هدفی خاص. و حتی مشاهده می‌کنیم که دیه‌ی پستان‌های زن از پستان مرد بیشتر است آیا این بدان معناست که ارزش مرد کمتر است؟

ممکن است بیضه‌ی یک حیوان در حال انقراض میلیون‌ها دلار ارزش داشته باشد که می‌شود دیه‌ی صدها زن و مرد، آیا می‌توانیم بگوییم که ۱۰۰ ها انسان، بی‌ارزش‌تر از بیضه‌ی یک جانور هستند؟

این ارزش‌گذاری‌های بر حسب پول روی انسانها نوعی بی‌حرمتی به کرامت انسان تلقی می‌شوند و باید بدانیم که احکام در پی اهداف خاص خود هستند و هرگز برای بی‌حرمتی به انسانها وضع نشده‌اند.

•••

چرا فردی که از اسلام بر می‌گردد حکمش قتل است؟

پاسخ: فردی که در حوزه‌ی شخصی از اسلام دست می‌کشد بین خود و خدای خودش است، می‌تواند نماز نخواند، روزه نگیرد و... ولی زمانی که وارد حوزه‌ی اجتماعی می‌شود، حکومت اسلامی هرگز به این شخص اجازه نخواهد داد باعث تشویش اذهان عمومی شود و شروع به شبهه‌پراکنی و تبلیغات مخرب ضد اسلام کند. در این صورت یا باید از جامعه‌ی اسلامی برود یا به قوانین جامعه و امنیت فکری مردم احترام بگذارد چون تمام مردم دارای تخصص نیستند که حرف‌های راست و غلط را از یکدیگر تشخیص دهند، و حکومت وظیفه دارد که حافظ تفکر اسلامی آنها باشد. آیا وزارت بهداشت در هیچ کشوری اجازه خواهد داد یک شخص بدون مجوز در بین مردم داروهای دلخواه خود را پخش کند؟! قطعاً جواب منفی است. برای فکر و عقیده هم

همین‌گونه می‌باشد. پس کسی که دستگیر می‌شود به او فرصت توبه می‌دهند اگر زن بود زندانی می‌شود و اگر مرد بود در صورت عدم قبول و ادامه‌ی مبارزه با حکومت کشته می‌شود.

***

شبهه‌ای درمورد آفرینش انسان

ما می‌گوییم: الله متعال مارا آفریده است، اگر یک ملحد بگوید خیر من از رابطه بین پدر و مادرم به وجود آمده‌ام، این را چگونه توجیه می‌کنید در حالی که ملحد به روح دمیدن هم معتقد نباشد.

پاسخ:

بدون شک این جهان از طریق اسباب اداره می‌شود، حال پدر و مادر و روابط زناشویی و شیوه‌ی حاملگی و زایمان و شیردهی و... همگی جزو اسباب هستند.

اینکه ما از رابطه‌ی پدر و مادر ایجاد شده‌ایم هیچ منافاتی با خلقت پروردگار ندارد، این اسباب همگی به فرمان پروردگار و طبق نظم و حکمت تعریف‌شده از جانب ذات مقدس او ایجاد شده‌اند و روح و زنده بودن ما از وجود پروردگار نشأت گرفته است.

شخصی که به وجود روح معتقد نیست فقط از او بپرسید: حیات بر روی زمین چگونه شکل گرفته است؟

ابتدا داروین به نازیست‌زایی تکیه داده بود که توسط لویی پاستور ردّ شد، بعدها به آزمایش میلر تکیه دادند که او هم اعتراف کرد آزمایشش غیر واقع بینانه بوده است. در حال حاضر ملحدان هیچ دلیلی ندارند و دست به دامن

این شده‌اند که احتمالاً آدم فضایی‌ها حیات را به روی زمین آورده‌اند. و بعد عقاید ما را مورد تمسخر قرار می‌دهند. عقایدی که عقل و فطرت آنها را تایید می‌کند. ولی آنها چه؟!

***

شبهه‌ای درمورد آفرینش جهان

ملحدین می‌گویند همانگونه که ساخته شدن الماسی به این ظرافت در زمین به صورت خود به خودی ممکن است پس بوجود آمدن این کائنات و زمین وآسمان نیز ممکن است، نظر شما در این مورد چه می‌باشد؟

پاسخ:

این قیاس از اساس غلط است، ساخته شدن کائنات بر اساس انفجار بزرگی رخ داده است، هسته‌ای که بی‌نهایت متراکم و کم حجم بوده و منفجر شده است و منجر به این همه نظم و نظام شد ولی ساخته شدن الماس چگونه است؟

الماس‌ها از کربن کاملاً سازمان‌یافته تشکیل شده‌اند که تحت فشارهای زیاد در اعماق زمین شکل می‌گیرند، کائنات از هیچ و در اثر انفجاری سریع درست شدند ولی الماس دارای مواد اولیه است و به آرامی در طول میلیون‌ها سال در زیر زمین به ظرافت آن افزوده می‌شود؛ چه ارتباطی با هم دارند؟! الماس که اتفاقی تولید نمی‌شود! کسانی که چنین ادعایی دارند از آنها این سوال را بپرسید:

آیا امکان دارد در اثر انفجار یک چاپخانه و مرکز تولید کتاب، یک دیکشنری ۲۰۰۰ صفحه‌ای در اوج دقت درست شود؟ اگر این از نظر عقل ملحدان نشدنیَ است چرا کائنات را شدنی می‌پندارند؟

همچنین این سوالات را بپرسید:

انگیزه‌ی انفجار چه بود؟ چه کسی ماشه‌ی انفجار را کشید؟ همه می‌دانند که ماده در یک سکون بی‌نهایت قرار دارد و مهمتر از همه حیات چگونه در کائنات شکل گرفت؟

•••

تکراری بودن بعضی از مسائل در قرآن

چرا در قرآن مطالب تکرار شده است؟ مثلا داستان موسی چندین بار آمده و دیگر مثالها حتی جمله‌ها خیلی تکرار شده‌اند و... مگر نمی‌شد به جای این تکرارها؛ نکات مهمتری برای انسانها بیان می‌شد؟

پاسخ:

تکرار همیشه به منزله‌ی نداشتن مطلب نیست بلکه برای:

«تایید

تاکید

تقریر کلام

رفع کسالت از مخاطب

و...»

بکار می‌رود و اصلاً به این معنا نیست هر کس مطلبی را دو یا چند بار تکرار کرد دیگر حرفی برای گفتن ندارد! اما اینکه تصور نماییم قرآن کامل

نیست و باز هم به مطالب مهمتر نیاز دارد گناه بزرگی مرتکب شده‌ایم و در واقع نسبت دادن نقص و ضعف به خداست.

باید دانست که قرآن در زمینه‌ی هدایت، بی‌نظیرترین کتاب موجُود در دست بشر است. و یکی از محکم‌ترین گواهی‌ها بر این ادعا شرح حال دانشمندان و متفکران زیادی است که در نهایت پیشرفت علمی، با خواندن قرآن تحت تاثیر قرار می‌گیرند و به دین مبین اسلام مشرّف می‌شوند. کتابی که ناقص باشد حامیان چنین سطح بالایی را دور خود جمع نخواهد کرد.

•••

اتباع کورش و چرایی نفرت از اعراب

چرا محبان و پیروان کورش کبیر دید بدی نسبت به قوم عرب دارند؟ لطفا توضیح دهید.

پاسخ:

همه چیز به ۱۴۰۰ سال پیش بر می‌گردد، زمانی که سپاه اسلام از سرزمین حجاز به ایران آمدند و باعث سرنگونی سلسله‌ی پادشاهی ساسانیان شدند. از آن موقع مردم ایران مسلمان شدند و آیین زرتشت و مهرپرستی به مرور رو به افول نهاد. آنها می‌گویند ما را به زور مسلمان کردند! ولی شواهد تاریخی چیز دیگری را می‌گوید.

حکومت ساسانیان تا اندازه‌ای به مردم ظلم می‌کرد و دربار فاسدی داشتند که با آمدن اسلام و شنیدن قوانین زیبایش آن را با گوش جان شنیدند و قبول کردند. قرن‌ها گذشت. استعمارگران (انگلیس و فرانسه و ایتالیا و...) دنیا را به تسخیر خود درآوردند، هر جا ثروتی نهفته بود خود را به آن می‌رساندند. ولی به مرور استعمارگری هم رنگ باخت و باید به شیوه‌ی دیگری

بر روح و روان مردم مسلط می‌شدند. و این بار از شیوه‌ی دیگری استفاده کردند به نام «نئو کلونیالیسم» یعنی بدون لشکرکشی و جنگ، روح و روان و طرز فکر مردم را در اختیار خود می‌گیریم تا با دست خود ثروت‌های خود را به ما بدهند.

و علاقه‌ی وافر به کورش ایجاد کردن در بین ایرانیان نیز یکی از همین توطئه‌هاست. آنها لازمه‌ی علاقه به کوروش را تنفر از اعراب اعلام کردند. درواقع با پاشیدن تخم ملی‌گرایيِ افراطی در خاورمیانه، مردم را به جان هم انداخته‌اند. حتی دلایل بسیار قوی وجود دارد که کوروش با تعریفی که ایرانیان باستانگرای امروز از آن دارند، صرفاً یک افسانه است و بس. چون تنها چیزی که از کوروش به جای مانده، یک منشور گِلی است که اتفاقاً در موزه‌ی ملی بریطانیا نگهداری می‌شود.

***

اشکال به اعجاز قرآن کریم

ما مسلمانان به راحتی می‌توانیم به واسطه‌ی علوم اعجازی قرآن کلام الله با یهود و نصاری و خداناباوران مجاهده کنیم و حقانیت قرآن را به اثبات برسانیم اما آن عده از خداناباورانی که می‌گویند اعجاز قرآن برگرفته از داستانها و مسائلیست که در قدیم (قبل از نزول قرآن عظیم‌الشان نیز بوده است) چه باید پاسخ داد؟

پاسخ:

می‌گوییم قرآن بحث نجوم را کرده است ... می‌گویند دانشمندان آن زمان این امر را می‌دانستند!

می‌گوییم در قرآن بحث جزئیات جنین‌شناسی شده است ... می‌گویند دانشمندان آن زمان این امر را می‌دانستند!

می‌گوییم قرآن بحث مسائل مهمی از تاریخ بشری را کرده است ... می‌گویند دانشمندان آن زمان این را می‌دانستند!

می‌گوییم قرآن اشاره کرده که فلز روی زمین منشاء فرا زمینی دارد ... می‌گویند دانشمندان آن زمان این را می‌دانستند!

می‌گوییم قرآن بحث دریاها را کرده است ... می‌گویند دانشمندان آن زمان این را می‌دانستند! و....

می‌گوییم چه سندی دارید که دانشمندان آن زمان درست مشابه اینها را گفته‌اند؟

(بر فرض مثال که سند می‌آورند...) می‌گوییم چه سندی دارید که پیامبر با این همه دانشمند در حوزه‌های مختلف علمی ارتباط داشته و نزد آنها آموزش دیده است؟

با این حساب محمد بن عبد الله بزرگترین دانشمند تاریخ بشریت بوده است که بدون کلاس و مطالعه و آموزش، تمام علوم اعم از زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و نجوم، ریاضیات، اقلیم‌شناسی، ادبیات، روانشناسی، جامعه‌شناسی و محیط زیست و... را می‌دانسته است. ولی آیا چنین چیزی در جهانی که صرفاً آن را مادی می‌پندارید و قائل به هیچ گونه نیروی متافیزیکی نیستید ممکن است؟ هرگز! و همین می‌تواند یکی از مهمترین دلایل عقلی اثبات نبوت رسول اکرمﷺ باشد.

همچنین در پاسخی دیگر می‌توان گفت:

اشاره به امور بدیهی خلقت، هر چند که در کتاب‌های مختلف تکرار هم شده باشد، آیا به معنای کپی شدن آنها از روی همدیگر است؟ هرگز

همچنین اگر مطالب علمی قرآن کپی شده از کتاب دانشمندان یونانی و ... است، چرا فقط مطالب درست آنها را کپی کرده است؟ این همه مطالب غلط و خرافاتی در کتاب‌های هزاران سال پیش وجود دارد، چرا قرآن آن‌ها را کپی نکرد؟ حتی اگر فرض شما را بپذیریم و بگوییم قرآن نوشته‌ی پیامبرﷺ است، چه عاملی باعث شد یک فرد بی‌سواد مطالب درست و غلط آن کتاب‌ها را از هم تفکیک نماید؟

***

نام پدر رسول اللهﷺ عبدالله بوده است مگر الله را می‌شناخته‌اند؟

چرا الله برگرفته از اسم پدرِ محمد است در حالی که هنوز محمد متولد نشده بود و اسلام وجود نداشت؟

پاسخ:

مردم حجاز الله متعال را حتی قبل از اسلام هم قبول داشتند و نام خدا را می‌دانستند ولی دچار شرک شده بودند و بت‌ها را به عنوان نمایندگان و نزدیک کنندگان به الله ﷻ قلمداد می‌کردند.

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّـهِ زُلْفَى﴾[1] «ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیك گردانند.»

به همین خاطر رسول خداﷺ به مردم می‌فرمودند:

---

۱. زمر: ۳.

فقط الله را بپرستید، چون مشرکان مکه الله را می‌شناختند. مشرکان مکه دنباله‌روِ دینِ ابراهیم حنیف بودند ولی به مرور دچار شرک گشتند. شرکی عظیم.



***

تناقض در اعلام مدت بارداری در قرآن

شبهه: بر طبق آیات ۱۵ سوره احقاف و ۱۴ سوره لقمان، مدت حاملگی ۶ ماه می‌شود، در این زمینه تناقضاتی وجود دارد لطفا آن را شرح دهید.

پاسخ:

شما معنای آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی احقاف و آیه ۱۴ سوره لقمان و آیه‌ی ۲۳۳ سوره‌ی بقره را مطالعه بفرمایید و مشاهده می‌کنید که پروردگار واجب نکرده که حتماً مادر باید دو سال به بچه شیر بدهد.

این شبهه زمانی وارد است که نوعی اجبار و حکم وجوبی وجود داشته باشد ولی این گونه نیست چون کودکان زیادی به صورت نارس متولد می‌شوند. (کمتر از ۹ و یا حتی ۷ ماهگی) و کودکان زیادی هم هستند که به بیش از دو سال برای شیردهی نیاز دارند. پس شرایط تولد و شیردهی هم بسته به افراد متفاوت است.

حالا کودکانی که در ۹ ماهگی متولد می‌شوند، ۲۱ ماه شیر می‌خورند و شامل آیه ۱۵ سوره‌ی احقاف می‌شوند. کودکانی که در ۶ ماهگی متولد می‌شوند ۲۴ ماه شیر می‌خورند باز شامل آیات می‌شود. در کل پروردگار منّان کمترین زمان بارداری و بیشترین زمان شیردهی را معرفی کرده است که ۳۰

ماه می‌شود. یا حد متعارف بارداری (۹ ماه) و حداقل شیردهی (۲۱ ماه) را که باز هم ۳۰ ماه می‌شود.

خلاصه آنکه: زمان بارداری و مدت شیردهی متفاوت است و اجباری هم برای رعایت اعداد مطرح شده وجود ندارد. لذا حداقل بارداری و حداکثر شیردهی مطرح شده است.

***

ازدواج ابراهیم‌ﷺ با خواهرش!

شبهه: ملحدین می‌گویند که ابراهیم نبی‌ﷺ با خواهرش ساره ازدواج کرده است، آیا صحت دارد؟

پاسخ:

خیر، خودتان ماجرا را مطالعه بفرمایید تا به خوبی بدانید ملحدان از چه فریبی استفاده کرده‌اند:

قحطی، خشکسالی و گرانی سرزمین شام را فرا گرفت و زندگی بر مردم آن دیار تنگ شد و از اینرو ابراهیم همراه با همسرش ساره به سمت مصر کوچ کرد و وارد آن سرزمین شد؛ در آن زمان زمامدار و فرمانروای مصر یکی از پادشاهان عرب عمالیق بود که مدت زمانی ملک آن سرزمین را تحت سلطه خود داشتند.

ساره از زیبایی خیره‌کننده‌ای برخوردار بود و یکی از ملازمان نزدیک شاه که مرد بداندیشی بود، خبر زیبایی او را به شاه رساند و شاه را فریفته‌ی زیبایی و جمال ساره نمود و دست یافتن به او را به شاه توصیه نمود و این توصیه موافق رغبت و هوای نفس خود پادشاه واقع شد و در نتیجه، ابراهیم را نزد

خود خواند و پس از حاضر شدن ابراهیم، از او پرسید که چه رابطه‌ای بین وی و ساره وجود دارد. ابراهیم‌ﷺ با زیرکی خاص به مقصود و منظور پادشاه پی برد و ترسید که اگر به او بگوید ساره همسرش می‌باشد، شاه درصدد نابودی و از میان برداشتن وی برآید تا از دست او خلاص شده و ساره را از آن خود نماید، از این‌رو به پادشاه گفت: او خواهر من است؛ و خواهر همان گونه که نسبی است می‌تواند دینی، زبانی و انسانی نیز باشد.

شاه به‌گمان این‌که ساره شوهر نکرده است، دستور داد او را به قصرش بیاورند و در یکی از اتاق‌های آن جای دهند، ابراهیم نیز به سوی همسرش بازگشت و او را از داستانش باخبر نمود و از او خواست که سخنانش را تصدیق و تایید نماید و سپس او را به خداوند و نظارت و رعایت او سپرد تا از او محافظت نماید.

ساره را به قصر شاه داخل نمودند و او را با لباس‌های زیبا و فاخر زینت دادند، اما او به این زرق و برق و ناز و نعمت فریبنده اعتنایی نداشت و به نعمت پیرامونش و نیز دارایی پادشاه و رفاه زندگی کوچک‌ترین توجهی نکرد و هیچ کدام از این‌ها نتوانست که وفا به شوهر و تعلق به دینش را از یاد ببرد و به گوشه‌ای دور از اتاق رفت و با غم و اندوه و افسردگی زیاد در آن‌جا بر روی زمین نشست.

هنگامی که پادشاه به ساره روی آورد و بی‌قراری و اندوهش را مشاهده نمود، کوشید که از اندوهش بکاهد و وی را از تنهایی درِ بیاورد و غصه‌اش را برطرف سازد که ناگاه ساره از جا پرید و شاه در حالی که در درون خود اضطراب شدید و در دل خود ترس و لرزی احساس می‌کرد، از ساره روی برگرداند و بار دیگر خواست که به او روی آورد، دوباره پریشان حال شد و

اضطرابش به او بازگشت، از این‌رو به شدت از ساره احساس ترس و هراس نمود و به بستر خود بازگشت و در خواب عمیقی فرو رفت و خوابی دید که از آن، حقیقت بر او روشن شد و راه درست را از آن دریافت و بر او معلوم گشت که ساره شوهر دارد و باید از او دست بردارد و وی را به حال خود بگذارد و نیت بدی به او نداشته باشد و از روی گناه به او نزدیک نشود.

هنگامی که شاه از این خواب بیدار شد، دید که چاره‌ای جز آزاد کردن ساره ندارد، پس او را آزاد و کنیزکی به نام هاجر به او هدیه کرد تا خدمتکارش باشد و او را تسلیم شوهرش نمود.

آیا محنتی شدیدتر و فتنه‌ای بزرگتر از این دیده‌اید؟ مرد غریبی برای کسب روزی وارد سرزمینی بشود و در آن‌جا زنش را از او بگیرند و بین او و خانواده‌اش جدایی بیندازند! اما آن‌کس که ابراهیم را از آتش و شعله‌های سوزان آن نجات داده بود، او را از بدنامی و بی‌آبرویی محافظت نمود و از ستم و تجاوز دیگران نجاتش داد.[1]

ملاحظه می‌کنید که ابراهیمؑ برای چه هدفی این را گفت و معاذ الله اسلام‌ستیزان و ناباوران بر ابراهیم خلیل افترا بسته‌اند.

***

۱. قصه‌های قرآن، محمد احمد جاد المولی، ترجمه صلاح الدین توحیدی، ویراستار عثمان نقشبندی، چاپ اول ۱۳۸۷، انتشارات کردستان.

اگر همه برای انسان خلق شده‌اند، تکلیف موجودات قبل از انسان چه می‌شود؟

شبهه: طبق آیه ۲۹ سوره‌ی بقره تمام موجودات برای انسان خلق شده‌اند، پس موجوداتی که میلیون‌ها سال قبل از خلقت انسان وجود داشتند و نسلشان منقرض شده، برای چه خلق شدند؟ ارتباط آنها با انسان چیست؟!

پاسخ:

خداوند ﷻ در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی بقره فرموده‌اند:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ «خدا آن کسی است که همه‌ی موجودات و پدیده‌های روی زمین را برای شما آفرید، آنگاه به آسمان پرداخت و از آن هفت آسمان منظّم ترتیب داد. خدا دانا و آشنا به هر چیزی است. باید دید اینکه پرودگار فرموده است.»

همه‌ی موجودات را برای شما آفریدم به چه معناست...

اول آنکه ﴿خَلَقَ لَكُم﴾ (برایتان آفریدم) اصلاً به این معنا نیست که آنها فرمانبردار شمایند و شما انسانها مانند یک امپراطور به حیوانات و گیاهان و ابرها و... دستور بدهید، این خلق کردن برای ما می‌تواند دو دستاوردِ مادی و معنوی داشته باشد:

دستاورد معنوی: زمانی که ما مشاهده می‌کنیم نوعی شاپرک زیبا در حوزه‌ی جنوبی آمازون زندگی می‌کند به این نتیجه می‌رسیم که بدون شک پرودگار حکیم و توانمندی این موجود لطیف و ظریف را خلق کرده است. و ما برای دیدن تمام پدیده‌ها هم این نتیجه‌گیری را می‌کنیم و می‌فهمیم که بدون

شک، خداوندی توانا صاحب این همه برنامه‌ریزی دقیق است و امری کاملا محال است این همه نظم و پیچیدگی محصول صدفه و تصادف باشد. خلاصه آنکه همه‌ی این گزاره‌ها (موجودات و پدیده‌ها) می‌توانند نعمت و ابزاری باشند برای سرعت‌بخشی به پیمودن مسیر کمال توسط ابنای بشر از طریق شگفتی‌هایی که به بار می‌آورند.

دستاورد مادی: ما در علم محیط زیست مفهومی داریم به نام «اکوسیستم»، تعریف آن این است:

یک اکوسیستم حاوی محیط و موجودات زنده‌ی آن است. در اکوسیستم، تمامی موجودات و پدیده‌ها به صورت زنجیروار با هم ارتباط دارند اگر زمین را به عنوان یک اکوسیستم بزرگ در نظر بگیریم مشاهده می‌نماییم که تمامی موجوداتِ روی زمین و تمام پدیده‌ها به نوعی با هم ارتباط دارند و در یک چرخه‌ی کاملاً علمی، بشر از این ارتباطات کمال استفاده را برده است و به عنوان یک موجود زنده با قدرت عقل و اختیار و اراده‌ای که پروردگار منّان به آن بخشیده این روابط (درون زمین، بین جانوران و پدیده‌ها) را برای پیشرفت و موفقیت خود باز کرده است.

حال برگردیم به شبهه: فرد معترض بحث حیوانات منقرض‌شده را کرده است، به عنوان نمونه دایناسورها و نوعی حشره‌ی مخصوص را که در گوشه‌ای از این کره‌ی خاکی، روزگاری زنده بوده است را بررسی می‌کنیم:

درخصوص تاثیر و دستاورد معنوی بر ما: واقعاً باید سجده‌ی بندگی برای پروردگار بُه جای بیاوریم برای این همه شگفتی که چنین جانداران عظیم‌الجثه و قدرتمند و جالبی را خلق نموده است در مورد حشره هم باز

برایمان جالبتر است، برعکس آن در موجودی کوچک هم این همه ظرافتِ در عمل و خلقت وجود دارد.

اما از لحاظ مادی: واقعاً ادعایی سخیف است اگر ادعا کنیم دایناسورها برای بشر امروز نفعی ندارند. یا با پیدا کردن فسیل‌های دایناسورها و آثار حشره‌های میلیون‌ها سال پیش چه افق‌های روشنی برای محققان روشن می‌شود و چه اندازه به سیر مطالعاتی آنها در خصوص فراز و نشیب‌های حیات وحش و زیست‌شناسی حفاظت اهمیت می‌بخشد، و برای موجودات دیگر هم همین منوال وجود دارد. پس بار دیگر با اعتماد قلبی بیشتر از گذشته می‌گوییم: «ربّنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النّار»

***

علم الله متعال، قضا و قدر و سرنوشت (پاسخ به تمام شبهات در این زمینه)

اگر خدا پیشتر از همه چیز خبر دارد حتی از بدو تولد پس میداند چه کسی عبادت می‌کند و چه کسی عبادت یا هر کار دیگری نمی‌کند، او حتی میداند در چه زمانی اراده‌ات قوی است و چه موقع قوی نیست، پس بهشت و جهنم هم بصورت جدا درست شده است، خودش می‌داند از بدو تولد چه کسی کجا می‌رود، اگر بگوییم نمی‌تواند پس خدا نقص دارد و اگر هم بگوییم خدا همه چیز را میداند پس خودش بهشت و جهنم را مشخص کرده و بعبارت دیگر خدا تاس بازی می‌کند! لطفا جوابی بدون سفسطه بدهید.

پاسخ:

قبل از پاسخ در ابتدا- ولله المثل الاعلی- جهت تقریبِ ذهن به این مثال توجه بفرمایید:

من فردا صبح روی درب ورودی حیاط منزلمان به سمت کوچه، یک دوربین مخفی نصب می‌نمایم، و فردا شب هر آنچه که توسط دوربینم ضبط شده را به دقت نگاه می‌کنم. برای بنده مشخص می‌شود که ساعت ۳ بعد از ظهر به صورت کاملاً مخفیانه جلوی درب ما یک مرد درشت اندام، دختر بچه‌ای را با چاقو می‌کشد و فرار می‌کند. من بلافاصله آنچه را که در حافظه دوربینم ثبت گشته و مشاهده نمودم یادداشت می‌نمایم. به نظر شما آیا من در آن قتل نقشی داشته‌ام؟

مسلما خیر! من چکار کنم؟ خب او را نمی‌کشت! مگر من گفته‌ام بکش؟! بنده فقط آنچه را که دیده‌ام یادداشت نموده‌ام و بعد از چند ساعت از سرنوشت آن زن خبردار گشتم که توسط آن مرد درشت‌اندام مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و کشته می‌شود ... همین.

تا اینجا را متوجه شدید؟ اگر نه، توصیه می‌کنم دوباره بخوانید چون برای ادامه‌ی بحث، درک مثال فوق ضروری می‌باشد (هرچند مثال خیلی ساده‌ای می‌باشد).

پروردگار هم زندگی ما را از روز ازل دیده و سرنوشت ما را نوشته است فقط آن را دیده و نوشته است. حال فرق بنده که از دوربین مخفیِ موجود در خانه آن قتل وحُشتناک را دیدم با پروردگار که از روز ازل عملکرد و سرنوشت انسان‌ها (از جمله قتل فوق) را دیده در چه چیزی می‌باشد؟

ما باید حتماً فعل انجام شود تا آن را ببینیم و در ادامه آن را بنویسیم و ثبت نماییم (چرا؟ چون در بند زمان و مکان هستیم) اما پروردگار چون عالم به غیب می‌باشد و از آینده خبر دارد، حتی قبل از وقوع فعل و انجام فعل آن را دیده و نوشته است. (چرا؟ چون خداوند در بند زمان و مکان نیست).

درواقع پروردگار همان افعالی که ما الآن با اختیار خود انجام می‌دهیم را دیده و نوشته که ما به‌آن می‌گوییم سرنوشت.

در اینجا این سوال پیش می‌آید، پس آیا خداوند در سرنوشت ما بی‌تاثیر است؟

خیر، مثلا ممکن است ما در حق فردی ظلم کنیم «با اختیار خودمان». و پروردگار جهت قصاص، فردی را سبب می‌کند تا تاوان پس دهیم یا مثلاً صدقه داده‌ایم یا دعا کرده‌ایم «با اختیار خودمان» و پروردگار سببی را فراهم می‌کند تا بلا از ما دور شود.

همچنین خداوند چون مهربان است بدون اینکه دعا هم کرده باشیم یا فعلی انجام دهیم از سر فیض و بزرگی خود مراقب ما هست یا مثلا به کافران رزق و روزی می‌دهد. به طور خلاصه در حالی که ما طبق اختیار خود گام بر می‌داریم سببی فراهم می‌شود برای هدفی خاص که پروردگار عالمیان مد نظر قرار داده است. البته فراهم شدن آن سبب‌ها هم بخاطر عملکرد خود ماست. خداوند هم از روز ازل آن افعال اختیاری ما را دیده و به همین خاطر آن اسباب را سر راه ما قرار داده است.

خداوند ﷻ از بهشتی یا جهنمی شدن هر جنینی در شکم مادر خبر دارد ولی آیا اینکه خبر دارد بدین معناست که آن فرد که به دنیا می‌آید و بزرگ می‌شود هیچ اختیاری از خود ندارد، چون خداوند خبر دارد؟!

«اطلاع داشتن» با «دخالت کردن» و «وادار کردن» تفاوت دارد...

خبر داشتن خداوند بخاطر عالم‌الغیب بودنش می‌باشد وگرنه افراد به خواست خود در طول زندگی خوبی و بدی انجام می‌دهند پس- پناه بر خدا- پروردگار حکیم است و هرگز تاس بازی نمی‌کند.

***

چرا در نماز به خدا می‌گوییم «قل» مگر می‌شود؟

شبهه: چرا ما باید در نماز روبروی پروردگارمان بگوییم «قل هو الله احد» یعنی به خدا می‌گوییم قل: (بگو)!

پاسخ:

این شبهه متاسفانه ناشی از عدم آگاهی معترضان است، تا جایی که می‌گویند اگر خطاب به خدا است چرا باید بگوییم قل (بگو) و این را به عنوان اشکال قرآن مطرح می‌کنند و... اما باید بدانیم که این سوره‌ها اول برای هدایت بشر نازل شده‌اند و در نماز هم مورد استفاده قرار می‌گیرند. اگر کاربرد آنها فقط برای نماز بود، شاید می‌توانستند این شبهه را مطرح کنند اما این گونه نیست.

ما بعد از سوره‌ی حمد هر سوره‌ای که بخوانیم مختار هستیم، کسی دوست دارد سوره‌ی اخلاص را می‌خواند، کس دیگری سوره‌ی نصر و... هرچند اگر این سوره‌ها فقط برای نماز هم بودند، باز مشکلی ایجاد نمی‌شد چون پروردگار در قرآن فرموده است:

﴿إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾[1] «من الله هستم، و معبودی (بحق) جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هرگونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی.»

نماز برای یاد کردن خداست. برای ستایش و عبادت، و در سوره‌ی اخلاص پروردگار فرموده است: «بگو، خدا یکتاست.»

این آیه زمان خود به این شیوه بر قلب پیامبر نازل شده است. و ما با تکرار آن خدا را یاد می‌کنیم و مفاهیم بزرگ این سوره را در ذهن یادآوری می‌کنیم. اصلاً آنگونه که اسلام‌ستیزان فکر می‌کنند، گفتگو و خطاب کردن نیست بلکه عبادت و یاد کردن پروردگار به آن شیوه که پروردگار خودش می‌خواهد است. والله أعلم!

***

گفتگوی اعتقادی استاد و دانشجو سر کلاس درس (طبق یک رویداد واقعی):

دانشجویی برای بنده پیام فرستاده که استادم این سوالات را پرسیده و کسی در کلاس پاسخ آنها را ندانسته است. که جواب‌ها را برای دانشجو ارسال نمودم و ایشان به استاد رساندند. ملاحظه بفرمایید:

استاد: آیا همه چیز از خداست.

پاسخ:

بدون شک تمام خوبی‌ها از جانب خداست اما چیزی بنام بدی وجود ندارد و نبود خوبی به عنوان بدی یاد می‌شود. پس بدی عَدم خوبی است و

---

۱. طه: ۱۴.

خداوند موجودات را خلق کرده است نه معدومات را. در مورد کائنات هم بله همه چیز توسط امر پرودگار بوجود آمده است.

استاد: آیا خداوند همه چیز است، آیا هر چیزی می‌تواند خدا باشد؟

پاسخ:

پروردگار خالق یکتاست و غیر از خدا همه چیز مخلوق است. و هر چیزی هم نمی‌تواند خالق باشد و هم مخلوق و این «اجتماع نقیضین» است و از لحاظ عقلی کاملاً مردود است.

استاد: پس شیطان کیست؟آیا ذات پاک می‌تواند چنین موجود خبیثی را خلق کند؟

پاسخ:

شیطان یکی از جنیان است که جزو مقربان درگاه خدا بود، ولی به دلیل نافرمانی‌ای که انجام داد از درگاه خدا بیرون رانده شد.

جنیان هم مانند انسانها از اختیار برخوردار هستند و می‌توانند کارهای خوب و بد انجام دهند. شیطان به اختیار خود نافرمانی کرد و پروردگار هم به نافرمانی او راضی نبود. اگر راضی بود او را از درگاهش بیرون نمی‌راند. پس شیطان با پلیدی خلق نشد بلکه به صورت پاک خلق شد ولی خودش با اراده‌ی خودش به اینجا رسید.

بدون شک شما زمانی باورمند بوده‌اید، آیا خدا دوست دارد که الآن با اختیار خود اینگونه جوانان مردم را از راه گمراه می‌کنید؟ پس لطفاً مبحث اختیار را فراموش نکنید.

استاد: می گوید این دنیا زندان مسلمان وآن عالم بهشت اوست! آیا کسی که بگوید من بنده خودم را از پدر و مادرش بیشتر دوست دارم منطقی است که بگوید این دنیا را برایش زندان می کنم؟!

پاسخ:

اینکه پروردگار فرموده است: دنیا زندان مومن است اصلاً به این معنا نیست که زنجیری به پایش بسته شده و پشت میله‌های آهنی قرار دارد بلکه این دنیا به نسبت نعمت‌ها و زیبایی‌های مقرر در جهان آخرت برای مؤمنان زندان است. وگرنه مؤمن هم زندگی خود را می‌کند. منتها پروردگار هم در حدّ توان خود انسان، او را مورد آزمایش قرار می‌دهد، ولی در عالم دیگر آزمایشی وجود ندارد و افرادی که اهل رستگاری هستند به زندگی زیبای ابدی خود ادامه می‌دهند.

یک سوال از شما: آیا همین کلاس درسی که دارید و امتحان میان ترم و پایان ترمی که می‌گیرید به مثابه‌ی زندان است برای دانشجویان؟

پس شما زندانبان هستید! در حالی که اینگونه نیست، شما استاد هستید و این دانشجویان برای آموزش و رسیدن به کمال آمده‌اند تا در نهایت در امتحان قبول شوند و به مرحله‌ی بالاتری بروند. زندگی دنیایی نیز این چنین است.

استاد: با عبادت کردن من و شما آیا چیزی به خدا اضافه می‌شود یا با عبادت نکردن چیزی از او کم می گردد؟!

پاسخ:

بدون شک با عبادت ما نه چیزی به خدا اضافه می‌شود نه از او کم، زیرا خدا خود فرموده که من«صمد» یعنی بی‌نیاز هستم. ولی آیا انسانها هم

«صمد» هستند؟ آیا انسانها هم از رحمت پروردگار بی‌نیازند؟ آیا نباید رحمت و رضایت پرودگار جهانیان را به وسیله‌ی عبادات کسب کنند. پس نتیجه‌گیری شما درست نمی‌باشد.

استاد: می‌خواهم دانشجویان این آیه را برای من ثبات کنند؟ «خداوند از رگ گردن به ما نزدیکتر است»،[1] چطور؟ کجا؟ چگونه؟

کسی که از رگ گرن به من نزدیک‌تر است چطور یك جای دیگر گفته است شیطان مانند خون در رگهای شماست؟! کدام یك به ما نزدیک‌تر است، خدا یا شیطان!

پاسخ:

متاسفانه شما مفاهیم را به خوبی درک نکرده‌اید. از رگ گردن نزدیک‌تر بودن تمثیلی است به معنای اوج استیلا و احاطه‌ی پروردگار بر ما، و اینکه چرا رگ گردن را نام برده است، این رگ، رگِ حیاتی بدن است و با قطع آن سریعاً جان می‌دهیم. و پرودگار فرموده از آن به شما نزدیک‌تر هستم. نه اینکه پرودگار جسم و شکل دارد و در گردن ما است.

در مورد گردش شیطان درون رگ‌های آدم هم بخاطر وسوسه کردن[2] با دانستن مفهوم بالا که منظور احاطه و قدرت پروردگار بر ماست، شبهه‌ی شما برطرف می‌شود.

---

۱. ق: ۱۶: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾

۲. اشاره به حدیث صحیحی است که پیامبرﷺ فرموده‌اند: (إن الشيطان يجرى من الإنسان مجرى الدم)، صحيح البخاری ۳ / ۵۰ ح ۲۰۳۸؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ؛ صحيح مسلم ۴ / ۱۷۱۲ ح ۲۱۷۴؛ الناشر: دار إحياء التراث العربی- بيروت.

استاد: اصلاً با منطق همخوانی دارد که ابلیس که خدا را دید و چندین سال با هم بودند، قدرت اعظم خدا را دید. مگر می‌شود بگوید من نافرمانی می‌کنم ... اصلاً با عقل همخوانی ندارد؟!

پاسخ:

چرا با عقل همخوانی ندارد؟ اگر می‌گفتند ملائکه نافرمانی کرده‌اند حرف شما درست بود چون آنها معصوم از خطا و گناه هستند ولی زمانی که شیطان از جنیان است و توانایی و اراده و اختیار گناه برای او تعریف شده است چرا آن را ضد عقل بپنداریم؟ ضمناً شیطان تکبّر کرد و حاضر نشد برای انسان سجده کند نه اینکه از سجده کردن برای پروردگار ابا کند.

***

فهم آسان قرآن

شبهه: مگر الله پاک در قرآن بیان نمی‌کند که ما قرآن را قابل فهم و آسان قرار دادیم پس چرا در خیلی از جاها به معنی راحت آن نمی‌رسیم و در آن اختلاف می‌کنند؟!

پاسخ:

به این آیه توجه بفرمایید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّـهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾[1]

«و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آیات آن، آیات محکم است که اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابه هستند، اما آن کسانی که در دلهایشان انحراف است تنها آیات متشابه را پیروی می‌کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین منظور آن آیات را به دلخواه خود تاویل می‌کنند، در حالی که تاویل آن را نمی‌دانند مگر خدا و راسخین در علم، می‌گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه‌اش از جانب پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی‌گیرند.»

در اینجا سوال پیش می آید: آیا تمام افرادی که در طول تاریخ به عنوان عالم شناخته شده اند «راسخین در علم» بوده اند؟

خیر. بعضی از افراد عالم‌نما هستند و اصلاً عالم نیستند ... مساله‌ای دیگر که در این زمینه قابل توجه است:

یکی از اعجاز قرآن این است که کلمات و مفاهیم آن ساختار لایه‌ای دارند؛ یعنی هر چه بیشتر در قرآن تدبّر کنیم به مفاهیم ژرف‌تری دست پیدا خواهیم کرد، در عین حال اگر یک فرد بسیار کم‌سواد هم قرآن را مطالعه کند احساس می‌کند که دستاورد بسیار زیادی داشته است، در حالی که فردی با تدبّر و دقت بیشتری آن را مطالعه کند به لایه‌های عمیق‌تری می‌رسد. عده‌ای از علما تدبّر عمیق‌تری دارند و و عده‌ای دیگر به لایه‌های کمتری دست یافته‌اند.

---

۱. آل عمران: ۷.

ولی بدون شک قرآن مثل یک اقیانوس عمیق است که شاید عده‌ای در نزدیکی سطح آب ماهی بگیرند و عده‌ای در ژرفای آب دنبال مروارید باشند و برای هر کسی (با هر اندازه تدبّر) دارای راحتی و لذت است.

***

جنسیت جنین و شبهه‌ی مطرح شده

شبهه: در قرآن یا حدیث آمده که پس از هفته‌ها شکل گرفتن جنین، جنسیت تعیین می‌گردد که در واقع کاملا اشتباه است، در همان لحظه‌ی آغازین لقاح، جنسیت معلوم می‌شود و این امر علمی است چرا دین تناقض دارد؟

پاسخ:

به احتمال قوی منظور شما این حدیث از رسول اکرمﷺ می‌باشد:

(إن الله عز وجل وكل بالرحم ملكا، يقول: يا رب نطفة، يا رب علقة، يا رب مضغة، فإذا أراد أن يقضي خلقه قال: أذكر أم أنثى، شقي أم سعيد، فما الرزق والأجل، فيكتب في بطن أمه).[1]

«خداوند فرشته‌ای را مأمور رحم زن باردار می‌کند و پس از استقرار نطفه، فرشته می‌گوید: پروردگارا، نطفه است، پروردگار عَلَقه (خون بسته) است، پروردگارا مضغه (پاره گوشتی) است. آنگاه که خداوند متعال اراده فرمود آن نطفه را خلق کند و بیافریند، فرشته عرض می‌کند: پروردگارا مرد است یا زن؟ بدبخت است یا سعادتمند؟ رزق او چیست؟ عمرش چقدرِ است؟ همه‌ی اینها را در زمانی که آن انسان در رحم مادر است فرشته می‌نویسد.»

---

۱. صحیح البخاری ۱ / ۷۰ ح ۳۱۸؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ

اما رفع شبهه:

اگر بحث دانستن است که پرودگار از روز ازل می‌دانست که این جنین مذکر می‌شود یا مونث، چه برسد به زمان لقاح اسپرم و تخمک. اما بحث جنسیت تعیین کردن:

اصلاً از این حدیث استنباط نمی‌شود که بعد از مضغه شدن جنسیت تعیین می‌گردد! بلکه می‌گوید در این زمان پرودگار اطلاعات پیرامون جنین را به فرشتگان می‌گوید که یکی از این اطلاعات بحث جنسیت است.

•••

مقایسه‌ی یک ایدئولوژی با یک وسیله

جملات زیر برای بنده ارسال شده است، بعد از تعریف و تمجید فراوان از موبایل، آن را با دین مقایسه نمود و موبایل را مفیدتر دانست و جملات زیر را در ادامه نوشت، پاسخ آن را چگونه بدهم؟

«حال حکایت موبایل شده حکایت قرآن و اسلام، با این تفاوت که هنوز چند دهه از عمر موبایل نگذشته است اما اسلام عمر هزار و چهارصد ساله دارد، یقینا در طول این مدت‌زمان دراز، هزاران مطلب بدان اضافه شده است، و چه بسا خیلی از فرقه‌ها برای اثبات حقانیت خود دست به هر رقابتی زده‌اند، بعید نیست در صد سال آینده دکانداران دین موبایل را هم به آیه‌های قران اضافه کنند و با ادعا به اشاره کردن موبایل در قرآن خود را مطرح کنند.»

پاسخ:

مقایسه‌ی یک ایدئولوژی با یک وسیله (!) این نوع را دیگر ندیده بودیم. بفرمایید به ما بگویید اگر یک شخص با زن خود مشکل داشته باشد موبایل

چگونه مشکل آنان را حل می‌کند؟ اگر یک حاکم ظالم وجود داشت، موبایل چگونه مشکلات مردم را حل می‌کند؟

این اشخاصِ دارای ایدئولوژی هستند که بوسیله‌ی موبایل، حرف‌هایشان را به جاهای دیگر منتقل می‌کنند؟ البته با توجه به نوع قیاس شما این موبایل است که خود میانجی‌گری می‌کند؟! واقعاً درود بر این قیاستان!

فرقه‌ها هر کاری می‌کنند به خودشان مربوط است! اگر کارشان درست بود از فرقه‌گرایی خارج می‌شدند و تبدیل به یک گروه بزرگ و امت می‌گشتند. ما با قرآن طرف هستیم که همه را به وحدت دعوت می‌کند و اصلاً لازم نیست برای اشاعه‌ی دین، از دروغ استفاده کنیم بلکه این تفکرِ پستِ سرمایه‌داری و نظریه‌ی پستِ ماکیاولیسم است که می‌گوید «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» و به هر قیمتی که شده تبلیغ و رقابت و دزدی کنند.

نه عزیزم اسلام مبارک از اینها جداست. اینکه شاید روزی آیه‌ی موبایل را در قرآن جای دهند، به تفکر محدود شما بر می‌گردد چون اگر اصل بر این بود و دست‌ورزی در قرآن آنقدر راحت بود خیلی وقت پیش زورمداران و دشمنان اسلام یک خدشه‌ی کوچک در قرآن وارد می‌کردند ولی نگاه کنید به همین قرآنِ بیرمنگام که در ۲۰۱۵م پیدا شد. طبق تحقیقاتی که به وسیله‌ی نیمه عمر کربن انجام دادند مشخص شد که مصحف شریف به زمان پیامبرﷺ بر می‌گردد و با قرآن‌های امروزی هیچ تفاوتی ندارد.

معترض: برای من یکی از عجایب دنیا وجود همین موبایل است که اصلا برا من قابل هضم نیست که چه تکنولوژی پشت این وسیله‌ی کوچک پنهان می‌باشد، همین که با فرستادن فرکانس میشود آن سر دنیا با فردی صحبت

کرد، خیلی اعجاب‌آور است تا اینکه مثلا قرآن چند بار به تفکر و... اشاره کرده است.

پاسخ:

قرآن آمده که ما را به تفکر تشویق کند، تا تفکر کنیم و ما هستیم که باید تفکر کنیم تا موبایل را بسازیم ولی موبایل بجز صفر و یکی که ما برایش تعریف می‌کنیم از خودش چه چیزی دارد؟!

معترض: نظمی که من در دیوانهای شعر شاعران ایرانی می‌بینم بسیار جالب و شگفت انگیزتر است تا نظمی که در دیوان شعر عربی مثل قرآن وجود دارد.

پاسخ:

شما میل خودتان است که چطور فکر می‌کنید و می‌بینید. کسی هم برای تفکر شما اهمیت قائل نیست. ولی ادبیات جهان در مقابل قرآن کم آورده است زمانی که قرآن می‌گوید فقط یک سوره مثل سوره‌های من بیاورید.

فقط یک سوره! که تا این حد، دارای اعجاز و معنی و ساختار لایه‌ای و تاثیرگزاری و شیوایی و... باشد. در حالی که در بین شاعران ممکن است سنایی شعری داشته باشد که از یکی از شعرهای سعدی بالاتر است، یا یکی غزلی داشته باشد در حد غزل‌های حافظ و...

معترض: من اگر به دین و خدا و قرآن توهین می‌کنم، اگر خدا خودش جرات دارد از حقانیت خود دفاع کند و بیاید به من تذکر بدهد، نیازی نیست افرادی مثل شما کاسه‌ی داغتر از آش شوند و خودشان را فدا کنند.

پاسخ:

بدون شک، ولی خدا از حد تصور شما خیلی بالاتر و مهربانتر است و به شما فرصت داده تا روز معین (بلکه جبران کنید) اما نگران نباشیدٌ روز موعود زیاد دور نیست. بعد از مرگ هر کسی روز موعودش فرا رسیده چون دیگر از او کاری بر نمی‌آید، و مرگ هم بسیار نزدیک است.

اما گاهی اوقات به شما حق می‌دهم که به تبلیغ دینی و دعوت ما اعتراض کنید! چون تفکر شما می‌گوید افراد هر کار که می‌خواهند انجام دهند، اصلا به ما چه مربوط است! حتی اگر کاری که می‌کند به ضرر او باشد! اما جالب توجه اینجاست که از انسانیت هم دم می‌زنید ولی ما این گونه نیستیم، اگر دوستی داشته باشیم و مشاهده کنیم که به سمت پرتگاه می‌رود وظیفه داریم او را نجات دهیم.

معترض: علم اشتباه خود را می‌پذیرد اما دین نه، نباید هم بپذیرد وقتی در طول این همه سال، صدها فرقه و مذهب از دل آن بیرون آمده است، و اینقدر هم از خودش مطمئن است و اگر نخواهی دین داشته باشی و آزادانه زندگی کنی متهم به واژه‌های ملحد، مرتد، کافر و صدها چرندیات دیگر می‌شوی و نهایتا حق زندگی نداری و باید بمیری.

پاسخ:

بله علم اشتباهات خود را می‌پذیرد، چون آغاز آن شک است (مشاهده و فرضیه) و بعد تبدیل به یقین می‌شود و بعد دوباره مورد شک قرار می‌گیرد و این بار مردود می‌شود، درواقع ماهیت علم این است. ولی آیا ماهیت یک دین هم با گمان شروع می‌شود؟ یا از جانب یک منبع و مبدأ مطمئن فرود می‌آید؟

ما باید به خوبی توجه داشته باشیم که عقلانیت دین را می‌پذیرد ودستورات عقلی غیر قابل رد می‌باشند، برای درک بیشتر به این مثال توجه بفرمایید:

آیا امکان دارد آب و آتش (بصورت خالص) به اتفاق هم در یک ظرف قرار بگیرند؟ خیر. هرگز عقل این را قبول نمی‌کند چون اجتماع نقیضین است. پس زمانی که شما قبول کردید که اجتماع نقیضین قابل پذیرش است آن موقع می‌توانید بگویید که عقلانیت هم قابل رد کردن است. و همان طور که گفتم عقلانیت، وجود یک خالق و یک ناظم توانمند را می‌پذیرد. همچنین علم فقط در حیطه‌ی حواس پنجگانه کاربرد دارد اما دین ماورای حواس پنجگانه است و با روحیات و معنویات در ارتباط می‌باشد لذا دین و عقل در دو حوزه‌ی متفاوت می‌باشند. پس مقایسه‌ی آنها با یکدیگر نیز اشتباه است.

پیش‌فرضی که در ادامه ذکر کردید (هرکس دین دارد دیگر زندگی نمی‌کند و می‌میرد!) نادرست می‌باشد. بی‌گمان زندگی یک شخص دین‌دار بسیار لذت‌بخش‌تر و زیباتر می‌باشد حتی تحقیقات دانشمندان این را به وضوح نشان داده است.



آیا ما بخاطر اشتباه آدم و حوا آزمایش می‌شویم؟

ما الآن بخاطر اشتباه پدر و مادرمان آدم و حوا اینجا هستیم، اشتباه ما چی بوده که‌باید بخاطر اشتباه پدر و مادرمان، این همه سختی و امتحان رو تحمل کنیم؟

پاسخ:

اگر به قرآن کریم نگاه کنیم متوجه می‌شویم که پرودگار به فرشتگان فرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[۱] «و چون به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم.»

آیا منظورش فقط حضرت آدم بود؟ خیر منظورش کل انسانها بود. و ما همگی خلیفه در زمین هستیم (که قدر این فرصت را نمی‌دانیم و با اراده‌ی خود شروع به معصیت و حتی عده‌ای به انکار پرودگار کرده‌ایم).

و مؤید این ادعا این آیه از قرآن مجید است:

﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَـٰهٌ مَّعَ اللَّـهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾[۲] «(آیا بتها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هر گاه او را به کمك طلبد، و شما (انسانها) را (برابر قانون حیات دائماً به طور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این کره‌ی خاکی مسلّط و مستقرّ می‌گرداند. حال با توجّه بدین امور) آیا معبودی با خدا است؟! واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید.»

به این نتیجه می‌رسیم که این تکلیف و زندگی دنیایی برای تمام بشریت می‌باشد. و چنان که می‌دانیم حضرت آدم‌﷣ هم در بهشتی که حضور داشت، پروردگار او را مورد آزمایش قرار داد.

---

۱. بقره: ۳۰.

۲. نمل: ۶۲.

اگر ما به خاطر حرکت پدرمان آدم در سختی و آزمایش هستیم، پس اوﷺ به خاطر حرکت چه کسی در آزمایش قرار گرفت؟ پس این نتیجه‌گیری نادرست است که تقصیر را گردن حضرت آدم بیندازیم. او هم یک بشر بود و از جانب پروردگار مورد امتحان قرار گرفت. و ما هم مورد آزمایش قرار می‌گیریم چون همه برای جانشینی در زمین آفریده شده‌ایم.

***

شبهه‌ای عجیب درمورد اختیار انسان

اگر واقعا انسان صاحب اختیار است پس من خدای خود هستم و نیازی به خدای دیگر ندارم و خود توانایی پایه‌گزار قوانین زندگی خود هستم و خود انتخاب می‌کنم که چه باشم؟!

پاسخ:

پس فرد دیگری هم مثل شما فکر می‌کند؛ یعنی: می‌گوید من صاحب اختیارم، من خودم خدای خودم هستم و قوانین زندگی خودم را خودم تعیین می‌کنم. و جالب اینجاست یکی از قوانین زندگی او این است که شما را آزار دهد!

شما حق اعتراض ندارید چون او خدای خود است، اختیارش در دست خودش است و قوانین زندگیش را خودش وضع می‌کند آیا شما راضی هستید؟ و قبول خواهید کرد؟

دوسته عزیز حتی در سطح فردی ایده‌ی شما قابل انجام نیست چه رسد به حوزه‌ی اجتماعی و ملی و بین‌المللی! این همه سلیقه‌ی موجود را چگونه کنترل خواهید کرد؟

(شما نگفته‌اید ولی من خودم می‌گویم) ممکن است فردی بگوید قوانین حقوق بشر برای تمام مردم جهان وضع شده‌اند تا به آن عمل کنند. کدام حقوق بشر! منادیان آن چه کسانی هستند؟ وضع‌کنندگان آن چه کسانی هستند؟ آمریکا و انگلیس و فرانسه و ایتالیا و روسیه را می‌گویید؟

پس بروید کشتار مردم مسلمان مراکش و مالی و الجزایر به دست فرانسه را مطالعه بفرمایید. بروید کشتار مردم مسلمان لیبی به دست سربازان ایتالیا و دلیل جنبش عمر مختار را مطالعه بفرمایید. بروید کشتار مردم مسلمان هندوستان به دست انگلیسها را مطالعه بفرمایید. بروید کشتار مردم مسلمان افغانستان و عراق به دست آمریکاییها را مطالعه بفرمایید. بروید کشتار مردم مسلمان شوروی به دست لنین و استالین را مطالعه بفرمایید.

همه‌ی اینها حرف شما را می‌زدند و می‌زنند. این است قانون شما؟ این چه قانونی است که به فکر مردم بی‌دفاع نیست؟ این چه قانونی است که می‌گوید: دنیا دو دسته است، یا با من یا برضد من!

فکری که شما دارید قابل احترام است، اما شما اندیشه‌ای را مطرح نموده‌اید که سالها پیش جوانهای آمریکا و فرانسه و ایتالیا و... داشتند و تبعات این اندیشه بر مردم کره‌ی زمین تحمیل شد، و همگان درد آن را دیدند و چشیدند و همه چیز از همان مثال اول شروع شد که برای شما ذکر کردم: یکی از قوانین زندگی او این است که شما را آزار دهد!

شما حق اعتراض ندارید چون او خدای خود است، اختیارش در دست خودش است. مراکز جهانی و رسانه و دادگاه هم در اختیار خودشان است، بروید در اینترنت جستجو کنید و ببینید «حقِ وِتو» چیست! آن موقع عمق فاجعه و حرف من را متوجه خواهید شد.

پس در نتیجه:

قانون‌گزار باید خدا باشد نه بشر. همه در نزد خدا مخلوق هستند، همه باید فرمانبردار باشند و همه باید به حقوق یکدیگر احترام بگذارند، اگر کسی تخطی کرد (بنا بر اختیارش) با خدای مقتدر و توانا طرف است.

•••

چرا برای مسلمان آزمون است ولی برای کافر عذاب!

چرا کافری که بیمار می‌شود دچار عذاب الهی است ولی مسلمان دچار آزمون الهی می‌گردد!

پاسخ:

تمام شبهاتی که در سایت‌های اینترنتی و کتابهای اسلام‌ستیزان وجود دارد ناشی از عدم آگاهی و سطحی‌نگری می‌باشد. به عنوان مثال در شبهه‌ی فوق، باید دیدمان را وسیع کنیم تا دلیل و حکمت این سخن را درک کنیم. افرادی که کافر هستند، این دنیا برای آنها به منزله‌ی بهشت است و پروردگار از سر لطف و مهربانی خود تا زمانی که وقت مرگشان فرا می‌رسد به آنها فرصت داده است تا شاید به اختیار خود توبه کنند. و در متون دینی به صورت واضح و آشکار آمده که آنها قیامت رنگین و خوشحال‌کننده‌ای ندارند. اما فرد مؤمن و باتقوا این گونه نیست بلکه برای او آینده‌ی زیبایی در نظر گرفته شده است، در آنجا از سختی‌ها و ملالت‌ها خبری نیست، حافظ شیرازی در یکی از غزل‌های زیبایش چنین سروده است:

خـــرم آن روز کـــز ایـــن منـــزل ویـــران بـــروم

راحـــت جـــان طلـــبم و از پـــی جانـــان بـــروم

کمی دقیق‌تر اگر سراغ پاسخ برویم می‌گوییم: کافر، ابدیتش عذاب است، چون عقیده و باوری ندارد؛ پس عذابی که در این جهان می‌بیند به اضافه‌ی عذاب آخرتش است و به حال او فرقی نمی‌کند اما فرد مؤمن و مسلمان و باتقوا چون به خداوند و مهربانیت او باور دارد قرار است آینده‌ی خوبی داشته باشد و چون عقیده دارد، عذاب این دنیا برای او به عنوان کفاره‌ی گناهانش محسوب می‌شود، به این حدیث از پیامبرﷺ توجه بفرمایید:

(ما يصيب المسلم، من نصب ولا وصب، ولا هم ولا حزن ولا أذى ولا غم، حتى الشوكة يشاكها، إلا كفر الله بها من خطاياه).[1]

«مسلمان هیچگاه دچار خستگی، بیماری و ناراحتی و غم و گرفتاری نمی‌شود مگر اینکه به وسیله آن گناهانش بخشیده می‌شود حتی اگر هم خاری در پایش فرو رود.»

عذاب این دنیا از بار سختی‌های قیامتش می‌کاهد اما کافر چون عقیده‌ای ندارد هرگونه مجرای ارتباطی و پل پشت سر خود را به دست خود خراب کرده است و عذاب این دنیا برای او به حال سرانجام قیامتش تاثیر آن چنانی ندارد. پس برای یک مؤمن به واسطه‌ی عقیده‌ی توحیدی خویش آزمونی است تا نزد پروردگار ایمان و شکرگزاری و باورش محک زده شود به اضافه‌ی اینکه کفاره‌ی گناهانش گردد اما برای کافر این گونه نیست.

کلام آخر: به خاطر عقیده و باور آنها این گونه است. کافر چه آزمایش شود چه نشود بدون عقیده می‌باشد و تکلیفش مشخص است، چون درد و رنجش تاثیری در آخرتش ندارد اما برای مؤمن عذاب نیست چون عقیده دارد، و به

---

۱. صحیح البخاری ۱۱۴/۷ ح ۵۶۴۱؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ.

عنوان جبرانی در پرونده‌ی قیامتش درج خواهد شد (به زبان ساده‌تر: تصور می‌کنیم هر دو آزمایش می‌شوند، برای مؤمن احتمال موفقیت و ترفیع درجه وجود دارد ولی، برای کافر چه با شکست و چه با موفقیت در آزمون، ترفیع درجه‌ای وجود ندارد و تنها حاصل او درد و رنج است).

***

چرا برای اقوام دنیای امروز عذاب نازل نمی‌شود؟

چرا قبلا عذاب خدا زود می‌آمد ولی الآن با این جنایت‌هایی که گروه‌های تندرو بر سر انسانها می‌آورند عذاب خدا نازل نمی‌شود؟!

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه سه نکته بسیار حائز اهمیت می‌باشد: با چه اعتمادی می‌گوییم که دیگر عذابی در این عصر نازل نمی‌شود؟

ما انتظار داریم که باید حتماً طوفانی بیاید یا از آسمان سنگ ببارد یا یک صیحه‌ی آسمانی شنیده شود یا باد سردی مردم را زیر و رو کند، در حالی که در عصر حاضر هم بسیاری از این اتفاقات روی می‌دهد و ما صرفا برای آنها توجیه علمی ذکر می‌کنیم و خسارات آن بر مردم را نادیده می‌گیریم. (سونامی و...)

حتی بسیاری از بیماری‌های لاعلاج هم که در مقطعی خاص افراد زیادی را از بین می‌برند می‌توانند نوعی عذاب باشند یا یک حاکم ستمگر که مردم را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد نیز می‌تواند عذابی بر مردمان باشد. یا شاید افراد ستمگر در رفاه و نعمت‌های مادی باشند ولی مدام در عذاب‌های روحی و عدم آرامش و افسردگی به سر ببرند اما در جواب آمدن عذاب؛ چرا عذابی

نمی‌آید که تمام مردم یک قوم و گروه کافر و فاسق و ستمگر را نابود کند بر می‌گردد به رحمت للعالمین بودن حضرت رسول اکرمﷺ که بخاطر این صفت، درخواست هلاک و نابودی را برای هیچ قومی نکرده است به امید اینکهّ آنها یا آیندگان آنها در نسل‌های بعدی اصلاح گردند.

نکته بعد این است که بسیاری از اوقات به خاطر جمود و بی‌تحرکی خودمان خود را مستحق دیدن و تحمل این سختی‌ها کرده‌ایم. یعنی انتظار داریم همین‌گونه بنشینیم و خدا ظالمان را نابود کند! و طبعاً اگر عذاب یکی از سنت‌های الهی است، گرفتن حق و حرکت (از جانب مؤمنان) هم یک سنت الهی است اما در کل این در حیطه‌ی فرمان خداست و ما برای خدا تعیین تکلیف نمی‌کنیم. و مطالبی که در بالا ذکر نمودم، برای بنده قابل تامل هستند.



شک در وجود خدای متعال

سلام خسته نباشید، من مدتی پیش با یکی از دوستانم که به خدا اعتقادی ندارد بحث می‌کردم ولی متاسفانه نتوانستم او را قانع کنم ولی بدبختانه خودم اندکی دچار تردید شده‌ام، از آن روز واقعا احساس بدی دارم، نمی‌دونم باید چکار کنم، من هر دلیلی میارم مغزم قبول نمی‌کنه، انگار چیزی نمی‌گذارد که واقعیت را ببینم ولی از ته دل احساس می‌کنم هنوز یک اعتقادات کمی برایم مانده است چون هنوز خدا را احساسَ می‌کنم، بیشتر دلایل آن دوستم هم تقریبا به تصادفی بودن پدید آمدن دنیا بر می‌گشت،

خیلی دوست دارم که دوباره ایمانم برگردد، خواهش می‌کنم کمکم کنید. اینکه آیا امکان دارد این دنیا تصادفی به وجود آمده باشد؟

پاسخ:

سلام دوست بزرگوارم. همیشه وقتی با این افراد بحث می‌کنم می‌گویم: شما به جز دنیا یک سیستم هوشمندِ پایدارِ دیگر را به بنده معرفی کنید که خود به خود و بر اثر تصادف بوجود آمده باشد؟ (واقعاً جوابی تا به حال نشنیده و ندیده‌ام.)

آیا عقل شما می‌پذیرد که در اثر انفجار یک چاپخانه، یک دیکشنری قطور و مرتب و جامع بوجود بیاید! آیا امکان دارد در اثر انفجار کارخانه‌ی ماشین‌سازی، یک دستگاه ماشین تمام اتوماتیک بوجود بیاید! اگر عقل این مثال‌ها را بپذیرد من هم مثال شما «خود بخودی بوجود آمدن جهان» را خواهم پذیرفت.

اگر دنیا محصول یک اتفاق است و فردی حکیم آن را نساخته است چرا این همه قوانین طبیعی ثابت وجود دارد؟ مثلا چرا آب در صد درجه می‌جوشد؟ و در صفر درجه یخ می‌زند؟ چرا بر حسب اتفاق هم که شده یک بار آب در ۱۰۰ درجه یخ نمی‌زند و در صفر درجه نمی‌جوشد؟

اگر دنیای به این بزرگی بر حسب اتفاق بوجود آمده است چرا برای آب و هیچ گزاره‌ی دیگری این اتفاق نمی‌افتد! و این گویای آن است که این قوانین تنظیم شده‌اند، مخالفین چه بخواهند چه نخواهند این گونه است. ملحدان تا وجود پروردگار منان را نپذیرند احتمال یک میلیاردم را پذیرفته‌اند (این عدد خیلی خیلی بیشتر است ولی اشکالی ندارد ما می‌گوییم یک میلیارد) مثلاً به

شخصی بگویند احتمال یک میلیاردم وجود دارد که اگر از منزل بیرون بروی در چاله خواهی افتاد! و او بگوید پس بیرون نمی‌روم.

یعنی ۹۹۹ میلیون و ۹۹۹ هزار و ۹۹۹ بار احتمال دارد که در چاله نیفتد ولی می‌گوید باز هم احتمال دارد، پس من از خانه بیرون نمی‌روم! مشخص است که این شخص نمی‌خواهد بیرون برود وگرنه این سوال را از هر فرد عاقلی در جهان بپرسیم می‌گوید بیرون می‌روم. در بحث ما هم ۹۹۹ میلیون و ۹۹۹ هزار و ۹۹۹ بار احتمال دارد که یک ناظم و خالق قدرتمند آن را ساخته باشد ولی می‌گویند: نه یک میلیاردم بار احتمال دارد که دنیا خود به خود به وجود آمده باشد.

عزیزان این همه سردرد را نمی‌خواهد، آن شخص بدون هیچ دلیلی می‌گوید من خدا را قبول ندارم و هیچ دلیلی را هم نخواهم پذیرفت. و ما هم باید بگوییم میل خودت است، خودت و قیامت خودت، آنچه لازم بود خدمت شما عرض کردیم.

و به شما قول می‌دهم اگر بحث قبول یا رد آفریدگار در کار نبود هیچ ملحدی نمی‌پذیرفت که دنیا اتفاقی ساخته شده باشد، و هرکس این را می‌گفت به او می‌خندیدند ولی اکنون بحث منافع آنها در میان است. می‌دانید چه منافعی؟ می‌خواهید بدانید؟ تمام مکاتب دست‌ساز بشرِ امروز (مارکسیسم و فرویدیسم و داروینیسم و لیبرالیسم و سکولاریسم و...) بر پایه‌ی اومانیسم (انسان‌خدایی یا انسان‌محوری) شکل گرفته‌اند...

و اگر خداگرایی را بپذیرند، تمام برنامه‌های آنها به ورطه‌ی نابودی می‌رسد و بی‌اعتبار می‌گردد زیرا اگر قانون خدا و آفریدگار در میان باشد دیگر قانون بشر کارایی نخواهد داشت، و هدف از تشکیل همه‌ی آنها هم کنار گذاشتن

خداگرایی و بوجود آوردن انسان‌گرایی بوده تا خود بر دنیا حکومت کنند وگرنه اتفاقی ساخته شدن دنیا برای هیچ عاقلی قابل پذیرش نیست، بنده برای درک موضوع از عدد یک میلیارد استفاده کردم. مشاهده بفرمایید که برای ساخته شدن اتفاقی پروتئین‌های فقط یک آمیب (جاندار تک سلولی) احتمالی وجود دارد با عدد:

یک بر یک ضربدر ده به توان چهل هزار ۱/۱×۱۰^۴۰٬۰۰۰ این تحقیق توسط سِر فرِد هویل متخصص فیزیک فضایی انجام شد.[۱]

همچنین تحقیق دیگری توسط دانشمندی به نام مورو وتیز انجام شد[۲] و مشخص گردید که احتمال اتفاقی درست شدن فقط یک باکتری: یک بر یک ضربدر ده به توان صد میلیارد ۱/۱×۱۰^۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ می‌باشد، یعنی عدد یک با ۱۰۰ میلیارد صفر جلوی آن. ببینید چه عددی می‌شود!

حال بدن انسان از میلیاردها سلول ساخته شده است و چقدر تنوع حیات و گزاره بر روی زمین وجود دارد که بصورت منظم حول محور خود می‌چرخند آیا اینها بر حسب اتفاق درست شده است؟ آیا احتمال یک بر عدد غیر قابل شمارش را بپذیریم ولی وجود یک خالق مدبّر را کنار بگذاریم!

خیر دوست عزیز، درد ملحدان نداشتن استدلال نیست، آنها خوب می‌دانند که چه می‌گویند، ما نمی‌دانیم که چه می‌شنویم. آنها خدا را قبول ندارند (با استدلال یا بی‌استدلال) چون الحاد به نفعشان است. حال تصادف

---

1. Mark Eastman, MD, Creation by design, T. W. F. T. Publishers, 1996, p.21
2. Eastman and missle, The Creator beyond time and space, p.77

و اتفاق را بهانه‌ای برای اقناع خود کرده‌اند، وگرنه خودشان در تنهایی اگر به قلب و عقلشان رجوع کنند چنین امری را محال می‌پندارند.

●●●

چند همسری در اسلام، نامه‌ی یک خواهر

با سلام و خسته نباشید خدمت شما سروران گرامی: ببخشید من کتاب خدا و خدا را کاملا قبول دارم و همیشه دعا می‌کنم که از بندگان مخلص الله تعالی باشم ولی یکی از سنتهای اسلام است که همیشه برای من سوال بوده و از خیلی‌ها درمورد آن سوال کرده‌ام ولی متاسفانه قانع نشده‌ام وآن اینست که چرا اسلام به مرد اجازه‌ی ۴ زن را داده است؟ من خودم یک زن متاهل هستم و هیچ وقت نمی‌توانم قبول کنم که همسرم زنی دیگر اختیار کند و هر وقت بخواهد چنین کاری انجام دهد باید اول من را طلاق بدهد یعنی همیشه برایم سوال بوده که چرا اسلام در این مورد به احساسات زن توجه نداشته است چون برای زن خیلی سخت است که بخواهد شوهرش را با یکی دیگر قسمت کند، جوابی که تا حالا به من داده‌اند این بوده که مرد شهوتش زیاد است و یک زن برایش کافی نمی‌باشد ولی به نظر من جواب قانع کننده‌ای نیست، از شما خواهش می‌کنم یک جواب قانع کننده به من بدهید. ممنون می‌شوم با تشکر فراوان.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته خواهر گرامی

متاسفانه بصورت نادرست به شما پاسخ داده‌اند، پیش از هر چیز باید بدانیم که در قرآن به چند همسری امر نشده است بلکه فقط جایز است و بین

امر و جواز فاصله‌ی زیادی وجود دارد. همچنین چند همسری راهکار و چاره‌ای است برای روز مبادا و اگر زوایای آن مشخص شود شما هم به خوبی آن را درک خواهید کرد. شما یک زن بیوه را در نظر بگیرید که شوهر او در تصادف کشته شده است، دو فرزند کوچک دارد و الآن تنها زندگی می‌کند، این را شما که یک خواهر هستید باید بهتر بدانید که زنِ تنها چه مشکلاتی دارد...

- زمانی که در خانه‌ی خواهرش مهمان است و می‌بیند شوهر خواهرش به خانه بر می‌گردد و سلام می‌کند و چای می‌خواهد و... چقدر به خواهرش حسودی می‌کند.

- زمانی که مشکلی برای او پیش می‌آید از ته دل دوست دارد یک تکیه‌گاه داشته باشد.

- زمانی که نیاز جنسی دارد، دچار تشویش و آشفتگی می‌شود.

- زمانی که در خانه‌ی برادر مانده است، زن داداش بعد از مدتی به چشم حقارت به او نگاه می‌کند.

- زمانی که در خانه‌ی پدر شوهرش است حرکات او را زیر نظر می‌گیرند و به او مشکوک هستند یا پناهگاه همیشگی را در آن خانه از دست داده است و دیگر در آنجا احساس راحتی نمی‌کند.

- زمانی که باید هزار و یک مشکل زندگی را تحمل کند و خرج بچه‌های محصل خود را تامین کند.

(تمام اینها را با چشم خود دیده‌ام) پس چاره‌ی این زن چیست؟

این زن ۳۰ و چند سال سن دارد و کاملاً طبیعی است که با وجود این همه دختر زیبا در جامعه، پسرهای جوان و مجرد حاضر نیستند با او ازدواج کنند.

به نظر شما باید تا ابد در این وضعیت بماند! باید آرزوهایش دفن شوند؟ باید از طریق زنا نیاز جنسی خود را تامین کند؟

مکر او هم زن نیست، اسلام نباید حقوق او را (هم) ادا کند؟ چرا خواهران ما آنقدر خودخواه هستند! چرا به زنانی که این مشکلات برای آنها پیش آمده فکر نمی‌کنند؟ آیا نمی‌ترسند روزی این بلا بر سر خودشان بیاید! آیا آن موقع هم به حکم اسلام اعتراض خواهند داشت؟!

خواهر عزیزم

بعد از جنگ جهانی دوم در آلمان بیش از ده‌ها هزار زن بیوه وجود داشت! هم اکنون در عراق به خاطر جنگی که چند سال پیش در آن رخ داد آمار زن‌های بیوه سرسام‌آور است! و طبیعی است که مردها بیشتر از زنان در معرض مرگ قرار دارند زیرا همیشه در بیرون از منزل هستند...

حال این فقط یک طرف ماجراست. زنی را در نظر بگیرید که بعد از ۲۰ سال زندگی مشترک با شوهرش در سن ۴۰ سالگی بیمار و زمین‌گیر می‌شود، می‌دانید که زندگی آنها کاملا مختل می‌گردد چون زن واقعاً نقش کلیدی و مهمی را در خانواده ایفا می‌کند...

تکلیف چیست؟ آیا انصاف است با این شرایط او طلاق داده شود و زن دیگری جای او را بگیرد...! آیا انصاف است زندگی مرد مختل شود!

مردی را در نظر بگیرید که همسرش بچه‌دار نمی‌شود، اطرافیانش مثل گرگ دندانهایشان را تیز کرده‌اند برای ارث و اموالی که از او به جای می‌ماند، آیا نباید یک زن دیگر را اختیار کند و نتیجه و ثمره‌ی زندگیش را به یک فرزند بسپارد! حال این جنبه‌ی مادی است. مگر نمی‌دانید بچه، شیرینی و

روشنایی هر خانه است! چه انصافی وجود دارد که از این نعمت تا ابد بی‌بهره باشند؟! اگر می‌گویید راهکار، آوردن بچه‌ی بی‌سرپرست است بدانید که:

هر مردی حاضر نیست بچه‌ی بی‌سرپرست را از شیرخوارگاه بیاورد، دوست دارد بچه‌ی خودش را، هم‌خون خودش را بزرگ کند، دوست دارد پدر بچه‌ی خودش باشد نه بچه‌ی مردم. آیا انصاف است چون زن بچه‌دار نمی‌شود او را طلاق دهد و زن دیگری اختیار کند! و دلایل بی‌شمار دیگر.

خواهر عزیزم، پروردگار وقتی این دین مبارک را فرستاده است برای تمام کاستی‌ها و مشکلات پیش‌رو در جامعه حکمی تعیین کرده چون اسلام کاملترین دین است، اما شک نکنید که بهتر از شما می‌دانم، افرادی هستند که ثروت زیادی دارند و چند زن می‌گیرند و می‌خواهند خود را مطرح کنند یا هستند انسانهای عیاشی که مدام دنبال زنان هستند و چند زن اختیار می‌کنند.

خواهرم، اسلام از کار آنها مبرّاست و برای چند همسری یک شرط مهم را تعیین کرده است:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا﴾[1]

«و اگر ترسیدید که درباره‌ی یتیمان نتوانید دادگری کنید (و دچار گناه بزرگ شوید، از این هم بترسید که نتوانید میان زنان متعدّد خود دادگری کنید و از این بابت‌هم دچار گناه بزرگ شوید ولی وقتی که به خود اطمینان داشتید

---

۱. نساء: ۳.

که می‌توانید میان زنان دادگری کنید و شرائط و ظروف خاصّ تعدّد ازواج مهیا بود) با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید. اگر هم می‌ترسید که نتوانید میان زنان دادگری را مراعات دارید، به یك زن اکتفا کنید یا با کنیزان خود (که هزینه‌ی کمتری و تکلّفات سبکتری دارند) ازدواج نمائید. این (کار، یعنی اکتفا به یك زن، یا ازدواج با کنیزان) سبب می‌شود که کمتر دچار کجروی و ستم شوید و فرزندان کمتری داشته باشید.»

اگر عادل نیستید نباید بیش از یک زن اختیار کنید.

ببینید که حتی برای تمام مواردی که در بالا ذکر کردم باید اول عادل بود و اگر صفت عدالت در مرد موجود نباشد نباید همسر دیگری را اختیار کند. باور بفرمایید خواهرم، این مطالب را برای خانم‌های زیادی حتی در جوامع دانشگاهی بیان کرده‌ام، بوده‌اند افرادی که می‌گویند طبق مطالبی که شما گفتید اگر شرایط خود را کسب کند ما راضی هستیم و افرادی هم بوده‌اند که می‌گویند منطقی است ولی باز نمی‌توانیم قبول کنیم.

جواب افراد دسته‌ی دوم این است، بخاطر دلبخواه ما نباید در جامعه معضل و مشکل پیش بیاید، مردم جامعه مانند تار و پود یک فرش هستند که با قوانینی که خدا برایشان تعیین کرده می‌توانند ناراحتی‌ها را از یکدیگر دور سازند.

قرار نیست هر مردی چهار زن بگیرد، ولی شک داشتن و گمان در این آیه‌ی قرآن بسیار خطرناک است و خواهران مسلمان باید به آن ایمان داشته باشند.

در جوامع غیر مسلمان این امر وجود ندارد و راهکاری غیر از فحشا برای زنان بیوه باقی نمی‌ماند. اگر شخصی بگوید این را قبول دارم ولی چرا مردها اجازه دارند با زنان باکره ازدواج کنند؟ می‌گوییم به دلیل تلفات بالای مردان، همیشه آمار زنان بالاتر می‌رود و برای تنظیم این ساختار جنسیتی و بی‌شوهر نماندنِ خیلِ عظیمی از زنان باید این قوانین وجود داشته باشد. در صورتی که هیچ یک از برنامه‌های غیر اسلام برای این معضل راهکاری ندارند. فراموش نکنید چندهمسری یک درمان است و نمی‌توان به آن گفت «درد».

***

چرا خداوند گفته آیا ندیدند! مگر کسی آنجا بوده است؟!

خداوند ﷻ در قرآن فرموده که «آیا نمی‌بینید». مثلا ما جنین را از نطفه آفریدیم، ما بالای آسمان سقفی قرار دادیم، ما از آسمان آب نازل کردیم، ما از هر چیزی نر و ماده آن را خلق کردیم و بسیاری آیه‌های دیگر که خدا فرموده آیا نمی‌بینید، پس چرا فکر نمی‌کنید. حال سوال من این هست که: اگر در آن زمان آدمها به این علم و تکنولوژی که ما به آن رسیدیم نرسیدند پس چرا خداوند با حالتی از اعراب آن زمان پرسش میکند که آنان همه چیز را می‌دانند اما خود را به نادانی میزنند. پس یا واقعا تمام این علوم کشف شده بودند و یا برای امروز من و شما قرآن نازل شده است؟!

پاسخ:

ما دو نوع دیدن داریم یکی روئیت کردن که فقط یک دیدن ساده هست و دیگری نظر کردن که دیدنی توام با تفکر و تعقل و اندیشیدن است، آنچنان‌که در ادبیات ما هم چنین چیزی وجود دارد، مثلاً بسیار پیش آمده که وقتی

برای کسی حرف می‌زنیم به او می‌گوییم: «ببین دوست من، مسائلی که شما فرمودید...» و منظور ما توجه کردن او است نه دیدن.

اما در خصوص خطاب کردن هم ما دو نوع خطاب داریم: یک نوع خطاب پرسشی است و دوم خبری. و پروردگار منان وقتی کافران را خطاب کرده است به حالت خبری این جملات را فرموده است مثلاً خدای مهربان فرموده است که:

﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾[1] «آیا کافران نمی‌بینند که آسمانها و زمین (در آغاز خلقت به صورت توده‌ی عظیمی در گستره‌ی فضا، یکپارچه) به هم متّصل بوده و سپس (بر اثر انفجار درونی هولناکی) آنها را از هم جدا ساخته‌ایم (و تدریجاً به صورت جهان کنونی درآورده‌ایم) و هرچیز زنده‌ای را (اعم از انسان و حیوان و گیاه) از آب آفریده‌ایم. آیا (درباره‌ی آفرینش کائنات نمی‌اندیشند و) ایمان نمی‌آورند؟»

ما می‌دانیم که نه تنها کافران، بلکه هیچ انسانی در آن زمان حضور نداشته که این شگفتی را ببیند اما طبق نکاتی که در بالا خدمت شما عرض کردم تماشا کردن نیست، بلکه نظر افکندن است.

ثانیاً جمله خبری است و قدرت پروردگار مهربان و شگفتی خلقت او را معرفی می‌کند تا آگاهی یابند و تامل کنند. اما بسیاری از مواقع (به جز مواردی که شما مطرح نمودید) لفظ الم ترَ یا الم یرَ برای پیامبرﷺ مطرح شده است و طبعاً به پیامبرﷺ از جانب خدا علم بخشیده شدهَ بود و ما نمی‌دانیم

---

۱. انبیاء: ۳۰.

چه بسا از جانب پرودگار این شگفتی‌ها بر قلب وی نازل شده باشد و اشکالی پیش نمی‌آید.

***

شکستن بت و آزادی عقیده در جامعه‌ی اسلامی

با سلام خدمت شما یک سوال داشتم: شکستن بتهای مردم چه اسمی دارد یعنی در جامعه‌ی اسلامی اگر بت یا مکانهای مقدس دیگر ادیان که از لحاظ اسلام شرک‌گاه خوانده می‌شود وجود داشته باشد آیا باید آنها را از بین برد یا نه؟ مثل کاری که حضرت ابراهیم انجام داد، اگر جوابتان اینست که آنها را از بین نبرند پس مگر باعث گمراهی مردم نمی‌شود .

و اسلام مگر نباید از آن جلوگیری کند و اگر باید آنها را از بین برد، پس مگر اهانت به آن ادیان نامیده نمی‌شود چون هر دینی دوست دارد به آن بی‌احترامی نشود مثل اسلام.

پاسخ:

سلام بر شما پیش از هر چیز باید این دیدگاه را اصلاح کنیم که حضرت ابراهیم﷤ زمانی که بت‌ها را شکست به عقاید کفار توهین نکرد بلکه برای آنها استدلال نمود. درواقع همه‌ی بت‌های کوچک را شکست و تبر را در دست بتِ بزرگتر قرار داد، وقتی برگشتند و این صحنه را دیدند گفتند کار چه کسی است؟

ابراهیم﷤ فرمود چرا از آن بت بزرگ نمی‌پرسید؟ آنها گفتند: او که توانایی ندارد و نمی‌تواند سخن بگوید و... اگر ابراهیم قصد بی‌حرمتی داشت باید ابتدا بت بزرگ را می‌شکست! ولی او قبلاً دلایل زیادی برای نمرودیان

آورده بود اما متوجه نمی‌شدند تا اینکه به این شیوه برای آنها استدلال عینی کرد. و فراموش نکنیم که حضرت محمد ﷺ فرموده‌اند:

«إنما الأعمال بالنیات»[1] «هر عملی بر اساس نیت آن ارزش‌گزاری می‌شود.»

اما در خصوص نابودی بتِ شخص کافر!

این در کجای اسلام آمده است؟ کسی که با ما سر جنگ نداشته باشد حق نداریم کوچکترین بی‌احترامی به او کنیم، حال از هر دینی و عقیده‌ای که باشد. به قول یکی از علمای معاصر: ما باید تفکر بت‌پرستی را از بین ببریم در غیر این صورت با شکستن بتِ فرد بت‌پرست، می‌رود و بتی زیباتر می‌سازد.

هر کسی اجازه دارد با استدلال به سمت مقدسات ما بیاید و آن را به شیوه‌ای زیبا نقد کند و هرگز آن را توهین تلقی نمی‌کنیم، این قاعده برای همه صدق می‌کند، ما هم می‌توانیم با استدلال‌های زیبا مقدسات دیگر ادیان و بت‌پرستان را نقد کنیم ولی هرگز حق توهین کردن نداریم؛ توهین با نقد تفاوت دارد.

در مورد آزادی عقیده آزادی یعنی هر کار که به نفع تو است و بخواهی انجام دهی کسی جلوی آن را نگیرد، نه اینکه هر کار که دلت خواست انجام بدهی و آزاد باشی!

آیا کسی که برای مواد مخدر تبلیغ می‌کند باید آزاد باشد؟ آیا کسی که برای سکس با کودکان کتاب می‌نویسد باید آزاد باشد و...

---

۱. بروایت بخاری و مسلم.

مخلص کلام اینکه: در جامعه‌ی اسلامی، آزادی عقیده وجود دارد ولی آزادی تبلیغ عقیده وجود ندارد. یعنی حتی اگر بت‌پرست هستی، می‌توانی در خانه‌ی خود آن را بپرستی و کسی حق ندارد در کار تو دخالت کند و اهل کتاب می‌توانند در عبادت‌گاه‌های خود عبادت کنند اما کسی حق ندارد برای بت‌پرستی و تفکری دیگر تبلیغات کند.

چرا؟ چون احتمال انحراف مردم ناآگاه و غیر متخصص وجود دارد.

یا خیر، عقیده‌ای وجود دارد که کارش کشتن مردم است، آیا باید به او اجازه داد فریاد بزند و شبکه داشته باشد و افرادی را استخدام کند برای کشتن مردم!

زمانی که صد در صد مشخص است که این گونه تفکرها باعث گمراهی دنیوی و اخروی مردم می‌شود،اجازه دادن به تبلیغات برای آن نوعی خیانت به افراد جامعه است و حاکمیت اسلامی موظف است امنیت «فکری» و سلامتی و جانی شهروندان را تامین کند.

اما: کارشناسان هر دین و فکری می‌توانند در جامعه‌ی اسلامی با علمای اسلام بنشینند و اسلام را نقد کنند.

چرا زمانی که بحث حقوق و کرامت و حفاظت از ناموس و جان و مال و... باشد، همه انتظار دارند جامعه‌ی اسلامی بهترین موضع را به خود بگیرد ولی انتظار دارند در این مورد مردم را رها کند تا هرگونه تفکری غیر از اسلام را به آنها تزریق کنند!

ممکن است افرادی این سوال را مطرح کنند:

پس کشورهای دیگر هم حق دارند که اجازه ندهند برای اسلام تبلیغات شود، مردم می‌توانند خود مسلمان باشند ولی حق تبلیغ نداشته باشند، آیا برای خود این را می‌پذیرید؟

در پاسخ می‌گوییم: بحث حق و حقیقت است نه جبر و استبداد! ما مسلمانان حاضریم با سران هر فکر و اندیشه‌ای از هر کشوری بنشینیم و بحث کنیم، اگر منطق آنها پیروز شد پس در کشور خود به ما اجازه‌ی تبلیغ ندهند و ما به آنها در مملکت خود اجازه‌ی تبلیغ می‌دهیم ولی آیا آنها برعکس آن را قبول خواهند کرد؟

زمانی که علمای آنها حاضر به بحث با علمای ما نیستند چه باید کرد؟! آیا علمای گاوپرستان و بوداپرستان حاضرند با علمای ما بنشینند؟

اگر یک تفکر حق را به خاطر تعصب و حفظ موجودیت از مردم سلب کنیم آیا این آزادی و مملکت‌داری است؟ این که می‌شود ظلم. و اسلام در مقابل ظلم هرگز سکوت نخواهد کرد، دلیل حمله‌ی مسلمین به ایران نیز همین بود، خسرو پرویز نامه‌ی پیامبر را پاره کرد و دستور ترور پیامبر را صادر کرد،[1] مسلمین حمله کردند که ظلم را بردارند، اسلام را معرفی نمایند و مردم را مختار کنند که هر چه را دوست دارند برگزینند، نه اینکه به زور مسلمان شوند.

•••

---

۱. بیهقی، احمد، دلائل النبوة، به کوشش عبدالمعطی قلعجی، بیروت، ۱۴۰۵ق /۱۹۸۵م، ج۴، ص۳۹۱.

کشتن کودک توسط خضر، آیا منطقی است؟

در سوره‌ی کهف آمده که خضر یک کودک بی‌گناه را می‌کشد، موسی به او اعتراض می‌کند ولی می‌گویم من خودم می‌دانم، چطور ممکن است کسی را بکشند بدون اینکه خطایی مرتکب شده باشد، آیا این قصاص قبل از جنایت نیست؟

پاسخ:

همیشه درک ناقص باعث می‌شود که از حقیقت دور شویم، بارها مشاهده شده که اسلام‌ستیزان این ماجرا را به عنوان اشکالی بر قرآن مورد تمسخر قرار می‌دهند ولی آیا واقعا این گونه است؟ بیایید آیات را به اتفاق هم بررسی نماییم، ابتدا ماجرای کشتن کودک مطرح می‌شود:

﴿فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا﴾[1] «به راه خود ادامه دادند تا آنگاه که (از کشتی پیاده شدند و در مسیر خود) به کودکی رسیدند. (خضر) او را کشت! (موسی) گفت: آیا انسان بیگناه و پاکی را کشتی، بدون آن که او کسی را کشته باشد؟! واقعاً کار زشت و ناپسندی کردی.»

اسلام‌ستیزان فقط این آیه را خوانده‌اند و آن را به عنوان اشکال و بی‌رحمی تلقی می‌کنند بدون آنکه آیه‌های پس و پیش آن را بخوانند یا کمی به آن فکر کنند مگر کار خلقت با این همه عظمت و پیچیدگی یک امر پیش افتاده است که هرکس را دلت خواست بگیری، بکُشی و بروی!

---

۱. کهف: ۷۴.

به ۹ آیه قبل باز می‌گردیم، پروردگار توضیحاتی در مورد خضر(ع) فرموده که به مجهولات ما بسیار کمک می‌کند:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا﴾[1]

«پس بنده‌ای از بندگان (صالح) ما را (به نام خضر) یافتند که ما او را مشمول رحمت خود ساخته و از جانب خویش بدو علم فراوانی داده بودیم.»

ببینید فرموده است: از جانب خود به این شخص علم فراوانی بخشیده بودیم. و حالا به ۸ آیه بعد می‌رویم زمانی که از موسی(ع) جدا می‌شود و خودش می‌گوید:

﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾[2] «من به دستور خود این کارها را نکرده‌ام.»

متوجه شدید؟ خضر(ع) نبی خدا بوده و این کارها به او وحی شده است و از جانب خدا مامور بوده برای کشتن آن کودک.

پس او فرمان پروردگار را انجام داده و گناه و اشکالی بر او نیست. پروردگار بخواهد فردی را از طریق خفه شدن در رودخانه می‌میراند، بخواهد فردی را با تصادف می‌میراند، اراده کند جان فردی را در دعوا می‌ستاند، اراده نماید جان یکی را با بیماری می‌گیرد و جهان همه دایره‌ی حکومت و فرمانروایی پروردگار مهربان می‌باشد.

مخلص کلام اینکه:

- جان همه‌ی ما در اختیار او می‌باشد هر لحظه که اراده نماید این اتفاق خواهد افتاد و ما خواهیم مُرد.

---

۱. کهف: ۶۵.

۲. کهف: ۸۲.

- طبق حکمت و بزرگی خود امر کرده بود که یکی از پیامبرانش این کودک را بکشد.
- شک نکنید، این امر هم به نفع آن کودک بوده و هم به نفع آن پدر و مادر...
- قصاص قبل از جنایت رخ نداده، و این امرِ حکیمانه‌ی خدای مهربان بوده است چونکه دانای به گذشته و آینده می‌باشد.

***

ماجرای دختران حضرت لوط﵇ و زنا و...

چرا لوط به کافران گفت دختران من در اختیار شما هستند ولی با مهمان‌هایم کاری نداشته باشید؟ چگونه پیامبر به زنا امر می‌کند، مگر زنا گناه کبیره نیست؟

پاسخ:

متاسفانه مشاهده می‌کنیم که اسلام‌ستیزان متنی را منتشر کرده‌اند و شروع به تلبیس و فریب کاری نموده‌اند.

اولاً در آن متن منتشرشده این واقعه را از سوره‌ی حجر نقل می‌کنند که در آنجا کامل نیست و در سوره‌ی هود کامل‌تر درمورد آن توضیح داده شده است و حتی اشاره نمی‌کنند که در سوره‌ی هود چه چیزی گفته شده است.

ثانیاً می‌گویند که محمد این ماجرا را از تورات کپی کرده و در آخر نتیجه می‌گیرند که پس هر دو غلط هستند! (همیشه به نتیجه‌گیری‌های اسلام ستیزان توجه کنید، اکثراً نتیجه‌ای که می‌گیرند ربطی به متن‌هایشان ندارد و خودشان می‌بُرند و خود می‌دوزند).

در ادامه شروع به شمار دادن می‌کنند که آیا حرمت زن این است! آیا کرامت زن و جایگاه انسانی زن این است! که در اختیار عده‌ای برای سوءاستفاده‌ی جنسی قرار بگیرد و...

اما پاسخ به این فریب‌دهندگانِ (جوانان پاک) مردم:

در ابتدا باید این را بدانند که وجود مطالب تکراری در قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی به این معناست که آنها یک منبع دارند و از جانب پروردگار آمده‌اند نه اینکه از روی یکدیگر کپی شده‌اند.

درمورد ماجرای حضرت لوط﷤ تورات حتی به این پیامبر بزرگوار توهین می‌کند و می‌گوید بعد از خروج از شهر و آمدن عذاب بر قومش، شبانه دختران وی، پدرشان را مست می‌کنند و خود را از او آبستن می‌نمایند! مشاهده بفرمایید:

«و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید * بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او هم بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم * پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد * و واقع شد که روز دیگر بزرگ به کوچک گفت اینک دوش با پدرم همخواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم * آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد * پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند * و آن بزرگ پسری زاییده، او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر

موآبیان است * و کوچک نیز پسری بزاد و او را بن‌عمی نام نهاد و او تا به حال پدر بنی‌عمون است.»[1]

این پاره‌ای از تحریفاتی است که به تورات راه پیدا کرده و هرگز در تورات اصلی چنین چیزی وجود نداشته است. (راستی پس چرا می‌گویند قرآن کپی شده از تورات است! نباید این موضوع هم در کپی اعمال می‌شد!)

اما باز گردیم به موضوع اصلی و ببینیم که قرآن در این مورد چه می‌فرماید، آیا واقعاً حضرت لوط(ع) حاضر شد دخترانش را به زنا وا دارد؟!

﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ﴾[2]

«قوم لوط (از ورود این جوانان زیبا آگاه شدند و) شتابان به سوی لوط آمدند. قومی که (آلوده به گناه بودند و) پیش از آن (هم) اعمال زشت و پلشتی (چون لِواط) انجام می‌دادند. لوط بدیشان گفت: ای قوم من! (شرمتان باد! بر مهمانان من ببخشائید و) اینها دختران منند و برای شما پاکیزه‌ترند پس از خدا بترسید و درمورد مهمانانم مرا خوار و رسوا مکنید (و بدیشان تعدّی و تجاوز منمائید). آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمائی، یافته نمی‌شود؟»

به ترجمه‌ی آیات توجه بفرمایید: نوشته است دختران من برای شما «پاکیزه‌ترند» آیا در زنا هیچ گونه پاکیزگی وجود دارد؟ هرگز، اما ازدواج مفهوم

---

۱. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه انجمن کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب نوزدهم، صص ۲۵، ۲۶.
۲. هود: ۷۸.

واقعی پاکیزگی در روابط جنسی است. پس اگر منظورش زنا و سوءاستفاده‌ی جنسی بود نباید لفظ پاکیزگی را ذکر می‌کرد.

اما علما تفسیر دیگری هم دارند و آن هم این است که هر پیامبری مانند پدر امت خود بود و به طبع دختران امت مانند دختر پیامبر بودند، عده‌ای می‌گویند ممکن است منظور حضرت لوطؑ ازدواج با دختران قوم خود باشد که پاکیزه‌تر است به جای اینکه مرتکب عمل شنیع همجنس‌بازی شوند.

در هر صورت لفظ پاکیزه در آیه ﴿أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ شبهه‌ی آنها را رد می‌کند چون واقعاً زنا عین ناپاکیزگی است و بی‌شک در بین ادیان دیگر هم زنا کردن گناه محسوب می‌شده است.



چرا خداوند مرا خلق کرده است

این متن را جوانی برای بنده ارسال نموده مبنی بر اینکه از زندگی کردن در این دنیا رضایت ندارد و می‌گوید چرا خدا مرا خلق کرده است. متن را دو قسمت می‌کنیم و إن شاء الله پاسخ آن را خواهیم داد.

قسمت اول:

مثل این می‌ماند که کسی مثلا گوشت ماهی دوست ندارد اما دکترها و کارشناسان هزار نوع از خواص برای کسی که آن را دوست ندارد بیان می‌کنند، آن شخص به خوب بودن آن واقف است اما از ماهی بدش می‌آید و میل ندارد و حالش بد می‌شود، من به خدا و زندگی واقفم اما دوست ندارم زندگی کنم حال باز هم شما به من ماهی تعارف کنید چون من نمی‌خوام بخورم.

پاسخ:

دوست بزرگوارم این مثال اصلاً درست نیست، یعنی زندگی کردن را با یک سلیقه‌ی غذایی برابر می‌دانید! فردی که از یک نوع ذائقه خوشش نمی‌آید، هیچ لذتی در آن نمی‌بیند ولی آیا در زندگی برای انسان‌ها هیچ گونه دلخوشی وجود ندارد! امری که دکترها تجویز می‌کنند برای ادامه‌ی حیات و دور شدن از درد و رنج است و فرد بخاطر سلامتی و خوشیهایی که در آینده خواستار است مواد تجویز شده‌ی دکتر را مصرف می‌کند حتی اگر حالش بهم بخورد و حتی اگر کراهیت داشته باشد.

اشکال دیگر مثال شما این است که شما از روی یاس و نومیدی این حرف را می‌زنید ولی فطرت شما از هستی نه حالش به هم می‌خورد و نه کراهیت دارد و حتی بسیار خوشحال است.

مثال:

-آیا تمام انسانها به دنبال زیبایی بی‌حد و حصر نیستند؟

-آیا تمام انسانها شیفته‌ی ثروت و خوشبختی بی‌حد و حصر نیستند؟

-آیا تمام انسانها شیفته‌ی قدرت بی‌حد و حصر نیستند؟

اگر کمی واقع‌بینانه نگاه کنیم می‌بینیم که زیبایی بی‌نهایت و ثروت بی‌نهایت و قدرت بی‌نهایت مختص به پروردگار است و ما بدون اینکه بخواهیم و بدانیم غیر آگاهانه شیفته‌ی صفات و ذات پروردگار هستیم. و درمورد هستی هم به همین شکل است، همه‌ی ما حیات و جاودانگی و وجود را می‌پسندیم زیرا پروردگار هستی و ذاتی جاودانه و ازلی و ابدی است.

پس به طور قطع، یک عامل خارجی موجب کراهیت شما شده است زیرا فطرت شما کراهتی ندارد. و شما باید ریشه‌ی آن را پیدا کنید.

خداوندﷻ در قرآن فرموده است:

﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾[1] «ای انسانِ آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌ای و هم اینك با کوله‌باری از اندوخته‌ی طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده‌ای)! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کرده‌ی خود در جهان و از نعمت آخرت یزدان) خوشنودی، و (خدا هم) از تو خوشنود (است).»

توجه کنید پرودگار نفرموده است، بیا! بلکه فرموده است بازگرد. بازگشتن به چه معناست؟ یعنی این فطرت با خدا و یاد خدا آشناست (و اگر دور شده است گناهکاران خود آن را دور کرده‌اند).

ادامه‌ی متن سوال و شبهه‌ی دوست عزیزمان:

اصلا این چه ریسکی است انسان بکند که بیاید به این دنیا و ممکن و جهنمی شود، کدام آدم عاقلی چنین ریسکی را قبول می کند مثل این است که معلم (خدا) سر کلاس درس بگوید اگر شما نمره بیست آوردید و قبول شدید شما را به بهشت می‌برم و اگر نمره نیاوردید شما را آتش می‌زنم و هرروز زنده می کنم و می‌سوزانم! آخر کدام آدم عاقل چنین ریسکی را قبول می کند و وارد آن کلاس می‌شود؟ همه‌ی شاگردان باید از در و پنجره فرار کنند چون عقل حکم می کند که بهشت به سرزنشش نمی‌ارزد و باید یک احتمال بدهند که در صورت نیاوردن نمره باید هر روز بمیرند و بسوزند و هیچکس چنین ریسکی نمی کند مگر اینکه احمق باشد یا خیلی شجاع یا مست باشد یا خیلی ریسک‌پذیر. من نه بهشت می‌خوام و نه زندگی و نه جهنم پس باید چکار کنم؟

---

۱. فجر: ۲۷– ۲۸.

پاسخ:

متاسفانه این مثال هم گویای واقعیت نیست، ممکن بودن یا نبودن جهنمی شدن افراد، در اختیار خودشان است. جایزه و قرعه‌کشی که نیست بر حسب اتفاق به عده‌ای جهنم تعلق بگیرد و به عده‌ای نیز بهشت برین! کسی که می‌خواهد جهنمی نشود باید دستورات دین خدا را انجام دهد همین.

درمورد معلم و کلاس!

شما چهره‌ی معلم را خیلی خشن نشان دادید! و وجهه‌ی بسیار زشت و بی‌هدفی از این کلاس به نمایش گذاشتید!

دوست بزرگوارم

بیایید کلاس را به صورت واقع‌بینانه بررسی‌کنیم. تصور کنید معلمی می‌گوید من از شما چند امتحان می‌گیرم با شرایط زیر:

۱. هر کس به اندازه‌ی علم و توانایی خودش امتحان می‌دهد. کسانی که توانایی کمی دارند امتحان آنها راحت‌تر است.
۲. اگر کسی نبود که درس را به شما بیاموزد ملامتی بر شما نیست و روز امتحان یک آزمون ساده در حدّ علم خودتان از شما می‌گیرم.
۳. اگر در تمام ترم درس را کنار گذاشته باشید و روز آخر تصمیم بگیرید که درس بخوانید و اظهار ندامت کنید من قبول دارم و در همان روز طبق علم و توانایی که در آن یک روز کسب می‌کنید از شما آزمون می‌گیرم.
۴. قبولی در این آزمون که یک ترم (چند ماه) وقت نیاز دارد (آن هم با شرایط بالا) شما را تا ابد خوشبخت می‌کند. دیگر هیچ وقت مورد آزمون قرار نخواهید گرفت.

۵. در تمام طول ترم، من خودم همراه شما هستم و به محض کوچکترین مشکل راهنمایی می‌کنم.
٦. با این حال برای تک تک شما کتاب راهنما تهیه کرده‌ام تا همیشه در دسترس شما باشد و حتی اجازه دارید در حین امتحان هم از آن استفاده کنید و از روی آن امتحان را بنویسید.
۷. تمام هم‌کلاسی‌ها موظف هستند که به شما کمک کنند و شما تنها نیستید.
۸. اگر مزاحمی وجود داشته باشد و نگذارد که در طول ترم درس بخوانید من آن را به عنوان عذر قبول خواهم کرد و بر شما سخت نخواهم گرفت.

و موارد زیاد دیگر...

آیا کسی که بگوید در این امتحان شرکت نمی‌کنم ریسک کرده یا کسی که شرکت می‌کند! آیا واقعاً نباید به حرف و درخواست چنین معلمی گوش داد؟!

پروردگار توانا و مهربان چند صباحی ما را در دنیا قرار داده تا مسیر کمالی خود را در پیش بگیریم و به سمت خوشبختی ابدی گام برداریم آیا باید تا این اندازه نمک‌نشناس باشیم و به خاطر تنبلی‌ها و طمع‌ورزی‌های خود او را مقصر گردانیم! که چرا مرا خلق کردی؟ این منطقی است دوست عزیزم؟

- برایمان پیامبر فرستاده است.
- قدرت تفکر و اختیار به ما داده است.
- با هر بار انجام نیکی ۱۰ برابر ثواب برایمان ثبت می‌شود.
- اما با هر گناه فقط یک گناه برایمان ثبت می‌گردد.
- اگر نیت انجام نیکی کنیم، یک نیکی برای ما نوشته می‌شود حتی بدون انجام فعل مورد نظر!

- اما اگر نیت گناه کنیم، تا زمانی که فعل را انجام ندهیم هیچ چیزی نوشته نمی‌شود.
- تا لحظه‌ی مرگ همیشه درگاه توبه باز است و هر گناهی که در محدوده‌ی حق الله انجام داده‌ایم فقط با یک توبه پاک می‌شود و...
- تمام احکامی که وضع کرده است برای رفاه و خوشبختی بشر است.

حال اگر افرادی آن را اجرا نمی‌کنند یا بد اجرا می‌کنند چرا باید پروردگار مهربان و عزیزمان را مقصر بدانیم!

ضمناً این سوال که «چرا مرا خلق کرده است؟» نادرست است. در آن زمان، منی وجود نداشته و بعد از خلقت، «من» پدیدار گشته است و باید بگوییم منی که خلق شده‌ام چرا خلق شده‌ام.

***

خانه‌ی عنکبوت اگر سست‌ترین است پس چرا علم چیز دیگری می‌گوید؟

در قرآن آیه‌ای داریم که می‌گوید: «همانا خانه‌ی عنکبوت سست‌ترین خانه‌هاست» در حالی که الآن به لحاظ علمی ثابت شده است ماده‌ای که عنکبوت با آن تار می‌تند و خانه‌ی خود را از آن می‌سازد در قیاس با مواد دیگر ماده‌ای بسیار محکم می‌باشد! و این کشف علمی با آیه‌ی مذکور سازگاری ندارد.

پاسخ:

بارها مشاهده شده که اسلام‌ستیزان با خوشحالی این شبهه را مطرح می‌کنند، انگار کل تمدن و علوم اسلام را زیر سوال برده‌اند و فکر می‌کنند آیه‌ای پیدا کرده‌اند که با علم منافات دارد و... اما الآن مشاهده می‌کنید که اصلا این گونه نیست!

آیا قرآن گفته که «مواد» موجود در تار عنکبوت سست‌ترین «مواد» است؟ یا نه گفته «خانه‌ی» عنکبوت جزو سست‌ترین «خانه‌هاست؟» اصلا قرآن درمورد مواد آن حرفی نزده که اسلام‌ستیزان اینگونه به شور و شعف! آمده‌اند!

مشاهده بفرمایید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّـهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾[1] «کار کسانی که جز خدا، (اشخاص و بتها و اشیائی را به دوستی برگرفته‌اند و از میان آفریدگان، برای خود) سرپرستانی برگزیده‌اند، همچون کار عنکبوت است که (برای حفظ خود از تارهای ناچیز) خانه‌ای برگزیده است (بدون دیوار و سقف و در و پیکری که وی را از گزند باد و باران و حوادث دیگر در امان دارد). بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه‌ی عنکبوت است، اگر (آنان از سستی معبودها و پایگاههائی که غیر از خدا برگزیده‌اند باخبر بودند، به خوبی) می‌دانستند (که در اصل بر تار عنکبوت تکیه زده‌اند.)»

آیا بحثی از «مواد» تار عنکبوت شده است؟ خیر. بحث از خانه شده است پس شبهه کاملا مردود است. برای درک بیشتر به این مثالِ توجه کنید:

---

۱. عنکبوت: ۴۱.

آهن محکم‌تر است یا چوب؟ معلوم است که آهن. حال اگر یک خانه‌ی بسیار محکم از کنده‌های چوبی ضخیم با مهندسی عالی درست کنیم و در کنار آن یک خانه از آهن‌های نازک بصورت غیر دقیق و گسستنی استوار سازیم کدام خانه قوی‌تر است؟ خانه‌ی چوبی یا آهنی؟

خود آهن از چوب قوی‌تر است ولی قرار نیست هر بنایی که آهنی است از بناهای چوبی قوی‌تر باشد اما مفهوم زیبای درون آیه این است که عنکبوت در مکان‌های خلوت و انباری‌های کهنه و... تار می‌تند و خانه می‌سازد، ذهن افرادی که برای خدا شریک قرار می‌دهند این گونه کهنه و متروکه و دور از یاد الله متعال است.

مفهومی دیگر این است که عنکبوت گمان می‌کند خانه‌ی بسیار محکمی ساخته است اما به راحتی خراب می‌شود، تفکر مشرکین نیز اینگونه است، تصور می‌کنند بنیان بسیار محکمی کنار هم چیده‌اند اما به راحتی فرو می‌ریزد.

***

موسی ﷺ و کشتن فرد قبطی

سوال من این است که وقتی موسی در درگیری خیابانی یک آدم را کشت و خداوند بجای مجازات شدن او را فراری داد و از او حمایت کامل کرد و در فرار کردن حامی موسی بود چرا اگر هر کسی در دنیای اسلام این کار را انجام دهد حکم به مجازات او میدهند ولی خود خدا باید کار غیر قانونی کند و مجرم را فراری بدهد؟!

پاسخ:

پیش از هر چیز باید به آیات مبارکه نگاه کنیم:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾[1]

«موسی (از قصر فرعون، رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد) و بدون این که اهالی شهر مطّلع شوند، وارد آنجا گردید. در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله‌ی او (بنی‌اسرائیلیها) و دیگری از دشمنان او (یعنی از طائفه‌ی قبطیهای جانبدارِ فرعون) است. فردی که از قبیله‌ی او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود از موسی کمك خواست (و موسی کمکش کرد) و مشتی بدو زد و او را کشت! موسی گفت: این از عمل شیطان بود (چرا که با وسوسه‌ی خود بر سر خشمم آورد و غافلگیرم کرد). واقعاً او دشمن گمراه کننده‌ی آشکاری است.»

اولا مومنان در جامعه‌ی آنها بسیار مظلوم بودند و مورد ستم و آزار فرعونیان قرار گرفته بودند و به نوعی موسی ﷺ از حق مظلوم دفاع کرد.

دوما موسی ﷺ به قصد کشتن به او ضربه نزد لذا خداوند نفرموده «فقتله (او را کشت)» بلکه فرمود: ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ﴾. پس به قصد دفع، مشتی بر او زد لذا قتل او عمدی نبوده تا به عنوان معصیت و تاوان تلقی شود.

سوما باید توجه داشت که موسی ﷺ ضربه را به یک فرد حربی زد نه یک فرد بی‌گناه که در خیابان باشد و جلوی راه او را بگیرند.

---

۱. قصص: ۱۵.

خلاصه او یک فرد حربی را زد، اگر حربی هم نبود چون قتل غیر عمد بوده فقط باید دیه‌ی او به خانواده‌ی مقتول پرداخت می‌شد لذا موسی﷣ در آخر می‌فرماید: این از عمل شیطان بود (که مرا این چنین به دردسر انداخت) البته موسی﷣ شیطان را عامل وسوسه دانست ولی اینگونه نبود که تقصیر را گردن او بیندازد و خود را گناهکار نداند زیرا در آیات بعد آمده که استغفار می‌کند و همین گواه بر این است که خود را مقصر می‌داند.

پس در اسلام برای قتل عمد و قتل نفس احکامی وجود دارد و اصلا کاری به این ندارد که چه شخصی آن را مرتکب شده و اجرا می‌شود ولی عملکرد موسی﷣ شامل مجازات نمی‌شد.

***

از کجا معلوم که خدای اسلام حق است؟

حال ما فکر می‌کنیم که بله، جهان با آن عظمتش احتیاج به یک خالق دارد. حال شما می‌فرمایید که آن خالق دانا و توانا خدای ادیان ابراهیمی است ولی وقتی یک انسان با خرد و منطق یک نظر به تنها مدرک اثبات این خالق یعنی کتابهای آسمانی می‌افکند متوجه می‌شود که این داستانهای ساده و پوچ نمی‌تواند مدرک وجود آن خالق باهوش باشد.

پاسخ:

در یک جمله شبهه‌ی شما این است: فکر می‌کنیم که خدا وجود دارد ولی خدای ادیان ابراهیمی نیست! ما هم طبق همین فکرتان پاسخ شما را می‌دهیم:

در وهله‌ی اول باید دانست که ما چند خدا نداریم، خدای متعال یکی است و احد و یکتاست. این شناخت و توصیف افراد از خدا است که متفاوت می‌باشد و منجر به پرستش خدایان دروغین شده و گمان می‌کنند که اله و معبود بر حق را عبادت می‌کنند.

برای اثبات یکتایی الله متعال اگر تمام معبودانی که در جهان (به عنوان خدا) پرستیده می‌شوند را با دلایل عقلی مورد بررسی قرار دهیم مشاهده می‌کنیم که شناخت واقعی را فقط مسلمانان از خداوند دارند.

خدایی که جسم باشد، خدایی که بنوشد و بیاشامد، خدایی که دارای صفاتی همچون بی‌اطلاعی و بی‌خبری و مشورت با ملائکه و... باشد که خدا نیست! زیرا خداوند کاملا بی‌نقض و عیب است و هیچ گونه کاستی و محدودیتی به آن راه ندارد. البته ما قبول داریم که شناخت مسیحیت و یهودیت (امروزی) از خداوند باری تعالی دارای اشکالات فراوانی است و دین آنها دچار تحریفات شده اما دیدگاه اسلام این گونه نیست.

حال از شما می‌پرسم، طبق طرز فکرتان خدای ادیان ابراهیمی را که قبول ندارید، حامیان ادیان غیر ابراهیمی هم که وضع خدایشان مشخص است (گاوپرست و بوداپرست و...) آنها از مفهوم خدا بسیار فاصله گرفته‌اند و طبعا آنها را هم قبول ندارید، پس شما چه خدایی را قبول دارید؟!

- این چه خدایی است که جهان را آفریده و بر آن سیطره ندارد!

- این چه خدایی است که بندگان را خلق کرده و دیگر از احوال آنها بی‌خبر است؟! و هیچ برنامه‌ریزی و مدیریتی بر آنها ندارد!

در ادامه گفته‌اید: تنها مدرک اثبات این خالق، کتاب‌های آسمانی است! خیر، عقل و فطرت و اندیشه‌ی انسان بدون آموزه‌های ادیان هم به وجود

خالق پی می‌برد، (مگر کسانی که در اثر حقد و کینه یا جهل و ناآگاهی، یا مطالعات یک طرفه و... راه‌های اندیشه را بر خود بسته باشند).

واقعا کسانی که به این همه عظمت و ظرافت از سطح کهکشان تا لابلای سلول و اتم نظر بیفکنند و هیچ خللی نبینند (و خلل‌های موجود هم در اثر سوء اختیار انسانها است) چگونه می‌توانند آن را محصول شانس و تصادف بدانند! همچنین شما به چه حقی مطالب ادیان را ساده و پوچ می‌پندارید؟

اگر ساده و پوچ هستند چرا تمام آدمیان توانایی پاسخ به تحدی قرآن را ندارند؟ (شمایی که می‌گویید این کلامها نمی‌تواند از جانب خالق باهوش باشد).

اگر ساده و پوچ هستند چرا این همه دانشمند و نخبه را متحول ساخته‌اند؟ یعنی تمام افرادی که در جوامع اسلامی زندگی می‌کنند خوش‌باور و بی‌اندیشه هستند؟ مگر ما در مملکت خود دکتر و پروفسور و مهندس و محقق نداریم که بسیار با خدا و اهل نماز و روزه است!

تمام شبهاتی که وارد ساخته‌اید هم به قوی‌ترین شکل ممکن پاسخ داده شده است، واقعا نمی‌دانم دیگر چه می‌گویید!

***

در جوامع اسلامی آماری وجود ندارد، وگرنه خوب نیستند

شما آمار کشورهای غربی رو ارائه دادید ولی آیا نامی از کشورهای اسلامی بردید؟

آیا در کشورهای اسلامی اصلا آماری در رابطه با بی‌اخلاقی و روابط نامشروع وجود دارد؟ دوست من، اندکی واقع‌بینانه به موضوع نگاه کنید. ما

داریم در یک جامعه اسلامی زندگی می‌کنیم و میزان تجاوز و روابط را با چشم می‌بینیم ولی چون هیچگاه در این رابطه، آماری وجود ندارد خود را خوب فرض می‌کنیم.

پاسخ:

حرف شما را می‌پذیرم تا خط آخر، ولی خط آخر را قبول نمی‌کنم. اینکه خودمان را خوب فرض می‌کنیم اصلا بخاطر بود یا نبود آمار نیست! اصلا ما از مسلمانان دفاع نکرده‌ایم بلکه دفاع ما از «اسلام» مبارک است. اگر در جوامع غربی و در جوامع مسلمان‌نشین تجاوز وجود دارد توجه به این نکات قابل توجه است:

به هیچ عنوان میزان تجاوز در اروپا و آمریکا با کشورهای مسلمان‌نشین قابل مقایسه نیست. اگر در جامعه‌ی اسلامی تجاوز وجود دارد به دلیل دور شدن از آموزه‌های اسلام است، اما در اروپا و آمریکا به دلیل نزدیک شدن به آموزه‌های الحادی خودشان است. مگر فروید و اوشو نمی‌گویند باید سکس در جامعه آزاد باشد؟! مگر فروید نمی‌گوید سرچشمه‌ی تمام ناهنجارهای اجتماعی سرکوب‌های جنسی پی در پی است؟!

فروید می‌گوید: حتی کودک پسر نسبت به مادرش میل جنسی دارد ولی بخاطر پدرش سکوت می‌کند و کودک دختر به پدرش میل جنسی دارد و به خاطر مادرش سکوت می‌کند.[1]

---

۱. توتم و تابو صفحه ی ۴-۲۰۱. complex odipus. فروید معتقد است که لی بیدو (Libido) در دوران کودکی متوجه مادر است.

طبق آموزه‌های «اوشو» آزادی جنسی باید وجود داشته باشد لذا در کشورهای مختلف مکانهایی به نام پارک اوشو احداث کرده‌اند و در آن مکان‌ها روابط جنسی آزاد است.[۱]

آقای راسل می‌گوید: آزادی جنسی تا زمانی که مزاحم دیگران نشود هیچ اشکالی ندارد.[۲]

***

در قرآن گفته که زن و مرد پاک برای یکدیگر، ولی گاهی اوقات...!

چرا با وجود اینکه پروردگار در قرآن مجید فرموده مردان و زنان پاک برای یکدیگرند و مردان و زنان ناپاک برای یکدیگر، در بین اطرافیان خود مشاهده می‌کنیم مردانی هستند که بسیار ناپاکند ولی یک زن پاک و مؤمن نصیبشان شده است، همچنین گاهی اوقات می‌بینیم مردان بسیار پاک و خوب، یک زن ناپاک نصیبش می‌شود؟! چگونه پاسخ این شبهه را بدهیم؟

پاسخ:

معمولا این گونه نیست! و اکثرا زن و شوهرها از لحاظ اخلاقی مثل همدیگر هستند، مواردی که شما فرمودید استثناست. ولی دو مورد در اینجا قابل توجه است:

---

۱. کدارنات تیواردی، دین‌شناسی تطبیقی. ترجمة مرضیه شنکایی. تهران: انتشارات سمت ۱۳۸۱ چاپ اول. ص۴۸ و ۴۹.

۲. برتراند راسل، جهانی که من می‌شناسم، ص ۳۳.

افرادی که پاکند و همسر ناپاکی نصیبشان شده اکثرا تقصیر خودشان است! زیرا از معیارهای صحیح استفاده نمی‌کنند، مثلا مردی که خود بسیار متعهد و مؤمن است چرا باید فردی را صرفا بخاطر زیبایی انتخاب کند! یا زنی که محجبه و مؤمن است چرا باید بخاطر پول و شهرت با یک مرد ازدواج کند؟!

آنها خود معیارهای درست را رعایت نمی‌کنند چرا ما اینجا به آیه‌ی قرآن اشکال وارد کنیم؟!آیا این قضاوت منصفانه است!

گاهی اوقات پیش می‌آید (ندرتا) که معیارهای آنها درست هم می‌باشد ولی در ادامه با مشکلاتی مواجه می‌شوند و مرد یا زن با همسری روبرو می‌گردند که گزینه‌ی مدّ نظر آنها نبوده است. در اینجا پروردگار به فرد خطاکار فرصتی می‌دهد (از سر حکمت و لطف خود) تا در اثر هم‌صحبتی و نزدیکی با یک فرد صالح، اصلاح شود.

بسیار مشاهده شده که زوجین چنان بر یکدیگر تاثیر داشته‌اند که واقعا فرد اصلاح شده است، در کل نتیجه و عاقبت کار مهم است، همچنین فرد صالح (در صورت امکان) باید در راه خدا صبر پیشه کند و نتیجه‌ی اخروی این صبر را از پرودگار متعال بخواهد.

در قرآن مثال‌هایی وجود دارد، مثلا فرعون فردی بود که ادعای خدایی می‌کرد! اما خداوند لطف بزرگی در حق او کرد و از بهترین زنان عالم یعنی «آسیه» را نصیبش کرده بود تا بلکه به خود بیاید و اصلاح گردد، ولی خودش نخواست و از این نعمت استفاده نکرد. توجه به مفهوم اختیار جواب این شبهه را می‌دهد.

***

آیا مهریه به معنای فروختن زن است؟

چرا اسلام برای زن مهریه تعیین کرده است مگر زن کالا است که بخواهند او را خریداری کنند؟یا چرا طلا تعیین کرده است مگر زن کالا است؟ این مهریه و طلا به معنای خریدن زن است؟

پاسخ:

متاسفانه اسلام‌ستیزان عینک ضخیمی به چشم کرده‌اند به نام «مادی‌نگری» و همه چیز را با آن سبک و سنگین می‌کنند، آنها باید بدانند که اسلام دین کامل پروردگار متعال است که تمام جنبه‌های مادی و معنوی بشر را در نظر گرفته است و بر همین اساس دلایل زیر را برای مهریه ذکر کرده‌اند:

الف) آن همه احساس و لطافت و زیبایی زن در اختیار یک فرد قرار می‌گیرد پس طبعا باید برای آن بهایی بپردازد! مگر غیر از این است که برای بدست آوردن گزاره‌های ارزشمند باید بهایی پرداخت کرد؟

زنی که خانواده و برادر و خواهر و دنیای خود را پشت سر می‌نهد و وارد دنیای شوهرش می‌شود آیا نباید مرد بخاطر این جانفشانی و از خودگذشتگی زن بهایی بپردازد؟

ب) زنان با وجود مهریه در خانه‌ی شوهر احساس بهتری دارند، احساس می‌کنند که یک پشتوانه‌ی مادی برای آنها قرار دارد تا روز مبادا از آن استفاده کنند.

ج) مردها خود کار می‌کنند و برای پول بدست آوردن زحمت می‌کشند، می‌دانند که باید جان کَنند تا زندگی را اداره کنند! حال اگر مرد بخواهد بهانه‌گیری کند و برای بدست آوردن زن دیگر، زنش را طلاق بدهد و...، سدّی بر سر راه او قرار دارد به نام مهریه. محمد مصطفی ﷺ فرموده است:

(أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الطَّلَاقُ) «منفورترین حلال نزد پروردگار «طلاق» است.»[1]

و مهریه باعث می‌شود که میزان طلاق کاهش یابد زیرا طلاق مشکلات عدیده‌ای را در جامعه پدید می‌آورد. فرزندان طلاق، زنان بیوه، مردان مشوش، پدر و مادرهای دلشکسته و...

تذکر:

مهریه باید در حد معقول باشد، درست است که نکات بالا را ذکر کردیم ولی بعضی از مهریه‌ها کاملا حماسی و احساسی هستند و بیشتر باعث بدبختی زوجین می‌شوند، باید حدّ نرمال و منطقی آن را رعایت کرد تا داماد به زندان و قسطبندی و دختر به گرفتار شدن و تحمّل... ابتلا نشود.

در کل اسلام‌ستیزان با دید منفی خود تمام احکام و قضایای اسلام را می‌نگرند و این درست نیست.

***

چرا باید نماز بخوانم، چرا باید بی‌خودی خم و راست شوم؟

دوستانم به شدت دچار این شبهه شده‌اند که میگویند که اصلا (نماز خواندن با عقل انسان همخوانی ندارد، اصلا چه معنی دارد که ما جلوی یک دیوار بایتسیم و خم و راست شویم؟ اصلا این حرکاتی که ما داریم خم و راست می‌شویم با عقل ما جور در نمی‌آید.

---

۱. سنن ابی‌داود، ج۲، ص۶۳۲.

دوستانم تاکید کردند که اگر می‌خواهم برای آنها جوابی ببرم باید یک جواب عقلی ارائه دهم، یعنی از آیه و حدیث هیچ حرفی نزنم و از این حرفها هم سخنی نگویم کِه خدا به ما این همه نعمت داده و باید شکرگزار او باشیم و این حرفها. و جوابی که می‌خواهی برای ما ارائه دهی فقط و فقط باید از روی عقل و منطق باشد که برای همه انسانها جوابی قانع‌کننده باشد؟

پاسخ:

نماز خواندن بیشتر یک امر روحانی می‌باشد نه جسمانی! کسی که معنویت و روحانیت و الهی بودن را از نماز بگیرد مشخص است معترض می‌شود که چرا باید رو به دیوار خم و راست شوم؟!

نماز یعنی به فکر خالق بودن، یعنی برای کسب رضای خالق در مقابل جایی که خودش تعیین کرده تعظیم! و به معنای تعظیم نمودن و به خاک افتادن در مقابل او است.

آنها اصرار کرده‌اند که جواب حتما باید عقلانی و منطقی باشد! چه منطقی؟ زمانی که یک طرفه و فقط به صورت مادی به این عمل نگریسته می‌شود؟!

برای درک بیشتر یک مثال ذکر می‌کنیم:

شخص نابینایی را در خیابان می‌بینید در حالی که دو پارچه دست شماست، یکی بنفش است و دیگری آبی. از کور بخواهید که پارچه‌ی آبی را انتخاب کند.

او چگونه می‌تواند؟ هرگز نمی‌تواند، اگر ده روز همانجا در مورد آبی و بنفش برای او توضیح دهید، باز هم متوجه نخواهد شد. چون برای این موضوع باید چشم داشت. چیزی که نمی‌تواند درک کند چگونه می‌تواند آن را انتخاب کند و...

در سوال شما هم همینطور! کسی که دیدگاه صرفا مادی داشته باشد اگر ده روز هم از تعبد و عشق و لذت‌های نماز و... برایش شرح دهید چیزی متوجه نخواهد شد، کسی که دیدگاه مادی‌گرایانه داشته باشد چه می‌داند که مؤمنین در سجده برای خدای خود چه احساسی را تجربه می‌کنند.

***

شبهه در مورد ازدواج های پیامبر و افزایش مسئولیت

خیلی در فکر فرو رفتم برادر. رفتم درون یکی از این مراکز ملحدان در اینترنت، کل مطالبی که گذاشته بودند چرت و پرت بود و اصلا خنده‌دار به نظر می‌رسید، فقط درمورد تعداد همسران پیامبر و چرا آنقدر زیاد بودند و دعوا می‌کردند و آیه برای آنان نازل می‌شده است و...

آیا بهتر نبود که پیامبر به جای درگیر بودن با این مسائل به یک زن اکتفا می‌نمود و به کارهای دیگری که مهم بودند می‌پرداخت، خیلی در فکر فرو رفتم و افکار بد دیگر به ذهنم خطور می‌کند. بخاطر خدا کمکم کنید.

پاسخ:

پاسخ خیلی ساده ست برادر بزرگوار.

آن زمان فرهنگ شدید قبیله‌ای وجود داشت، وقتی با یک قبیله فامیل می‌شدی حمایت آنها را جلب می‌نمودی لذا پیامبرﷺ از طریق ازدواج با چند زن از طوایف مختلف حمایت آنها را نیز بدست آورد (که به منزله‌ی موفقیتی برای اسلام بود).

اگر پیامبر نعوذ بالله هوس‌ران بودند باید در جوانی این ازدواج‌ها را انجام می‌دادند در حالی که جوانی خود را با زنی سپری کردند (خدیجه کبری‌ؓ)

که ۱۵ سال از خودشان بزرگتر بود. و این ازدواج‌ها را در پیری برای سربلندی اسلام انجام داد. یا ازدواج با دو کنیز که برای احیای مقام برده‌ها و کنیزها انجام شد. یا ازدواج با زینب بنت جحش‌ که پروردگار می‌خواستند با این کار، فرهنگ غلط پسرخواندگی را ریشه‌کن کنند و به دلیل حساسیت موضوع ابتدا از پیامبرﷺ شروع نمود و...

اینکه چرا دعوا می‌کردند و آیه نازل می‌شد. به هر حال یکسری از قوانین برای خانواده‌های مسلمان لازم بود که در کتاب خدا وجود داشته باشد و با استناد به آن اختلافات و... مفاهیمی که برای خانواده‌داری لازم بود به بشریت ابلاغ گردید.

برادر توجه به امور خانوادگی هم لازم بود، اسلام یک دین جهان‌شمول است که هر آنچه برای هدایت بشر لازم است را پوشش داده است.

نفرمایید که به جای این موارد به مسائل دیگر می‌پرداختند چون پیامبرﷺ در ابلاغ رسالت خود کوتاهی نکرده‌اند و این مسائل هم قسمتی از دعوت و رسالت رسول اکرمﷺ بوده‌اند.

همین که دچار شبهه شده‌اید و همراه با تاثیری که روی شما داشته به تحقیق می‌پردازید و سوال می‌کنید جای شکر دارد. متاسفانه خیلی از جوانان همین که شبهه برایشان درست شد تا مدتی بی‌خیال می‌شوند و بعدها آن شبهه را بدون کمترین تحقیقی می‌پذیرند و برای آن تبلیغ می‌کنند!

***

پاسخ به تحدی و خلق موجودات

شبهه: محققان پشه‌ای اختراع کرده‌اند که به صورت الکترونیکی ایجاد شده و توانایی ضبط صدا و فیلم‌برداری را دارد. آیا دانشمندان توانسته‌اند به تحدی خداوند متعال پاسخ بدهند؟

پاسخ:

خیر. این که پاسخ به تحدی خداوند متعال نیست.

﴿یا أَیهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ لَن یخْلُقُوا ذُبَابًا...﴾ (حج: ۷۳) «ای مردم !مثلی زده شده است (با دقّت)بدان گوش فرا دهید. آن کسانی را که بغیر از خدا به کمك می‌خوانید و پرستش می‌نمائید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند...».

چیزی که آنها ایجاد کرده‌اند یک ربات است نه یک موجود زنده!

چیزی که ایجاد کرده‌اند هیچ گونه اختیاری از خود ندارد و هر چه انجام می‌دهد برای او تعریف کرده‌اند، که بیا برو فیلم بگیر و ...و غیر از اموری که برای او تعریف کرده‌اند هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد!

اگر در یک دوره، باتری آن را شارژ نکنند چه اتفاقی می‌افتد؟ روشن هم نمی‌شود.

در کل پاسخ به تحدی این است که از مواد بی‌جان یک موجود زنده با این قابلیت‌ها بسازند، نه اینکه مواد بی‌جان را با هم قاطی کنند تا یک قطعه‌ی الکترونیکی بی‌جان ایجاد شود.

تذکر:

عده‌ای در اینجا تصور می‌کنند که ما کار دانشمندان را بی‌ارزش می‌شماریم و طبق همین پیش‌فرضِ ذهنی خودشان (چیزی که به ما نسبت

می‌دهند) می‌گویند شما چون خود علم ندارید و از لحاظ علمی بسیار عقب‌افتاده هستید این حرف‌ها را می‌زنید و ...

در واقع ما برایِ دانشمندان و این همه سخت‌کوشی و تلاش، ارزش و احترام بسیار زیادی قائل هستیم.

اما باز هم دانشمندان انسان هستند و کارهایی که انجام می‌دهند محدودیت‌هایی دارد و سخن گفتن از آن محدودیت‌ها به معنای بی‌ارزش کردن آنها نیست.

بحث ما مقایسه‌ی فعالیت بشر با خلقت پروردگار است نه مقایسه‌ی فعالیت دانشمندان با فعالیت خودمان!

ما می‌گوییم که بشر قدرت خلقت چون پروردگار را ندارد، نمی‌گوییم که ما چون مسلمانیم و خلقت خداوند این گونه است پس دانشمندان هیچی نیستند! (متاسفانه این کج اندیشی ها وجود دارد)!



عدالت خداوند و سرنوشت انسانها

با سلام ،چند روز قبل با یکی از دوستانم که اهل فلسفه است و کتاب‌های زیادی را درباره‌ی فلسفه خوانده بود بحث می‌کردیم ... ایشان سوالی مطرح کردند که ذهن مرا درگیر کرده است. سوال ایشان یک مثال مطرح کردند:

سه برادر بودند. یکی از آنها در کودکی فوت می‌کند، یکی از آنها بزرگ می‌شود و به راه راست و رستگاری می‌رود، دیگری هم بزرگ می‌شود و به راه فسق و فجور و گناه می‌رود...

در روز قیامت و حساب و کتاب، طبق ذهنیت دینی ما برادری که در کودکی و با معصومیت از دنیا رفته وارد بهشت می‌شود ... برادری که صالح بوده به طبقه بالاتر بهشت می‌رود ... و برادری که به راه گناه رفته به جهنم می‌رود...

حال برادری که در کودکی فوت کرده بود ممکن است به خود حق اعتراض بدهد و به خداوند‌ﷻ اعتراض کند که چرا مرا بزرگ نکردی تا به طبقه‌ی بالاتر بهشت بروم ... و همچنین برادری که به راه گناه رفته بود ممکن است اعتراض کند که چرا مرا در کودکی از دنیا نبردی تا مثل برادرم که درکودکی فوت کرد به بهشت بروم...

اینجا عدل خداوند زیر سؤال می‌رود و ذهن مرا خیلی درگیر کرده است، ممنون می‌شوم که جواب شما را هم بشنوم.

پاسخ:

و علیک السلام

آن برادر در این معادله، اختیار انسانها را نادیده گرفته و فرض را بر این گذاشته‌اند که خدا یکی را جهنمی می‌کند و یکی را به بهشت می‌برد! در حالی که اینگونه نیست (در این صورت بی‌عدالتی رخ می‌داد)

افراد بهشتی با عمل خودشان بهشتی می‌شوند و افراد جهنمی با عمل خودشان. (و بی‌عدالتی در کار نیست).

اما اگر کمی دقیق پاسخ شما را بدهیم:

کودک: آن کودک که بهشتی شده اعتراضی ندارد. او بزرگ‌سالی را ندیده تا اعتراضی داشته باشد که چرا من این گونه بزرگ نشدم.

چطور می‌توان نبود را تصور کرد! او بزرگان را دیده ولی آن را تجربه نکرده

است. ضمن اینکه بهشتیان چنان غرق در نعمت هستند که حسادت ندارند. درمورد عدالت هم بدانید ایشان بدون سختی به بهشت رفته در حالی که بزرگسالِ بهشتی با سختی ورود پیدا کرده است. ترفیع درجه‌ی بزرگسال در ازای سختی‌هایش است.[۱]

بزرگسال بهشتی: او که اعتراضی ندارد و با عمل خودش بهشتی شده است.

بزرگسال جهنمی: فرد جهنمی که گفته چرا در کودکی نمرده‌ام مشغول بهانه آوردن است، همان فرصتی که به فرد بهشتی (بزرگسال) داده شده به او هم داده شده بود. او خود از اختیار و فرصتی که در اختیارش قرار داشت استفاده نکرده (تا به طبقه‌ی بالای بهشت برود) حال می‌گوید چرا مرا جهنمی کردی؟ چرا من را در کودکی از دنیا نبردی؟

باز هم بی‌عدالتی نیست، طبقه‌ی پایین بهشت (در کودکی مردن) به شرطی از او سلب شده که فرصت بدست آوردن بسیار آسان طبق بالا نصیبش شده بود.

پس بدانید این سؤال با یک پیش‌فرض جبرگرایانه طرح شده است.



---

۱. عده‌ای از علما معتقدند به کودک هم عقل و درایت داده می‌شود و بر حسب توانایی خود موردآزمایش قرار می‌گیرد.

من فقط خدا را قبول دارم و کاری به ادیان ندارم (پاسخی به دئیست ها)!

در پاسخ به شخصی که می‌گوید من فقط خدا را قبول دارم و مسائل بعد از آن (کتاب‌های آسمانی، پیامبران و...) را قبول ندارم چه بگوییم؟

پاسخ:

معمولاً کسانی که این سخنان را مطرح می‌کنند دئیست هستند، دئیسم طرز فکری است که در قرن هفدهم و هجدهم میلادی در جوامع اروپایی به وجود آمد. طبق دئیسم یا خداپرستی طبیعی، خداوند متعال وجود دارد ولی گزاره‌هایی مانند وحی و معجزه و نبوّتِ پیامبران یک امر دروغین می‌باشند، ما می‌گوییم:

این سخن از بی‌اطلاعی آنها نشأت گرفته و بی‌شک آن گونه که باید خداوند متعال را نشناخته‌اند، از ایشان بپرسید خدایی که شما او را قبول دارید چه مشخصاتی دارد؟ چون یکی از صفات خدا هادی است به معنای هدایتگر! و طبق همین صفت خداوند متعال رسولان را فرستاده تا مردم را به خداپرستی و اجرای احکام و قوانین الهی دعوت کنند.

پس آنها عملا با انکار نبوت و کتابهای آسمانی یکی از صفات خداوندﷻ را نقض کرده‌اند، در حالی که هیچ نقصی به ذات مبارک الله سبحانه و تعالی راه ندارد.

همچنین آنها تصور می‌کنند که خداوند دنیا را ساخته و آن را رها کرده است! و با آن کاری ندارد، همین امر از حکمت خدا به دور است و درواقع آنها نقص دیگری را به خدا نسبت داده‌اند.

کسی که نقص داشته باشد خالق نیست بلکه او یک مخلوق است، فرد ناقص نمی‌تواند خدا باشد لذا شخصی که آنها قبولش دارند خالق نیست و آنها در تصورات خِود یک مخلوق ایجاد کرده‌اند.

•••

زمانی که پاسخ این سؤال را دادم، دوست دئیستی آن را نقد نمود و بنده دوباره پاسخ ایشان را نقد نمودم، جهت تکمیل شدن بحث نقد ایشان و پاسخ خود به آن را برای شما عزیزان درج نموده‌ام.

دوست دئیست:

سؤال اینجاست که اصولاً منظور شما از شناخت چیست؟ و چگونه از خدا شناخت پیدا کردید؟ با توجه به اینکه در ادامه می گوید که یکی از صفات خداوند «هادی» است، متوجه خواهیم شد که نویسنده این متن از طریق (قرآن /اسلام) از خداوند شناخت پیداکرده است.

پاسخ:

ببینید دوست بزرگوار مبحث ما کاملاً عقلانی بوده اگرچه یک واژه‌ی عربی هم تحت عنوان هادی (هدایت‌کننده) در آن وجود داشته باشد، ما به زبان ساده می‌گوییم شخصی که به‌عنوان خدا وجود آن را پذیرفته‌ایم و اعتقاد داریم که ما را خلق نموده، این را می‌طلبد که ما را به حال خود رها نسازد و به مقصدی که خود می‌خواهد سوق دهد.

حال اسم آن را بگذاریم هدایتگر یا هادی یا directress یا Conductor یا guide و؛اسم نزد ما مهم نیست چون یک قرارداد است، بلکه آن نکته‌ی ظریف عقلی مدنظر می‌باشد.

نمی‌دانم خدایی که شما قبولش دارید چگونه است؟ ولی آیا می‌پذیرید خدای شما ضعف داشته باشد؟ نظارت نکردن بعد از خلقت نوعی ضعف به شمار می آید، زیرا بشریت دارای «کمال» نیست که کاملاً از آن ایمن باشد وآن را به حال خود وادارد. واقعا بشریت بدون وجود هدایتگر دچار مشکلات بزرگی می‌شود، مواردی که حتی خلقت را زیر سؤال می‌برند (این‌همه ظلم و جنایت و فقر و ...)

دوست دئیست:

اما این پاسخی که ایشان داده است و یا راه و روشی که برای شناخت خداوند بکار بسته است، حقیقتاً برای ما ارزشی دارد؟ آیا اسلام برای ما حجیت دارد؟ بدون شک خیر! جهان‌بینی اسلامی هیچ ارزش و جایگاهی برای یک «دئیست» ندارد. بنابراین می‌توان گفت پاسخ ایشان، برای هدایت مسلمین هست نه مخالفین اسلام!

پاسخ:

نه شما و نه ما[1] هیچ‌کدام اهرم حقیقت سنج نیستیم تا اگر چیزی نزد ما حجیت داشته باشد درست عنوان شود و اگر نزد ما دارای حجیت نباشد غلط معرفی گردد!

ما داریم از یک «برهان عقلی» سخن می‌گوییم «عقلی» که برای هردوی ما حجت است و عرض کردم بنده برای پاسخ به این سؤال نه از آیه قرآن مجید استفاده کرده‌ام، نه از احادیث شریف، که آن را مسلمانانِ و نادرست!(از دیدگاه خودتان) بنامید.

---

۱. منظور این است،قبول یا رد مسائل از جانب اشخاص موجب حجت بخشی به مسائل نمی گردد،بلکه باید از دلایل عقلی و نقلی معتبر بهره جست.

دوست دئیست:

و می‌گوید «همچنین آن‌ها تصور می‌کنند خدا دنیا را ساخته و آن را رها کرده! و با آن کاری ندارد، همین از حکمت خدابه‌دور است و آن‌ها نقص دیگری را به خدا نسبت داده‌اند.»

اولاً هیچ‌گاه مدعی نشدیم که خدا دنیا را رها کرده است، بلکه حرف اصلی ما این است که هیچ دلیل عقلانی و منطقی برای نبوت وجود ندارد.

ثانیاً شما نمی‌توانید بگویید که چی از حکمت خداوند دور است مگر اینکه از دیدگاه اسلام [که فقط برای خودتان حجیت دارد]، از خداوند شناخت پیدا کرده باشید و البته عدم ارسال پیامبر نیز ممکن است که بنا بر حکمتی باشد چون هدف خلقت [برای ما] مجهول است.

پاسخ:

در پاسخ به اولاً

پس رها کردن چگونه است؟ آیا معتقدید خداوند هستی را پدیدار نموده و ۶ میلیارد انسان را فقط به امید اینکه «عقل» دارند روی کره‌ی زمین آزاد گذاشته است؟ «عقلی» که به‌وسیله‌ی آن هر کس تفسیر خود را از قضایا دارد؟ یکی می‌گوید اصالت با نیاز جنسی است (فروید) دیگری می‌گوید اقتصاد (مارکس) و دیگر می‌گوید بقای اصلح (داروین)؟!

برای همیشه این نکته را به خاطر بسپارید عقل زمانی برای ما کفاف می‌کرد که انسان‌ها فقط بعد جسمانی داشتند و دارای بعد روحانی نمی‌بودیم، ولی واضح و مبرهن است که روح خداخواه و میل معنویت پسندِ بشر را نمی‌توان صرفاً با دلایل عقلی سیراب نمود، منکر معنویت که نیستید!

اصلاً اگر با دلایل خشک عقلی به ارتباط با خالق نگاه کنیم، دیگر جای چه معنویتی باقی می‌ماند!

ضمن اینکه ما دلایل محکمه‌پسند فراوانی برای نبوت ارائه داده‌ایم، از جمله نبوّت رسول اکرم ﷺ

در پاسخ به ثانیاً

در مورد حکمت، بازهم به همان مطلب اول رسیدیم ما می‌گوییم نام مهم نیست. بلکه مفهوم آن قابل‌توجه است.

شما می‌فرمایید دلیل خلقت برای ما مجهول است، البته که برای شما مجهول می‌باشد. (شمایی که صرفاً عقل را در مورد خدای غیرقابل توصیف با عقل، مدنظر قرار داده‌اید.)

اما در مورد مفهوم حکمت به این نکته توجه بفرمایید، اگر خداوند حکیم نباشد بازهم شایستگی خدایی را ندارد. تصور بفرمایید اگر همین‌الان یک جنگ هسته‌ای عظیم صورت بگیرد و همه‌ی انسان‌ها نابود شوند و در یک‌کلام بشریت از روی زمین محو گردد.

همین‌گونه بی‌هدف! بدون هیچ وحی و انذاری! یعنی خلقتی که یکی از نشانه‌های خداست همین‌گونه آمده و همین‌گونه برود! بدون کوچک‌ترین ایست و تفکری! دوست عزیز، بازهم می‌گوییم هم‌چنین شخصی نمی‌تواند خالقی توانمند باشد، زیرا این کار کاملاً بیهوده است.

مطالب تکمیلی در مورد دئیسم:

قطعاً بدانید با هر یک از صفات خدا دیگر صفاتش ثابت می‌گردد، الآن شما خالق بودنش را پذیرفته‌اید.

این شخص خالق باید علم داشته باشد برای خلق کردن همین‌گونه که نیست! پس عالم هم می‌باشد. این فرد عالم باید دارای توانایی باشد برای انجام کار پس قادر هم می‌باشد. این فرد قادر باید نظم داشته باشد وگرنه در اثر بی‌نظمی خلق‌شده‌ها دچار تشویش و مسیر نادرست می‌گردند پس ناظم هم می‌باشد. این ناظم باید موارد را به‌طوری کنار هم قرار دهد که در بلندمدت دچار بی‌نظمی نشوند و خلاصه باید کارش دارای حکمت باشد پس حکیم هم می‌باشد. این فرد حکیم باید روزی موردنظر این خلق‌شده‌ها را دم دستشان قرار دهد متناسب با خلقتشان پس رزاق هم می‌باشد و ...

همین‌گونه می‌توانیم تمام ۹۹ اسم پروردگار را به شما ثابت نماییم.

ما اگر اسلام را پذیرفته‌ایم به این خاطر است که کامل‌ترین و زیباترین دیدگاه را در مورد خداوند متعال دارد و با دلایل متقن عقلی امور را ثابت کرده است، نه شکی و نه شبهه‌ای.

با توجه به اینکه امکان ندارد هم‌چین دیدگاه دقیقی در جاهلیت صحرای عربستان تولید شده باشد (زیرا وقوع هم‌چین امری خارج از جهان اسباب است) ما به حقانیت اسلام اعتراف می‌کنیم.

بنده حقیر معتقدم هم‌چین تفکراتی (دئیسم و ...) در تقابل با امور غیرمنطقی مسیحیتِ تحریف‌شده (در جوامع اروپایی) شکل گرفته‌اند و ربطی به الهیات اسلام ندارند.

•••

معجزه‌تراشی! دفاع نادرست از حقّانیت

آیا این ماجرا صحت دارد؟

کف دست چپت را نگاه کن، چه عددی می‌بینی؟ ۸۱ ... خوب حالا کف دست راستت را نگاه کن، چه عددی می‌بینی؟ ۱۸ ... حالا این دو را از هم کم کن ... می‌شود ۶۳ که سن پیامبر است! ... خوب حالا این دو را با هم جمع کن ... می‌شود ۹۹ ... ۹۹ تعداد القاب خدا و بزرگترین عدد دو رقمی می‌باشد ... حالا ۹۹ را در ۶۳ ضرب کن ... می‌شود ۶۲۳۷ ... تعداد آیات قرآن.

پاسخ:

دوستان خواهشا با این کارها آب به آسیاب دشمن نریزیم.

اولا تعداد آیات قرآن ۶۲۳۶ است و تا حرف خود را به زور ثابت کنند یک آیه (به شمارش) اضافه کرده‌اند.

دوما کفِ دست تمام مردم دنیا این گونه است، در حالی که فقط در زبان ما ۸۱ اینگونه نوشته می‌شود! و اگر قرار است اعجازی در این اشکال نهفته باشد، باید برای تمام مردم دنیا صدق کند تا آنها هم به عظمت اسلام پی ببرند، اسلام که فقط برای ما نازل نشده است.

در پایان می‌خواهم بگویم: بهتر است بجای این مسائل دنبال درک صحیح قرآن و سنت پیامبر ﷺ برویم. آنها چراغ راهی برای ترقی و پیشرفت در عرصه‌های علمی و خدمت به بشریت هستند تا إن شاء الله از این خمود و سستی نجات پیدا کنیم. توکل به الله.

•••

نامه‌ای عطرآگین از یک جوان یهودی(زاده)

دوستانی که مقدمه‌ی کتاب را مطالعه نموده‌اند اشاره شد که امسال مرکزی در فضای مجازی ایجاد نمودم و نوشته‌هایم را منتشر نمودم که با استقبال فراوانی همراه شد (هذا من فضل ربّی) افراد زیادی پیام می‌فرستند و می‌گویند که ما توبه کرده‌ایم یا می‌گویند مسلمان شده‌ایم ولی روزی جوانی یهودی پیامی فرستاد که دوست دارم آن را در کتابم ثبت نمایم تا همه‌ی مخاطبان این نامه‌ی روح‌نواز را مطالعه کنند.

«با سلام خدمت شما دوست گرامی ... نمی‌دانم کاری که می‌خواهم انجام دهم صحیح هست یا نه. کمی ترس دارم اما از طرفی هم هیجان، تمام وجودم را فراگرفته است. و دوست دارم این هیجان و شعف را تخلیه کنم، و چاره‌ای ندارم جز اینکه برای این امر حرف دلم را بزنم.»

من یک یهودی‌زاده هستم. از پدری اهل... (بخاطر امنیت برادر جدیدمان سانسورش کردم، چون یهودیان بسیار متعصب هستند) و فارسی‌زبان و مادری ایرانی که ساکن ایران هستیم. در (...) خیلی‌ها به فرگشت اعتقاد دارند و خیلی‌ها هم اعتقاد دارند که قرآن را پیامبر اسلام نوشته است. بسیار فکر کردم که چرا اسلام این همه مخالف دارد. جوابش را به دست آوردم. یکی این بود که اسلام جلوی مصرف شراب و بی بند وباری و هرزگی را می‌گیرد و روی مساوات تاکید دارد حال آنکه خیلی‌ها طرفدار هرزگی هستند، بهمین خاطر اسلام را نفی می‌کنند. خودشان هم می‌دانند که اسلام حق است اما بی بند وباری و پول را بیشتر دوست دارند. چندین کتاب خواندم تا بلکه بتوانم آیه‌ای مانند قرآن بیاورم. و به بسیاری از دوستانم گفتم که به من کمک کنند اما نتوانستم...

شش سال گذشت تا وقتی که ماه قبل فیلم محمد رسول الله به کارگردانی مصطفی عقاد را دیدم. بعد از فیلم تمام وجودم سراسر هیجان شد. با دیدن این فیلم تحقیقاتم کامل شد. برایم جالب بود که بلال سیاه را با بدن پر از عرق به عنوان موذن انتخاب کردند. همین بس بود تا بفهمم که اسلام برده‌داری را ریشه‌کن کرده است.

زیاد تحقیق کردم و فیلم و کلیپ دیدم و با افراد ملاقات کردم و قرآن فارسی را خواندم اما دلم شک داشت تا اینکه مقاله‌های شما را خواندم. مطالب طوری بود که جای بحث باقی نمی‌گذاشت. گاهی یک مقاله را چندین بار می‌خواندم. بالاخره تصمیم خود را گرفتم. داشت دیر می‌شد. آن دوست کمونیستی که مسلمان شده بود به من جرات داد تا من هم سخن بگویم.[1]

شبی که گذشت و وقتی همه خوابیدند ابتدا خودم را شستم و پاکیزه کردم و لباس سفید بر تن کردم و این جمله را بر زبان آوردم:

(اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله)

این جمله مرا می‌گریاند. وجودم پر از هیجان است، التماس دعا دارم تا خانواده‌ام مرا طرد نکنند.»

برای شما دوست محترم آرزوی سلامتی و عاقبت بخیری و برای همه گمراهان دنیا آرزوی هدایت دارم.

بدرود/.

---

۱. در همان روزها جوان دیگری هم ایمان آورده بود که شیوه‌ی تحولش را به مخاطبان اعلام کرده بودم.

سخن پایانی

ساختن یک آپارتمان به چند سال زمان نیاز دارد ولی خراب کردن آن کار ده دقیقه است زیرا خراب کردن به هنر و علم و حکمت نیازی ندارد، کار امروز اسلام‌ستیزان هم خراب کردن وجهه‌ی اسلام است، آنها در ده دقیقه یک شبهه طراحی می‌کنند (با کمی دشمنی عامدانه و لجبازی کودکانه) زیرا کار آنها به هنر و علم و حکمت نیازی ندارد. هر چه اسلام بگوید «خوب» است می‌گویند «بد» است، به همین راحتی...

ولی ای کاش می‌دانستند که در نهایت خود آنها هستند که زیر آوار خفه می‌شوند زیرا آن سازنده‌ی هنرمند و عالم و حکیم با خراب کردن هر بنا از جانب دشمنان (از راه به در کردن یک مسلمان) ده‌ها و صدها و هزاران بنای باشکوه‌تر بنیان می‌نهد...

حتی اگر در جامعه‌ی اسلامی یک جوان از عقیده‌ی توحیدی دست بکشد در جوامع غیر اسلامی صدها نفر جذب این دین مبارک می‌شوند زیرا نور خداپرستی، نور حقیقت، نور میل به ارزش‌ها و نیکی‌ها هرگز خاموش‌شدنی نیست، و در نهایت پیروزی با حق (اسلامَ مبارک) است.

در پایان روی سخن من با سه گروه است:

اول: مسلمین:

عزیزانم بیشتر تلاش کنید، جامعه‌ی اسلامی از من و شما و او و آنها تشکیل شده و در نهایت منجر به ضمیر «ما» گشته است. اگر هر کدام از ما بر طبق حدیث نبوی (کلکم راع و کل راع مسئول عن رعیته) به وظیفه‌ی خود عمل کنیم (یعنی هر یک از ما خود را مسئول بداند) بی‌شک وضعیت جامعه‌ی اسلامی دگرگون خواهد شد ولی آفتی که به جان امت افتاده این است که خیلی از کارها را به دیگران و آینده موکول می‌کنیم، یا می‌گوییم چرا من؟ یا می‌گوییم چرا الآن؟ بعدا وقت زیاد است.

ما باید با تلاش و کوشش و مطالعه و تحصیل و کسب تخصص‌های گوناگون در سطوح بالای دانشگاهی، کتابخوانی و... امت را از این خواب غفلت بیدار کنیم إن شاء الله.

دوم: افراد دو دل و مشکوک (به اینکه اسلام راست است یا نه؟)

بزرگواران اگر شخصی به شما دروغ بگوید و اثبات شود که او دروغ گفته:

شما خود هرگز حاضر نیستید با او ازدواج کنید، اگر مرد جوانی است اجازه نمی‌دهید خواهرتان زن او شود، اگر دختر جوان است اجازه نمی‌دهید برادرتان او را به ازدواج درآورد، اگر بازاری است هرگز حاضر نیستید با او شراکت کنید، اگر راننده است حاضر نیستید با او به مسافرت بروید، اگر...

این فطری است و همه از افراد دروغگو و تلبیس‌گر بدشان می‌آید. حال ما در این کتاب بیش از ۲۰۰ الی ۳۰۰ دروغ اسلام‌ستیزان را آشکار ساختیم و ثابت کردیم که آنها یا اهل نیرنگ و دروغ هستند یا جاهلانی که سطحی‌نگرانه درمورد چنین مسائلی قضاوت کرده‌اند، آیا حاضر هستید دین و ایمان و

عقیده‌ی توحیدی خود را برای چنین افرادی دور بیندازید؟ با قیامتتان چه می‌کنید؟

شک نداشته باشید اگر این کتاب را به یک اسلام‌ستیز بدهید، شروع می‌کند به تحقیر و تخریب کتاب و با بهانه‌های مختلف مطالب را نقد می‌کند (به ذهنش فشار می‌آورد هرآنچه به ذهنش خطور کرد در مقام نقد مطالب مطرح می‌کند.) مطمئن باشید ما مسلمانان قلم به دست برای نقدی که انجام می‌دهند هم پاسخ داریم، لذا به محض شنیدن یک نقد، دیوار اعتماد شما به کتاب متلاشی نشود، به همین خاطر از شما درخواست می‌کنم در یک فضای آرام فکری با کنار گذاشتن تمام تعصبات، وجدان خود را قاضی کنید.

سوم: اسلام‌ستیزان:

باور کنید بارها غبطه می‌خورم، بنده در جریان تحصیل در دانشگاه‌های مختلف با خیلی از افراد ندانم‌گرا و حتی بی‌خدا در ارتباط بودم، بعضی از آنها آنقدر زلال هستند که آزارشان به مورچه هم نمی‌رسد ولی بوسیله‌ی معلومات نادرست آنها را از اسلام دور کرده‌اند.

بنده در خطاب به همه‌ی آنها می‌گویم ای یاران بزرگوار

تا کی می‌خواهید ادامه دهید؟ آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که شما اهرم دست کسانی شده‌اید که اهداف سیاسی و اقتصادی دارند نه بشر دوستانه. در حالی که کرامت و پاکی شما بالاتر از اینهاست (می‌دانم که شما هم همین را به ما می‌گویید ولی در این کتاب ثابت کردیم که این گونه نیست.)

کمی عزّت خود را بازیابید. ما از شما بیشتر دلمان از دست مسلمان‌نمایان خون است، ولی مطمئن باشید که اسلام مبارک بی‌تقصیر است.

در هر صورت شک ندارم که روزی پشیمان خواهید شد، روزی که شاید خیلی دیر باشد و حتی فرصت توبه برای شما باقی نمانده باشد پس تا دیر نشده توبه کنید و با سجده‌ای خاشعانه و خاضعانه خوبی‌ها را از خداوند منان طلب کنید.

این سخنان نه نصیحت هستند نه موعظه و نه چیز دیگر، بلکه پیشنهادی هستند از جانب یکی از افراد جامعه. بنده فقط چیزی را به شما گفته‌ام که فکر می‌کنم درست است و در نهایت انتخاب دست خودتان است.

(وَآخِرُ دَعوَانَا أَنِ الحَمدُ لِلهِ رَبِّ العَالَمِين)

فهرست موضوعی

خداشناسی

شبهاتی در مورد قرآن کریم

نبوّت حضرت محمد ﷺ

دیگر پیامبران ﷺ

اعتراض به احکام اسلام

حقوق زنان در اسلام

اسلام و خشونت

اسلام و ایران (اعتراضات ایرانیانِ غیر مسلمان و...)

دیدگاه تکاملی داروین (پایه و اساس الحاد نوین)

معاد و امورات غیبی

قضا و قدر- جبر و اختیار

شبهات متفرقه

پایان مطالب

فهرست منابع

الف) منابع عربی

۱. قرآن کریم
۲. صحیح البخاری، دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ه
۳. صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربی - بیروت
۴. صحیح ابن حبان، مؤسسة الرسالة، بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۰۸ ه - ۱۹۸۸ م
۵. سنن أبي داود، المكتبة العصرية، صيدا - بيروت
۶. سنن الترمذی، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابی الحلبی - مصرالطبعة: الثانية، ۱۳۹۵ ه - ۱۹۷۵م
۷. سنن ابن ماجه، دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي
۸. دلائل النبوة، أبوبكر البيهقی، بيروت، ۱۹۸۵م
۹. تهذيب التهذيب، ابن حجر، مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند، الطبعة: الطبعة الأولى، ۱۳۲۶ه
۱۰. الجرح والتعديل، ابن أبی حاتم الرازی، دار إحياء التراث العربي - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۲۷۱ ه ۱۹۵۲ م
۱۱. السيرة النبوية، ابن هشام، نشر التراث الاسلامی / مكتبة الرياض، المملكة العربية السعودية

۱۲. فتوح البلدان، البلاذری، دار ومكتبة الهلال- بيروت ۱۹۸۸م/ مقایسه با ترجمه فارسی آذرتاش آذرنوش
۱۳. المغازی، محمد بن عمر الواقدی، دار الأعلمي - بيروت الطبعة: الثالثة ۱۹۸۹م
۱۴. الطبقات الکبری، محمد ابن سعد، دار صادر - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۹۶۸م
۱۵. تاریخ الطبری، چاپ مصر / مقایسه با ترجمه فارسی، ابوالقاسم پاینده
۱۶. عیون الأثر، ابن سيد الناس، دار القلم -بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴ه
۱۷. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷ه
۱۸. البدایه و النهایه، ابن کثیر، دارالفکر، مصر، ۱۹۳۳م
۱۹. تاریخ ابن خلدون، دار الفكر، بيروت الطبعة: الثانية، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م
۲۰. سبل الهدى والرشاد، محمد الصالحی الشامی، دار الكتب العلمية بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴ه
۲۱. الإقناع، ابن المنذر، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۸ ه
۲۲. اختلاف الأئمة العلماء، ابن هُبَيرَة، دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۲م
۲۳. مراتب الإجماع، ابن حزم، الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت.
۲۴. الأحكام السلطانية، الماوردی، دار الحديث - القاهرة
۲۵. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، دار طيبة للنشر والتوزيع الطبعة: الثانية ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹ م

۲۶. فقه السنة، سید السابق، دار الکتاب العربی، بیروت - لبنان الطبعة: الثالثة، ۱۳۹۷ هـ - ۱۹۷۷ م
۲۷. الموسوعة الفقهیة الکویتیة، الطبعة الأولی، مطابع دار الصفوة - مصر.
۲۸. المفردات فی غریب القرآن، الراغب، دار القلم، الدار الشامیة - دمشق بیروت الطبعة: الأولی - ۱۴۱۲هـ
۲۹. مختار الصحاح، الرازی، المکتبة العصریة - الدار النموذجیة، بیروت - صیدا الطبعة: الخامسة، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹م
۳۰. لسان العرب، ابن منظور، دار صادر - بیروت الطبعة: الثالثة - ۱۴۱۴ هـ

ب) منابع فارسی

۱. تفسیر نور، مصطفی خرم دل، نشر احسان، چاپ دهم، ۱۳۹۳
۲. روح القوانین، منتسکیو، تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵
۳. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه احمد آرام و دیگران ، نشر اقبال، تهران ۱۳۳۷
۴. مادیان هزار دادستان (هزار رأی حقوقی)، فرخ مرد بهرامان، ترجمه پژوهش سعید عریان، چاپ اول، رامین ۱۳۹۱
۵. دین‌شناسی تطبیقی، کدارنات تیواردی، ترجمه مرضیه شنکایی. تهران: انتشارات سمت ۱۳۸۱، چاپ اول
۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
۷. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، رضا پاک نژاد، نشر تهران، کتابفروشی اسلامیه

۸. اتاقهای گاز (در جنگ جهانی دوم) واقیعت یا افسانه؟ مولف: روبر فوریسون، مترجم: سید ابوالفرید ضیا الدینی، ناشر: ضیاء اندیشه
۹. فاتحین جهانیَ، لوئیس مارشالکو، ترجمه عبدالرحیم گواهی، نشر: حامیان آزادی قدس
۱۰. تاریخچه زمان، استیون هاوکینگ، مترجم: کوروش زعیم، ناشر: ایرانمهر ۱۳۹۴
۱۱. جنبش‌های نوین دینی، برایان ویلسون- جیمی کرسول، مترجم: محمد قلی پور، نشر مرندیز ۱۳۸۷
۱۲. نیرنگ تکامل، هارون یحیی، ترجمه ستار صحرایی، نسخه تایپی
۱۳. خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی طباطبایی، انتشارت چاپخش، چاپ اول، ۱۳۶۶
۱۴. فروغ جاویدان، شبلی نعمانی و سلیمان ندوی، ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی
۱۵. الگوی هدایت، علی محمد صلابی، ترجمه : هیئت علمی انتشارات حرمین
۱۶. قصه‌های قرآن، محمد احمد جاد المولی، ترجمه صلاح الدین توحیدی، ویراستار عثمان نقشبندی، چاپ اول ۱۳۸۷، انتشارات کردستان
۱۷. تجدید نظر درهولوکاست، سید محمد تراهی، روزنامه ابرار
۱۸. توهم تکامل، محمد علی کوروش، نشر ۱۳۹۲
۱۹. شبهات تاریخی۲ (فروش زمین، شایعه تا واقعیت)، منشورات دفتر جنبش مقاومت اسلامی حماس، تهران

۲۰. مقایسه ذبح اسلامی و غیراسلامی، دکتر روزبه شباک، سایت حکیم مهر، مرکز مجازی پژوهش‌های راهبردی دامپزشکی
۲۱. جهانی که من می‌شناسم، برتراند راسل، مترجم: روح الله عباسی، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۷ [نسخه الکترونیکی]
۲۲. قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، چاپ ششم، نشر دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۴۱۲هـ
۲۳. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، انتشارات صدراف چاپ دوازدهم، ۱۳۶۲
۲۴. معاد، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ اول ۱۳۷۳
۲۵. ندای اسلام ، عبدالله احمدیان، سال چهارم شماره دوم تابستان ۱۳۸۲
۲۶. درآمدی بر خداشناسی، عبدالله احمدیان، نشر احسان

ج) منابع لاتین

1. J. Richard Gott III, James E. Gunn, David N. Schramm, and Beatrice M. Tinsley, "Will the Universe Expand Forever?" Scientific American [March 1976]
2. C. Peust, Egyptian Phonology: An Introduction To The Phonology Of A Dead Language, 1999, Monographien Zur Ägyptischen Sprache: Band 2, Peust & Gutschmidt Verlag GbR mit .Haftungsbeschränkung: Göttingen
3. Kevin McKean,No.189

4. Alexander I. Oparin, Origin of Life, Dover Publications, NewYork, 1936, 1953 (reprint)
5. New Evidence on Evolution of Early Atmosphere and Life, Bulletin of the American Meteorological Society, vol 63, November 1982
6. Leslie E. Orgel, "The Origin of Life on Earth", Scientific American, vol. 271, October 1994
7. Dawkins, Richard (2004), The ancestor's tale: a pilgrimage to the dawn of evolution
8. W. N. Arafat, New Light on the Story of Banu Qurayza and the Jews of Medina, Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland (1976)
9. The American Journal of Gastroenterology 111, (February 2016) doi:10.1038/ajg.2015
10. W. Schulze, H. Schultze-Petzold, A.S. Hazem, and R. Gross Deutsche Tieraerztliche Wochenschrift (German veterinary weekly) volume 85 (1978)
11. Hallack MH & Nomani MZ (1988): Body weight loss and changes in blood lipid levels in normal men on hypocaloric diets during Ramadan fasting. Am. J. Clin. Nutr
12. Drs. d'Aquili and Newberg entitled, "Religious and Mystical States : A Neuropsychological Substrate" 1993

13. Mark Eastman, MD, Creation by design, T. W. F. T. Publishers, 1996
14. Eastman and missle, The Creator beyond time and space

د) وب سایت‌های فارسی و انگلیسی

1. http://www.fargasht.persianblog.ir
2. https://www.hakimemehr.ir
3. http://www.britishmuseum.org
4. http://www.creation.com
5. http://www.scientus.org
6. http://www.economist.com
7. http://www.harunyahya.com
8. http://www.bbc.co.uk
9. http://www.bbc.com/persian
10. http://www.nature.com
11. http://www.cell.com
12. http://www.coml.org
13. http://www.cdc.gov
14. http://www.scm.uni-halle.de
15. http://www.birmingham.ac.uk
16. http://www.alshahedkw.com
17. http://www.newdualism.org

tp://www.nature.com

tp://www.dailymail.co.uk

tp://www.theguardian.com

tp://www.jpost.com

tp://www.reuters.com

tp://www.pewforum.org

tp://www.mic.com

tp://www.johnlennox.org

tps://www.news.usc.edu

tp://www.ncbi.nlm.nih.gov

در تمام این چند سال چیزی که بنده را بسیار زجر داده این است که چرا داعیان ما کمتر به ردّ الحاد پرداخته‌اند! در حالی که جزو مهمترین موضوعات می‌باشد زیرا ما در عصر ارتباطات قرار داریم اگر در جامعه‌ی اسلامی کسی جرات مطرح کردن این قضایا را ندارد از آن طرف مرزهای اسلام، سایت‌ها و کتاب‌های ضد اسلامی می‌نویسند و در عرض چند ثانیه آن را برای دنیا ارسال می‌کنند. بنده خودم دانشگاهی هستم و به خوبی می‌دانم که جوانان ما چقدر به این استدلال‌ها نیاز دارند.

باور کنید اگر داعیان ما بیست درصد از وقت خود را به جای اختلافات بین یکدیگر به مطالعات رد الحادی بپردازند در آینده‌ی بسیار نزدیک می‌توانیم ریشه‌ی این پدیده‌ی شوم را در جامعه بخشکانیم یا نقش آن را تا حدّ زیادی کمرنگ کنیم.

اصلا خیلی از داعیان چنین دغدغه‌ای ندارند تا برای آن وقت بگذارند!

لذا بنده به عنوان یک استاد دانشگاه (کسی که همیشه با جوانان تحصیل کرده در ارتباط است) به همه‌ی داعیان دلسوز و زحمت‌کش اعلام می‌کنم:

عزیزان، دشمن در حال نابودی ارکان ایمان جوانان امت اسلام است



